گنجینهٔ ایران و ایرانیان

زیر نظر ایرج افشار

(۵)



خلاصة السیر

تاریخ روزگار شاه‌صفی صفوی

محمد معصوم‌بن خواجگی اصفهانی

خلاصة‌السیر

محمد معصوم‌بن خواجگی اصفهانی

انتشارات علمی

چاپ اول
حروفچینی: مؤسسه پیشگام
چاپ مهارت
تیراژ: ۲۶۰۰

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در دانشگاه تهران
شمارهٔ ۱۳۵۸ ـ تلفن ٦٦٠٦٦٧



تابستان ۱۳۶۸

گنجینهٔ ایران و ایرانیان

گنجینهٔ «ایران و ایرانیان» برای چاپ نوشته هایی است که شناسانندهٔ درست گوشه هایی از تاریخ ایران و زندگی مردم آن در روزارهای پیشین و گویای پیوستگی فرهنگی و حیاتی آن با زمان کنونی باشد. طبعاً در این مجموعه مباحث جغرافیائی، سفرنامه ها و معرفی شهرها، خاطرات و سرگذشت مردان نامی، مردم شناسی و قوم شناسی و دیگر زمینه های فرهنگی و بومی کهن جایی درخور دارد. از همبستگی میان این مطالعات گوناگون است که بیش از پیش می توان بر راز جاودانگی ایران گرامی دست یافت.

* * *

درین گنجینه، هم کتابهای تازه نوشته از پژوهندگان و نویسندگان معاصر که تاکنون چاپ نشده است چاپ خواهد شد و هم کتابهایی که پیش ازین به چاپ رسیده است ولی اینک نایاب و پرخواستار است و از اهمیت تحقیقی و اطلاعاتی بهره ور. روشن است که تجدید چاپ چنین کتابها برای پژوهندگان و برای کتابخانه های عمومی و تخصصی کمال وجوب را دارد.

در میان کتابهای چاپ شدهٔ پیشین به دو گونه نوشته توجه بیشتر و زودتر میشود. یک گروه آنهاست که نیازی به تجدید نظر و دوباره خوانی ندارد و چاپ لوحی (افست) همسان فایده بخش تواند بود. برای این کتابها، اگر دارای فهرست نباشد فهرست تهیه می شود تا کار محققان در استفاده بردن از کتاب آسان باشد.

در کنار آنها کتابهایی داریم که در دورهٔ چاپ سنگی به چاپ رسیده و معمولاً خواندن آنها برای ناآشنایان به خطهای نسخ و نستعلیق دشوار است و صفحه آرایی غالب آنها

مطلوبْ طبع استفاده کنندگان کنونی نیست. در این کتابها، معمولاً کاتبان برای رعایت صرفه‌جویی در هزینهٔ چاپ و کاغذ به سفارش بانی نشر عبارتها و سطرها را بی هیچ فاصله و فضائی می‌نوشتند و چون براساس «بیت‌نویسی» دستمزد می‌گرفتند ناچار از آن بودند که «سطرپر» کتابت کنند. ازین روی کتابها بصورتی است که به آسانی نمی‌تواند پسند خاطر خوانندگان امروزی باشد. همه کس، آن چنانکه می‌خواهد نمی‌تواند مطلبی را که دلخواه است به آسانی از لابلای چنین عبارت‌بندیها و سطرنگاریها به دست آورد. پس چنین کتابهایی بناچار با حروف‌چینی تازه، عبارت‌بندی تازه، و خط‌آرائی تازه و افزودن فهرستهای مفید عرضه خواهد شد.

اصولاً از چاپ لوحی (افست) همسان در چاپهای سنگی پرهیز می‌شود مگر آنکه کتابی باشد که به مناسبت خط خوش و ناموری کاتب آن شایستگی چاپ لوحی داشته باشد. در کتابهایی که بطور لوحی (افست، عکسی) چاپ می‌شود نمونه هایی عکسی از صفحات چاپ نخستین هر کتاب در چاپ تازه به دست داده خواهد شد تا خواننده بر کیفیت گذشتهٔ کتاب و نحوهٔ عرضهٔ پیشین آن آگاه شود. همچنین شمارهٔ صفحات چاپ نخستین، در هر کجای صفحهٔ چاپ کنونی قرار بگیرد ضبط می‌شود تا پیدا کردن ارجاعاتی که بدان کتاب در آثار دیگران شده است امکان داشته باشد و پژوهندگان مجبور به مراجعه به چاپ پیشین نباشند.

ایرج افشار

فهرست مندرجات

یادداشت دربارهٔ مؤلف و کتاب او ۵

مقصد سیم از مطلب چهارم

در ذکر مناقب شاه‌صفی (مقدمه) ۲۵
سبب ارتقاء دولت بر مدارج رفعت ۳۰
ذکر جلوس (۴ جمادی‌الثانیهٔ ۱۰۳۸) ۳۵

ئیلان‌ئیل ۱۰۳۸ (چهارشنبه ۲۵ رجب) ۴۵
ـ خروج غریب‌شاه ۴۹
ـ واقعات مرو و نسا و ابیورد و آمدن اسفندیارخان حاکم اورگنج ۵۵
ـ مقدمات آذربایجان و عراق عرب و خراسان و رفتن شاه‌صفی
به همدان ۶۰

یونت‌ئیل ۱۰۳۹ (پنجشنبه ۶ رجب) ۷۳
ـ آمدن خسروپاشا به همدان و محاربهٔ مریوان ۷۳
ـ رفتن خسروپاشا به بغداد و رفتن شاه‌صفی به میم و کلالی ۹۰
ـ فتح حله و محاصره‌شدن خلیل‌پاشا توسط رستم‌بیك ۱۰۵

قوی‌ئیل ۱۰۴۰ (جمعه ۱۷ شعبان) ۱۰۹
ـ خروج درویش رضا در قزوین ۱۱۷
ـ قتل پسران عیسی‌خان قورچی‌باشی و وزارت طالب‌خان ۱۲۴

پیچی‌ئیل ۱۰۴۱ (دوشنبه ۲۶ شعبان) ۱۲۹
ـ بنای عمارت نجف اشرف ۱۲۹
ـ یاغی شدن داود و طهمورث گرجی و قتل چراغ‌خان قورچی
باشی و یوسف‌آقا امیر شکارباشی و رفتن‌شاه‌صفی به‌قزوین ۱۳۶
ـ قتل امامقلی‌خان و فرزندان او ۱۴۶
ـ تولد سلطان محمد میرزا ۱۴۹

تخاقوی‌ئیل ۱۰۴۲ (دوشنبه ۱۰ رمضان) ۱۵۶
ـ رفتن شاه‌صفی به آذربایجان ۱۵۶
ـ حرکت از قزوین و محاصرهٔ قلعهٔ وان ۱۶۷

ایت‌ئیل ۱۰۴۳ (سه‌شنبه ۲۱ رمضان) ۱۷۷
ـ رفتن شاه به سهند ۱۷۷
ـ قتل طاب‌خان اعتمادالدوله و اغورلوخان ایشیك‌آقاسی‌باشی ۱۸۷

تنگوزئیل ۱۰۴۴ (چهارشنبه دوم شوال) ۱۹۴

– آمدن خواندگار به آذربایجان و فتح قلعه ایــروان تــوسط ایرانیان ۲۰۰

سیچقان‌ئیل ۱۰۴۵ (پنجشنبه ۱۲ شوال) ۲۳۱

– تعیین بیگلربیگی ایروان و رفتن شاه‌صفی به‌عراق‌واصفهان ۲۳۱

– آمدن خان احمدخان اردلان با کوچك احمد حاکم موصل و ماردین و رفتن شاه‌صفی به اصفهان ۲۳۹

اودئیل ۱۰۴۶ (دوشنبه ۲۳ شوال) ۲۴۵

بارس‌ئیل ۱۰۴۷ (یکشنبه ۵ ذی‌قعده) ۲۵۲

– آمدن سلطانمراد خواندگار روم به بلاد عجم ۲۵۲

– استراباد بغداد و رفتن اردوی ایران به قلمرو علیشکر ۲۵۷

توشقان‌ئیل ۱۰۴۸ (دوشنبه ۱۴ ذی‌قعده) ۲۶۶

– صلح میان روم و ایران و رفتن شاه‌صفی به قزوین ۲۶۶

– سنورنامه به انشاء میرزا عبدالحسین منشی‌الممالك ۲۶۸

– سنورنامه که مصطفی‌پاشا فرستاده (به ترکی) ۲۷۱

– رفتن شاه‌صفی به قزوین و مازندران ۲۷۵

لوی‌ئیل ۱۰۴۹ (چهارشنبه ۲۷ ذی‌قعده) ۲۸۱

– رفتن شاه‌صفی از مازندران به اصفهان ۲۸۱

ئیلان‌ئیل ۱۰۵۰ (چهارشنبه هشتم ذی‌حجه) ۲۸۹

یونت‌ئیل ۱۰۵۱ (پنجشنبه ۱۸ ذی‌الحجه)* ۲۹۷

– متوجه شدن شاه‌صفی به‌جانب قندهار و فوت او در کاشان ۲۹۷

– جلوس شاه‌عباس دوم ۳۰۳

• • •

شمه‌ای از احوال راقم حروف ۳۱۱

شمه‌ای از احوال سلسلهٔ زیاداغلی و اوصاف گنجه ۳۱۷

خاتمهٔ کتاب ۳۲۷

* در متن ۲۸ ذی‌الحجه آمده (هردو نسخه) و غلط است و نوروز آن سال با ۱۸ ذی‌الحجه مقارن بوده است.

سپاسنامه‌ای برای کار بزرگ

نصرالله فلسفی

یادگارنمای ایرانی
برای یادکرد از کوششهای علمی

هانس روبرت رویمر (آلمانی)

H. R. Roemer

در زمینهٔ تاریخ ایران، به‌ویژه دورهٔ صفوی
و گسترش دادن پژوهشهای تاریخی دربارهٔ آن دوره و
پروردن دانشجویان علاقه‌مند به رویدادهای آن روزگاران

به یاد حلقهٔ مطالعاتی روزگار صفویه در پاریس
(اسفند ۱۳۶۷)

به اهتمام ژ. کالمارد

J. Calmard

با ادای احترام دوستانه به
دکتر احسان اشراقی

چاپ‌کنندهٔ چند متن تاریخی از عصر صفوی

یادداشت

پس از درگذشت شاه عباس نخستین (۲۴ جمادی‌الاولی ۱۰۳۸ در اشرف)، پسرزاده‌اش سام میرزا با مقدماتی که قزلباشان و امرای حکومت در اصفهان آماده کرده بودند در چهارم جمادی‌الثانیهٔ همان سال به پادشاهی رسید و به مناسبت آنکه پدرش صفی میرزا نام داشت خود را به «شاه صفی» موسوم ساخت.[1] شاه صفی ۱۲ صفر ۱۰۵۲ مرد و شاه عباس دوم در ۱۶ صفر پادشاه ایران شد.

در تاریخ وقایع و حوادث سراسر روزگار پادشاهی شاه صفی یگانه دفتر مفرد و کتاب مستقل که می‌شناسیم متنی است به نام **خلاصة‌السیر** که توسط یکی از افراد اردو و مأموران دستگاه آن پادشاه نگارش یافته است و درین صفحات برای نخستین بار منتشر می‌شود.

مؤلف و کتاب خلاصة‌السیر

خلاصة‌السیر نوشتهٔ محمدمعصوم بن خواجگی اصفهانی است. نام مؤلف به‌صراحت و تمامی در دو جای متن و نام کتاب در خاتمهٔ آن آمده است. اطلاع ما از احوال این شخص منحصرست به دو مأخذ:

۱) ذکر مؤلف تذکره نصرآبادی[2] ازو به این عبارت:

۱ـ او شاه‌صفی اول است که از ۱۰۳۸ تا ۱۰۵۲ سلطنت کرد.

۲ـ تذکرهٔ نصرآبادی، تألیف محمدطاهر نصرآبادی. [تصحیح حسن وحید دستگردی] تهران، ۱۳۱۷ ش. ص ۷۷.

ولد میرزا خواجگی اصفهانی خویش میرزا عبدالله وزیر لاهیجان، در زمان شاه گردون‌جاه شاه‌صفی مشرف اصطبل بود و نهایت قرب داشت. در نظم و نثر طبعش کمال قدرت داشت. چنانچه حسب‌الامر به تألیف تاریخی مشتمل بر وقایع ایام پادشاه مأمور شد. بعد از اشراف اصطبل وزیر قراباغ شده در آنجا فوت شد. شعرش این است:

رباعی

بس پرده‌شناسان که درین گنبد راز — رفتند و ز هیچ کس نیامد آواز
کس نیست که خوان عیشی آماده کند — این نعمت نغمه ماند در کاسهٔ ساز

ای گشته به حسن عمل خود مغرور — نزدیکتر آ که از خدا دوری دور
بی پرتو مغفرت نگردد روشن — تاریکی گور از چراغ شب گور

این رباعی از برادر مرحوم میرزا معصوم است

زندانی این جهان پر افسونم — پیدا و نهان چو شعلهٔ فانوسم
القصه درین چمن چو بید مجنون — می‌بالم و در ترقی معکوسم»

۲) چند صفحه‌ای که خود در پایان متن خلاصة‌السیر آورده. به انضمام اشارات مختصری که جای جای ضمن فصول کتاب مندرج ساخته و گفته است زمانی که نزد پدرش می‌زیست «به مطالعهٔ کتب و شغل نویسندگی اوقات صرف می‌نمود» و چون به «تلاش مدد معاش» واداشته شد، در عهد پادشاهی شاه عباس به خدمت در اردوی دولتی وارد گشت و منصب «اشراف شترخان»[۳] را یافت و به این مناسبت مدت دوازده سال در سفر و حضر در اردوی پادشاهی می‌بود و چون از طرز کارش رضامندی حاصل شده بود منصب «اشراف طویله»[۴] ضمیمهٔ کار و منصب پیشین او شد.[۵]

محمد معصوم چون دارای سواد ادبی و ذوق شعری بود و متون بعضی از تواریخ را می‌خواند در دورهٔ خدمت اشراف شترخان و طویله گاه طرف صحبت هر دو شاه می‌بود. خود درین باره اشاره‌ای

۳ـ در تذکرة‌الملوک صاحب‌جمع شترخان ذکر شده است (ص ۳۲ و ۷۰ چاپ دبیرسیاقی).

۴ـ در جای دیگر ازین سمت با اصطلاح «اشراف اصطبل» یاد شده، فهرست لغات دیده شود.

۵ـ صفحهٔ ۳۱۱.

دارد و نوشته است «گاهی به جهت طبع‌آزمایی به انتخاب اشعار امر می‌فرمود و گاهی به تمشیت دادن امور دیوانی سرافراز می‌ساخت.»[۶]

پس از مرگ شاه عباس در ۱۰۳۸، محمد معصوم «بـه دستور زمان سابق به خدمات مرجوعه قیام داشت و آن حضرت (یعنی شاه صفی) نیز به قانون جد بزرگوار اکثر اوقات امر به انتخاب اشعار می‌فرمود»[۷] و حسب وظیفه در اغلب سفرهای شاه به استناد اشارات همین متن همراه اردو می‌بود[۸] و اطلاعاتی که در کتاب مندرج ساخته است طبعاً دست اول و مبتنی بر مشاهدات و مسموعات شخص او از وقایع سفرها و جنگهاست.[۹] او در خاتمهٔ کتاب دست بازداشتن خود را از نگارش اخبار و احوال روزگار شاه عباس دوم ناشی از آن گفته است که دیگر شخصاً از آنچه روی می‌داده باخبر نبوده است.

بنا بر تصریح مؤلف، او سنین بیست تا پنجاه‌سالگی را در خدمات مربوط به «اشراف» گذرانید و امید می‌داشت که در آن کار بماند و از عوائد و فـوائد آن کیسه‌ها بیندوزد. امـا به‌زعم او، پس از درگذشت شاه صفی، بنا به سعایت همکاران، دو سالی نمی‌گذرد که آن منصب به دیگـری واگـذار می‌شود. محمد معصوم مدت دو سال خانه‌نشین بود تا اینکه به عنوان وزیر مأمور خدمت خطهٔ قـراباغ (گنجه) و در ایام «شکستگی و پیری» به وزارت مرتضی‌قلی‌خان زیاد اوغلی عـازم آن دیار شد.[۱۰] و بنا به قـول محمد طاهر نصر آبادی در همانجا درگذشت.[۱۱] تولد او باتوجه به اینکه سن خود را در زمان

۶ـ صفحهٔ ۳۱۲. ۷ـ صفحهٔ ۳۱۳.

۸ـ صفحهٔ ۱۶۹ دیده شود که تفضیلی دربارهٔ بیماری خود در سفر اردبیل به تبریز (۱۰۴۲) نوشته و به تفقد و عنایت و احوالپرسی شاه از خود اشاره کرده است.

۹ـ ازین گونه اطلاع که: «از ابتدای محاصره راقم حروف را شبی به‌خاطر رسید که اوقات صرف شمارهٔ آن نماید» (یعنی شماره کردن توپهایی که در جنگ انداخته می‌شود). صفحهٔ ۲۲۳.

۱۰ـ صفحهٔ ۳۱۰ به بعد.

۱۱ـ تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۷۷.

عزل از خدمت اشراف پنجاه ساله گفته می‌بایست در دهۀ اول سال هزار اتفاق افتاده باشد.

سبب تألیف این کتاب چنانکه محمد معصوم در مقدمۀ خود آورده آن بوده است که در سنۀ ۱۰۴۸ (بارس ئیل) که همراه اردوی پادشاهی به طاق وسطان (طاق بستان) رسیده بود به بیماری سختی دچار شد و «مرغ فکر دست بر حلقۀ در دل» می‌زند که دوای بیماری «تسوید حالات و تنمیق روایات قدیم» است، با این توضیحات:

چون این ندا به‌گوشم رسید به سمع رضا اصغا نمودم و کمر توجه به ترتیب آن مدعا بستم و ابتدای سخن از مبدأ آفرینش نموده سر دوات بگشادم... چون جزوی از خط و خال تحریر صورت مجلس یافت روزی جمعی از دوستان حقیقی... به تقریبی در محفل بهشت‌آیین مذکر این معنی شده به عرض اشرف می‌رسانند... به لفظ گهربار درر نثار فرمودند که این تألیف است نه تصنیف، باید که به ایجاز و پاکی کلام سعی نمایی و چون به نوشتن حالات زمان رسی رسم اجمال را منسوخ ساخته جمال عبارت را به زیور تفصیل زیب و زینت دهی...[۱۲]

در خاتمۀ کتاب هم اشاره‌ای دیگر به ترتیب و نسق کار خود دارد و نوشته است: «در اول این نسخه که به خلاصه‌السیر موسوم است اشعاری شده که ارادۀ خاطر فقیر آن بود که از اول آفرینش عالم تا زمان دولت... به‌قلم تحریر آورد.»[۱۳] و در دنبال آن می‌نویسد که از روی کتب به «انتخاب خلاصه» می‌پرداخت و هرچه را یادداشت می‌کرد هرچند یکبار به نظر شاه می‌رسانید و به این شیوه اخبار مربوط به ابتدای عالم تا جلوس امیر تیمور را به رشتۀ تألیف آورد تا اینکه شاه صفی او را از ادامۀ آن کار که مرسوم اغلب مورخان عمومی نگار شده بود باز داشت و مؤلف را بر آن مکلف کرد که به نگارش احوال و اخبار روزگار شاه صفی بپردازد و چنانکه خود نوشته است «به میامن دولت قاهره ده سال* از وقایع را به عز ظهور جلوه دادم.»[۱۴]

۱۲ــ صفحۀ ۲۷ــ۲۸. ۱۳ــ صفحۀ ۳۲۷. ۱۴ــ همان صفحه.

* ــ در نسخۀ مشهد «دو» آمده است و طبعاً درست نیست. قاعدۀ مؤلف چهارده نوشته بوده و ظاهراً «چهار» از قلم کاتب افتاده است.

از بخشهای دیگر کتاب خلاصة‌السیر (بجز همین بخشی که مربوط به پادشاهی روزگار شاه صفی است) تاکنون چیزی دیده نشده و ظاهراً نسخه‌ای نمانده است. قسمت پادشاهی روزگار شاه صفی را خود «مقصد سیم از مطلب چهارم» عنوان داده[15] و در جای دیگر از همین بخش اشاره کرده است که احوال شاه‌عباس را در «مقصد دویم» نوشته بوده است.[16]

چنانکه گفته شد مبنای مؤلف بر نگارش کتاب، مشاهدات و مسموعات و اطلاعات شخصی او از وقایع و حوادث است. بنا به‌قول خودش «آنچه در گنجۀ[17] سینه مخزون بود بر بساط جلوه داد.»[18] و چنانکه دیدیم «آنچه قبل ازین تحریر یافته تمامی از اوله تا آخره خود در میان‌بوده.»[19] او در سبک نگارش بر همان راهی رفته است که مرسوم غالب مورخان آن روزگاران بود. مطلب مربوط به آغاز هر سال را با آوردن عباراتی دربارۀ جشن نوروز و توصیف بهار، ممزوج به‌آرایشهای ادبی و جمله‌بندیهای خنك و مصنوع‌و درآمیخته به اشعاری از قدما و یا ابیاتی از سروده‌های خویش نگارش داده است. نمونه دو قطعه شعر ستایش‌آمیز او است به مناسبت ظفرهای جنگی شاه[20] که ابداً اشعار چنگگ به‌دل‌زنی نیست. اشعار جنبۀآرایشی دارد به منظور آنکه مطالب تاریخی‌خشك و یکنواخت نباشد و طبیعی است که چون با کتب تاریخ پیشینیان آشنایی داشته و بعضی از آنها مانند تاریخ طبری و جهانگشای جوینی و تألیفی از ابن جوزی و تاریخ وصاف و ظفرنامۀ شرف‌الدین یزدی و روضة‌الصفا و حبیب‌السیر و تاریخ الفی را می‌خوانده[21] و عالم‌آرای عباسی (کتاب تاریخ

۱۵ـ صفحۀ ۲۵. ۱۶ صفحۀ ۳۰ و ۳۵.

۱۷ـ کذا در نسخه‌ها، ولی «گنجینۀ سینه» مناسبتر می‌نماید.

۱۸ـ صفحۀ ۲۵. ۱۹ـ صفحۀ ۳۱۵.

۲۰ـ صفحه‌های ۲۰۸ و ۲۲۸.

۲۱ـ صفحات ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۲۴ دیده شود: یکبار هم استطراداً مطلبی از تاریخ الفی نقل کرده است (ص ۲۸۶).

شناخته شدهٔ سلسلهٔ صفوی) الگوی او بوده است[۲۲] کوششی در پیروی از سبك و روش آنان بطور تلفیقی داشته.

سابقهٔ معرفی خلاصة‌السیر

ب. درن Bernhard Dorn نخستین فهرست‌نگاری است که در سال ۱۸۴۶ در کتاب معرفی آثـار شرقی موزهٔ آسیائی پطـرزبورگ از خلاصة‌السیر یاد کرد و آن را دنبالهٔ عالم‌آرای عباسی برشمرد.[۲۳]

بعد ازو، دخـویه de Goeje به مناسبت همانندی نسخهٔ موجود در خزانهٔ آکادمی لیدن(هلند) با نسخهٔ‌معرفی‌شده توسط درن همین‌کتاب را شناسانید.[۲٤]

فهرست‌نگار سوم J. Aumer درسال ۱۸۶۶ نسخه‌ای از خلاصة‌السیر را که در کتابخانه پادشاهی دولتی شهر مونیخ(آلمان) مضبوط است در فهرست نسخه‌های خطی فارسی آنجا معرفی کرد.[۲۵]

پس از آنها یکـی از خاورشناسان آلمانـی به نام F. Teufel در مقاله‌ای با توجه به نوشته‌های مندرج در آن سه فهرست متذکر شد که اشکال تشخیص هویت میان سه نسخهٔ پطرزبورگ، لیدن و مونیخ بر جای خواهد بود تا تطبیقی دقیق میان آن سه نسخه بشود و معلوم شود که کدام خلاصة‌السیر محمد معصوم اصفهانی است و کدام ذیل چهار سالهٔ اسکندربیك منشی.[۲٦]

در همین باره، در سال ۱۹۲۸، روماسکویچ[۲۷] اشارتی دارد که بعداً استوری و مینورسکی[۲۸] به آن توجه داشته و به توضیح نظر خود

۲۲ــ صفحهٔ ۲۹.

23) *Das Asiatische Museum der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften zu St. Petersburg*. St. Petersburg 1846.

24) *Catalogus Codicum Orientalium Bibliothecae Academiae Lugduno-Batavae* [By Dozy, de Jonge, de Goeje, Houtsma]. Leyden, 1851-77. p. 230.

25) *Die persischen Handschriften der K. Hof-und Staatsbibliothek in München*. München, 1866.

26) *ZDMG*, 36 (1882).

27) *Materiali poistorri Turkmen*. 1928. Vol. II. p. 12.

۲۸ــ مینورسکی این مطلب را در مقالهٔ مندرج در *BSOS*. X/2 (1940) p. 540 نگاشته است.

پرداخته‌اند.[۲۹]

در تاریخ پادشاهی شاه‌صفی دو مورخ به‌تألیف پرداخته‌اند و همین مطلب موجب آن شده است که توجه مستشرقان در تمایز شناسایی میان آن دو متن، به خلط و اشتباه جلب شده و آخرین فرد ولادیمیر مینورسکی V. Minorsky است که بر اساس مضبوطات و اظهار عقیدهٔ استوری و نوشتهٔ روماسکویچ چنین نوشته است:

پروفسور استوری درصفحهٔ ۳۱۳ شمارهٔ ۳۹۱ به‌این نظر رسیده‌است که‌احتمالا تاریخ شاه‌صفی تألیف محمدمعصوم بن‌خواجگی (معرفی شده توسط دومر) منطبق است با خلاصة‌السیر که درن به توصیف آن پرداخته و آن را دنبالهٔ عالم‌آرای اسکندر-بیك منشی دانسته است. آنچه می‌تواند این مسئله را روشن کند اطلاع مختصری است از روماسکویچ و آن اینکه او تأیید کرده است که شرح‌حال محمد معصوم در نسخهٔ مورد معرفی درن موجودست. یگانه نکته‌ای که ناروشن است، این است که چه مقدار از کتاب نوشتهٔ اسکندربیگ و چه مقدار از آن محمد معصوم است.
در مقدمهٔ کتاب آمده است که وقتی اسکندر منشی تألیف عالم‌آرای عباسی را به پایان رسانده بود و از او خواسته‌اند که وقایع‌نگاری‌خود را در دورهٔ‌سلطنت شاه‌صفی ادامه بدهد. پس آن مورخ مسن که هفتادساله بود با درنگی کوتاه به‌نگارش کتاب مربوط به پادشاهی شاه‌صفی پرداخت. سبك کتاب طوری نیست که میان دو قسمت را از یکدیگر مجزا کند.
شاه‌صفی چهارده‌سال سلطنت کرد، درحالی‌که محمد معصوم گفته‌است تاریخ ده سال از سلطنت او را نوشته است و این ملاحظهٔ روماسکویچ درست به‌نظر می‌رسد که وقایع چهار سال اول پادشاهی شاه‌صفی (۱۰۳۸-۱۰۴۲) را اسکندر منشی نوشته باشد و اگر چنین باشد اسکندر منشی دست‌کم تا سن هفتاد و چهار سالگی در حیات بوده است. وقایع خلاصة‌السیر به ایام جلوس شاه‌عباس دوم سال (۱۰۵۲) متوقف می‌شود. محمد معصوم ذکر مأموریت خود را به‌عنوان وزیر نزد مرتضی قلی‌خان زیاداغلی و حاکم قراباغ (گنجه) در چهار سال اول سلطنت شاه‌عباس ثبت کرده است.[۲۹]

با این همه، مطلب بـرای مستشرقـان روشن نشده است زیـرا مقابله‌ای میان اخبار چهارسالهٔ نگارش اسکندر منشی (چاپ سهیلی خوانساری) و نسخه‌های خلاصة‌السیر نکرده بودند و تصور کرده‌اند که وقایع چهار سال اول سلطنت شاه صفی در خلاصة‌السیر نگارش

۲۹ـ طبق نوشتهٔ استوری در *Persian Literature* (جلد اول صفحهٔ ۳۱۳).

محمد معصوم نیست. توضیح روشنتر مطلب این است که:

ذیل عالم‌آرای عباسی و خلاصة‌السیر

یکی از آن دو، متنی است که اسکندربیك منشی مؤلف عالم‌آرای عباسی به نگارش آن پرداخت و آن همچو ذیلی است بر کتاب بزرگ او که شهرت بسیار دارد و حاجت به معرفی ندارد.*

این ذیل که به‌قصد تدوین تاریخ پادشاهی شاه صفی آغاز شد و متضمن حوادث دورهٔ سلطنت آن پادشاه تا سال ۱۰۴۲ یعنی‌مصادف به سال وفات مؤلف بود ختم می‌شود. کتاب همان است که آقای احمد سهیلی خوانساری به نام «ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی» به چاپ رسانیده و برای اینکه متنی باشد حاوی اخبار تمام دورهٔ پادشاهی شاه صفی (یعنی تا صفر ۱۰۵۲) مصحح مذکور دنبالهٔ وقایع را از کتاب «خلد برین» تألیف محمد یوسف (حدیقهٔ ششم روضهٔ هشتم آن کتاب) بر نوشتهٔ اسکندربیك افزوده است (از صفحهٔ ۱۴۶ کتاب چاپی مذکور).[۳۰]

آغاز متن در نسخهٔ چاپی چنین است:

«آرایش عنوان جرائد اخبار و آفرینش دیباچهٔ صحائف سیر و آثار حمد و ثنای مالك‌الملك علی‌الاطلاق است جل شأنه و عظم برهانه که... اما بعد باعث بر تنمیق این کلمات پریشان و تحریر این مقالات پیسامان آنکه مسود اوراق اقل‌العباد اسکندر الشهیر بالمنشی شرح وقایع ایام دولت... صفویه.... در سه جلد به طریق رموز در سلك تحریر و رشتهٔ تقریر کشیده به تاریخ عالم‌آرای عباسی موسوم گردانید... خاتمهٔ کتاب به ذکر جلوس میمنت مانوس همایونش (یعنی شاه‌صفی) اختتام پذیرفت و بعضی از عزه و خلان‌الوفا... تکلیف کردند که وقایع زمان دولت و جهان‌آرائی این پادشاه والاجاه نوجوان... را.... به دستور در سلك

---

* ــ عالم‌آرا اخیراً توسط ر. سیوری R. M. Savory به‌انگلیسی‌ترجمه‌شده‌است.

۳۰ــ ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی. به سرمایهٔ کتابفروشی اسلامیه (تهران، ۱۳۱۷ ش)، ۳۲۰ صفحه. آقای سهیلی خوانساری بخش ذیل عالم‌آرا را از روی نسخهٔ مورخ ۱۲۸۰ خط محمدباقر خوانساری که برای خسرو میرزا نامی کتابت شده بوده و متعلق به کتابخانه ملی ملك است به چاپ رسانیده‌اند و بخش خلد برین را از روی نسخهٔ مورخ ۱۱۰۵. متأسفانه اشاره‌ای به محل وجود آن نشده است.

تحریر درآورده نگاشتهٔ قلم عنبرین رقم گرداند. فقیر حقیر زبان معذرت گشاده... آنچه قبل ازین نگاشتهٔ کلک سخن طراز گردید از غرور نشأه جوانی و روزافزونی تعلقات جسمانی بوده... نواب کامیاب شاهی را که انشاءالله تعالی به عمر طبیعی برساناد آغاز ایام شباب و جوانی و عنفوان زمان دولت و کامرانی است و ذرهٔ بیمقدار را سنین عمر بی‌بنیاد در مرحلهٔ هفتاد نزول نموده معلوم نیست که چندان از عمر امان یابد که چند ساله وقایع زمان دولتش را تسوید نموده نسخه‌ای در آن باب پرداخته آید.... بعضی از ارباب فضل و کمال... به زبان تلطف و تودد تصدیق قول احباء فرموده اشاره نمودند که چون شرح وقایع ایران به دستور شاه جم‌قدر گیتی‌ستان سال به سال مرقوم کلک بدایع‌نگار می‌گردد تا حین حیات مستعار و زمان قدرت و توانائی به‌قدر مقدور سعی نموده ازین شغل شگرف باز مدار... چون نیك تأمل نمودم... دیگربار‌ه... شروع در تسوید وقایع سنین ایام دولت روزافزون.. نمود... ذکر جلوس نواب همایون بر سریر سلطنت و فرمانروائی ایران و شرح بعضی قضایا که در خلال آن حال به وقوع پیوست...»[۳۱]

***

کتاب دوم یعنی خلاصة‌السیر محمد معصوم اصفهانی حاوی اخبار سراسر دورهٔ پادشاهی شاه صفی است و استوری C. A. Storey با استفاده از فهارس درن، درخویه و اومر در کتاب «نوشته‌های فارسی» به معرفی متن و التباس میان دو کتاب و نسخه‌ها پرداخت[۳۲] و مطالب او با بعضی الحاقات و اضافات توسط یوری برگل در ترجمهٔ گستردهٔ روسی از کتاب استوری منتقل شد.[۳۳]

ترجمهٔ آلمانی کتاب

این متن فارسی پیش ازین که در زبان اصلی به چاپ برسد توسط مستشرق آلمانی به نام گرهارد رتلباخ Gerhard Rettelbach به‌زبان آلمانی ترجمه و با مقدمه و ۵۹۱ یادداشت توضیحی (از قبل تعیین شمارهٔ آیات قرآن و تطبیق سنوات هجری به میلادی) و چند فهرست به چاپ رسید.[۳۴]

۳۱ــ صفحات ۱ــ۶ چاپی.

32) *Persian Literature*. Leiden, 1927-1953. Vol. I. part 1. pp. 313-314, part 2. pp. 1280-1281.

۳۳ــ ترجمه روسی توسط یوری‌برگل. مسکو، ۱۹۷۲. جلددوم، ص۸۸۶ــ۸۸۸.

34) *Der Iran unter Schah Safi ,1629-1642). Nach der Chronik des Muhammad Ma'sum b. Huagagi Isfahani.* München. Dr. Rudolf Trofenik. 1978. pp. 552.

نسخه‌های خلاصة‌السیر

۱) رمضان ۱۰۷۰ ــ نستعلیق صالح خاتون‌آبادی در کتابخانهٔ آستان قدس (مشهد) به شمارهٔ ۴۲۲۸ و معرفی شده توسط آقای احمد گلچین معانی در فهرست آنجا.[۳۵] این نسخه در ۱۸۹ ورق و چاپ کنونی بطور اساس مبتنی بر آن است. نسخه را میرزا رضاخان نائینی بر آن کتابخانه وقف کرده است.

۲) ۱۰۷۴ ــ نستعلیق صالح خاتون‌آبادی در کتابخانهٔ دولتی مونیخ (آلمان) که به شمارهٔ ۲۳۱ فارسی در فهرست آنجا تألیف Aumer معرفی شده است.[۳۶] این نسخه در ۱۸۴ ورق است و در چاپ کنونی نسخه بدلهای آن در صفحات ۳۳۶ تا ۳۴۷ آورده شده است. در این نسخه بعضی عبارات افتادگی دارد.

۳) صفر ۱۰۹۴ ــ نستعلیق علیرضا در کتابخانهٔ ملی‌ملك (تهران) به شمارهٔ ۳۹۰۵ و معرفی شده در فهرست آنجا.[۳۷] این نسخه در ۱۵۹ برگ است. متأسفانه چون نسخه را به هنگام چاپ کتاب به سبب وقایع جنگ به مشهد منتقل و در صندوق بسته‌بندی کرده‌اند مقابله با آن ممکن نشد. تا آنجا که من آن را دیده‌ام و به یاد دارم تفاوتهای مهم و اساسی با دو نسخهٔ مشهد و مونیخ ندارد.

۴) نسخهٔ مجلس ــ مترجم آلمانی نسخه‌ای را معرفی می‌کند که کتابخانه مجلس شوری در اختیار دارد و در سال ۱۳۵۱(؟) خریداری شده است. من آن را ندیده‌ام.[۳۸]

۳۵ــ فهرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی. مشهد ۱۳۴۶ جلد هفتم (۱) صفحه ۸۰ــ۸۱ (به شماره ۱۹۴).

۳۶ــ حاشیه شمارهٔ ۲۳ دیده شود.

۳۷ــ فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ ملی ملك. جلد دوم (کتابهای فارسی). زیر نظر ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه. تهران، ۱۳۵۴. صفحهٔ ۲۲۹.

۳۸ــ صفحهٔ ۳۸ مقدمهٔ مترجم آلمانی.

***

اما مشخصات دو نسخهٔ دیگری که ذیل معرفی خلاصة‌السیر در فهرست استوری و از روی آن در فهرست احمد منزوی[۳۹] آورده شده است و تطبیق آنها برای من به سبب آنکه عکس هیچ‌یك در تهران نیست میسر نبود عبارت است از:

۱) **نسخهٔ لنین‌گراد ـ بی‌تاریخ:** یعنی همان نسخهٔ پطرزبورگ که نخست درن آن را شناسانیده[۴۰] و سپس روماسکویچ آن را دیده و قسمت اول را نگارش اسکندربیك و قسمت دوم را از محمد معصوم دانسته است! این نسخه بعد با همین مشخصات در جلد دوم فهرست دستی نسخه‌های فرهنگستان علوم لنین‌گراد ذکر شده[۴۱] و متعاقباً توسط میکلوماخای در فهرست تفصیلی کتب تاریخ آن فرهنگستان بطور دقیق معرفی شده است.[۴۲] این نسخه در برگهای ۳۹۰ ر تا ۴۳۹ پ از مجموعه‌ای است. من آن را ندیده‌ام.

۲) **نسخهٔ لیدن ـ بی‌تاریخ:** مضبوط در کتابخانهٔ دانشگاه لیدن (هلند) به شمارهٔ ۲۶۳۷ که منحصراً اخبار تا سال ۱۰۴۲ را در بر دارد و دخویه آن را در فهرست آنجا معرفی کرده است.[۴۳] چون محتوی حوادث تا سال ۱۰۴۲ می‌باشد به گمان نزدیك به قطع همان ذیل اسکندربیك است.

اساس چاپ کنونی مبتنی است بر نسخهٔ مشهد و در موارد اشکال و اشتباه نسخهٔ مونیخ دیده شده و تفاوتهای آن دو در دو جدول در

۳۹ـ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف احمد منزوی. تهران [۱۳۵۳]. جلد ششم، صفحهٔ ۴۳۲۰.

۴۰ـ حاشیهٔ شمارهٔ ۲۷ دیده‌شود.

۴۱ـ تألیف آکی‌موشکین و دیگران. مسکو ۱۹۶۴. جلد اول، صفحهٔ ۱۷۳، ذیل شمارهٔ ۱۱۷۶.

۴۲ـ تألیف ای. میکلوماخای. مسکو ۱۹۷۵. بخش سوم (کتابهای تاریخ). صفحهٔ ۱۸۹ـ۱۹۳ ذیل شمارهٔ ۳۴۸.

۴۳ـ حاشیهٔ شمارهٔ ۲۲ دیده شود.

پایان متن آورده شده است. رسم‌الخطی که در چاپ رعایت‌شده تلفیقی است میان حفظ ضبط مرسوم کاتب نسخه (در موارد معمول و مناسب) و رعایت اصلاح در مواردی که ضرورت آسان‌خوانی ایجاب می‌کرده است به شیوهٔ رسم‌الخط کنونی.

شش فهرست برای متن فراهم شد تا مراجعه‌کننده‌ای که نمی‌خواهد یا نمی‌باید تمام متن را در خواندن گیرد به آسانی بتواند بر محتوای مطالب کتاب آگاه شود.

فواید این متن تاریخی تنها آن نیست‌که تاریخ جنگهای داخلی و خارجی شاه صفی را در بر دارد. از لابلای کتاب نکته‌ها و دقیقه‌های زیادی مرتبط با مسائل مدنی و اجتماعی روزگار صفویان به دست می‌آید که کلمه‌وار آنها را در فهرست مدنیات مشخص کرده‌ام. ازین قبیل که فروش ابریشم و اسب چگونه بود و تنباکوکشی کی و به چه مناسبت ممنوع شد یا انواع تحفه‌ها و پیشکشها چه بود. محمدمعصوم مبلغ درست بعضی از درآمدها و پیشکشها را جای جای در متن مثلا در صفحات ۴۱، ۸۶، ۹۶، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۹۴، ۳۰۹، ۳۱۰ آورده است. از همین قبیل نکته‌هاست شرح مربوط به مخارج آب «کوهرنگ» (ص ۳۹) و توصیف آدابی کـه میرداماد و علمای دیگر هنگام تاج‌گذاری شاه صفی انجام داده‌اند (ص ۳۸ـ۳۹) و مراسمی که شاه در روز فوت و تدفین میرداماد و برای تعزیت او در عتبات اجرا کرده است (ص ۱۱۰ـ۱۱۲).

در پایان از دوستان دانشمند: محمدتقی دانش‌پژوه، دکتر محمد امین ریاحی، دکتر عباس زریاب و دکتر محمددبیر سیاقی سپاسگزارم که هریك مرا در بازیابی نکته‌ای و رفع مشکلی بیدریغ یاری کرده است. نیز سپاس خود را از لطف دوست دانشمند آلمانی برت فراگنر B. Fragner یاد می‌کنم که نسخه‌ای از ترجمهٔ آلمانی کتاب را به من هدیه کرده است.

تهران، چهارم اردیبهشت ۶۸ — ایرج افشار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصود سلیم از مطلب جهاندار در ذکر مناقب پادشاه جم جاه فلک بارگاه
شاه صفی الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلد الله ملکه
ستایش و نیایش حضرت پادشاهی سزاوار است که سروش عنایتش نوای بشارت
ادای «و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم» را بگوش هوش
ارباب ایمان و اصحاب ایقان رسانید و علمی که در شش جهت بنیان فعلین
نصرت قرین «و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین» مضطرباً
معسکر جهاد اثبات داد که مجاهدین فی سبیل الله را بخشیده
«یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم» نوید فتح و ظفر
کرامت فرمود قهاری که عاشی بارگاه جبروتش مثال و میکاییل
سیاه مکنون بالنواصی و الاقدام عاصیان با سوی حسابی
گرفته سلسله حرکات عدو بی اندازه حکمی که الله و لیرد الحق
تو به یمن بالاقدام لسان اصبات و قدم اثبات بخشیده
کو خلفه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ...

قرمود تا آفتاب دولت جهانبانی و کشورستانی عالم گیر شده از پرتو
آن فروغ جانی بتن و قوتی بیدن رسید ختم این نامه را به ایام دولت
ابد پیوند شد و عذری که چرا ترک این شغل نموده در ابتدا به حجاب بلاغت که
عذر شکستگان و کم مایگان بدرجه قبول خواهد رسید. سپر سبزی شعله
رنگش همه تیر. به نیروی فرهنگ. فرمان پذیر. یکی سرو سرراست هم
در چمن. که بادا و را می خورند انجمن. چون بسیار کی قوافل آمال بساحت
نجاح رسید و چمن آرزو از فیض اسعاف شاداب گشت عقود در کتب
نشسته مثال را لالی القاب همایون مرصع کرد امید نظامی که زینها
غلام تو کرد. سخن را گذارش بنام تو کرد. همان پیش تخت تو مهمان رسید
که آن مور پیش سلیمان کشید. بوسیله خلوص عقیدت مستحق است که عنان
التفات بصوب قبول انعطاف یابد و نظر همت بلند جناب بسعادت صدور الرضا
مثال فرماید که تا نورش بنظره پهلوی سیارات بنده بگیرد و نقش با نظم



بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و ثنا[ی] بی‌حد ... که ... بشارت
بشارت ادای وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم ... گوش هوش
ارباب ایمان و ... بتقاضای ... و تعلیمی که مرشد ... معلمین
نصرت قرین و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین مضطربان معرکه
جهاد را ثبات داد ... که مجاهدین فی سبیل الله ... یا ایها الذین
آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم نوید فتح ... کرامت فرمود
... بر کاه ... و یعرف المجرمون بسیماهم
فیؤخذ بالنواصی والاقدام عاصیان ... کرده سپید
درکات دریای انداخت حکیمی که برابطه ولیربط علی قلوبهم ویثبت به الاقدام
دلهای ... و قدم را ثبات بخشید رور دکاری که خلعت توتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء ... احترام ... خواند ...
خواند و سکه تعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر در ممالک ...
... اعتقاد ... فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه

نظامی ... سخن ... بسم ...
همان پیش تخت تو ... که آن مور پیش سلیمان ...
بوسیله خلوص عقیدت متیقن است که عنان التفات ... قبول
... و نظر همت بلند جناب ... معان ... الرضا ... که تا ...
پهلوی ... زدن ... و ... نظم ... دعوی ...
... دل ... چون سر ... مستدعی ... در
حضرت ذو الجلال آنست که حق تعالی مقاصد دینوی و اخروی ...
... مطالب ... بر آورده ... کرده
... نیل ... حصول ... کرداند بمحمد وآله المصطفی ...

دل دوستانش ... باد
در ... دشمنان دور باد

تم الکتاب بعون الله ...
فی تاریخ شهر ... ان
سنه ... و سبعین
بعد الف ...
محمد صالح
خاتون آبادی
غفر له

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

مقصد سیم از مطلب چهارم

در ذکر مناقب پادشاه جم‌جاه فلک‌بارگاه شاه صفی الحسینی‌الموسوی‌الصفوی‌بهادرخان خلدالله ملکه

ستایش و نیایش رحیمی را سزاوار است که سروش عنایتش نوای بشارت ادای «و بشرالذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم» را به گوش هوش ارباب ایمان و اصحاب ایقان رسانید، و علیمی که مرشد هدایتش به نعلین نصرت قرین «و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین» مضطربان معرکهٔ جهاد را ثبات داد، ملکی که «مجاهدین فی‌سبیل‌الله» را به منشور «یا ایهاالذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم» نوید فتح و ظفر کرامت فرمود، قهاری که چاوش بارگاه جبروتش به مثال «ویعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام» عاصیان را موی پیشانی گرفته سلسلهٔ درکات در پای انداخت، حکیمی که به رابطهٔ «ولیربط علی قلوبکم و یثبت به‌الاقدام» دلها را حیات و قدمها را ثبات بخشید، و پروردگاری که خطبهٔ «تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء» را جز به نام با احترام [۱ ب] او بر منابر وجود نتوان‌خواند، و سکهٔ «و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك‌الخیر» در ممالك دلها جز بر نقود اعتقاد نتوان زد، «فسبحان الذی بیده ملکوت کلی شیء و الیه ترجعون».

الهی ما مشت خاك، صفات پاك ترا چگونه توانیم دانست ـ «ما عرفناك حق معرفتك»، و از ما قطرهٔ آب در معرض دریای پرستش چه شایستگی آید، «ما عبدناك حق عبادتك». آتش عجلتی را که در بدن خاکی ما ترکیب فرموده به زلال صبری جمیل ساکن گردان، و حلاوت نعمتی که در نهاد دواعی ما نهاده توفیق شکر جزیل ذریعهٔ آن مطلوب فرمای.

به شکرم رسان اول آخر به‌گنج نخستم صبوری ده آنگـاه رنج
بـه اول سخن دادیم دستگـاه به آخـر قدم نیـز بنمای راه

و ذرات عقول ما در هوای خورشید معرفت سرگـردان مانده به جاذبهٔ انسی* به خانهٔ مراد رسان و دیدهٔ کوتاه‌بین ما استشراق‌حقایق آرزو کرده به انوار قدسی فریادرسی فرمای.

چـارهٔ ما ساز کـه بی یاوریم گر تو بـرانی به که رو آوریم
از پی تست این همه امید و بیم هم تو ببخشای‌و ببخش ای‌کریم

بعد از حمد الهی صلوة نامتناهی بر زبدهٔ اولین و آخرین سید الانبیا والمرسلین، تخت‌نشین «و ما ارسلناك‌الارحمة‌للعالمین»، نور حدیقهٔ رسالت، نور حدقهٔ جلالت، یوسف گلپیراهن «یا ایها المدثر»، نهال چمن‌آرای «قم فانذر»، مخاطب فحوای «یا ایها المزمل»، فرمان رسان «یا ایها‌الرسول بلغ ما انزل»، [۲ الف] آفتاب مشرق فروبهی، پادشاه مسند عزوعلا.

نور خورشید از شعاع روی او عطر بخش روح خاك کـوی او
چون دل از کار جهان پرداخته سایهٔ خـود را بر آن ننداخته

صلی‌الله علیه و آله‌الطیبین الطاهرین، خصوصاً ابن عمه واخیه و باب سبطه و باب علمه امیرالمؤمنین و امام المتقین و قایدالغر المحجلین و عترته ائمة المعصومین صلوات‌الله علیه‌وعلیهم اجمعین.

و بعد بر طبق عرض می‌نگارد حقیر کم‌بضاعت مهموم **محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی** که در زمان دولتِ ابدِ مقرون به‌خدمت اشراف اصطبل مأمور است که یکچند قبل ازین در خاطر حزین جلوه‌گر بود که بجهت اطلاع حالات ماسبق به مطالعهٔ کتب تواریخ پردازد که خامی طبیعت را از استفادهٔ آن پختگی به هم رسد و این آرزو از تفرق ضمیر که دست‌خوش آلام دنیوی است از قوت به فعل نمی‌آمد تا در **سنهٔ ثمان و اربعین و الف بارس ایل** که قصبهٔ طاق‌وسطان محل ورود اجلال و قشلاق جنود نصرت مآل آن مرکز دایرهٔ اقبال گردید این کمینه نیز سایه مثال در رکاب کواکب مواکب به مژگان اعتقاد خاك راه و غبار درگاه می‌رفت و لحظه‌ای از ملازمت عتبهٔ دولت و آستان عظمت تقاعد نمی‌جست. تا آنکه از تغیرات زمان و واردات دوران ضعف و ناتوانی بر جسم نحیف راه یافت. بعداز تمادی ایام مرض که شاهد صحت به عیادت قدم‌رنجه فرمود از بی قوتی [۲ ب] و بی قوتی نه جگر را آب و نه دل را تاب و نه دیده را خواب بود، به سوزن مژگان جیب شام را به دامن بام بخیه میزدم دل سودائی از وطن مألوف دلگیر گشته به غرفهٔ* دماغ تصاعد نمود و خیالات فاسد پای تردد به شهرستان وجود گشود.

هرچند یاران موافق و عزیزان جار ملاصق به افسانه و فسون تسلی‌بخش خاطر محنت‌آگین می‌گشتند و علاج ماخولیا را به اِیارَج صحبت می‌کردند دماغ ضعیف‌تر و سودا ترقی بیشتر می‌نمود. ناگاه مرغ فکر دست بر حلقهٔ در دل زد که هرچند ازین فراموش‌آباد جهان نسیان بر طبع انسان غالب است اما دوای درد تو بجز تسوید حالات سلف و تنمیق روایات ماتقدم نیست و همیشه مطمح‌نظر این بود که رخسار صفحه را به نوك قلم بخراشی و قلمی به اظهار مدعا تراشی.

اکنون از نوشتن و خواندن اوراق پریشان قوتی به جان و سری به سامان می‌آید، و از اندیشهٔ بی‌برگی و بی‌استطاعتی از اشتغال این ذره فرا هم می‌آیی.

چون این ندا به گوشم رسید بـه سمع رضا اصغا نمودم و کمر توجه بر ترتیب آن مدعا بستم و ابتدای سخن از مبدأ آفرینش نموده سر دوات بگشادم و خامهٔ تنك شق طالع را قط زدم، و چون جزوی از خط و خال تحریر صورت مجلس یافت روزی جمعی از دوستان حقیقی که بادهٔ آشنائی را بی خمار بیگانگی نوشیده‌اند به تقریبی در محفل بهشت آیین‌مذکـر این معنی شده [۳ الف] به عـرض اشرف می‌رسانندکه‌کم‌مایه‌ای‌که*هرگز در شمار سخنوران‌نبوده‌و از بیزبانی نامش هیچ‌وقت به زبان روزگار نیامده بجهت دفع سودا چنین نسخهٔ معجونی مرتب ساخته و علت غائی مدعایش نشر مناقب اعلیحضرت خاقانی است.

از آنجا که رسایی طبع بلند و ادراك ارجمندمظهر عدل و احسان بود از مطالعهٔ آن چند ورق درجه و اعتبار این خاك‌نشین اخلاصمند بیمقدار از پایهٔ فَرْقَدان بگـذرانید و به لفظ گهربـار درر نثـار فرمودند که این تألیف است نه تصنیف، باید که در ایجاز و پاکی کلام سعی نمائی و چون به نوشتن حـالات زمان رسی رسم اجمال را منسوخ ساخته جمال عبارت را به زیور تفصیل زیب و زینت دهی. طبع بهانه طلب از سُنُوح این موهبت انگشت منت بر دیده نهاده قدم در بیدای تفکر نهاد.

بحمدالله که به اقبال آن رازدان بطون و کمون* آنچه در گنجهٔ سینه مخزون بود بر بساط جلوه داد. از در دولتسرای معنی شکافان و زادگیان طبیعت ایشان گاه دریوزهٔ فقره و گاه گـدائی عبارتـی می‌نمود.

تمتع ز هرگوشه‌ای یـافتم   ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

تا عروس آرزو را با قرةالعین مدعا خطبه کردم، الان که قدم خامهٔ عنبرین شمامه به جادهٔ شاهراه وصف حال و تعریف کمال آن قدوه و اسوهٔ صاحبان حشمت و اجلال رسیده طبیعت را چه خوشیها و خاطر را چه عروسیها روی‌داده، در معنی‌ریزی دستم آستین دست دیگری است [۳ ب] و ضمیرم آینه خانهٔ مصوری

چو پیکار کیخسرو آمد پدید زمن جادوئیها بباید شنید

پس مطلب از تاب رشته گفتگوئی است که جمعی از سخنوران که گوی فصاحت از میدان بلاغت ربوده‌اند خصوصاً مرحوم مغفور **اسکندربیك منشی** مؤلف **تاریخ عباسی** که بنای ترتیب کتاب را بر وقایع سال گذاشته و گاهی می‌شود که بجهت تحقیق مدعائی که سر سخن آن در ضمن حالات آن سال مکتوب است تمام اوراق و سطور را ملاحظه می‌باید نمود تا مطلب حاصل شود.

این حقیر کثیرالتقصیر از بیم آنکه لطافت کاغذ تاب سبابهٔ هر صاحب کمالی ندارد واقعات و سانحات را به نوعی که به ظهور آمده علی‌حده در قید تحریر می‌آورد تا بر خوانندگان آسان باشد، و در اکثر تواریخ که به اسم پادشاه ذی‌جاهی موشح گشته بجهت رفع گستاخی و ترك ادب نام نامی آن مسندآرا را به لقب تلقی نموده در طی عبارت‌مذکور می‌سازند، خصوصاً صاحب **تاریخ اکبری** که همایون و اکبر پادشاه را به «جهانبانی» و «شاهنشاهی» بیان می‌کنند. بنا بر تتبع این‌کمترین‌خلایق اسم سامی‌اعلیحضرت‌خاقانی را به «ظل‌الهی» به قید تحریر درمی‌آورد که از عیب تکرار مصون و محفوظ باشد.

التماس و استدعا بر خوانندگان این الفاظ بیسر و بن آن است که اگر جایی به‌لغزش پایی یا سهو و خطائی برسند به گِزلِك مرحمت نقطهٔ شك آن را از رخسار صفحه بردارند و به حلیهٔ اصلاح این عروس [۴ الف] بی‌جهاز را زیب و زینت داده منت بر جان کمینه نهند.

□□ □□

گفتار در سبب ارتقاء دولت بر مدارج رفعت و حصول مقاصد چند که ذکر آنها از مُتَحتمات است تا بر مطالعه‌کنندگان ظاهر شود

□□ □□

مقتضی حکمت الهی که نظام عقد مخلوقات و قوام عنصر موجودات است، آن است که چون صبح اقبال صاحب دولتی ناپدید گردد آفتاب سعادت یکی از فرزندان او شارق شود و چون کوکب رفعت صاحب ناموسی به سرحد غروب و افول رسد ماه منقبت اعقاب وی لامع گردد و از مخایل بقاء [آنکه تا چهار بالش دولت] و متکاء عظمت اعلیحضرت خاقان فردوس مکان علیین آشیانی را [هنگام] از جای برداشتن رسید و مزاج با ابتهاجش از کیفیت شراب ناگوار دنیوی منحرف گشت، چنانکه وقایع آن حالات در طی **مقصد دویم** نوشته شده و شمه‌ای بجهت توطئهٔ کلام درین مقام اظهار می‌کند.

***

چون عرض مرض و الم شدت به تاریخ روز **چهارشنبه بیست و چهارم شهر ذی حجة‌الحرام سبع و ثلاثین و الف هجری** در دارالسلطنهٔ قزوین بر ذات مقدس آن خدیو جهان روی نمود و روز به روز مرض حدت و سورت آن عارضهٔ عظمی ترقی یافت در آن ایام همیشه خاطر ملکوت ناظرش در تفحص احوال فرخنده‌مآل حضرت شاهی ظل‌الهی نگران می‌بود و از منتسبان عتبهٔ دولت خصوصاً افادت پناهان حقایق آگاهان مولانا محمد شفیع [۴ ب] و مولانا محمد تقی منجم که از سن صبی الی الان سایه‌وار دایم الاوقات مقیم آستان خورشید مکان بودند استفسار زایچهٔ ولادت با سعادت و استعلام طالع فیروزی مَطالع می‌فرمودند.

و چون آثار دولت و کمال اقبال و سعادت را در ناصیهٔ احوال آن نور حدقهٔ اقبال مشاهده نموده بودند به کرات بر زبان دررفشان

جاری ساختند کـه چنانچه بعـد از شاه جنت مکـانی شاه طهماسب انارالله برهانه با وجود تعدد اولاد و کثرت احفاد نوبت پادشاهی به ما که فرزند زادهٔ او بودیم رسید بعد از ما به حسب اقتضاء قضـا نوبت سلطنت و فرمانروائی به سام میرزا که پسر زادهٔ ماست خواهد رسید و اکثر اوقات در مجالس این گفتگو می‌نمود.

تا آنکه ضمیر انورش از کثرت‌عارضه پرخطر و تمکن‌دارالسلطنهٔ قزوین نفرت تمام یافته با نهایت ضعف و نقاهت در ضمان ملک‌منان عزیمت به تعجیل تمام در روز **شنبه چهاردهم ربیع‌الاول** سنهٔ مذکور بجانب مازندران بهشت نشان معطوف ساختند و بعد از ورود به آن مسکن دلگشا روزی به اعلام ملهم غیبی به لفظ گهربار فرمودند که ارادهٔ خاطر آفتاب تأثیر آن است کـه مُسرِعی بـه طلب سام میرزا بفرستیم‌که‌چند روز دیگرکه ازایام‌حیات[ما]باقی مانـده در تربیت او سعی نمائیم و به میامن عنایت بینهایت مـرتبهٔ او را به مدارج علیا رسانیم. [۵ الف]

و چون بواسطهٔ ضعف دماغ و انزجار طبیعت هر قدمی که‌بجانب مطلوبی می‌نهاد غیر مرغوبی روی می‌نمود و هر موضوع و محمولی که بجهت مدعائی ترکیب می‌کرد نتیجه برعکس می‌داد آخـرالامر رای عالم‌آرای بر آن قرار گرفت که تفأل به کـلام ملك علام نموده آنچه از دیوان قدرت لم‌یزلی به وضوح انجامد بر آن عمل رود. برای انجام آن عزیمت افاضت پناه علامی مولانا محمد تقی منجم را مأمور ساختند که نزد خدام منیع مقام فضیلت و شریعت نهاد صاحب العلم والارشاد مولانا مراد که دامن تقوی را بر جیب زهـد و خـداشناسی باز بسته بود رفته و به امر استخاره پردازد و حقیقت حـال را به مسامع عز و جلال رساند.

خدام مومی‌الیه از روی صدق و طَوِیت کمر آن خـدمت بر میان بسته بعد از استشاره و استخاره خاطر مبارك اشرف را به مضمون این آیهٔ عزیمه تسلی‌فرمود: «اذ تقول للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم

ربکم بثلثة آلاف من‌الملائکة‌منزلین، بلی‌ان‌تصبروا و تتقوا و یأتوکم من‌فورهم هذا یمددکم ربکم‌بخمسة آلاف من‌الملائکة‌مسومین»، تفسیر این آیهٔ معظمه آنست که ای رسول هنگامی که می‌گفتی تو مر مؤمنان را در روز بدر که آیا پسند نیست شما را و کفایت شر اعدا نمی‌کنید اینکه امدادکند شما را پروردگار شما بسه هزار ملائکه فرو فرستاده شده. بلی خواهیم فرستاد اگر صبر کنید بر ملاقات [۵ ب] اعـدا و بپرهیزید از نافرمانی پروردگار و مخالفت حضرت رسول و بیایند لشکر اعدا و برجوشند به‌سوی شما بشتاب‌تمام. امداد می‌کند شما را پروردگار شما به‌پنج‌هزار فرشته خداوندان علامت. از استماع کلام معجز نظام اثر بشاشت و خرمی بر چهرهٔ همایون اشرف لایح گشته اظهار نمودند که این تفأل بسیار خوب است و مناسب حال است. اما چون اشعاری بر صبر و سکون شده اگر حصول مطلب چند روزی در عقدهٔ تعویق افتد چه شود.

بنابر آن، آن عزیمت از قوت به‌فعل نیامد تاسپاه ضعف‌وناتوانی و جنود محنت و الم و سَقَم متنوعه عـلاوهٔ کوفت و بیمـاری اصل شده مزاج از منهاج اعتدال و صلاح منحرف گشت و آناً فآناً زبونی حال در تزاید می‌بود تا طبیعت از معارضهٔ این عارضه در عقبهٔ عجز افتاده لاجرم در شب **پنج‌شنبه بیست و سیم ماه جمادی‌الاولی ثلاثین و الف** وقت سحر در بلدهٔ اشرف باجـابت «یا ایهـاالنفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة» بـه نعیم جنان رسید. چـون چشم خواب آلودهٔ روزگار این قسم داهیه به خواب ندیده بود و کاروانیان آسمان را هیچ وقت صدای چنین جرسی به گوش نرسیده بیم آن بود که جان از بدن خلق برمد ازین حادثهٔ جـانگزای سرها را شوری و عقلها را فتوری روی نمود.

ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست [۶ الف]
ایـن آرزوی آز دراز تـو از کجاست

هرآینه سزاوار روش و کردار هوشمندان بختیار و شایستهٔسلوک کارآگهان اولی‌الابصار آنکه بی‌اعتباری این چند روز حیات مستعار را نصب‌العین دیدهٔ اعتبار دارند و در واقعهٔ عظیمی که روی نماید به‌کارفرمای عقل دوراندیش عمل نموده عنـان تملك و اختیار از دست ندهند. زیردستان و ضعیفان را چنان از صدمه و لطمهٔ امواج حوادث محافظت کنند کـه نه اقویا را برای ستم دراز*دستی و نه مستمندان را بواسطهٔ تردد پای کوتاهی باشد.

شبانی بُوَد کـارِ آن هوشمند که از گرگ بر گله ناید گزند

الحق در آنوقت که سحاب مصیبت بر سر خاکدان دنیی باران غم می‌بارید جمعی از عظماء دولت که در عتبهٔ جلالت استقامت داشتند مثل عیسی خان قورچی‌باشی و خلیفه‌سلطان اعتمادالدوله و زینل‌خان ایشك آقاسی‌باشی شاملو و یوسف آقا که یکی از معتمدان خواص بود ــ شرح احوال به‌تفاوت‌درجاتهم قبل‌ازین در **مقصد دویم** ذکر یافته‌ــ کیف متفق کلمهٔ «انا لله و انا الیه راجعون» بر زبان رانده اول‌مرتبه به توهم آنکه مبادا از شیوع این خبر کدورت اثر شورشی در حـال روزگار بهم رسد به مصلحت نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم آن‌قضیهٔ هایله را از عوام‌مخفی‌داشتند و در همان ساعت [۶ب] برای صلاح ملك دوراندیشی نمـوده ارقام مطاعه بـه اسم خسرو میرزا داروغهٔ اصفهان که بحسب نسب زبانزد عالمیان‌بود و ابوالقاسم‌بیك ایشك‌آقاسی باشی حرم علیهٔ عالیه که اکثر اوقات نواب غفران‌پناهی در همه ابواب به‌رای رزین او مصلحت‌دیدی، به این مضمون به قید تحریر آوردند که:

چون نواب همایون ما را عارضه‌ای دست داده و هوای مازندران مناسب نیست و عنان عزیمت به جـانب اصفهان معطوف خـواهیم داشت می‌باید که بعد از اطلاع بر مضمون رقم سام میرزا[ولد ارشد

صفی‌میـرزا و نجفقلی میـرزا ولد] امامقلی میـرزا را بـه درون دولتخانه آورده محافظت نمایندـو مهر ثبتی نواب رضوان‌جایگاه را از گردن آن حضرت بیرون آورده ارقام را بدان* مهر مزین ساخته مصحوب محمد طاهر ولد میر فتاح مین‌باشی اصفهانی که اباًعن‌جد درین دودمان سبق خدمت و جانسپاری ثابت دارند به تعجیل تمام فرستادند و خود در خفیه به کار تجهیز و تکفین آن خسرو بی‌بدل مشغول گشته میر رفیع‌الدین محمد صدر و چند نفر از علما به‌اتمام آن امر ساعی بودند.

چون دو سه روز از آن سرپوشیده سرپوش برنخاست ملازمـان درگاه عظمت از امتداد کسوف دولت هـر یك بردند پـی بجـائی، بعضی از بیم دیده از هم نمی‌گشودند که مبادا بـه دستیاری اشك غماز درمعرض تلف‌آیند و گروهی نفس به‌آهستگی[۷ الف]می‌کشیدند که ناله و افغانی با او ضم نباشد و باعث فضیحت گـردد و جمعی سینهٔ چاك را به لباس عاریت پنهان می‌ساختند که مبادا رازی از آن بیرون تراود.

القصه آن واقعه که اخفای آن از محالات بود از زبان خواص به دهان عوام افتاد و روز **شنبه بیست‌وپنجم** ماه مذکور آن سر عالمسوز در جهان فاش گشت. چون دیگر بر پرده‌داری آن امر فایده‌ای مرتب نبود امرا و ارکان دولت و وزراء و اعیان حضرت خصوصاً زینل‌خان ایشك‌آقاسی‌باشی به صلاحدید ناموس العالمین زینب بیگم بنا بـر وصیت شاه غفران‌پناه[و] موافقت استخاره در ساعت سعد اتفاق بر پادشاهی آن ظل‌الهی نموده محضری درست کرده به مهر جمیع امرا و وزرا و یوزباشیان و عساکر منصوره که در بلدهٔ اشرف حـاضر بودند رسانید.

عریضه مبنی‌بر اطاعت و انقیاد و خاکساری‌خود به‌خدمت اشرف نوشته مصحوب محبعلی‌بیك للهٔ غلامان فرستادند و کتابات محبت‌ـ آمیز به خسرو میرزا و ابـوالقاسم‌بیك ارسال نمودند کـه تا ورود

اردوی کیهان‌پوی در خدمت اشرف بوده در مراعات خاطر فیض مظاهر آن خدیو جهان سعی نمایند و جلوس اشرف را بر تخت سلطنت موقوف دارند و محبعلی بیك مذکور به **تاریخ بیست و هشتم ماه** مزبور از قصبهٔ اشرف متوجه اصفهان گردید.

بعداز رفتن‌او امرا و ارکان‌دولت[۷ب] به‌عزم‌رحلت‌از مازندران به‌حرکت آمده به‌قصد تقبیل* آستان عرش آشیان متوجه دارالسلطنهٔ اصفهان گشتند و چون خطهٔ کاشان محل ورود عساکر گردید اهل آن قصبه و ساکنان آن مدینهٔ طیبه با دل پر خون و سینهٔ محزون صغیراً و کبیراً و اناثاً و ذکوراً به استقبال نعش محفوف به عنایت ملك معبود بیرون شتافتند و آنچه لازمهٔ عزا و سوکواری و ماتم و بیقراری بود به عمل آوردند و جسد لطیف و شبح نظیف آن مرهم نه دل مستمندان را در آستانهٔ منورهٔ متبرکه امامزاده واجب‌التعظیم و التکریم امامزاده حبیب موسی علیه‌التحیة[والثنا] به رسم امانت

گریان جگر زمین گشادند آن کان نمك در آن نهادند

بعد از فراغ از آن شغل و لوازم تعزیه و ادرارات و تصدقات بر مستحقان متوجه درگاه بیمثال آن دایرهٔ مرکز اقبال گردیدند.

مخفی نماناد که در طی مَفاوِز، از مازندران الی اصفهان بعضی واقعات روی نموده‌که بعداز مقدمات جلوس به‌قید تحریر خواهد آمد.

□□ □□

ذکر جلوس میمنت مانوس حضرت ظل‌الهی سرافرازی تاج و تخت از بلندی اقبال آن حمیده‌خصال و شرح وقایعی که روی نموده

□□ □□

صد شکر که کار چرخ انجام گرفت
ایام زعیش و خوشدلی کام گرفت

هر فتنه که قدرتی بخود داشت گمان
بنشست به گوشه‌ای و آرام گرفت

لله‌الحمدکه‌از یمن‌دولت‌بیزوال[۸الف]مزاجِ از کار رفتهٔ ایام٬به حد اعتدال آمد و از تَجَرُّع کاسات نشاط چهرهٔ روزگار برافروخته گردید و تناولِ اقداح کامرانی٬خرمنِ غموم هر مَهموم را بسوخته نشأه شراب شادکامی در طبیعت ایام چنان مستولی شد که تا انقراض ادوار از مزاحمتِ خمارِ ناکامی٬فارغ است و از سرمستی صبوحِ عشرت چنان مدهوش گشته که تا نیمروزِ حشر از اندیشه٬بی اندیشه مانده و عقول از تواتر جام شادمانی در اهتزاز آمده و دماغ عقل از بخور سرور٬مالامال شده، زهره رامشگریِ کوی خنیاگری٬جهت چنین روزگار آموخته، برجیس٬سعاداتِ مکتسب٬همانا برای این ایام اندوخته، ماه را از شعشعهٔ انوارْ غرض این بوده تا به مشعله‌داری منسوب شود، و عُطارِد از کتبِ دقایق٬معانی از آن جسته که به‌مداحی انتساب یابد، آفتاب٬زرِ مغربی٬از آن در بوته می‌داشت تا دست به نثار بردارد، و سپهرِ پیرِ سرگردان از پی چنین روز می‌گشت ــ تا عاقبت، ع: آن وعده که ایام همی داد روا شد.

و روزگار بدین امید هزار شب روز کرده تا آخر اقبال را به وعده وفا کرد. روزگار نایرهٔ شوق این ایام در دل اثیر شعله‌ها زده، و خاك را نوید این امید ثابت قدم داشته، باد در هوای این مطلوب سر در عالم نهاده، و آب به جستجوی این مقصود به هر گوشه فرو رفته. صبح‌روشن‌ضمیر را از انتظار[۸ب] این‌روزگار جان‌به‌لب رسید و روز و شب از پی این آرزو دست در هم زده روی در هر دیار آورد. کنون اگر سنگ‌ریزه در نشاط چون ذره در رقص آید سزاوار است و کوهِ سنگین دل٬اگر صوفی کردار تواجد نماید محقق و راست کردار است.

رفت آنکه روز ما ز الم تیــره رنگ بود
وانــدوه را بنــزد دل مــا درنگ بــود
وان عهد شد که چون گل رعنا به خون دل
رخسار لعل مــا زبرون* زرد رنگ بــود
آخــر بســان نــای زشادی دمــی بــزد
آن دل که در کشاکش ناله چو چنگ بود
آخر دهان چو گل به شکر خنده بــاز کرد
آن را که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود

اگرچه در توصیف این حال قلم قدم به نالیدن است و از مخزن دل معانی رنگین در تراویدن است، اما دست بــر دامن مدعا زدن نــزد همگنان اولیتر است. دامن مطلب سخن را به دست آوردن بهتــر از عبارت آراستن. پس روی به مدعا نمودن انسب می‌نماید.

بر رای ارباب‌اولی‌الباب که روشنگر آئینهٔ اسکندری است پوشیده نخواهد بود که چون‌قضیهٔ هایلهٔ نواب غفران پناهی‌گوشزد* اَقاصی و اَدانی گشت و محبعلی‌بیك لله با عرایض امرای‌حق‌شناس به‌پایهٔ‌سریر سلطنت مَصیر رسید اعیان دولت که در اصفهان کمر خدمت حضرت ظل‌الهی را بر میان جان بسته داشتند سِیَّما خسرو میرزا داروغه که حسب‌الفرمان قضا توأم به‌رستم‌خان‌موسوم‌گشته[۹الف] و ابوالقاسم بیك ابواغلی ایشك‌آقاسی‌باشی حرم محترم از خوف و هــراس آنکه چون فرق مختلفه در اصفهان هستند مبادا از کمال‌نقص عقل فسادی نمایند و از آن رهگذر تزلزل و تفرق بر حال کافهٔ بَرایا و عجزه راه یابد صلاح در آن دیدند که پیش از ورود اردو و وصول ارکان‌دولت مقدمهٔ جلوس از قوت به فعل آید تا باعث انطفاء آتش بیسر و پایان فتور طلب گردد.

در شب دوشنبه چهارم جمادی‌الثانیهٔ ثمان و ثلاثین و الف هجری با بعضی از علما و فضلا مثل میرزا حبیب‌الله ولد سید حسین مجتهد

جبل‌العاملی و ملا حسنعلی ولد ملا عبدالله شوشتری و میرزا غازی ولد حکیم کاشفایزدی و غیـره مشورت نموده در همان ساعت سعد کمر و شمشیر نواب صاحبقرانی فردوس مکانی شاه اسمعیل انارالله برهانه را بر میان اشرف همایون بسته در عمارت عالی‌قاپو تخت و تاج را به‌وجود قابلیتش زینت داده به جـای جد عالیمقدارش بـر سریر پادشاهی نشانیدند و به مبارکی آن جشن عظیم صدای نقاره و نفیر به گوش ساکنان هفت اقلیم رسانیدند و مجدداً رایات نصرت آیات خلافت جهانبانی و اعلام میمنت فرجام سلطنت و کشورستانی نصب کردند و جمعی که در آن وقت سایه‌نشین بال همای دولت بودند به شرف پایبوس [۹ب] مشرف شدند و در آن شب اسم سامی آن بلند اقبال به شاه صفی مقرر گشته زبانزد عالمیان گردید.

روز دیگر که عروس آفتاب تهنیت جلوس‌آن برگزیدهٔ رب‌الارباب از پردهٔ متواری فلك بیرون خرامید بر در دولتسرای شاهی هجوم عام روی نموده هریك نقد جان در کف انتظار طواف آستان گردون مطاف می‌بردند.

آن روز که حامل نور سعادت بود به سیادت پناه حقایق و معارف آگاه، جامع‌المعقول و المنقول، حاوی‌الفروع و الاصول، کاشف‌رموز الباطن و الظاهر، صاحب الصلاح و السداد، خـاتم‌المجتهدین امیر محمد باقر داماد سلمه‌الله تعالی حفظه‌الوجود عن‌الآفات الی یـوم التناد حاضر ساخته بجهت مثنی ساختن امر جلوس درآن‌ساعت سعادت مأنوس بعد از شرایط دعا و فاتحه‌خوانی یکبار دیگر آن زیبندهٔ تاج و تخت را در عمارت مذکور بر اورنگ سلطنت و مسند دولت تمکن داده جمعی از غازیان و منسوبان نصرت قرین که در آن شب به‌تَلثِیم آستان شرف امتیاز نیافته بودند با اکابر و اصاغر و ارباب و اهالی اصفهان به زمین‌بوسی عتبهٔ اقبال مشرف گشته سر مباهات به اوج اثیر رسانیدند، و در همان‌روز ارقام مطاعه‌حسب‌الفرمان‌قضا جریان به امرا و حکام و کلانتران و ریش‌سفیدان ممالك محروسه نوشته

تسلی‌بخش خاطر همگنان گشتند و در طی [۱۰ الف] مضمون رقم‌قید شده بود که هریك از حکام و صاحب منصبان به دستور در شغل و مهم خود ساعی‌بوده تغییر و تبدیل‌در قواعد آن‌ندانند و به‌حفظ‌وحراست ثغور و محال تصرف خود سعی بلیغ به تقدیم رسانند.

و **روز جمعه هشتم** ماه مذکور به فرمودهٔ حضرت ظل‌الهی در مسجد شاهی جمعیت تمام واقع شده نواب خاتم المجتهدین خطبهٔ بلیغ به نام نامی نواب همایون خواندند.

و در **روز شنبه نهم** جهت دینار و دراهم از نقش سکه روشناس خاص و تمام گردید.

و اول حکمی که به زبان الهام بیان جاری گشت این بود که اخراجات حفر نهر آب کرنگ که هر ساله قریب به پنجاه هزار تومان از ممالك محروسه توجیه می‌شد و نواب غفران‌پناه بنا بر توجه که در باب آبادانی اصفهان داشتند می‌خواستند که آب مذکور را به اصفهان آورند چون بر نواب همایون ظاهر شد که جاری ساختن آن از ممر اصل به جانب اصفهان بزودی ممکن نیست تحصیل آن توجیهات را از ربقهٔ رعایا و زیردستان برداشت.

و ابریشم گیلانات را که به جهت صلاح ملك که مبادا تجار به جانب روم برند و بجهت دخل تَمغا منافع عظیم عاید عساکر ایشان شود قورق نموده بودند فرمودند که قورق مذکور برطرف باشد و به هرکس باشد بفروشند.

و رخصت کشیدن تنباکو که‌ازاثر صعوبت آن خانه‌وارهای قدیم به‌آتش حرمان سوخته بودند فرمودند.

بالجمله[۱۰ب]چون‌اسباب‌سلطنت‌مهیا و قانون‌حشمت‌پابرجا شد رقم استمالت با زری که به نام همایون مسلوك شده بود مصحوب هدایت‌بیك عزب‌باشی قیچاچیخانهٔ خاصه که در سلك غلامان منتظم بود بجهت ارکان دولت و اعیان حضرت فرستادند و شخص مذکور درمحال*خوار به اردوی معلی پیوست و مژدگانی آن خبر موهبت

اثر رسانید. مستمعان‌را از مضمون‌رقم بشاشتی تازه و فرح بی‌اندازه روی نموده زبان به مبارکبادی گشوده نثارها بر سرنامه ریختند و چون قید شده بود که بلا مکث روز به روز کوچ نموده به تعجیل متوجه شوند ایشان نیز از برق و باد استعاره نموده بعد از آنکه نعش حضرت غفران‌پناهی را چنانچه مذکور شد در کاشان گذاشتند روانه شدند.

در آن اثنا رقم دیگر مصحوب گرگین بیك غلام که قبل ازین از جانب امرا به جهت مبارکباد جلوس به پایهٔ سریر رفته بود رسید که لباس عزا را تغییر دهند که به این‌نوع مرتبهٔ اول به خدمت نواب همایون ما مشرف شدن به حسب شکون خوب نیست. مردم اردو حسب‌الفرمان واجب‌الاذعان جامه‌های سوکواری را تغییر داده روی به مقصد مراد نهادند و چون به حوالی شهر رسیدند طالب خان که به منصب واقعه‌نویسی منصوب گردیده بود به اتفاق تختەخان که در آن ایام مرتبهٔ ایالت یافته [۱۱ الف] حسب‌الحکم نزد ارکان دولت آمدند به نوعی که صلاح دانند ترتیب پایبوس و نشستن در مجلس بهشت آیین قرار دهند.

و در روز شنبه بیست و سیم که نوزده روز از مدت جلوس گذشته بود به ساعت سعد نواب ظل‌الهی در عمارت علی‌قاپو یکبار دیگر بر تخت سلطنت جلوس نموده امرا و وزرا و صدور و ارکان دولت و اعیان حضرت علی تفاوت طبقاتهم و تباین درجاتهم به‌شرف پایبوس ممتاز و سرافراز گشته به‌ترتیبی که قرار یافته بود به‌اشاره زینل‌خان ایشك‌آقاسی‌باشی در مجلس ارم‌تزیین نشستند و هریك به تفقدات شاهانه و نوازشات پادشاهانه مستسعد و سرافراز گشته در کمال خشنودی به مقر خود شتافتند.

و در آن وقت چون حضرت ظل‌الهی را اطلاع بر احوال ممالك نبود چند نفر از معتمدان درگاه مثل عیسی‌خان قورچی‌باشی و خلیفه سلطان اعتمادالدوله و زینل‌خان و رستم‌خان و ابوالقاسم‌بیك در

خلوت نشسته در مهام دولت و انتظام ممالك تدابیر اندیشه‌آرای خود را به خدمت اشرف عرض نموده آنچه رأی صوابنمای اشرف بر آن قرار می‌گرفت به منصه ظهور جلوه‌گر می‌شد.

و در آن ایام به عون ملك ذوالجلال دست بخشش و نَوال گشوده مطلب و آرزوی هر کس فراخور احوال از قوت به فعل می‌آمد.

و همچنین حکم قضامُضِی [۱۱ب] از مطلع عدالت‌عز صدور یافت که مواجب و مرسومات عساکر را از مطالبات سابق ولاحق جهت اِبراء ذِمهٔ نواب غفران پناهی و دعای روزافزون نواب همایون ما از خزانهٔ عامره و محل ممکن‌الوصول تنخواه دهند. مستوفیان عطارد فطنت چون قلم قدم از سر نموده نهایت جد و اجتهاد به عمل آورده در اندك روزی قریب به دویست هزار تومان واصل ملازمان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان و عملهٔ بیوتات و غیره منتسبان این دولت‌عظمی گردید، جمعی را که چهرهٔ دیناری هرگز به‌خواب نیامده بود دامان آمالش پر ساختند و گروهی را که در آرزوی فَلسی به ملاحظهٔ فلس ماهی تسلی می‌گشتند زر بسپر دادند و امید چندین سالهٔ امیدواران به عز اِنجاح و شرف اسعاف مقرون گشت. بواسطهٔ عطای جبلی دست رد بر سینهٔ ملتمس هیچ حاجتمندی نمی‌نهاد و «لا» بر زبان الهام بیان آن‌معدن‌جود و سخا جاری نمی‌شد. ازین‌سبب‌آوازهٔ کرم و صیت عدالتش بر اطراف و اکناف عالم منتشر گشت و امرای سرحد و عظمای ثغور نیز به تفقدات و انعامات شاهی مستظهر گشته خصوصاً امامقلی‌خان بیگلر بیگی فارس و کوه‌گیلویه و لار و بحرین و جرون را قریب به شصت هزار تومان که از مقطعی فارس هر ساله به خزانهٔ عامره [۱۲ الف] می‌رسید به انعام او شفقت شد.

بعد از تسلی اعالی و ادانی و فراغ از مهمات کلی و جزئی در **روز یکشنبه غرهٔ رجب ثمان و ثلاثین و الف** که چهل روز از رحلت نواب غفران‌پناهی منقضی شده بود حسب‌الامر علما و فضلا و مجتهدین و عوام‌الناس در مسجد جامع شاهی جمعیت نموده به ادای

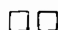
ختم کلام ملك علام بجهت ترویح روح پـر فتوح اعلیحضرت علیین مکانی طاب ثراه مبادرت نموده دوهزار قـاب طعام از اقسام متنوعه به چابکدستی طباخان به عمل آمده در آن مجلس روحـانی به‌مصرف رسید و حضرت ظل‌الهی خود به نفس نفیس در آن مجمع حـاضر گشته آداب و رسوم تعزیه به نوعی که رسم سوکواران باشد به فعل آوردند.

بیت

زبی‌طاقتی آن سپهر کرم نفس بی تأسف نمی‌زد زغم

چون آن مقدمه در آن روز فیصل‌پذیر گشت بجهت دفع کدورت و آلام ظاهری و باطنی بـه سیر و شکار میل نموده متـوجه بلوکات لنجان که از بسیاری صید و نزاهت و لطافت هوا و مکان هیچ دلی به قید الم نبود شدند و چند روز در آن فضای عشرت‌فزا به عیش و خوشدلی اشتغال نموده داد فراغت دادند و شبی که در عمارت قریهٔ کرسگان که مبدأ آن* بهشت‌آباد است با خواص و امرا بـه نوشیدن راح روحانی‌مواظبت‌می‌نمودند و کشیکچیان در دور عمارت به‌خدمت [۱۲ ب] خود مشغولی داشتند از آنجا که همت عالی نَهمت آن خدیو جهان بود طبق طلائی از محل نزول خود به زیر انداخته فرمودند که هر کس بردارد تعلق به او دارد.

آن عطیه از قوت طالع نصیب پیرد که بیك غلام خاصه‌گردید و این مقدمه چنان اشتهار یافت که ساکنان ملاء اعلی از بیم سخاوتش طبق زرین آفتاب را در زیر ابر نهان ساختند و نقود کواکب را در صُرهٔ کهکشان ریخته سر آن را به ریسمان شهاب محکم کردند.



بالجمله بعد از چند روز عزیمت شهر نموده به داد مظلومان و فریاد مستمندان رسیده مرهم‌نه خاطر خستگان گشتند و در آن ایام حسب‌الالتماس امرای عظام و خوانین کرام حضرت ظل‌الهی هر روز

منزل و مقام یکی ازیشان را به نور قدوم بهجت لزوم منور و مزین ساخته در مراعات خاطر آن نیکوسیرتان می‌کوشید و آن فرقه نیز هرکدام فراخور حال جشنها نموده پای‌اندازهای مناسب در رهگذار مراکب مواکب گسترده پیشکشهای لایق به نظر کیمیا اثر می‌گذرانیدند.

در **روز یکشنبه هشتم رجب** سلطنت پناه رستم محمدخان ولد ولی محمدخان والی ترکستان که چند سال قبل ازین از ابنای عم گریخته پناه به درگاه نواب غفران پناه آورده بود و در ولایت درجزین که محل سکنی و به تیول او مقرر شده می‌بود به خدمت اشرف مشرف شده [۱۳ الف] حضرت ظل‌الهی آنچه لازمهٔ شفقت و مهربانی بود نسبت به آن قرةالعین سلطنت به عمل آورد.

و در شب **چهارشنبه چهاردهم** شهر مذکور منزل مهد علیا زینب‌بیگم را به‌نور حضور منور ساخته نواب مومی‌الیها را بجهت خاتونی و تکفل مهمات حرم علیه به دولتخانه آوردند، و چون‌همیشه مطمح ضمیر آفتاب تأثیر آن برگزیدهٔ الهی آن بود که پایه و مرتبهٔ یکرنگان حق‌شناس و اخلاصمندان صاحب فطرت قوی اساس را به اعلی مدارج دولت رسانند لهذا در همان شب جانی‌بیك شاملو را که در زمان خاقان رضوان جایگاه نیز منظور نظر عاطفت بود و بغیر از رضاجوئی و خیراندیشی خلایق امری از وی صادر نمی‌شد به‌منصب یساولی صحبت و میرزا محمد[را]که‌سابقاً در ایام‌نواب غفران‌پناهی واقعه‌نویس بود به‌رتبهٔ وزارت غلامان و حسن‌بیك[را] که در سلك ملازمان علیقلی‌خان ایشك‌آقاسی‌باشی‌شاملو منتظم بود به‌امر وزارت تفنگچیان سرافراز ساختند.

و روز بروز خود با عقل و کمال دوراندیش متوجه مصالح امور مملکت و انجام مطالب و حوایج خلایق گشته به تظلم و فروماندگی عجزه و مساکین می‌پرداختند و چون مدعا به امضاء رسیده آستان **سلطنت آشیان مطاف خلایق** گردید به جشن و طوی نوروز سعادت

فیروز ییلان‌ئیل پرداخته خاطر عالمی را به انعامات [۱۳ب] شامل و ادرارات کامل شادان و خرم گردانید.

چون نخورد از غم غمخوارگان چـون بکشد دست ز بیچارگـان
حمد خدایی کـه به‌تأیید بخت گشت سرافرازتر از تاج‌و تخت

ثیلان ثیل ۱۰۳۸

رسیدن نوروز سلطانی ثیلان‌ثیل ثمان و ثلثین و الف هجری و نشستن حضرت ظل‌الهی بر سریـر تمکن و گرم‌بازاری عیش و عشرت در آن ایام خجسته انجام و شرح وقایعی که به ظهور رسید.

درخت،غنچه بـرآورد و بلبـلان مستند
جهان جوان شد و یاران به‌عیش بنشستند
هـزار آبلـه زد پـای بلبـلان چمـن
زبسکه شاخ به‌شاخ از نشاط برجستند

و چون سلطان اعظم و فرمانفرمای بنـی‌آدم خلدالله سلطانه و نصر اعوانه بر سریر دولت روز افزون مستقر گشت و شکستگیهای [حافی] به مرهم وافی استحکام پذیرفت

آوازه‌شد اندرین کهن‌فرش کالسلطان استوی علی‌العرش

از برکت قدوم همایونش جهان پیر را جـوانی باز آمد و عالم سرگشته را آرامشی روی‌نمود. درین اوقـات که غرهٔ نشو و نمای حسن ایام جهان است ابر اگر گریه در چشم آرد صحن باغ بر وی تبسم‌کند و رعد اگر نالهٔ حزین پیش آرد و برق برو خنده‌هازندعجب نیست که اگر امداد طرب لعاب حیات را به آب حیات مبدل و نیش کژدم را چون نوش مرهم سبب لذت گرداند و تلخی مذاق حنظل را

شیرینی‌عسل‌بخشد وسوزناکی[۱۴الف]زهرقاتل‌رابه‌سازگاری‌تریاك نافع عوض کند. غلط گفتم درین ایام تلخی از کجاست. اگــر جام می خوش‌گوار بدین صفت موصوف است شاد بود آن نادر کالمعدوم و اگر در دل عشاق سوزی از غم عشق ماند همان مایهٔ‌شادمانی‌اوست. تیغ اگر پیش ازین خون گریستی این دم چون برق خنده می‌زند و کمان پیشتر ازین ناله می‌کرد این لحظه مترنم است. سپر کــه آهن روئی پیشه داشتی پشت داده و نیزه که دست تطاول دراز کرده بود از می نشاط قامتش تمایل پذیرفته. خنجر آبدار چون زبان افعی به زینهار آمده و گرز سرگران از سرزنش پهلو تهی کرده. زره هزار چشم به نظارهٔ روزگار گشاده و کیش پیش این رفاهیت قربان گشته. صَهیل اسبان کارزار به نواز ارغنون مبدل‌شده. فتنه‌که‌چون حوادث روزگار به هر دیار رسیده بود چون بوم پس دیــوار تواری مانده. سلامت که چون امن پای بر کران نهاده بود چون حریف ظریف در میان آمده.

هر شادیی که چرخ زما فوت کرده بود
آنرا به یك لطیفه قضا کــرد روزگار
محتاج بــود ملك بــه پیــرایهٔ چنین
آخــر مراد ملك ادا کــرد روزگــار

چون خورشید انور از تردد ادوار میل به بیت‌الشرف خود نمود در **روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه رجب ثمان و ثلثین و الف** کــه روز تحویل بودحضرت ظل‌الهی بجهت انعقاد مجلس [۱۴ب] عیش اسباب سرور و حُبُور درعمارت‌مبارکه که درباغ‌نقش‌جهان واقع است مهیا نموده امرا و وزرا و ارکان دولت و اعیــان حضرت و یوزباشیان و غلامان و ملازمان در آن مجلس بهشت آیین و محفل جنت تزیین‌حاضر شدند.

و بواسطهٔ رفع تعزیه و مبارکی جلوس،قامت قابلیت هریك را

فراخور استطاعت به خلاع فاخره مشرف ساخته به تشریفات لایقه سرافراز ساختند و قریب به هشت هزار خلعت از پوستین سمور اَبره [و] مخمل زربفت و قبا و بالاپوش زربفت طلاباف و نقره‌باف و دارایی‌باف و مندیل تمام زر و دستکزر و چهارذرعی* زربفت وساده و اقمشهٔ رنگ به رنگ در آن ساعت به انعام مقرر شد.

و اسب تازی با یراق طلا ضمیمهٔ خلعت عیسی‌خان قورچی‌باشی، و دوات قلم مرصع اضافهٔ عارفهٔ اعتمادالدوله، و دگنك مکلل به یواقیت و لعل و فیروزه ردیف تشریف زینل‌خان ایشك‌آقاسی‌باشی، و جیقهٔ مرصع به لئالی به یوسف آقا، و خنجر مرصع توأم خلاع رستم خان قوللر آقاسی نموده ایشان ازین انعامات سر مباهات به فلك اثیر رسانیدند.

و در **روز سه‌شنبه غرهٔ شهر شعبان** مهر وکالت را به زینل‌خان و منصب قوللر آقاسی‌گری به‌رستم‌خان تفویض‌شده در همان‌وقت مقرب الحضرت یوسف آقا به رتبهٔ امیر [۱۵ الف] شکارباشیگری و تخته‌خان استاجلو به خدمت قورچیگری کمان و شاهقلی‌بیك به مرتبهٔ قورچی‌گری ترکش سرافرازی یافته در میان اقران و امثال ممتاز گشتند و مهر شرف نفاذ و غیرهما در آن‌ساعت‌مسعود نقش‌پذیر شد.

و چون خاطر فیض مظاهر از امور کلیه فراغت یافت به جهت سیر جباخانه که رشك‌فزای نگارخانهٔ چین است و در قلعهٔ طبرك‌واقع بود در روز **پنج‌شنبه سیم ماه** مذکور قدم رنجه فرموده با امرا و میهمانان آن روز را به خوشدلی و شادکامی گذرانیده لشکریان را فراخور حال به انعامات شامل سرافراز فرمودند.

و روز دیگر منهیان اقبال اخبار اختلال ولایات خراسان به پایهٔ سریر انهاء کرده بجهت رفع آن حادثات و رفاه رعایا و ایمنی برایا مقرب الحضرت زمان‌بیك ناظر بیوتات و تفنگچی‌آقاسی که یکی از اخلاصمندان حق‌گزار و رو شناسان درگاه عرش اعتبار بود و در اصابت رأی و متانت عقل موصوف به سرداری آن محال تعیین نموده

پانزده هزار تومان از نقد و ابریشم و غیره به او دادند که در خراسان سوای ملازمان که ساکن آن ولایت‌اند تفنگچی مجدد گرفته در نظم و نسق آن حدود به تقصیر از خود راضی نشود و مقرب الحضرت مذکور در آن روز به شرف پای‌بوس مشرف گشته بر جناح استعجال روان شد.

و چون [۱۵ب] از وجود فایض‌الوجود آن مظهر عدالت روزگار آشفته‌را جمعیت‌خاطری‌روی داده ابواب سرور بر روی‌عالمی گشوده بود در **اواسط ماه مذکور** حکم‌قضا مضی صادر شد که خانات و بازار و قیصریهٔ دارالسلطنه اصفهان را آیین بسته غبار غم و گرد الم از عارض متوطنان و ساکنان آن بلدهٔ طیبه به آستین شفقت پاك سازند و منادی ندای شادمانی در دادند که‌فوج فوج و گروه گروه هریك با یاری و هر کس با دلداری در آن بزم همایون به عشرت اشتغال‌نموده از بیم شحنهٔ کلفت مصون باشند.

زبس در نغمه انگیزیست ایام سزد رقصد اگر در گور بهرام
تذرو نغمه بر لب آشیان ساخت ترنم خانه در کام‌و زبان ساخت
روانها از شراب‌عیش سرمست نفسها پای‌کوبان دست‌بر دست

در آن اوان که گلریزان چراغان بود از هر طرف ساکنان هر دیار تحف و هدایای بی‌اندازه به پایهٔ سریر خلافت ارسال نموده نوازشها می‌یافتند.

و در **غرهٔ رمضان** امامقلی‌خان بیگلربیگی شیراز و کوه‌گیلویه و بحرین و لار و جرون که قبل ازین حسب‌الفرمان قضا توأمان نواب غفران پناهی به محاصرهٔ بصره رفته بود بعد از انتشار آن واقعهٔ عظمی دست از مطلب برداشته به درگاه گردون پایگاه آمده شرف پایبوس یافت و منظور نظر [۱۶ الف] عاطفت گردیده پایهٔ بندگی به اوج علیا رسانید.

و درین روز خلیل‌بیك سوسواغلی ذوالقدر بنا بر سبق خدمات

آباء و اجداد به رتبهٔ امارت سرافراز گردیده بعضی الکا که قبل ازین با درگاه قلی* سلطان دختر زادهٔ ندرخان مهردار بود به مشارالیه تفویض شد.

و چون درین ایام اکثر اوقات از متردین و جواسیس اخبار ولایات روم و تعیین شدن خسرو پاشای وزیر اعظم بجهت استرداد بغداد به گوش می‌رسید اعلی حضرت ظل‌الهی نیز به عزم سفر جازم شده در شب **چهارشنبه چهارم ماه مذکور** به ساعت سعد پیشخانهٔ همایون را در قریه باتان که در حوالی‌شهر واقع‌است زدند و احکام‌و ارقام به حکام سرحدها نوشتند که هرگاه خبر ورود لشکر نکبت‌اثر رومیه برسد به درگاه عرش اشتباه عرض نمایند تا رایات جاه و جلال به حرکت آید و مقارن این حال مقدمات فتور گیلانات روی نمود چنانکه مذکور خواهد شد، ان‌شاءالله تعالی.

□□ □□

گفتار در خروج غریب شاه روسیاه ولد جمشیدخان و فتوری که در گیلانات واقع شد و مغلوب گشتن آن گروه بی‌خبر به سعی عساکر نصرت‌اثر

□□ □□

چون به اتفاق آراء اهل تحقیق و به تصدیق ارباب توفیق همیشه تبدلات خوبی اوضاع گردون و تقلبات نیکی احوال مادون منوط به ارادهٔ سبحانی است [۱۶ب] و سایر لواحق این امور به مقتضای محدد جهات در افلاک روحانی لیکن سویدای دل فرد کامل انسان به منزلهٔ مرکز این دوایر در حرکات آسمانهای آن جهانی برقرار است و در دیدهٔ بصیرت سعادتمندان نظر یافته به مثابه دو قطب معدل‌النهار از آن افلاک پر انوار

آسمانهاست در ولایت جان کارفرمای آسمان جهان
در ره عشق پست و بالاهاست کوههای بلند و دریاهاست

پس ذره‌ای را که به عنایت خود روشناس آفتاب عظمت سازند از تیغ‌بازی و سنان‌داری هر شعشعه از جای نرود و هر قطره‌ای را که از بدو فطـرت بـه مَشیمهٔ صدف راه نمایند از صدمهٔ نَکباو دَبُـور متزلزل نگردد تا به مقصد رسد.

گر نه برین قاعده بودی قرار قلب شدی قاعـدهٔ روزگار

و تصریح بر دلیل این مدعا آنست که جمعی از مردم گیلان که به سمت کم‌عقلی و صفت نادانی ضرب‌المثل اهل جهان‌اند چون از قضیهٔ ناگزیر حضرت غفران‌پناهی آگاه گشتند بر سر آرزویی که از دیرباز تخمیر وجود ایشان بود رفته شخصی مجهـول‌القدری را به اعتبار آنکه پسر جمشید خان است موسوم بـه غریب شاه نموده به مسند حکومت آن دیار نشانده غاشیهٔ اطاعتش بر دوش کشیدند و در اندك‌فرصتی جمعی‌کثیر و جمی‌غفیر در سلك‌ملازمان و جانسپارانش منتظم[۱۷الف]گشته شورش و فساد آغاز نهادند و از قصبهٔ لشته‌ـ نشا که محلی از محال گیلان بیه‌پیش است و همیشه معدن و منبع‌مردم شیطان سیرت شیاطین سریرت بوده ابوسعید و عنایت رحمت‌نام دو کس که از اعیان چپك و اژدرند به معاونت و معاضدت غریب شاه کمر انقیاد بسته در وهلهٔ اول به عزم تاراج بلدهٔ رشت که در آن‌ایام وزارت آن محل با میرزا اسمعیل ولد اصلان‌بیك بود متوجه شدند.

وزیر مذکور به‌اتفاق مرتضی‌پاشای حاکم آخسقه که قبل ازین به دست عساکر نصرت مآثر افتاده و به طریق مهمانان در آن بلدهٔ طیبه ساکن بوده با جمعی از ملازمان خود در برابر جنود غـریب شاهی صف آرای گشته چون از روی کار علامت ادبار خود مشاهده نمودند فرار بر قرار اختیار کرده به جانب الکای گسگر عطفهٔ عنان نمودند و گیلانیان از وخامت عاقبت اندیشه ناکرده دست به تاراج و تالان قصبه برآورده مبلغهای کلی از مال سرکار خاصه* و تجار و عجزه و

* از اینجا تا علامت * در شانزده سطر بعد در نسخهٔ «م» نیست.

مساکین و رعایا و زیردستان برده جمع کثیر به قتل آوردند و بعد از اخذ غنایم و قسمت در میان ملازمان خود به خاطر جمع روی توجه به جانب لاهیجان که در آن وقت میرزا عبدالله ولد خـواجه علیشاه اصفهانی که یکی از غلامان قدیمی دودمان ملایك آشیان بود به وزارت آن دیار اشتغال داشت و وزیر [۱۷ب] مذکور از وجود جنود غریب‌شاه مطلع گشته در ساعت کس به طلب بیرامقلـی سلطان میر صوفی و حیدر سلطان قوییله حصارلو حاکم تنکـابن فرستاده که چون قلعـهٔ لاهیجان خالی از استحکام نیست می‌باید که کومك و مدد ایشان علاوهٔ نگهبانی آن شود تا دشمنان را دستی نباشد.

حیدر سلطان چند نفر از ملازمان خود را در روز مکمل و مسلح ساخته به تعجیل روانه نموده بیرامقلی سلطان و غازیان صوفی با عالم عالم خوف و هراس متوجه لاهیجـان شد و یك دو روز بجهت مصلحت پای ثبات استوار نمود.

چون خبر عبور لشکر پرشور و شر غریب‌شاه از آب سفید رود به ایشان می‌رسد دیگر مجال توقف جایز ندانسته و آنچه اسباب و اموال سرکار خاصه* و تجار اروس که در قلعه مضبوط بود برداشته تـا قصبهٔ دیلمان عنان باز نکشیدند.

میرزا عبدالله وزیر و میر مراد کلانتر بعد از [وقوع] فـرار صوفیان و رفتن ملازمان حیدر سلطان لاعلاج شهر و قلعه را با اموال و اسباب خود گذاشته نیم جانـی از آن غرقاب بـه کنار کشیدند و غریب‌شاه از اطلاع احوال مسرور و مبتهج گشته بی مزاحمت اغیار به قلعهٔ مبارکهٔ لاهیجان داخل‌شده اعیان و ملازمان‌خود را به‌نوازشات امیدوار ساخته، بعد از سه روز توقف از بلدهٔ لاهیجان متوجه رانکوه و تنکابن گشت.

حیدر سلطان [۱۸الف] قوییله حصارلو از توجه‌او اندیشه ناکرده کنار رودخانهٔ‌منظر را که‌محل طغیان و عبور از آن‌مشکل بود سیبه‌ها و تخته‌بندها قرار داده در دفع آن گروه جازم می‌شود.

و غریب شاه بنا بر غروری که در اول دولت لازم حال بنی نوع انسان است اصلا ملتفت آنها نگشته شروع در جنگ می‌کند. ملازمان حیدر سلطان داد دلیری و مردانگی داده تا شکست فاحش به حال غریب شاهیه راه می‌یابد. اما آن مخذول در عالم حیله‌بازی آن مقدمه را به روی خود نیاورده به جانب لاهیجان عنان فرار مصروف‌داشت.

چون معاملات گیلان این قسم روی نمود و اخبار روز به روز به پایهٔ سریر خلافت می‌رسید و قایلی می‌گفت:

خیال حوصلهٔ بحر می‌پزد هیهات
چهاست بر سر این‌قطرهٔ‌محال‌اندیش

چون گفتگوی این بنای بی‌بنیاد به گوش اعالی و ادانی رسید رای مملکت‌پیرای حضرت ظل‌الهی و مشورت [عظمای] دولت بر آن قرار یافت که یکی از معتمدان دودمان خلافت‌مکان‌را به‌جهت تمشیت این‌مهم قرار دارند که به‌جاروب‌تدبیر خس و خاشاك شارع‌امنیت را پاك‌سازد. بعداز استخاره و استشاره‌قرعهٔ‌اختیار به‌نام‌مقرب‌الحضرت خلف‌بیك که با خلوص عقیدت یکی از جانسپاران آستان فلك‌آشیان بود افتاد و حکمی از [۱۸ب] مهب عدالت به‌اسم ساروخان و گرگین خان حاکم آستارا و گسگر صادر شد که با قشون خود مهیا و آماده باشندواگر پیش‌از وصول‌سردار امری‌که‌صلاح‌دولت‌در آن‌باشد ازیشان متمشی شود سعی نمایند.امرای مذکور به مضمون حکم جهان مطاع مطلع گشته بلاتوقف و تفکر از مقر خویش در حرکت آمده در فُرضهٔ کوچسفهان من اعمال رشت تلاقی فئتین دست داده با یکرنگان و موالیان غریب شاهی شروع در کوشش و جدال نموده نایرهٔ قتال را مشتعل ساخته در یك طرفة‌العین به نیروی دولت روز افزون فتح و نصرت روی داده آن مخذولان همچون شغال از پیش شیران بیشهٔ‌هیجا گریزان[شده] پناه‌به‌جنگلها بردند و جنود ظفرورود آن‌بی‌عاقبتان‌را تعاقب نموده از کوچسفهان تا لشته‌نشا که قریب به چهار فرسخ‌است

در قتل و اسر و سبی آن جماعت تقصیر نکردند و کیا فریدون سپهسالار ایشان در مرتبهٔ اول به زخم تیغ یکی از ملازمان گرگین خان مقتول گشته و کربلایی محمد کو که وزیر و مشیر آن طبقه بود با عنایت رحمت که از سپاهیان عمده بود دستگیر و اسیر گشتند و غریب شاه از بیم روی به‌گریز نهاده در بیشه و جایهای‌محکم متواری بود. بعد از سه روز به دست غازیان ظفر انجام گرفتار گشت.

صبح ظفر از مطلع اقبال برآمد
اصحاب غرض را شب سودا به سر آمد

[۱۹ الف]

و عدد آن کشتگان به روات ثقات به هشت هزار رسیده بود.

آخرالامر چون اصل مطلب به دست آمد بر بقیةالسیف ابقا نموده دست از نهب و قتل بازداشتند.

تیغ می‌زد دشمن اما آهنی می‌کوفت سرد
تیغ چون بر جوشن تقدیر گردد کارگر

نوید این عارفهٔ عظمی که از مطلع سعادت طالع شده بود چون بر ضمیر مهر تنویر اشرف پرتو انداخت به ازای آن موهبت سجدات شکر به تقدیم رسانید و حکم قضامضی به اسم امرا که فاتح وقایع داهیه بودند عز ورود یافت که غریب‌شاه را با رئوس مقتولان به درگاه جهانیان پناه فرستد و سایر سکنه و متوطنهٔ گیلان را استمالت داده که از تقصیرات و زلات ایشان گذشته رقم عفو بر جرایم ایشان کشیدیم، هریك به امر فلاحت و زراعت و آبادانی مملکت به تقصیر از خود راضی نشده پای در دامن بیچارگی پیچند. از آن رهگذر قالب فرسودهٔ متوطنان آن دیار را جان به‌تن بازآمد و رنگهای پریده از آشیان عدم به چهرهٔ آمالشان [رجعت نمود.]

رباعی

از لذت عفـو محو و بیهوش شدند
جز شکر ز هر کلام خـاموش شدند
زین پیش چو سوسن ار زبانی بودند
کنجی بنشستند و چو گل گوش شدند

بالجمله در **اواسط شهر شوال** سال مذکور امرا حسب‌الفـرمان غریب‌شاه را با چندنفر از ملازمان او که مقید و مغلول بودند به‌سدهٔ سنیه ارسال [۱۹ب] داشتند. نظارگیان عالم‌علوی و تماشائیان مرکز سفلی دیدهٔ حیرت به نظارهٔ چنان مجمعی گشودند و بواسطهٔ چشم‌زخم حوادث آیهٔ «ان یکاد» می‌خواندند تا در روز **هفدهم ماه** مذکور در عمارت علی‌قاپو جشنی عظیم مـرتب ساخته خیرات خـان ایلچی سلطنت‌پناه عبدالله قطب‌شاه[را]که در آن اوان به‌پایهٔ سریر آمده و بیست هزار تومان به رسم سوغات به درگاه عالم‌پناه آورده بود در آن محفل ارم تزیین طلب داشته لازمهٔ مهمانداری به عمل آوردند.

و چون عروجی در طالع غریب شاه رو سیاه واقع بود حسب‌الامر فلك اسفل او را سوراخ نموده در همان‌روزکه مهمانان جمعیت‌داشتند بر بالای قبق کشیدند تا قدر و منزلت او بر نظارگیان ظاهر شود و ملازمان او را به قتل آوردند و از بیم آن سیاست فتنهٔ خواب‌آلوده باز به خواب رفت و امنیت از کار رفته قامت استقامت برافراشت.

در خـواب رفت فتنـه و آسود روزگـار
شد وقت عیش‌وعشرت برخیز و می گسار
تا عهـد تست کـار بجز خـرمی مکـن
تا دور تست دست خود از شیشه بر مدار

القصه بباید دانست چون راهبران قضا و قدر هیچ امری بی دلیل و هیچ‌کاری را بی‌راهنمائی به‌انجام نرسانده‌اند لهذا محبوسان قلعهٔ

کون و فساد را در هرحال به‌پیشروی و قایدی احتیاج [۲۰الف] افتد خصوصاً در آداب سپاهیگری و نگاهبانی لشکری. در آن باب رای رزین حضرت ظل‌الهی به الهام ملهم غیبی قرار به آن یافت که یکی از تربیت یافتگان دولت را به آن امر نامزد کند و چون پایهٔ مرتبهٔ ایالت پناه حشمت دستگاه صاحبٔ عقل رموزدان زینل‌خان ایشك‌آقاسی‌باشی شاملو از اقران و امثال برتر بود منصب سپهسالاری را به وی تفویض نمودند و به تاریخ **بیست و هفتم این ماه** خدمتش را به شرف پای‌بوس ممتاز و سرافراز ساخته تارکش از فرق فَرْقَدان گذرانیدند و رتق و فتق مهمات لشکری و رعایا به رای صایب و فکر ثاقب او منوط و مربوط گردید.

رونق‌پذیر گشت همه کار روزگار از دولت چنین‌که بماناد پایدار

و در همین روز خواجه محرم که از سن طفولیت از محرمان اسرار آن حضرت بود به منصب مهتری رکابخانه و شبلی سلطان جهت حکومت شوشتر و خلیل‌خان به ایالت ایل بختیاری و صفی‌قلی‌سلطان برادرزادهٔ زینل‌خان به امارت سلطانیه و زنجان منصوب گشته به تقبیل قدوم همایون مشرف گردیدند.

ذکر واقعات‌که در مرو و نسا و ابیورد و مملکت خراسان روی نمود و آمدن اسفندیارخان حاکم اورگنج بر سر مرو و گرفتار شدن ابوالغازی برادر او در قلعهٔ نسا و ابیورد

از لطف خدا دلی که بنواخته شد [۲۰ ب]
جانش زغم زمانه پرداخته شد
از کام‌دلش بهرچه انداخت نظر
از کوری خصم کار او ساخته شد

هرگاه که مشیت ازلی به تحقیق امری از حوادث کونیه تعلق گیرد و ارادت لم‌یزلی وقتی که به تحقیق توفیق مطلبی توافق پذیرد نتیجه و مطلوب را طالب برهان گاهی‌از مقدمات‌عکس نقیض تحصیل نماید و مآرب و رغایب خردمند راغب از راه ممانعت اعدا بی‌سبق دلیل و رهنما بر وجه احسن برآید.

از خلاف آمد عادت مطلب کام که من
کسب‌جمعیت‌از آن‌زلف‌پریشان کردم

غالباً ظهور دولت خداداده را یك شرط کلی مبالغه در مغالبه و معادات معاندان است وغلبه‌وشوکت و شکوه مؤیدان من عندالله را باعث.اولی تحقق رفع آفات مخالفان، چرا که رابطات تمام مکونات بر همین نسق معتاد است و تقابل نشأۀ حق و باطل و تعاند نور ایمان و ظلمت کفر عاطل لایزال شامل جمیع افراد، چنانچه همیشه بلند آوازگی و صیت شایع دعوت پیغمبری و اشتهار و انتشار علو قدر مصطفوی به سروری بنی آدم و رفع غلغل پرشور انجمن منافقان گمراه بود.

باد صبا ببست میان نصرت ترا   کی دید شمع را که دهد باد یاوری

چون اکثر حالات این خدیو جهان منطبق است بر مجاری دولت شریعت و رفاهیت‌حال برایا و رعایا [۲۱الف]که ودایع‌اله‌اند، لهذا مطالب و مآرب دور از عقل و دریافت بی‌گفتگو و منت تدبیری به منصه ظهور جلوه‌گر می‌شود.
شاهد این مقال آنکه چون خبر داهیۀ نواب جنت مکانی بر اقصی بلاد ربع مسکون چون نور آفتاب منتشر گردید پردۀ حجاب عاقبت‌اندیشی از روی کار دشمنان دوست‌نما و خصمان بی‌روی و ریا برخاست. هریك به هوس مطلبی و هوای آرزوئی که از دیرباز در

متخیلهٔ ایشان ذخیره بود دست از آستین جلادت برآورده پای از اندازه بیرون نهاده، و یکی از آن جمله اسفندیارخان حاکم اورگنج که از پرورش یافتگان و نوازش دیدگان این آستان قدس آشیان بود مکرر به امداد و اعانت لشکر نصرت اثر این دودمان از معارك جانستان رهایی یافته قامت قابلیتش به خلعت حیات این سلسله آراستگی داشت،

در آن‌ایام فرصت غنیمت دانسته به عزم تسخیر ولایت و قلعهٔ مرو از مقر خود حرکت نموده با فوجی از ملازمان جانسپار عنانریز متوجه گردیده حصار شهر را مرکزوار احاطه نموده در استخلاص و استرداد آن بلدهٔ طیبه نهایت سعی بجای می‌آورد. مستحفظان قلعه به سرکردگی عاشور خان کهرلو بیگلربیگی در حفظ و حراست کماینبغی جد و اجتهاد ورزیده [به] دفع مضاربات خصم آشنا رو می‌نمودند.

آخرالامر بیگلربیگی مذکور تکیه به عنایت [۲۱ ب] قادر لم‌یزل لایزال و اقبال‌بیزوال حضرت ظل‌الهی نموده از بسیاری سپاه مخالف رعب‌و هراس به‌خود راه نداده با معدودی‌چند از ملازمان‌کلمهٔ «توکلت علی‌الله» بر زبان رانده از قلعه بیرون آمدند و در برابر صف‌دشمن صف‌آرای گشته‌دست به محاربه و مقاتله گشودند.

بر قلب زدند و بر شکستند کشتند و بریختند و خستند

به عون مرحمت نامتناهی و نیروی دولت شاهنشاهی به‌یك‌صدمه در یك طرفة‌العین شکست فاحش بر لشکر مخالف افتاده اسفندیارخان به هزار حیله نیم جانی از آن غرقاب هولناك به ساحل نجات رسانید و غازیان ظفر نشان مظفر و منصور با غنایم بیحد و شمار به درون حصار آمده شکر موهبت الهی به تقدیم رسانیدند. بلی کافرنعمتان عاقبت‌نااندیش را اراده‌های فاسد چون‌مهتاب‌به گرد[و]آب به‌غربال پیمودن است و بجز وخامت مآل و پژمردگی‌احوال‌نتیجه‌ای‌حاصل‌نه.

چون در آن سرحد به یمن عاطفت سرمدی آنچنان نصرتی روی نمود مقارن آن حال ابوالغازی سلطان برادر اسفندیارخان به‌اغوای جمعی از اربابان نسا و[ابیورد و] درون خیال خامی در خاطر پخته ارادهٔ تسخیر آن ولایت نمود و هنوز طی راه مقصد نکرده که محبعلی سلطان فرزندبکش*خان استاجلو حاکم نسا و اغورلو سلطان که از جمله‌غلامان‌درگاه‌بود به‌حکومت‌درون[۲۲الف]اشتغال‌داشت سررشتهٔ تدبیر از دست‌داده‌قلاع‌خود را از خوف‌دشمنان‌انداخته‌بمحال‌قوشخانه آمدند و رعایای آن محال بواسطه موافقت مذهب سفیران به استعجال تمام به طلب ابوالغازی سلطان فرستادند که سبب تأخیر و توقف چیست؟ تا هنگام فرصت‌است مطلب را به‌دست می‌باید آورد. خدمتش از استماع این بشارت به سرعت برق و باد متوجه گردیده قلعهٔ نسا و درون را به حوزهٔ تصرف خود درآورد.

چون وقوع این حادثهٔ عظیمه اشتهار یافت و منوچهرخان ولد قرچقای‌خان حاکم مشهد مقدس بر واقعه مطلع گردید بی آنکه از جانب درگاه عالم پناه به او اعلامی شود به قصد استرداد آن دیار به امراء تابین خود اعلام نصرت انجام برافراشت. ابوالغازی سلطان از غایت غرور و نهایت تهور که جبلی ذات او بود بجهت دفع صایل به آراستگی قشون پرداخته در حوالی نسا تلاقی فریقین و تقابل فئتین دست داد.

از آنجا که مهب نسیم سعادت و مطلع آفتاب دولت بود باد بی‌نیازی بر جنود نکبت ورود مخالفت وزیده به اندك مجادله شکست بر لشکر گروه مخذول العاقبه راه یافته فرار بر قرار اختیار کردند و جمعی از منسوبان ایشان که به محافظت قلاع مذکوره مأمور بودند از واهمه و صدمهٔ غازیان شیر شکار اسباب و سامان قلعه‌داری [۲۲ ب] گذاشته در نیمشب راه پیش گرفتند و قریب به سه چهار هزار کس از سپاه بی‌ایمان خصمان کشته و اسیر و دستگیر شدند.

و در اوایل شهر ذی‌قعده منوچهرخان که بانی و باعث فتح چنین

بود بجهت اظهار حق‌السعی خود سرها و اخترمه‌ها و آن گروه انبوه را با کرناها و غنایم بسیار به درگاه جهان‌پناه ارسال نمود و مورد شفقت و الطاف شاهانه گردید.

بعد از انجام این مهام حکم قضامضی از برای تأدیب آن دو امیر بیعاقبت که از مستقر خود حرکت نموده قلاع را گذاشته بودند به‌اسم زمان‌بیك ناظر و تفنگچی آقاسی عز صدور یافت که کالبد خاکی آن بی‌عاقبتان را از لباس عاریت پوست بیرون آورده پر کاه نماید و به درگاه عالم‌پناه فرستد و جمعی از مفسدان آن ولایت را نیز که مادهٔ فساد باشند به قصاص رسانند.

زمان‌بیك حسب‌الفرمان واجب‌الاذعان عمل نموده باعث انطفاء آتش غضب همایون گردید و در تعمیر و آبادانی قلعهٔ نسا و درون سعی نموده عنان عزیمت به جانب مشهد مقدس معطوف داشت و چون حرکات ناپسندکه قبل‌ازین بر طبق عرض انگاشت از اسفندیار خان حاکم اورگنج سر زده بود از آن جهت غرق عرق انفعال گشته آن‌حرکت‌را نسبت به‌ارادهٔ برادر خود ابوالغازی نموده [۲۳ الف] از برای عذر تقصیر او را مقید و مغلول با عرایض معذرت‌آمیز و پیشکشهای لایق به سدهٔ سنیه فرستاده اظهار یکجهتی و خلوص عقیدت نموده که چون آباء و اجداد ما را همیشه ملجأ و معاذ آن درگاه بوده و این کثیرالتقصیر را نیز بغیر از آن آستانه مفر و مقری نیست و برادرم از غایت غرور جهل و نادانی ارتکاب به این امور ناشایست نمود بنابر آن او را محبوس ساخته به خدمت فرستادم که سزاوار هر تنبیه و تأدیب که بوده باشد از مکمن عدالت به عمل آید، و ابوالغازی سلطان در **شهر جمادی‌الثانیه اواخر سال ئیلان ئیل** در بلدهٔ همدان به عتبه‌بوسی کریاس گردون اساس رسیده منظور نظر شاهانه‌گردید.

و از آنجا که عادت جبلی حضرت ظل‌الهی است تقصیرات و زلات او را عفو نموده از جرایم او درگذشتند و بعد از چند روز که آداب مهمانداری به عمل آمد شخصی را تعیین نمودند که به اتفاق‌خدمتش

به اصفهان رفته در ملازمت آن بوده آنچه لازمهٔ مهـــربانی باشد به عمل آورد و خودبه دولت و اقبـــال به‌سیر و شکار اشتغال نموده در فراهم آوردن خاطرهای پریشان ساعی بودند.

بیت

یارب این لشکر دشمن‌کش شه باد مقیم
تا درین ملك کس اندیشهٔ طغیان نکند

□□ □□

گفتار در ذکر بعضی از مقدمات کـــه در آذربایجان و عراق عرب و خراسان در اواخر این سال روی [۲۳ الف] نمود و قشلاق نمودن نواب همایون در همدان

□□ □□

پوشیده نماناد که از بدو فطرت انجم طالع هر صاحب بختی را که از مقابلهٔ آفتاب سعادت نـــوری نصیب دادند به‌غَمام تحرك هیچ مانعی ظلمت‌زدا نگردد، و اگرچه در مبدأحال تفرقی در احوال راه باید سالکان طریقت اقبال [را] بیرنج گنج میسر نشود و بی‌زحمتی نعمتی به‌دست نیاید. به‌پیشگاه سعادت‌کسی‌فرود تواندآمد که در مشاق جادهٔ طلب صبر کند و جمال کعبهٔ مراد کسی را تجلی کند که رنج بادیهٔ تعب را متحمل گردد. به مقـــدار سعی درجات مجد رفیع توان یافت و برحسب اجتهاد به پایهٔ جاه منیع توان رسید.

بر سر عالم کسی گردد چو گردون قهرمان
کو کند بهر صلاح ملك ترك خواب‌و خور

وانموذج * این سیاق‌آنکه چون‌مرکز تخت سلطنت مقر آن خدیو جهان گردید از هر طرف فتنهٔ خواب‌آلوده شروع در چشم مالیدن کرد و آشوب پای به دامن پیچیده قوت رفتار نیافت، و از اکناف ممالك هر روزه منهیان اخبار موحش به سدهٔ سنیه عرض می‌نمودند و از آن رهگذر مزاج با ابتهاج منحرف می‌گشت. آخـــرالامر حکم قضا

مضی به امراء سرحد و بیگلربیگیان اطـراف عز صدور یافت که در تنبیه و تأدیب بی‌ادبان که پای از حد خود فراتر نهند بقدر میسور سعی نموده دفع صایل را بر خود واجب و متحَتِم دانند.

بنا بر آن در **اوایل ذی‌قعدهٔ ثمان و ثلث و الف هجری** رستم‌بیك [۲۴ الف] دیوان‌بیگی که سردار آذربایجان بود جمعیت لشکر عظیم نموده به جهت گوشمال زینل‌بیك کرد محمودی که در حوالی قلعهٔوان مسکن و مأوا داشت به حرکت آمده الوس و رعایا و حشم‌نشینان و متابعان او را تاخت و تاراج نمود و وکیل زینل بیك مذکور را بـا دویست[و] هفتاد نفر سر و یکهزار و چهارصد اسیر و سی‌هزار گوسفند و سه هزار و پانصد گاومیش به دست آورده سالماً و غانما به مقر خود مراجعت فرمود.

و صفیقلی‌خان حاکم بغداد نیز چون همیشه از اعراب بنی‌لام دست درازی و بی‌اندامی زیاده از حد مشاهده نموده بود بعضی از لشکریان خود را به‌سرداری یکی از معتمدان تعیین نموده بـر سر ایشان فرستاد. جنود نصرت ورود آن مخـاذیل را غـافل نموده در نهب و غارت شروع کرده جمعی کثیر را به‌قتل آوردند و بیست‌هزار گوسفند و هفت هزار گاو و گاومیش و اسب از غنایم ایشان متصرف گشته به محل خود بازگردیدند.



و سوانحی که در ولایت خراسان روی نمود آن است که قبل ازین مذکور شد که چون نظارت پناه زمان‌بیك ناظر و تفنگچی آقاسی را بواسطهٔ سرداری و ضبط سرحدهای آن مملکت به خراسان‌فرستادند مشارالیه در مبدأ حال نسق قلاع نسا و درون و ابیورد و غیره نموده متوجه مشهد مقدس گـردید و در آن وقت ده هـزار تفنگچی مهیا ساخته به محافظت قلاع آن سرحد [۲۴ ب] بقدر احتیاج کشیکچی و آذوقه تعیین فـرمود. مقارن آن حـال اورازقوش‌بیگی که یکـی از سرداران معروف والی بلخ بود به حـوالی و توابع ماروچاق آمده

غلات و محصولات آن نواحی را سوزانیده در نزدیکی آن محال توقف نموده منتظر می‌بود که اگر فتوری از جانب قزلباش به او رسد و صرفه در تاخت خراسان داشته باشد جازم شود. زمان‌بیك چون اطلاعی بر این امر حاصل می‌نماید و مشخص می‌شود که در قلعهٔ ماروچاق آذوقه نیست در اندك فرصتی غله و آذوقهٔ بسیار از محال خراسان بهم رسانیده جمعی از تفنگچیان سرکار خاصهٔ شریفه را به سرکردگی مجنون‌بیك بیجستانی با ملازمان امرا همراه ساخته که آن آذوقه را به قلعهٔ ماروچاق رسانند. اورازقوش بیگی بعد از شنیدن این خبر به طمع خام افتاده فوجی از اوزبکان کینه‌گذار را با برادرزادهٔ خود فرستاده که در بیشه‌هایی که در حوالی راه بود مخفی باشند و آنچه لازمهٔ دستبرد است در محل فرصت به فعل آورند.

اول مرتبه مجنون‌بیك بیجستانی که یکی از یوزباشیان بود به رسم قراولی چند قدم در پیش آن جماعت با دوازده نفر راه می‌پیمودند به سروقت آن فرومایگان می‌رسد. اوزبکان چون بلای ناگهان از کمین‌گاه غدر بیرون آمده سر راه می‌گیرند. مجنون‌بیك مذکور پیشدستی نموده در بالای تپه رفته از اسبان خود فرود [۲۵ الف] می‌آیند و با هزار اوزبك شروع در جنگ کرده قریب به‌شصت کس از آن مخذولان را به خاك بوار و ادبار می‌اندازند و آنقدر پای ثبات برقرار می‌دارندکه از تعاقب لشکر ظفراثر رسیده مخالفان را شکست می‌دهند و جمعی کثیر از اوزبکان طعمهٔ تیغ غازیان شیرشکار گردیده برادرزادهٔ اورازقوش‌بیگی و خواهرزادهٔ یلنگتوش را با چند نفر دیگر از سپاهیان عمدهٔ ایشان به دست آورده آذوقه و مایحتاج قلعه را بی‌چشم‌زخمی به ماروچاق می‌رسانند.

چون اورازقوش‌بیگی ازین واقعهٔ هولناك و آمدن زمان‌بیك به ولایت خراسان مطلع گردید لاعلاج کتابتی مشتمل بر عذرخواهی تمام با ایلچی نزد زمان‌بیك فرستاده اظهار پشیمانی و فروتنی بسیار نموده در طی نامهٔ خود قید کرده بود که به طریقی که فیمابین

نواب غفران‌پناه رضوان دستگاه و پادشاه ما مبانی صلح و صلاح مستحکم بوده به همان طریق در تجدید آن بکوشیم. زمان‌بیك بعد از عرض به خدمت اشرف در جواب‌کتابت آنچه‌لازمهٔ دوستی و مهربانی بود قیدنموده ملازم او را رخصت مراجعت فرمود و جمعی [اسیر] که درحوالی‌قلعهٔ ماروچاق‌ازیشان‌گرفته‌بود به‌پایهٔ سریراعلی ارسال داشت. محبوسان در **اواخر ماه ربیع‌الاول سنهٔ تسع و ثلثین و الف** در بلدهٔ همدان به نظر مبارك اشرف درآمدند. نواب همایون برادرزادهٔ [۲۵ ب] اورازقوش بیگی و خواهرزادهٔ یلنگتوش را با سایر گرفتاران از قید حبس آزاد کرده مخلع ساختند [و] رخصت‌انصراف فرمودند.

و قبل از آنکه از دارالسلطنهٔ اصفهان کوچ واقع شد در ماه **ذی‌حجهٔ ثمان و ثلثین و الف** ایلچی طهمورث و ایلچیان باشی‌آجوق و دادیان به عز بساط بوس مشرف گشته عرایض مشعر بر اظهار اخلاص و بندگی و تهنیت و مبارکباد جلوس و تحفه‌های لایق و پیشکشهای مناسب به درگاه جهان‌پناه آوردند و از آن جهت منظور نظر و التفات شاهنشاهی گشته و در **اواخر شهر صفر** حسب‌المدعا مرخص شدند و حسب‌الاستدعای طهمورث لوندخان پسر طهمورث را که با برادر در خدمت نواب جنت آرامگاه می‌بودند مرخص‌فرموده نزد پدر فرستادند. چون مشارالیه را شیوهٔ مسلمانی دلنشین شده‌بود بعد از چند روز توقف از پدر متنفر شده باز به سدهٔ سنیه آمدند و اعلیحضرت ظل‌الهی چون بر جناح عزم یساق بودند در روز عید غدیر بجهت میمنت سفر سعادت لزوم طالب علمان و مستحقین را طلب فرموده از جمله حاصل املاك که نواب جنت آرامگاه وقف سرکار حضرات چهارده معصوم صلوات‌الله علیهم اجمعین فرموده تولیت‌آن‌را به‌پادشاه وقت تفویض نموده بودند مبلغ هزار تومان در وجه وظیفهٔ طلبهٔ علم و ارباب استحقاق مقرر [۲۶ الف] فرموده در مجلس به آن جماعت داده جمعی دیگر را که صاحب وظیفه نبودند

وظایف تعیین فرمودند.

و در **اول محرم** خبر رسید که خسرو پاشای سردار روم از استنبول بیرون آمده متوجه بغدادست. بنابرین خلف بیك سفره‌چی باشی را مقرر فرمودند که متوجه حدود بغداد شود و ایل و الوس و احشام که در آن نواحی قشلاق می‌نمایند کوچانیده به محل که مسلك رومیه نبوده باشد فرستد. خدمتش به این خدمت کمر انقیاد بسته روانه گردید.

و در **همین ماه** خان احمدخان اردلان را کوفت مالخولیا بهم رسیده چون همیشه خاطر دریا مقاطر نواب همایون به**صحبت***او میل تمام داشت لهذا حکیم فخرالدین احمد ولد حکیم سلمان را که در زمرهٔ اطبای حاذق خاصهٔ شریفه منتظم بود همراه مشارالیه نموده او را مرخص فرمودند که به الکا و جا و مقام خود رود.

و در روز **سه‌شنبه بیست و سوم شهر محرم تسع و ثلثین و الف** به‌طالع‌مسعود آن برگزیدهٔ ملك معبود جهت دفع ضرر [رومیه] متوجه سفر خیر اثر گردیده در باغ قوشخانه که در بیرون دروازهٔ طوقچی واقع است نزول اجلال فرموده ارقام مطاعه به اطراف و جوانب فرستادند که عساکر نصرت مآثر و امرا و یساق‌کشان بلا توقف و تکاهل بزودی به اردوی کیهان‌پوی ملحق گردند و در **سلخ ماه مذکور** از باغ قوشخانه کوچ کرده از راه کاشان و قم [۲۶ب] متوجه همدان گردیدند.

و در **ماه مذکور** مقرب‌الحضرت محمد علی‌بیك که از معتمدان و مقربان درگاه نواب غفران‌پناه بود و درین حضرت نیز منظور نظر عاطفت گردیده بود به ایلچیگری هند سلطان خرم نامزد شده قریب به سی هزار تومان از امتعه و اجناس ایران به رسوم سوغات با او همراه نمودند و خدمتش در **بیست و سیم ماه مذکور** به قصد این سفر از شهر بیرون رفت.

بالجمله چون آن نور پرورد الهی از مقر سلطنت به سوی مقصد روان گردیده با بخت بیدار در هر بیابان که به مبارکی عبور

فرمودی سراب خاصیت آب زلال گرفتی و قطرات غمام انتظام عقود لئالی یافتی. خسك چون پرنیان‌بساط ترفه گستردی و خارچون‌غنچه گلفشانی پیشه کردی، و بر این موجب زمانی عنان همت به شکار آهوان مرغزاری می‌تافت و زمانی جام مدام از دست آهوان سیمین عذار می‌گرفت. روزی به نشاط نخجیر و روزی به شراب شبگیر می‌گذرانید. گاهی به طلب شکار نهضت می‌نمود و گاهی به خیال نگار نزول می‌فرمود.

جهاندار با صید و با رود و جام
همی کرد منزل به منزل خرام

چه گفتم، زمانی به صید مثوبات اخروی به‌سوی‌طاعت می‌شتافت و لحظه‌ای به قید فواید علمی به مباحثه و مطالعه می‌گذرانید. در آن وادی شیر را از نهیب شمشیر او تب دایمی طاری شده و ببر بیان از خوف خنجر گیتی‌ستانش لرزان [۲۷ الف] مانده، پلنگ از تاب حملهٔ آتش آهنگ اوست که رخت اقامت بر قلهٔ کوه کشیده و نهنگ از بیم بلارك خون‌آشامش وطن در قعر دریا کرده، مرغ اگر از مرحمت شاملش واقف نمی‌شد از بیم پیکانش جوشن ماهی به‌عاریت ستدی، و ماهی اگر به بخشایش او جازم نبودی پر و بال از مرغان به زاری خواستی.

عقاب دلاور نیارد گذشت چه‌بر تندکوه‌و چه‌بر پهن‌دشت
ز بیم خدنگ جگردوز تو که فرخنده بادا شب و روز تو

گهی با جره‌بازی به عزم شکار نهضت می‌فرمود که مخالب‌طمع بر نسرین آشیان سپهر دراز کردی و گاهی با چرغ بلند پروازی حرکت می‌نمود که از بیم چنگل او خرگوش خواب‌آلود تا دیده‌بان را با چشم گشاده نمی‌نشاند به خواب نمی‌رفت، و قطار کلنگان تا پاسبان تعیین نمی‌کردند محال استراحت نمی‌یافتند، و گاهی با

قلاید فهدی که نیش طمع بر آهوان سبزه‌زار سپهر فرو می‌بردند و چنگ آرزو بر گلوی جدی و حمل می‌آویختند و از سایه‌ای که بر ایشان پیشی می‌گرفت می‌رنجیدند و از نظر که پیش از ایشان به‌شکار می‌رسید غضب می‌گرفتند.

القصه به این قانون

گه جام می به دست و گهی چرغ و جره باز
گه با سپهر نازکنان و گهی نیاز

در روز **یازدهم ماه ربیع‌الاول** داخل بهشت‌آباد همدان گردید. الحق طراوت و نزاهت آن خطهٔ عنبر سرشت از وصف‌کمال[۲۷ ب] بیرون است، صحرایی از نزهت و صفا قبول جان خردمند و از خضرت و طراوت غیرت‌نمای مرغزار ارم. چون ساحت جود کریمان طول آن بی‌هنجار و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن بسیار. گفتی از خط استوا سطحی راست کرده‌اند و از **دایرهٔ*** معدل نقطه[ای] برانگیخته. در سرسبزی مرغزارش زمانه خط نسخ بر طراوت‌ریحان کشیده و بساط زمردی پیکرش آب روی فیروزه و زمرد برده. از سبزه و صفا چون آیینه[ای] که عکس خط دلفریب خوبان بر آن افتد یا خود آیینه[ای] که از رطوبت هوا زنگار پذیرد، چنانکه‌حکیم خاقانی فرماید:

شهری بینی بهشت مرزش — دهقان فلك به کشت ورزش
آبش به لطافت انگبین‌وار — خاکش ز نشاط زعفران‌زار
گر برزگرش درمنه کارد — دستش همه زعفران برآرد
خود کل عراق مهد جانهاست — اما همدان عروس آنهاست
اطراف عراق باغ دنیی است — اما همدان بهار معنی است
یاقوت ز دست خاك و خاراش — زآنست هوا مفرح آساش
چون در همدان مقر گرفتی — حظ همه‌دان که برگرفتی

چون آن بلدهٔ طیبه مقر سلطنت گردید از غبار موکب‌میمون دیدهٔ اقبال متوطنان آنجا روشن گشت و کوکب رفعت و عظمت آن گروه از افق جلال لامع شد. از حمایت شحنهٔ انصافش رعایا که در مهاد امن و سلامت [۲۸ الف] غنوده بودنـد بیدار نگشتند و از اسباب حامی عدالتش پای‌خلایق از بساط استقامت بهیچ‌نوع انزعاج نیافت.

اهـالی آن خطه از یمن ورود آن حضرت متحیـر مـانـده و در غرابت فطرت مبارکش حیران شده که چنین لشکری که کوه از صدمهٔ ایشان به باد رود و زمین از نهیب گذارشان چون آب در اضطراب آید و صبح از کثرت غبار ضیق‌النفس برآرد و ماه از مزاحمت عجاج کلف بـر روی اندازد به مختصر گوشه‌ای چون توقف کنند که یك خوشهٔ انگور چون خوشهٔ پروین به دست تعدی گسسته نگردد و ده دانه گندم چون خوشهٔ سنبله در معرض تلف نیاید. اناری چون‌سیب زنخدان بتان منظور نظر صاحبدلی نگردد.

و حضرت ظل‌الهی چون همیشه بر زبان الهام بیان می‌راند:

که گر اسبی رود بر کشتزاری　　وگر غصبی رود بـر میوه‌داری
سیاست را زمن*گردد سزاوار　　بدین سوگندها می‌خورد بسیار

درویشان و عجزهٔ همدان از این قضیه تعجب می‌کردند و زبان به دعاء بقاء دولتش گشوده و از عالم غیب استدعای دوام سلطنتش می‌نمودند.

بـالجمله اهـالی و متمولان و مستضعفـان آن دیـار در ایـام نزول اجلال بغیر از آسودگی و رفاه حال چیزی ندیدند و ملازمان آستان اقبال هرکس فـراخور احوال مسکن و مأوایی مهیا نموده به خوشدلی و شادکامـی مشغول می‌بودنـد و اعلیحضرت [۲۸ ب] ظل‌الهی همه روزه بساط عیش و خـوشدلی مهیا نموده صبوح را به عنوق و بشارت شادمانی را بـه عیوق رسانیده بـه انجاح مـرام حاجتمندان سعی می‌نمودند.

در آن قشلاق مبارك‌اساس که به اتفاق جمهور نفاق را در هیچ دل راه نبود نشأه شادکامی و لذت نشاط با انبساط از در و دیوار می‌تراوید دلها را المی از عشوهٔ نگار و سرها را رنجی از محنت خمار نبود. از خوشوقتی برگ را زبان در دهان گل و گل را لب بر لب بلبل، سنگ را با سنگ مصافحه بودی و کنار جوی را با سبزه معانقه. سوسن از زمزمه و سرو از رقاصی نمی‌آسود. آب نشأه شراب و نسیم نغمهٔ رباب داشت. معشوق مست در بغل عاشق افتاده و عاشق بیخودانه دل از دست داده.

زان بادیه هر گیاه اخضر　　　　پیچیده به یك گیاه دیگر

در آن ایام عشرت‌افزا که سحاب نیسانی در و مروارید به جای قطرات امطار نثار معتکفان آن بلدهٔ فردوس نشان می‌نمود منهیان اقبال از اطراف اخبار مسرت آثار می‌رسانیدند.

از آن جمله خبر رسید که خسروپاشا سردار روم که بجهت استرداد بغداد تعیین‌شده‌بود موراومردود گرجی* راکه نمك حرامی و کفران نعمت او درین دودمان خلافت نشان مشهور و مذکور خواص و عوام است با ولد او به قتل رسانیده و چاوشان تعیین کرده حکم نموده است که توابع و لواحق [۲۹ الف] و مردم او را در هرجا و هر محل که ببینند به قتل رسانند. چون شئامت کفران نعمت را نتیجه حاصل گردید آن واقعه نیز اضافهٔ عیش و سرور گشت.

و مقارن این حال خان احمد خان خانزاده خانم کرد را با جمعی از گرفتاران که در جنگ او به دست جماعت اردلان افتاده بود با سرها و غنایم به پایهٔ سریر اقبال ارسال داشت و حسب‌الامر خانزاده خانم را به اصفهان برده در قلعهٔ طبرك بازداشتند.

و در **اواخر ماه ربیع‌الاول** به تواتر اخبار رسید که خسروپاشا سردار نابکار از دیار بکر بیرون آمده کوچ به کوچ متوجه بغدادست. حکم عالم مطیع نافذ شد که زینل‌خان ایشیك‌آقاسی‌باشی و سپهسالار

در تهیهٔ اسباب و آراستگـی قشون پرداخته بـه رسم استقبال عنان عزیمت معطوف دارد. سپهسالار مذکور سمعاً و طاعتا گویان در **غرهٔ ماه ربیع‌الاخر** در ساعت مسعود از شهر بیرون رفته در **هیجدهم ماه** مذکور با امراء عظام و رستم‌خان قوللر آقاسی و عساکر منصوره از ظاهر همدان کوچ نموده متوجه‌شدند و چون بشیوه و خانقین محل نزول‌اردوی کیهان‌پوی‌گردید چندروز بجهت تحقیق‌حالات توقف‌نموده جاسوسان مقرر داشتند که آنچه سـانح شود به سدهٔ سنیه عـرض نمایند. روز به روز امرا از اطراف و جوانب به خدمت اشرف‌مشرف شده بعد از گذرانیدن پیشکش و سان دادن ملازمان [۲۹ ب] حاضر به اردوی سپهسالار ملحق می‌گشتند. درین اوقات که خاطر ملکوت ناظر با حریفان دغاپیشهٔ رومی بساط شطرنج غایبانه چیده هر گذری را به پیاده و سواری و هر قدمی را به فرزینی و پیلی‌استحکام می‌داد که خبر مات شدن سلیم‌خان حاکم آخسقه به عز عرض رسید و حقیقت تفصیل آن مقدمه آنکه در **اوایل ماه ربیع‌الاخر** صفرپاشای حاکم قارص جمعیت نموده به عزم تاخت و تاراج به محال آخسقه درآمده، دقیقه[ای] از دقایق نهب و غارت مهمل نگذاشته و سلیم خان شمس‌الدینلو در مقام مدافعه از قلعه بیرون آمده بیمحابا شروع در محاربه می‌نماید. رومیان در مقام فریب درآمده او را نوعی می‌کنند که‌ازقلعه دور می‌افتد. بعداز آن از کمین‌گاه غدر بیرون تاخته خان بی‌تدبیر را دستگیر می‌نمایند، و چون داودخـان ولـد الله‌ویردی‌خان که در آن وقت حاکم قراباغ بود از این معنی مطلع می‌شود جمعی را برداشته بجهت دفـع صفر پاشا متوجه می‌گـردد. صفر پاشای مذکور به مجرد شنیدن توجـه از سر قلعه **برخاسته*** متوجه الکا[ی] خود می‌شود. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت تلافی آن مقـدمه را ذخیرهٔ خاطر کـرده اسمعیل‌بیك ولد سلیم‌خان را به‌جای پدر حاکم آن محال نمودند و چون او در صغر سن بود اصلان‌بیك عم او را وکیل نموده روانه ساختند.

و در همین ماه بنا بر رشد و کاردانی و اعتماد مهام [۳۰ الف] دیوانی و رفاهیت حال رعایا و صلاح حال برایا عالیجاه میرزا محمد تقی وزیر مازندران بهشت‌نشان را منظور نظر عاطفت‌نموده وزارت کل گیلانات را ضمیمهٔ مازندران نموده جمیع مهام و معاملات آن ولایت را به او تفحص و پیروی اموال خاصهٔ شریفه و غیره که در زمان فتور غریب‌شاه به تاراج رفته بود به او تفویض کردند، و بیرامقلی سطان میرصوفی را بجهت تقصیری که در معاملهٔ غریب‌شاه از وی صادر شده بود از منصب عزل نموده‌ادهم‌بیك‌یوزباشی غلامان را به‌جای او نصب نمودند.

و حکم عالم مطاع به‌جهت آوردن کرهٔ نتاج ایلخیهای خاصه عز صدور یافت که آورده به عساکر نصرت مآثر قسمت نمایند. بموجب فرموده سه هزار کرهٔ اسب که در حوالی همدان و آن محال محافظت می‌نمودند امیر آخوران به نظر کیمیا اثر رسانیده به انعام و سپردهٔ غازیان و امرا مقرر شد.

و در اواسط ماه جمادی‌الاولی ملازمان خان احمدخان اردلان چند نفر سرو زنده و اخترمه از سپاه رومی به دست آورده به پایهٔ سریر رسانیدند و ازین رهگذر مشخص و معین شد که خسروپاشا سردار نابکار در موصل رحل اقامت انداخته.

در همان روز امر شد که آقاخان مقدم و بعضی از امرا آذربیجان بلاتوقف متوجه اردوی کیهان‌پوی شوند و جمعی دیگر از امرای آن سرحد در قصبهٔ خوی جمعیت نمایند که اگر اکراد بد نهاد را ارادهٔ فاسدی [۳۰ ب] در خاطر بگذرد به دفع ایشان اشتغال نمایند و بعد از اندك وقتی امرائی که طلب نموده بودند متعاقب یکدیگر به پای‌بوس اشرف مشرف گشته متوجه اردوی سپهسالار شدند و اخبار متواتر رسید که خسروپاشا سردار بعد از سه ماه توقف در موصل چون از استحکام قلعهٔ بغداد و وفور آذوقه و مردان سپاهی کار دیده مطلع می‌گردد به اغوای کردان بیسر و سامان دست از مطلب کلی

برداشته عطفۀ عنان به جانب شهرزور و کرکوك و الکاء خان احمد خان نموده متوجه است، و بعد از چند روز صدق آن خبر محقق شده به تحقیق پیوست که خبط دماغ و مالخولیای خان احمدخان اضافۀ طمع آن نابکار گشته به‌قصد تسخیر ولایت او در حرکت آمده و الحال در شهرزور به ساختن و تعمیر نمودن قلعۀ گل‌عنبر مشغول است. حکم جهان‌مطاع عز اصدار یافت که جمعی از تفنگچیان خاصۀشریفه که مقارن این حال از خراسان آمده بودند و قشون نصرت نشان آقاـ خان مقدم به‌سرکردگی‌مقرب‌الحضرت جانی‌بیك شاملو یساول صحبت که محل اعتماد بود متوجه قلعۀ حسن‌آباد که از قلاع مشهور ولایت اردلان است شده خان احمدخان را به خدمت اشرف فرستد و خـود پیشتر رفته چند دربند که در سرحد شهرزور است محافظت نماید؛ و همچنین امر شد که زینل‌خان سپهسالار نیز با جنود [۳۱ الف] ظفر ورود از خانقین و بشیوه در حرکت آمده به حوالی شهرزور رود که آنچه مصلحت وقت باشد به عمل آورد. سپهسالار مذکور قبل ازورودلشکر رومیه رعایا[ی] کرکوك و آن محال را از وطن‌مألوف کوچانیده به جاهای محکم فرستاده بود و ولی‌خان افشار را به‌حوالی شهربان و قزل‌رباط گسیل کرده که آذوقۀ آن حدود را به اردوی کیهان‌پوی آورد. بعد از جمعیت خاطر از آن امور تکیه بـر عنایت الهی نموده متوجه شهرزور و حسن‌آباد گردید.

چون رای صواب نمای اعلیحضرت ظـل‌الهی از نسق آن مهام بالکلیه فارغ شد در **بیست و سیم ماه جمادی‌الاولی** که یك سال از قضیۀ ناگزیر نواب فردوس‌مکانی گـذشته بود حسب‌الامر امـرا و مقربان و علماء و فضلا و صوفیان جمع‌شده هزار قاب‌طعام‌و حلویات مهیا نموده بجهت ترویح روح پر فتوح حضرت غفران‌پناهی صرف نموده به تلاوت قرآن مجید مبادرت نمودند.

و روز **چهارم جمادی‌الثانیه** که موافق جلوس همایون بودجشنی عظیم ترتیب داده مجلس پادشاهانه آراستند.

و در همان روز محمد مؤمن‌بیك که سابقاً وزیر علیمردان‌خان‌بود به منصب وزارت دارالسلطنهٔ اصفهان منصوب گردید.

و از غرایب اتفاقات یك دسته بحری طغون* صیادان قزاق خان حاکم شیروان و یك دست شنقار [۳۱ ب] منوچهر خان حاکم مشهد مقدس که در آن ولایات صید شده بود به درگاه معلی آوردند و در باب بحری میرشکاران تعجب بسیار داشتند که این‌چنین چیزی هرگز کسی‌ندیده و به اقبال‌بیزوال شاهنشاهی این قسم عجیبی از قوت به فعل آمده، و قوشچیان منوچهرخان نیز نقل می‌کردند که در زمان امیر تیمور در خراسان یك‌بار شنقار صید شده بود و از آن تاریخ دیگر کسی نشان نداده.

غرض از تنمیق این مقدمات اظهار ترفع اقبال این خدیو جهان است که ان‌شاءالله دولتش پاینده و عمرش در تزاید باد.

نظم

تا در جهان حدیث بزرگی و جاه باد
در مسند بزرگی صاحب کلاه باد

یونت‌ئیل ۱۰۳۹

طالع شدن نوروز یونت‌ئیل تسع و ثلاثین والف هجری و وقوع حادثات که روی نموده و آمدن خسروپاشا سردار روم به همدان و محاربه که در مریوان مابین جنود نصرت ورود و عساکر رومیه واقع شد

در شب پنجشنبه ششم شهر رجب سنهٔ تسع وثلاثین والف که یک ساعت و سی دقیقه گذشته بود آفتاب جهانتاب به عون ملک وهاب به بیت‌الشرف خود انتقال کرد و نقشبند قدرت به خامهٔ فکرت عرصهٔ گیتی را به صور مختلفهٔ ازهار و ریاحین بیاراست و نساج کارخانهٔ قضا دیبای زیبای سبزه و سمن بر روی زمین بگسترد و پادشاه‌آفتاب منقبت همایون سایه که‌سایهٔ چتر آفتاب پرورو آفتاب دولت[۳۲الف] سایه‌گسترش با آفتاب و سایه متعاقبند پاینده و تابنده، و غرفات‌فلک سرعتش مطالب کلی را پاینده، و تیغ جهانگیرش را جریان قضا و حرکات فلک مطیع پاینده، و به فیروزی و اقبال در آن روز بر مسند سلطنت تکیه داده غلغلهٔ عیش و نشاط از چهار گوشهٔ گیتی برخاست.

آنکه‌مثلش‌هرگزازدوران‌نخاست   در جهان‌مانند او سلطان‌نخاست
آنچه حکمش‌کرد در جمله‌جهان   هرگز از دست‌سلیمان،آن‌نخاست

مجلس‌عیش و شادمانی آراسته گردید و خار شوایب نوایب از بوستان خرمی پیراسته شد و ارکان دولت و عظماء عتبهٔ سلطنت و مهمانان مثل‌شاهین گرای خان و ایلچیان اورگنج و غیره در بزم بهشت آیین

محفل‌آرا شده رسم مبارکی و مبارکبادی به عمل آوردند.

و در همان هنگامه منهیان اقبال به سدهٔ جلال خبر آوردند که علی‌بیك زلم وکیل‌خان احمد به رسم خدعه خود را بر سپاه کینه‌خواه رومیهٔ بی‌آزرم زده و جمعی کثیر را مقتول ساخته و چند نفر زنده که گرفته بود به نظر کیمیا اثر اشرف رسانیدند، و در آن روز آن واقعه را به فال نیك اختری شمرده به اقداح ریحانی مواظبت چشیده.

و روز دیگر به عزم شکار از شهر بیرون رفته ساحت دلخواه آن مرز و بوم را پی سپر مواکب مراکب نمودند و خاطر آفتاب‌مظاهر که مطلع تجلیات جام جهان [۳۲ ب] نماست

به تدبیر هر امر دانا بود   به هر کار چون عقل بینا بود

از رهگذر فتور و حوادث آذربیجان و قراباغ واهم بود که مبادا چشم‌زخمی از عبور مخالف راه یابد. بنابر آن نقدی بیك بیگدلی را که قبل از این در زمان نواب غفران‌پناهی به ایشیك آقاسی‌باشیگری حرم محترم مأمور بود مقرر فرمودند که به دارالسلطنهٔ تبریز رفته در حفظ و حراست آن ثغور مهما امکن سعی نماید، و گرگین‌بیك غلام خاصهٔ شریفه را به طرف قراباغ و بردع و گنجه فرستادند که قشون و لشکر امرای آن سرحد را جمع نموده در نگاه‌داری آن سرزمین اشتغال نماید، و مشارالیهما در روز **پنجشنبه سیزدهم شهر** مذکور بجهت تمشیت آن خدمت به شرف پای‌بوس مشرف گشته به طریق استعجال به مقصد شتافتند.

و اعلیحضرت ظل‌الهی بواسطهٔ دلجویی و افتخار امامقلی‌خان درین روز عنان عزیمت به صوب منزل او انعطاف‌فرموده خان معظم‌الیه آداب ضیافت و مهمانداری به رسم دلخواه به فعل آورد و از اطعمه و اشربه و اسباب جشن الی غیرالنهایه مرتب و مهیا بود.

هرچه اندیشه در گمان آورد   مطبخی رفت و در زمان آورد

علی‌الصباح که مهماندار سپهر خوان زرین آفتاب را بر سفرهٔ زمین مطبق نهاد حضرت ظل‌الهی را از ورود خـان احمدخـان به اردوی همایون اعلام نمودند. آن مهمان‌نواز نوع[۳۳ الف] بنی‌آدم بطریق شکار سوار شده در اثناء راه کلاغی که بر درختی نشسته بود به تیر دلدوز بر جای خود دوخته غریو از مردم برخاست* و از قضا آفرینها و از قدر تحسینها واکشیدند، و بعد از اندك مسافتی خان احمدخان رسیده به تفقدات شاهی سرافراز گردید و حضرت ظل‌ـ الهی خدمتش را به نظر التفات و به شفقت بلانهـایات نـوازش فرموده به مقر سلطنت آوردند.

و در تاریخ **چهارشنبه نوزدهم همین ماه** از جانب نظارت‌پنـاه زمان‌بیك سردار خراسان خبر رسید که چون جماعت‌ترکمان* انتهاز فرصت نموده در حوالی استراباد و قلعهٔ مبارك‌آباد حـرکت مذبوحی می‌نمودند بنابرآن خسروخان بیگلربیگی آن حدود با امرای قول بیگی بر سر ایشان رفته از جماعت کوکلن و یموت* هزار و دویست خانه‌وار به دست آورده در نهب‌و غارت‌و کشتن‌و کوشش دقیقه[ای] فوت و فروگذاشت ننمودند و از غنایم ایشان گوسفند و گاو و شتر آنچه به حساب درآمده بود قریب به یکصد و سی هـزار به دست غازیان افتاده سالماً به محل خود مراجعت می‌نمایند. از رهگذر آن خبر نهایت بهجت روی نمود. بلی:

نظم

چـو از حد خـود پا فراتر نهی
نبینـی دگــر هیچ روز بهـی

چون مدت توقف در بلدهٔ همدان از حد تجاوز نمود و آمدن‌سردار رومیه نیز روز به روز محقق می‌شد به تاریخ **چهارشنبه دوازده ماه مذکور** به ساعت سعد [۳۳ب] نقل مکان نموده به حد ترخص رفتند و باز مراجعت نموده.

و در همین روز از جانب محمدعلی‌بیك ایلچی هند خبر رسید که داخل لاهور شدیم و انواع مهربانی و نوازشات نسبت به اینجانب به عمل آوردند.

اعلیحضرت ظل‌الهی اگرچه در ظاهر مجلس‌آرای بزم حضور بودند به عنایات گوناگون خاطر ارباب دانش و بینش را به دست آورده و دل‌جویی هرکس فراخور احوال می‌کردند. اما باطناً در ترتیب آراستگی قشون و دفع رومیهٔ شومیه و رفاهیت برایا **واعانهٔ*** خلایق بساط شطرنج غایبانه چیده لحظه‌ای بی‌فکر و اندیشه نبودند،

نظم

لب به حرفی گشته مشغول و دل از وی بیخبر
چشم در کاری و عقل و هوش در کار دگر

بباید دانست که حکمت الهی در تخصیص رتبهٔ سروری و شاهی میان ملك علویات به خورشید عالمگیر و ترجیح مهر منیر بر سایر کواکب و نیرات به اعمال اعمال تیغ و شمشیر آن است که هرچند در وسط اقالیم سپهر استقرار گرفته در مثال سلطان دل در بدن انسان، میان روشنان‌کشور آسمان‌قرار پذیرفته اما لایزال از غایت مهربانی بر اقاصی و ادانی در نگهبانی گویا دل عاشقان است از خوف آسیب دوستان در عین خفقان و با شمع تابان مجمع‌افروز انسان است. در افاضهٔ نور جهانبانی در میان انجمن متنعمان عشرت‌افروز و گدایان تیره‌روز یکسان نفع رسان.

نظم

از آن مهر است بر شاهی مسلم
[۳۴الف] که ناساید ز فکر ملك یك‌دم
گهی بندد ز مشرق محمل نور
که برهاند جهان از شام دیجور

گهی در بحر مَغرب کرده شبگیر
سپاه زنگیان را کرده تسخیر
نیارامد زمانی تیغش از جنگ
همیشه فتح ملکی کرده آهنگ
جهانداری فراغت برنتابد
که فارغ دل شهنشاهی نیابد

هرآینه‌چون پرتو اشراق شاهی و اقتدار در رخسار ملوك سلاطین روزگار لمعهٔ تابان تشبیهی است به سلطانی مهر جهانتاب و نشانهٔ تماثلی به وقایت و حمایت ملك گیتی از شروق مهربانی آفتاب و لهذا باید که شاهان جهان‌پناه را همواره جهت حراست ملك عالم‌از تراکم ظلم و ستم مطلقاً به تیغ سیاست و انتقام در نیام راحت و سکون نیارامد و در اطراف لیل و نهار میان عرصهٔ دیار صحاری و دریابار چون خسرو ستارگان سیار در تخلیص ابناء روزگار از استمرار ستمکاری شبهای تار به تتابع اسفار انصار انجامد.

مصداق این مقال احوال خجسته آمال آن خدیو صاحب اقبال است که دارای روی زمین در میان پادشاهان به مثابه خورشید جهان‌گشا و فیمابین کواکب در کشور صورت مقوم معنی آفتاب بوده در تشیید مبانی مملکت و تمهید قواعد بنیان دولت و تخریب اماکن ارباب‌نفاق و ویرانی عمارات اصحاب شقاق به تدبیر صایب و فکر ثاقب سعی می‌نمود و هر صبح چهرهٔ عالم‌آرایش [۳۴ ب] از بستر مشرق با فکر تازه و اندیشهٔ باندازه طلوع می‌نمود و هرچه از مخزن سینه‌اش که محل نزول واردات غیبی است سر می‌زد عین مصلحت و مصلحت عین بود.

بنابرین جمعی از دلیران لشکر قیامت اثر که از اطراف هر کشور روز به روز می‌رسیدند و گروهی از دلیران را که سایه مثال در عتبهٔ دولت مقیم بودند و فر همای نجاح از ظل رماح می‌جستند و

بهشت از سایهٔ شمشیر می‌طلبیدند به سرکردگی قوجه بیك برادرزادهٔ یوسف‌آقا امیر شکارباشی روانهٔ اردوی سپهسالار نموده در هر چند فرسخ بریدان صاحب هوش تعیین فرمودند که آنچه در هر وقت و هر محل سانح شود به عز عـرض رسانند تا فراخور آن در تدارك کوشند.

به تاریخ **پنجشنبه هشتم شهر شعبان‌المعظم** میرزا تقی‌خان مین‌باشی تفنگچیان مشهور به «پیرزاده» از جانب سپهسالار آمـده به عرض رسانید که زورپاشا و جمعی کثیر از سپاهیان لشکر رومیه با سردار در مقام سرکشی و نزاع آمده از اردوی او جدا شده‌اند و یك دو منزل به طریق قراولان پیش پیش آن سپاه افتاده ارادت فاسد در خاطر دارند. حضرت ظل‌الهی آن گفتگو را در ظاهر وقعی ننهاده به انعام نمودن چند دست جوارح که از شیروان به رسم پیشکش قزاق‌خان بیگلربیگی آن حدود فرستاده بود مشغول گشتند و روز دیگـر بساط عیش و عشرت گسترده پیشکش امراء خراسان و زمـان‌بیك سردار را از نظر همایون گذرانیدند [۳۵الف] و خاطر فیض‌مظاهر را به انواع سرور و بهجت و حبور مسرور داشته منتسبان دولت‌عظمی را به الطاف بیکران گرانبار ساختند.

و در همان اوقات غیاث‌بیك قورچی رکاب که بجهت تحقیق‌حالات به اردوی سپهسالار رفته بـود آمده معروض داشت کـه جمعی از عساکر رومیه پیش‌دستی نموده به الکاء خان احمدخان آمده در حوالی قلعهٔ مریوان رحل اقامت انداخته‌اند و سپهسالار بجهت تأدیب آن بی‌ادبان عنان عزیمت به آن صوب معطوف داشت و حضرت ظل‌الهی از آن حرکت بی‌هنجار متألم و متأثر گشته حکم فرمودند که رفتن به آن صوب در این وقت صلاح دولت نیست. یکهزار نفر از جلوداران را به رسم تعجیل فرستادند و قدغن فرمودند که اگر صرفه در مقابله و معارضه نباشد از محل نزول قدم فراتر ننهند، اما:

قضا چـون ز گـردون فرو هشت پر
همه زیـرکان کـور گشتند و کـــر

بر مقتضی «و تلك الایام نداولها بین‌الناس و لیعلم‌الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء» اشارت فرمان الهی که اکسیر سعادات نامتناهی است آنکه رهنمای ثقلین و خلاصهٔ‌کونین علیه افضل‌الصلوات و اکمل التحیات از آن جهت در غزوهٔ احــد لشکر اسلام را شکسته یافت و اعوان دین قویم را منهزم دید تا بر رأی مبارکش کــه آفتاب سپهر هدایت است مصور گردد [۳۵ ب] که دولت ایام را حالت دوام نیست و همواره مجاری امور بــر وفق مرام نه، اگــر رایات اسلام نوبتی نصرت نیافت بنابرآن بود که مؤمن از منافق امتیاز یابد و جمعی از خواص به عز شهادت فایز گردند، و بی‌شبهه مشیت الهی بر آن جاری است که روزگار به یك حــال نماند. صحت در مقابل مرض نهاده تا یکی موجب شکر و دیگری مستجنب صبر گردد، و غنا موازی فقر آمده تا آن مستدعی حمد جمیل و این سبب ثواب جــزیل شود. سلیمان را خاتم ملك به دست دیو افتاد تا دیگران از نکبات حــادثه متأثر نگردند و یوسف در قید اسار مبتلی گشت تا مردم از وقــوع حوادث منفعل نشوند. «فیوم علینا و یوم الینا و یوم یسیر.»*

زمانه چـو عاجز نـوازی کند به تند اژدها مور بازی کند

و از حوادث و نظایر ایـن سیاق آنکه چـون مخبران و منهیان صادق القول خبر جمعیت گروهی از جنود رومیه را به کرات می‌ـ آوردند سپهسالار نیز به استظهار عساکــر نصرت مآثر تکیه بــر عنایت الهی نموده متوجه دفع آن مخاذیل گشت، بنا بر آنکه

ســرچشمه شـاید گـرفتن بـه بیل
چـو پر شد نشاید گـذشتن بـه پیل

و از قلت آن قوم بیعاقبت بغایت فرحان گشته وقعی نمی‌نهاد، اگرچه تحقیر دشمن از حزم دور بود و استصغار معاند خلاف رای صواب می‌نمود:

نظم

چو با کژدمی گرم کینی کنی　　مبین خرد اگر خرده بینی کنی
[۳۶ الف]
لب شیر درندهٔ سهمناك　　که از نوك خاری درآید به خاك

اما بر وفق «اذا جاء القضاء عمی البصر» این معنی بر ضمیر اهل تدبیر محجوب ماند تا پی تهیهٔ اسباب قتال بر سر ایشان رفت. هر یکی از ملازمان را در خاطر آنکه به صدمتی عقد جمعیت ایشان را ازهم فروریزد و هر فردی از افراد خدم را تصورآنکه به حمله[ای] مبانی اجتماع ایشان را خراب کند. غافل از آنکه حق سبحانه و تعالی به یك خودبینی هزار ساله طاعت صدیقان را نابود گرداند و به اندك تحولی کار و بار ابرار را زیر و زبر کند. چه عجب اثر سرپنجهٔ قوت کامکاری را به دست ضعیف مقداری بپیچد و تیغ جهانگشای نافذ فرمانی را به معارضهٔ چوب شبانی درهم شکند.

چو بالا برآرد گیاه بلند　　سهی سرو را باشد از وی گزند

تصاریف‌ایام را سرانجامی‌نیست و تغالیب ادوار را فرجامی نه. حوادث روزگار نه بر یك طریق است تا حازم ازو بپرهیزد و نوایب دهر نه بر یك قاعده تا عاقل از آن احتراز کند.

فی‌الجمله در صحرای پر وحل مریوان که در هر بن خاری شخص اجل پنهان شده بود شجعان فریقین به هم آویختند. تیغ زنگاری از شنگرف‌خون‌رنگ در رنگ آمیخت و چهرهٔ ضیمران را با لالهٔ نعمانی آشنائی داد و از قلبگاه سپاه منصور در وهلهٔ اول طایفه‌ای از ابطال بدان گروه نکبت‌پژوه حمله کرده به صدمهٔ نخست پای ثبات آن طبقه

را از جای بردند و قاعدهٔ منیعه و اقتدارشان [۳۶ ب] ازهم فرو ریختند. عساکر نصرت مآثر نصرهم‌الله تعالی بعضی به کسب غنایم مشغول شدند و بعضی به اقبال وفود نصرت متقین گشته دست از جنگ بازداشتند. دشمنان بعد از آنکه هزیمت کرده بودند رجعت نموده با جمعهم بر یك طرف‌بردند و بر مقتضی«الحرب سجال»*لشکر ظفر اثر را چشم‌زخم شکستی رسید. لشکری که هرگز دشمن جز پشت کمان ازیشان ندیده بود پشت بدادند.

ندیده ز من دشمن بد گمان   بجز روی شمشیر و پشت کمان

جمعی که چون عقد پروین جز انتظام ننموده چون بنات‌النعش متفرق شدند و عظمای لشکر چون حال بدین منوال دیدند سپهسالار را از عرصهٔ میدان چون دل بر مرگ نهاده بود جبراً برگردانیده به‌جمعیت قشون پرداختند و از آن معرکه عطفهٔ عنان نموده یك دو منزل عقب نشستند. این قسم مقدمات از حوادث روزگار پر دور نیست. به مقتضای وحی ناطق قال‌الله تعالی «و یوم حنین اذ اعجبتکم کثر تکم فلم* تغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رحبت» معاینه افتاد، چه‌گویم و غرابت این‌حال را چگونه شرح دهم. اما اگر شیر را از مورچه مضرت رسد شوکت او را چه زیان و اگر پیل از پشه آفتی بیند کمال او را چه نقصان. دریای محیط از قطرهٔ باران درآشوبد و آفتاب را پاره ابری روی بپوشد چه خلل در رفعت او پیدا شود، و سپهر با تمکین را اگر عقده در کار او ظاهر گردد چه منقصت به حال او راه [۳۷ الف] یابد.

آسمان داند که از سرو و کدو
خود کدامین سر سزای سروری است

شکست در زلف خوبان زیادتی حسن ایشان گردد و فتور در غمزهٔ خوبان به استحسان عاید شود. لعل را از کان اگر شکسته آرند هنوز

از «درست مغربی» زیادت بود، و در کار لؤلؤی شهوار هرچند رخنه پدید آید خرمهره با او دم مبارات نتواند زد. اگر چشم‌زخمی بقدر حال رفیع ظاهر شد چه شد! روشنان سپهر را از احتراق چه نقصان بود و سعود آسمانی را از وبال چه زیان آید. کمان چون بازگردد قوت غضبیتش زیادت شود و تیر را از لمحۀ تـوقف سهم و صلابت مضاعف گردد. به هر حال درین واقعه چه توان گفت.

زمانه به‌نیك و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمن است

بعد از وقوع این قضیه بریدان باد سرعت اخبار این داهیه را به پیشگاه سعادت بر طبق عرض نهادند و چون رأی اعلی بـه مضمون این خبر اطلاع یافت از عالم‌جرأت و مردانگی چه‌گویم. شبی‌گذرانید که شبهای فراق را روز وصل خواند، و بـه ذات همایونش حـالی گذشت که حال مارگزیده راحت و آسایش بود. امراء آستان عظمت و مشیران‌درگاه حشمت در مقام دلجوئی درآمده هریك به نقل دلفریبی و هرکدام به افسانۀ مرغوبی زنگ‌زدای خـاطر مبارك می‌گشتند و می‌گفتند:

نصیب خصم تو باد ار غمی بود ما را
دگر ترا کـه مبادا غمیت ما را باد
اگر بدست‌واگر نیك‌کارماشاید [۳۷ب]
سعادت سر تو باد و هر چه باداباد

اعلیحضرت ظل‌الهی بـه نفس نفیس ارادۀ تکامیشی مخـالفان نموده در روز سه‌شنبه غرۀ شهر شوال اولا بجهت تیمن و استغاثه به درگاه بی‌نیاز متوجه مصلی گشته در عقب قطب فلك سیادت، مشتری سپهر نجابت، مرتبه افزای اعتقاد، امیر محمدباقر داماد به گزاردن* نماز عید اشتغال نموده بعد از فراغ به استماع خطبۀ بلیغ که از آن گوهر بخش سعادت افزا سر زد گوش هوش را به درر لئالی گرانبار

ساخته به مرکز خود معاودت نمودند و در آن روز چند سر و اخترمه که از سپاه رومی به دست آمده بود **درعلی‌بیك*** یساول‌باشی قورشاملو به نظر اشرف رسانید.

و در روز **سه‌شنبه هشتم شهر مذکور** بــه قدغن تمــام از شهر همدان سوار شده بر جناح سفر روان گردید و در چشمهٔ* قصابان که یك فرسخ و نیم تا شهر بود نزول اجلال واقع شد و در آن منزل خبر رسید کــه سردار نابکار در **بیست و هشتم ماه رمضان داخل** مریوان شده به اردویی که قبل ازین فرستاده بود ملحق گردید. کوچ به کوچ روانهٔ حسن‌آباد و الکای خان احمدخان است و از آنجا عزم نزول‌عرصهٔ همدان‌را پیشنهاد خاطر نموده متوجه‌است و سپهسالار پیش پیش آن مخذولان افتاده در سوزانیدن غلات و محصولات ساعی است.

و مقارن این حال به تاریخ **چهارشنبه نهم شهر شوال** ایالت‌پناه اوتارخان حاکم‌خوار* و دماوند [۳۸ الف] و سمنان با فضیلت‌پناه علامی ملا محمد طاهر منجم به صوابدید سپهسالار به خدمت اشرف مبادرت نموده و معروض داشتند که نگاه داشتن حرم علیهٔ عــالیه در اردو صلاح دولت نیست و توقف عجزه و متوطنان همدان در محل خود موافق رأی متین نه، و نواب اشرف اگر خود داخل اردوی معلی گردند تا بدانچه آراء مختلفه بر آن قرارگیرد به‌عمل آید بهترخواهد بود. اعلیحضرت ظل‌الهی بجهت مصلحت وقت و گزاردن* پیغامها تخته‌خان را امر فرمودند که به اردوی سپهسالار رفته بعد از تدبیر و صلاحدید بزودی مراجعت نماید تا بدانچه روی می‌دهد چنان‌کنند.

و در **پنجشنبه دهم شهر مذکور** امر جهانمطاع به خالی کــردن شهر و نواحی همدان عز ورود یافت. یساقچیان و جمعی از قورچیان بدان خدمت قیام نمودند.

و به تاریخ شب **چهارشنبه پانزدهم** حرم علیهٔ عالیه و مهدعلیا زینب‌بیگم و سایر خواتین و آغرق را روانهٔ جرپادقان نموده خود به

نفس نفیس تکیه و توکل به عون و عنایت ملك کل نمــوده انتهاز فرصت انتقام کشیدن می‌فرمود. شب حامله است تا چه زاید به‌نیم، اما روز منهیان خبــر ورود و وصول ســردار را اظهار و اعــلام نموده در هر منزل که مقیم می‌شد از استشمام هــوا حقایق حالش معلوم می‌گردید و در هر مکان کــه نزول می‌فرمود از تراکم غبار هیأت جمعیت آن متمردان بر ضمیر پرتو می‌افکند و از إمارات احوال ظاهر بود که آن سرخیل اهل نفاق [٣٨ ب] در طی مسافت تعجیل دارد و می‌خواهد که پروانه‌وار خود را در شب تار بر شمع فروزان دولت قاهره زده بی‌محابا متعرض سازد و مگس‌آسا بال و پر گرفتاری در کاس و طاس شهد و انگبین اندازد، تا شاید ازین شیوهٔ بیباکی از طریق تهور سری به سرافرازی برافرازد. امــا ازین معنی غافل مانده که هرچند سیل کهسار در تند روی و سرعت خس و خاشاکی به لجهٔ دریا رساند و سنگهای سهمناك را گاهی از قلل جبال به صحرا و هامون غلطاند اما در حیــن اتصال به دریای بیکــران و در وقت استهلاك در طوفان بی‌پایــان پیداست کــه چه مقدار موجب تموج و تزلزل سطح آب در آن بحر تواند شد. هرچند اثر صرصر عواصف در بوادی هویدا گردد معلوم است که تا چقدر مستدعی تزلزل‌دامان* کوه پر تمکین و مودی به ارتعاش اوتاد زمین تواند گشت.

گرد بادی که خار و خس کنده   شد ز تمــکین کــوه شرمنــده
سیل اگــر کــوه را بغلطــاند   چون بــه دریا رسد فــروماند

حضرت‌ظل‌الهی از آن مقدمات چون‌کوه گران از وزیدن باد خزان منزعج نمی‌گشتند و انتظار ورود آن‌قوم عاقبت نامحمود می‌کشیدند.

و در روز **پنجشنبه هفدهم** مولانا محمدطاهر را مرخص فرمودند که باز به دستور به اردوی سپهسالار رفته به خدمات مرجوعه قیام نماید و مردم همدان را به قدغن تمام از شهر بیرون کرده و وضیع و شریف و غنی و فقیر و قاصی ودانی* و درویش و متمول هریك

بقدر استطاعت [۳۹ الف] و فراخور حال در حرکت آمده افتان و خیزان روی به صحرا و بیابان نهادند:

چون ریگ روان ز باد مرکب کردند
هر مرحله پر ز آه و یا رب کردند
از اشك بسی دجله نمودند عیان
تبخالهٔ دل نامزد لب کردند

از هیبت‌فتور نه مادر را غم‌فرزند و نه خواهر را الم برادر، یك برادر صد یوسف را از بیم جان در چاه مذلت می‌انداخت و یك پدر ده فرزند را بواسطه فدای خود قربان می‌نمود. نازنینان ماه طلعت چون خورشید ژولیده موی و برهنه روی در محله و کوی می‌گشتند و پیران خمیده پشت امنیت از خاك راه می‌جستند و در ممر عبورشان هر خاری زبان ماری و هر سنگی سر نهنگی گشته.

ز خون دیده می‌کردند رنگین سنگ خارا را
زآه آتش زدندی بیمحابا کوه و صحرا را

بالجمله حضرت ظل‌الهی به دلداری و خاطرجویی و نوازشات پادشاهانه عجزه و مساکین را نواخته بجهت نقل احمال فقرا و زیردستان و فرومایگان شتر و اسب و استر فراخور حال شفقت فرمودند تا عیال و اطفال خود را از مهلکه به‌کنار کشند.

و در **دوازدهم ماه مذکور** شاهین گرای‌خان را خلاع فاخره از اسب و استر و شتر و یراق [و] طلاآلات و نقره‌آلات آنچه‌مایحتاج او بود انعام نموده رخصت انصراف فرمودند.

در روز **شنبه نوزدهم** از منزل چشمهٔ قصابان کوچ نموده به‌دولت و اقبال در مقام «سنگ شیر» نزول اجلال فرموده [۳۹ ب] در محل عصر آن روز سپهسالار با امراء عظام و تخته‌خان به خدمت اشرف آمده تا دو ساعت در منزل خلد آیین توقف نموده بـه امر کنکاش و

مشورت اشتغال نموده بعد از آن به اردوی خود که در یك فرسخی بود مراجعت نمودند.

و در همین روز معتمدالخاقانی خواجه مرجان از اصفهان آمده دوازده هزار تومان نقد و اجناس الی غیرالنهایه به جهت انعام عساکر به نظر اشرف رسانید و سردار نابکار با جهد بیحد و شمار متوجه بلدهٔ جنت‌نشان همدان بود و جنود نصرت ورود قزلباش حوالی و حواشی او را نگین‌وار در میان گرفته در نهب و غارت تقصیر نمی‌کردند. آقاخان‌مقدم و بعضی ازامرا اخترمه‌و سرو زنده همه روزه متعاقب یکدیگر به خدمت اشرف می‌فرستادند و آن هر دو بی‌محابا به تاریخ **سه‌شنبه بیست و نهم** به عرصهٔ همدان درآمده بعد از سه‌روز توقف به سرخ‌آباد ده علی‌بیك میرآخورباشی رفته نهایت خرابی در آن مکان به عمل آورد و از آنجا به عزم تسخیر ولایت درجزین و قزوین رفته در حرکت آمده متوجه گردید و حضرت ظل‌الهی به مشورت و صلاحدید قرار به آن دادند که در محل مضیق که عبور آن گروه به آسانی میسر گردد سر راه گرفته و آنچه لازمهٔ دستبرد و تنبیه باشد به فعل آوردند.

و در **سیم شهر ذی‌قعدهٔ سنهٔ ۱۰۳۹** از منزل ارزان‌پل کوچ نموده در همان روز حسین‌بیك توشمال ولد نظارت‌پناه زمان‌بیك را با خواجه مرجان [۴۰ الف] و امیر محمد طاهر مین‌باشی را به جهت نابیناساختن نجفقلی‌بیك ولد امامقلی‌میرزا را به‌جرپادقان فرستادند که بعد از انجام آن امر مذکور مومی‌الیه را به قلعهٔ الموت برده به مستحفظان آنجا بسپارند. مومی‌الیهما به قصد آن خدمت روانه شده نواب اشرف فرمودند که عساکر نصرت مآثر از قورچی و غلام و آقایان‌وملازمان امرا هرکس که در رکاب ظفر انتساب به خدمات اشتغال دارد در میدان فسیح و مکان وسیع جوق جوق و فوج فوج صف‌آرا گردند که خود به نظر امعان ملاحظهٔ آراستگی قشون نموده در تدارك اندیشه‌هایی که به خاطر تصمیم یافته کوشد. تواچی و

یساقچیان و یساولان قور حسب‌الفرمان قدر توأمان

کمری بر میان جان بستند جان کمروار بر میان بستند

به اندك فرصتی کوه و هامون را از آراستن جنود همایون و کثرت لشکر نصرت رهنمون نشانهٔ عرصهٔ محشر ساختند. بامدادی که خسرو سیارگان بر عزم طارم قلعهٔ افلاك عنان‌گرای شد و سلطان نیمروز*[دست‌هیهات‌هیهات] بر مواکب کواکب نهاد،

سحرگه که طاوس مشرق خرام برون زد سر از طاق فیروزه‌فام

آن شهریار بلند اقبال پای سعادت بر رکاب دولت آورده به ملاحظهٔ سپاه سپهر اشتباه مبادرت فرمود. بر هر خیلی که گذر می‌نمود آن طبقه را به التفاتی [۴۰ ب] که لایق کمال او باشد می‌کرد و چون صبح صادق در روی جهان تبسم لطف‌آمیز نموده پژمردگان سموم حوادث روزگار به انفاس مسیح آثار حیاتی تازه‌می‌یافتندو بر هر گروهی که می‌گذشت یوزباشیان و ریش‌سفیدان آن قوم به اقدام خضوع‌اقدام نموده بطرز معهود به سجده و تسلیم‌می‌پرداختند. در آن روز حسین‌خان بیگلر بیگی لرستان با فوجی بسیار و لشکر بیشمار از شیران بیشهٔ کارزار و دلیران معرکهٔ پیکار و جوانان قوی‌هیکل سنگین‌دل رویینه‌تن تماماً از فرق راکب تا نعل مرکوب غرق آهن و رایت عباسی شعار پیشاپیش کرده متوجه عرض‌گاه گشته،

گروهی جوانان رزم آزمای همه غرق آهن ز سر تا به پای

از نظر همایون گذشته و به‌تفقدات پادشاهی سرافراز گردیدند. القصه چون در آن عبور لشکر موفور به نظر درآمد و هر یك فراخور حال منظور نظر عاطفت گشتند با بخت بیدار به اردوی معلی که در حوالی دمق نزول نموده بود داخل شدند و از آنجا کوچ نموده به‌قریهٔ کسب و ننج که درحوالی توی‌سرکان است نزول واقع

شده در آن مقام اندك شورشی بجهت وصول لشکر و تاخت آوردن آن گروه به اردوی معلی بهم رسید و عساکر منصوره فی‌الجمله بهم برآمده جمعیتی دست داد و در ثانی الحال اراجیف آن ظاهر شد.

اعلیحضرت ظل‌الهی بر جناح [۴۱الف] استعجال تا قراقان در محلی توقف ننمود، بجهت آنکه موضع دستبرد و مقام مجادله بجز از آن سرزمین جای دیگر صلاح نبود و به لطایف‌الحیل جنود رومیه را به آن طرف می‌کشیدند. اما سردار نابکار در عالم پیش‌بینی ملاحظهٔ آن بساط نموده پیاده‌واز منزلی بتدریج طی می‌کرد و از بیم صدمهٔ شاه اسب آرزو در میدان دلیری نمی‌تاخت که مبادا از آسیب فیل‌بند و ترکتازی شاهرخ مات گردد و از کجروی زمانه فرزین رفتار برحذر بود. اما حضرت ظل‌الهی به تاریخ **سه‌شنبه‌هفتم‌شهر ذی‌قعده** رستم‌بیك دیوان‌بیگی را با چهارهزار کس از جوانان‌یکه‌تاز قزلباش مقرر فرمود که پیشاپیش سپاه رومیه افتاده در تخریت چاهها و کاریزها سعی نموده آنچه لازمهٔ دستبرد باشد به عمل آورند. خدمتش به استعداد تمام روی به مقصد نهاد و نواب همایون لحظه‌ای دست امید از ادراك مطلوب قاصر نمی‌نمود و دیدهٔ اقبالش ساعتی از انعکاس آینهٔ اقبال غافل نمی‌بود و انتهاز فرصت آن داشت که به ضرب شمشیر جانستان خانه برانداز آن جمع پریشان‌گردد و به‌لفظ الهام بیان می‌فرمود:

مرا نصرت ایزدی حاصل است که‌رایم قوی لشکرم یکدل است
امیدم‌چنان است نیروی بخت/ که‌بستانم از دشمنان تاج‌وتخت
/[۴۱ب]

بر حسب فرموده «فاذا عزمت فیتوکل علی‌الله»چون حدودعزیمت همایون تصمیم یافت دست اعتصام به عروهٔ وثقی توکل مستحکم گردانیده غمام انعام بر طایفهٔ خدام متواتر گردانید و باران احسان بر سایر بندگان متعاقب داشت. نهال هر امید که بر ساحت هر

ضمیری سر برزد به امداد فیض نجاح شاداب گردانید، و شاخ هر مراد که در باغ خاطری برآمد به زلال افضال سرسبز داشت.

در گنج بگشاد بر گنج‌خواه توانگر شد ازگنج و گوهر سپاه

بالجمله چون‌رستم‌بیك باگروهی‌که‌نزهت‌لاله‌زارراازخون‌کارزار می‌جستند و نشأه جام مدام از سیرابی حسام خون‌آشام می‌دانستند چون نیزه دست تطاول جز به گوهر حیات دراز نکردندی و چون تیر پای غرض جز به خانهٔ فنای اعادی نمی‌نهادندی و مانند کمند دست آرزو حمایل گردن عدو می‌کردند و چون شمشیر خندهٔ مراد بر روی اضداد می‌زدند، چون درفش تن فولاد پیکرشان جز بـه آتش جنگ تاب نیافتی و چون‌پرگار قدم‌صبرشان به‌دوایر خطوب ازجای‌نرفتی، به گاه ثبات چون کوه بیخ‌آور و هنگام حمله چون باد صرصر، زمان سکوت چون قطب پایدار و محل کر و فر چون سپهر بیقرار. به‌ضرب سپاه لشکر تباه‌کار ملحق شد و از چپ و راست کار بر ایشان [۴۲ الف] تنگ ساخت و هر روزه چنـدین سر از مقتولان و جمعـی از گرفتاران[که] به‌دستبرد غازیان به‌جنگ می‌آورد به‌درگاه جهان‌پناه ارسال می‌داشت. اما سردار بیشرم و آزرم از غایت کین تـا قصبهٔ درجزین آمده نهایت فتور از عبور آن به آن حدود راه یافت و چون کار بر خـود تنگ و سپاه قـزلباش را آمـادهٔ جنگ یافت در روز **دوشنبه سیزدهم شهر ذیقعده** از بیم آنکه مبادا کـار از دست رود فی‌الجمله آب‌رویی که هست خود را به کنار باید کشید عطفهٔ عنان نموده مراجعت فرموده و به تعجیل روانه گردید.

از ایـن خبر بهجت اثـر عالمی در شگفتی آمد و جهانی پر عیش و سرور گشت و قایلی به گوش آن خدیو اقبال می‌گفت:

چون لطف خدا رفیق تو هر نفس است

در دفع بلا پناهت آن لطف بس است

با یاری حق ز مکر اعدا چه غم است
دشمن‌چه‌کند چو دوست‌فریادرس‌است

اعلیحضرت ظل‌الهی بجهت شکار از دست رفته متأسف و متأثر گشتند. با امرا و عظما مشورت نموده قرار بر تعاقب مقرر گشت.
در روز **پنجشنبه شانزدهم** اولاد* چلبی‌بیك آبدارباشی را امر فرمودند که حرم علیهٔ عالیه را از جرپادقان به اردوی معلی آورد و کنکاچ بر آن قرار یافت که سپهسالار بلا توقف روانه گردد و خلف‌بیك سفره‌چی‌باشی با دو هزار کس از پیش اردوی سردار و رستم‌بیك با جمعی که با او همراه بودند [۴۲ ب] از یك طرف و حسین‌خان بیگلربیگی لرستان و خلیل‌خان بختیاری از جانبی دور آن سپاه کینه‌خوار را در میان گرفته نگذارند که احدی پای از حد خود فراتر نهند، اگرچه به مقتضای وقت این شاهد حال است:

خصم اگر پشت‌کرد هیچ مگوی کز زمین‌پشت به زگردون روی

و در روز **چهارشنبه بیست و دوم** خود به دولت و اقبال سوار گشته بعد از تنظیم مصالح دولت به‌عزم استیصال آن قوم پر ادبار پای حمیت به رکاب سعادت آورده متوجه گردید.

نظم

جهانش مددکار بادا مدام فلك یاورش باد در هر مقام

□□ □□

برگشتن خسروپاشا سردار و رفتن به جانب‌بغداد و محاصره نمودن و به عنایت ملك‌مسعود بی‌نیل مطلوب برگشتن و رفتن نواب همایون به ییلاق میم [و] کلالی و کشته شدن زینل‌خان سپهسالار بر قهر و غضب پادشاهی و بعضی اموری که در آن ایام سانح شد.

□□ □□

چون بر رای عقده‌گشای حضرت ظل‌الهی که انموذج* جام

جهان‌نماست روشن و مبرهن شد که عساکر رومیه و سردار را ازین حرکت پیشنهاد خاطر چیست و بغیر از استرداد دارالسلام بغداد چیزی منظور ضمیرش نیست از روی پاکی طینت و اخلاص مطلقاً بر کثرت اسباب سلطنت و اعداد اجناد مستظهر نگشته امور کل را به توکل مدبر عالم باز گذاشت و به قانون معتاد آبا و اجداد بنیاد توجه به مبدأ اعلی نهاده در شبهای مناجات [۴۳ الف][۱] به‌عرض حاجات دست مسألت و دعا گشاده‌شب همه شب دیدهٔ بخت بیدارش به‌همچشمی کواکب جهت عرض مطالب تا دم صبح نمی‌غنود و به زبان حال درین مسلك کلام حق سبحانه و تعالی در تناجی می‌افزود:

خدایا خداوند شاهان تویی همه بندگانیم و سلطان تویی
ترا زیبد این حشمت و کبریا که گرد بقایت نگردد فنا/
اگر خصم گردون گردنکش است شود خاك راهت اگر آتش است

از وفور استغاثه و عجز(؟) در آن دل شب به ظهور پیوست تیر دعا به هدف استجابت آشنا گشته اثر آن به در فرو بستگان قلعهٔ بغداد سرایت بخشید. بالجمله آن سلطان دین بر مثال شیر عرین و هژبر پرکین در مقام انتقام و کینه‌خواهی به عزیمت دشمن‌پردازی به‌تیغ دو دم پادشاهی دو سه منزل اقدام پیشتر نهاد و به عزم قضا مضی ترصیع داد و با سپاه دریا خروش در برابر دشمن چون سبق‌جویان سهام و سنان‌پیشتر* نشست و نطاق‌زمین و زمان را از صنوف سرایا و کتابت مبارزان در مبارعت و مسارعت با دشمنان مستحکم بربست

نظم

چو کوه آهنین از جای جنبید زمین گویی که سر تاپای جنبید
صهیل تازیان آتشین جوش زمین‌را ریخته سیماب در گوش

۱ــ اینجا چون از عکس نمونه،ورقی افتاده بود مطلب از نسخهٔ مونیخ نقل شد.

بالجمله به تاریخ **یکشنبه سیم شهر ذی‌حجه** به ییلاق اسفندآباد حوالی همدان نزول اجـلال واقع شد و در همان روز امیرشکاران و قوشچیان به‌عرض رسانیدند کـه در المه‌قلاق* که دو فرسخ تا محل ورود اردوی گردون شکوه‌است کبك و شکاری فراوان هست. رأی عالم‌آرای به‌تقاضای سیر و شکار به‌حرکت آمده در آن‌منزل دلگشا به صید طیور شکاری پرداختند و آن شب در آن‌مقام‌دلنشین توقف نموده علی‌الصباح که خورشید عالمگیر به بدگویی منافقان سپهر شمشیر- کین به ثوابت و سیار/گذاشت ازآن مکان‌رجعت‌نموده در نیم‌فرسخی همان مرحله که به جهت نزول حرم علیهٔ عالیه تعیین شده بـود تا اردوی معلی بقدر مسافتی داشت رحل اقامت انداختند.

بر ضمیر متأملان عرصهٔ کون و فساد روشن و نزد مفسران ربانی محقق است که اعمال افراد بنی‌نوع بشر خواه مایل به خیر و خواه مایل*به شر البته مستدعی خاصیتی است مناسب اهل عمل و هر عمل مقدمه‌ای است ضروری‌الانتاج بقانون شکل‌اول، اما نتیجهٔ خیرات موافق همت علیا و ملایم مقدمهٔ سعادات کبراست و عایدهٔ شرورافعال دلیل براءت نیست‌و اقتضای هواست‌و در خساست تابع مقدمهٔ صغری

نظم

تو در مزارع صورت چو* تخم بدکاری به‌معنی‌ات‌هم‌ازآن‌جنس بار و بر یابی

و خردمند را یقین است که هیچ راهروی از ناهجان مسالك‌اعمال از راه بیغولهٔ غول‌سیرتان بادیهٔ ضـلال به منزل مقصود نـرسیده و همیشه آدمی را در تغیر احوال به جانب سوء اعمال بر سخط و قهر الهی در مآل‌کشیده «ان‌الله لایغیر ما بقوم* حتی یغیروا ما بانفسهم»

نظم

هرکه نه بر حکم حق اقرار کرد چرخ سرش بر سر این کار کرد

چنانچه سانحهٔ این مقال قتل زینل‌خان سپهسالار است. **تفصیل**

این اجمال آنکه از هرزه‌درایی دشمنان دوست نما و گرگان گوسفند لقا و منزویان گوشه‌گیر عالم‌پیما سراً و علانیه در فتور آن امر سعی موفور از قوت به‌فعل آوردند و آن‌خدیو جهان‌نیز بنابر تفحص‌احوال و تحقق غرور جاه و جلال هر یك از/ معتمدان درگاه و جانسپاران عتبهٔ اقبال را به کاسات‌الطاف و اعطاف و ساغرهای‌متواتر و متوالی اشفاق می‌نواخت تا نقد حوصلهٔ ایشان را بر محك ضمیر زند. چون بادهٔ هوش‌ربای دولت و ایاغ سرشار حشمت در دماغ زینل‌خان بیشتر از همراهان تأثیر کرده بود و حریفان مجلس اتحاد به اتفاق نفاق ورزیدند لهذا سری که در پردهٔ غیب متواری بود نقاب احتجاب از عارض برداشته به مکمن ظهور پیوست. اگرچه بنا بــه نص صریح «اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة و لایستقدمـون» این گفتگوهـا بیهوده و این عبارات غرض‌آلوده [بـود] اما [مصــراع] «از گفتهٔ دشمن نتوان دوست تبه کرد.»

القصه خبازان معاند خمیر تزویر را نه چنـان بـه خمیرمایهٔ تدبیر آغشته بودند که از تنور حیله نان فطیر برآیـد، و طباخان چابکدست نفاق نه آنقدر زهر مکر و خدیعت در اطعمه تعبیه کرده بودند که لقمه‌ای از آن در کام و دهان لذتی بخشد*. تیر مکیدت هر یك به هدف قبول رسیده و حسام انتقامشان رشتهٔ حیات را تا گاو ماهی بریده.

نظم

کار از دست رفته بود چنان   که به تدبیر بر نمی‌شد راست

خان مزبور با وجود اطلاع بر کماهی حالات می‌خواست که از روی استشفاع و اعتذار شاید رفع آن غایله شود. به هرجای که روی نهاد کوچه بسته بود و به هر چیز که‌تشبث نمود مفید نیفتاد. آخر‌ـ الامر جان در کف گرفته به محض اشاره به تاریخ **روز چهارشنبه‌ششم شهر ذی‌حجه**/از اردوی خود که در پرملو* بود به‌محل‌قصاص‌آمده بعد

از لحظه[ای] توقف حکم قضا جریان به قتل او صادر شد و بهرام نام غلامی که در سلك خواجه‌سرایان قدیمی منتظم بود به آن امر مبادرت نموده سر او را از تن جدا ساخته به‌جهت عبرت به اردوی کیهان‌ـ پوی [روانه] گردانیدند و چون گرم بازاری معاندان هنوز برجا بود و اطفاء حرارتشان به وقوع آن مقدر نشده بود به معاملات‌خبر رسانیدن و زینل‌خان را از آن مقدمه آگاه ساختن را منسوب به ابوالقاسم‌بیك ایشیك‌آقاسی‌باشی که در سلك مقربان حضرت منتظم و از همگی گوی سبقت ربوده بود نمودند. اعلیحضرت ظل‌الهی آن معنی را از وی غریب دانسته رنجش خاطری به ذات مبارکش[1] راه یافت و در همان روز امر شد که خدمتش دیگر داخل مجلس نگشته در گوشه[ای] منزوی و اتراق گردد. مشارالیه نیز در کبر سن چون مقدمهٔ خود را مقرون به خیر دید آن حال را غنیمت دانسته در دار‌ـ السلطنه قزوین پای به دامن خمول پیچیده داشت تا درگذشت.

و حضرت ظل‌الهی بعد از فراغ از آن امر در روز **پنجشنبه هفتم** شهر مذکور از منزل المه قلاق که مشهور به یورت پری‌خان خانم است کوچ نموده به قریهٔ پرملوکه‌محل اردوی‌بزرگ‌بود متوجه‌گشتند و از آنجا ییلاق میم‌مخیم سرداق جلال‌گردید. الحق وصف آن رشك بهشت را قلم دو زبان نمی‌تواند نمود. بنا بر آنکه سلطان‌کشور ربیع به‌آیینی و طرحی بدیع آهنگ خرامش و ورود به جلوه‌گاه ازهار ورود فرموده و به تحریك نسیم صبا و شمال جنبش لوای معلی شکوفه‌های الوان و مروحه جنبانی نورستگان ریاحین نموده و از حرکات برقهای سحاب بهاری نسایم ظفر به گرد افشانی غبار آزار از دامان خاطر شاهنشاه گل اقدام نمودن لازم دیده و سقای ابر و فراش نسیم به تواتر گذرگاه سپاه جوانبخت گل را به‌قرابه‌های پر آب سحاب و مکنهٔ صبح ازین طناب آب و جاروب کشیده.

۱ـ تا اینجا از عکس نسخهٔ مشهد افتاده است و از نسخهٔ مونیخ آورده شد.

سایهٔ ابر دگر بـر سر بستان افتاد
سایه‌اش موجب سرسبزی بستان گشته
افسر شوکت گل را چو بدیده همه کس
ازکله‌داری‌خود کور[۴۳ب] و پشیمان‌گشته

سبزهٔ خواب‌آلوده‌اش هنوز عرق شبنم از چهرهٔ خود پاك نساخته و لالهٔ نیم‌شکفته‌اش از شوخی و نزاکت لب از شیر نشسته، سنگش را خلعت سبزه بر دوش و خاکش را عطـر نافهٔ تتاری هـم‌آغوش، کوهش با برف معمر دست پدر و فرزندی داده و ساحتش بر چهره از عکس گلهای نیلوفری نیل مادری* کشیده، آبش در سردی پنهان و زمینش در زورمندی رستم زمان.

گر صد ورق از شرح فضایش بنویسم
یك شمه ز وصفش نتوانم که بیان کرد

بالجمله آن برگزیدهٔ ایـزد متعال و آن منظور نظر احـد لم‌یزل لایزال اعنی حضرت ظل‌الهی در **روز جمعه هشتم** شهر مزبـور آن وسعت بهشت شبهت را محل نزول و مکان ورود نموده بساط عیش و انبساط بگسترد و در همان روز حکم عالم مطیع عز ورود یافت که زمان‌بیك ناظر و تفنگچی آقاسی که در خراسان بودند باتفنگچیان و ملازمان خاصه به پایهٔ سریر آیند و رستم‌بیك دریـن وقت از عقب سردار برگشته به پای‌بوس اشرف رسید. یورت همایون را چون از رهگذ ر آذربایجان و خالی بودن ثغور آنجا خاطر جمعی نبود درمنزل دلگشا سان امرای آن حدود را دیده در **دهم ذیحجه که** عید اضحی بود بعد از جشن و آداب عشرت و حبور تمامی ایشان را رخصت انصراف فرموده همگی را مخلع ساختند.

و در **پنجشنبه چهاردهم** اغورلوبیك ولد [۴۴ الف] مهدیقلی‌خان به‌منصب ایشك‌آقاسی‌باشیگری معزز و سرافراز شده و نواب اعلی

خلد ملکه به‌دست‌مبارك‌مشارالیه‌را به‌آداب صوفیه‌وطرق **حقیقت‌نمای** صفویه طریق زدند، و در همان روز عباسقلی‌بیك به رتبهٔ امارت سلطانیه و زنجان رسیده پابوس نمود.

در **روز جمعه پانزدهم** خاتم‌المجتهدین امیر محمد باقر داماد به ادای نماز جمعه و دعای دوام دولت ابد قرین اقدام نموده از درگاه بی‌نیاز مزید عمر و جاه مسئلت نمودند.

مقارن این حال از جانب صفیقلی‌خان حاکم بغداد خبر رسیدکه جمعی از اعراب و رومیان که در حله جمعیت نموده در کسب آذوقه‌و اندوختن مایحتاج اشتغال داشتند به دستبرد غازیان ظفر **توأمان** شکست یافته یکهزار و هفتصد خروار بکسمات و غلات و **آذوقه که** در آن محل جمع نموده بودند به تصرف درآمد و ایشان منکوب و مخذول فرار نمودند. اعلیحضرت ظل‌الهی را ازین خبر خجسته اثر بهجت بر بهجت افزود و بجهت ترتیب عیش به منزل امامقلی‌خان نزول نموده به خوشحالی گذرانیدند.

و در **نوزدهم ماه مذکور** خان احمد خان را مرخص ساخته به‌مقر خود فرستاد. خود به‌نفس نفیس به‌تفحص احوال سپاهی و قشون پرداخته شروع در سان نمودند.

و در **روز پنجشنبه بیست و یکم** شاهرخ سلطان ولد علی‌بیك امیرآخورباشی به امارت خواف [۴۴ ب] سرافراز گردید.

چون خاطر آفتاب مطالع که محل ورودواردات غیبی‌است اگرچه در ظاهر عیش و عشرت آراست اما در باطن در حل غوامض مهمات بیناست همیشه از فکر متحصنان بغداد متوزع بود بنا بر آن در **بیست و دویم شهر ذیحجه** میرکلان که از اعراب خفاجه است با هزار تفنگچی مقرر نمودند که خود را به قلعهٔ بغداد رساند و مبلغ پنج هزار تومان با مومی‌الیه بجهت مدد خرج عساکر همراه نموده روانه ساختند.

در آن اثنا خبری رسیدکه شخصی ازمشهد رضیهٔ رضویهٔ علیه—

التحیة و الثنا به جهت تیمن و تبرك علمی به اشارهٔ آن حضرت‌آورده، نواب اشرف از روی صدق و عجز و نیاز به استقبال آن مبادرت‌نموده به طواف شقهٔ آن طراز مباهات نمودند و بعد از توقف چند روز در آن مکان نزهت‌افزا به تاریخ **شنبه هفتم محرم سنهٔ اربعین و الف** ارادهٔ کوچ نموده به‌مکان کلالی نزول واقع‌شد. در محل کوچ باباخان صالحی و ولی‌بیك زوله که قبل ازین به دست عساکر رومیه گرفتار شده بودند از آن ورطه خلاصی یافته به سدهٔ سنیه شتافتند و مکتوبی که سردار مصحوب ایشان فرستاده و مشتمل بر صلح و صلاح بود آورده مضمون آن پرتو بر پیشگاه‌ضمیر انور انداخت. اما بر سخنان فریب‌آمیز و عبارات غرض‌انگیز آن التفات ننموده و جواب آن نامه به انشاء منشیان عطاردنشان به قید تحریر درآورده مصحوب ولی [۴۵ الف] بیك‌زوله فرستادند.

و به دولت و اقبال در **روز هفتم** متوجه ییلاق کلالی شده آن سرزمین را رشك فردوس برین ساخته و در آن منزل دلگشا از جانب خان‌احمدخان حاکم‌اردلان‌اغورلونام‌ملازم اوعریضه به‌درگاه‌عالم‌پناه آورد. مضمون آنکه قلعهٔ پلنگان که در حصانت حصار و متانت جدار و ارتفاع مقام با قلعهٔ سپهر فیروزه‌فام دم مبارات می‌زد و از عبور رومیه و از فتور مردم آن مرز و بوم به تصرف مأمون خان برادر او درآمده بود بی‌منازعت و مناقشت به دست اولیاء دولت قاهره آمده پنجاه نفر رومی و منصوبان مأمون‌خان تمامی مقید و مغلول گشتند. همچنین در طی عریضه قید شده بود که جمعی را که سردار بجهت حراست قلعهٔ مریوان‌گذاشته بود بیجهت متوهم گشته فرار نموده‌اند و قلعهٔ مذکور ضمیمهٔ قلاع مفتوحه گردیده. ازین رهگذر خاطر خورشید مظاهر را سرور و حبور پیش از پیش روی داد و به شکر واهب‌العطایا سجدات به تقدیم رسانیدند.

و بعد از چند روز وقوع آن مقدمات مأمون‌خان را با جمعی محبوسان که مذکور شد به عتبهٔ اقبال آوردند. از آنجا که خلق‌کریم

و عادت مستقیم آن فرمانده عالمیان بود از جرایم و زلات مأمون‌خان و سایر گرفتاران گذشته از ذل قید مستخلص ساختند و مأمون‌خان را به وکلاء امامقلی‌خان سپردند کـه در ولایت فارس در محافظت آن سعی بلیغ [۴۵ ب] به عمل آورد.

و بعد ازورود* توقف از مقام کلالی کوچ نموده به ییلاق کجوگرد من اعمال کنگور نزول واقع شد و در آن مقام خجسته انجام شهباز سلطان زنگنه را بجهت دفع ولد قبادخان کرد نامزد کرده با جمعی از ملازمان درگاه روانه ساختند.

و همیشه با بخت بیدار گوش بر آواز اخبار اقطار ممالك بوده لحظه[ای] از مهام دنیوی غافل نمی‌شدند تا آنکه در روز **یکشنبه بیست و سیم محرم** از ولایت گرجستان قاصدی که حامل اخبار کشته شدن سمایون‌خان بود رسید. مفصل آنـکه سهراب ولد ارستاو به خدعه از طهمورث روی‌گردان شده خـود را از موالیان و یکرنگان سمایون‌خان وانموده خدمتش را به لطایف‌الحیل به جانب قراقل‌خان که مقر اصلی آن شیطان سریرت بوده برده به قتلش اقدام می‌نماید. حضرت ظل‌الهی از شنیدن این خبر فی‌الجمله بهم برآمده اما چون وقت مقتضی تلافی و تدارك نبود در پردهٔ خفا مستور ساخت تا در محلش به منصه ظهور جلوه‌گر شود و بجهت‌رفع کدورت به‌عزم شکار متوجه صحاری و براری گشته زنگ‌زدای خاطر همگنان می‌بودند.

و در روز سه‌شنبه **بیست و پنجم ماه مذکور** خسروبیك یوزباشی غلامان را به امارت ایل جوانشیر سرافراز ساخته روانه نمودند.

و در همان‌ایام‌ایلچیان اروس [و] اسفندیارخان‌حاکم اورگنج به پایهٔ سریرخلافت [۴۶ الف] مصیر آمده به شرف تلثیم عتبهٔ اقبال مشرف گشتند و هفده دست شنقار به رسم ارمغان و چند جامهٔ سمور و پیالهٔ طلای میناکار و دندان ماهی و سایر متاع آن ولایت را از نظر کیمیا اثر گذرانیده منظور نظر عاطفت گردیدند.

و چون همیشه اندیشهٔ دوربین آن برگزیدهٔ رب‌العالمین در مقدمهٔ

بغداد به فکرهای دقیق می‌پرداخت و شب و روز در آیینهٔ خاطر عکس چهرهٔ مراد ملاحظه می‌نمود منهیان خبر آوردند که در تاریخ **پنجشنبه بیست و هفتم شهر محرم** سردار داخل بغداد شد و در مقام حنیفه که‌درحوالی [شط] واقع‌است‌اردوی‌ایشان‌نزول‌نموده انتظار توپخانه و یراق قلعه‌گیری خود می‌کشیدند. از ضمیر مهر تنویر اشرف که محل تجلیات انوار الهی است سر زد که چون این داهیهٔ عظیم روی به آن اقلیم آورده دفع و مداوای آن به تدبیر و شمشیر تیسیر نمی‌پذیرد درین باب جبین مسکنت بر خاك مذلت باید نهاد و از روی ضراعت و ابتهال مسئلت این فتح عظمی از درگاه احد ذوالجلال باید نمود.

بنابرآن چون قبل ازین حکم قضا مضی در باب نخوردن شراب عز ورود یافته آن امر را به امضاء مقرون ساخته فرمودند:

هر آن کس کو نگوید ترك صهبا سیاست را ز ما گردد مهیا

از آن جهت دواعی رحمت [۴۶ ب] الهی که ندای «ثم بدلنامکان السیئة الحسنة» می‌داد به لبیك اجابت مقرون گشت. در آن وقت که مدام دیدهٔ ساغر چون چشم‌عشاق دمبدم خونریز بود مانند لالهٔ سیراب جام‌شراب بر سنگ‌زد و درآن زمان عشرت‌افزا که گل از رشك‌عارض خوبان پیراهن قبا می‌کرد چون مردمك دیدهٔ مهجوران جامهٔ وجود را به آب طهارت برآورد و های و هوی مستان به تکبیر خداپرستان مبدل شد و گلبانگ میخواران به‌دعای‌دینداران عوض‌یافت. مستورهٔ بنت العنب اگر بی‌حجاب رخ می‌نمود آبروی حرمتش می‌رفت و هرکه دست در محرمات می‌زد یا پای در حد منکرات می‌نهاد بیحد ادب می‌یافت. خونریزی چشم چندان شد که آبگینهٔ صراحی از تنگدلی بر آن خون می‌گریست و داستان‌شکست ملامتی‌چنان شایع‌شد که کمانچه بدان ناله‌های زار می‌کرد. شمع که مجلس افروز رندان بود به سحرخیزی معابد قیام نمود و بارقهٔ نور روشندلان چون قندیل معلق

محراب مساجد گشت. آنکه صبوح بـا عیوق پیوستی صبح تا شام به عبادت مشغول شد و آنکه ندای «هات الراح» می‌داد گوش به منادی «حی علی الفلاح» کرد. حضرت ظل‌الهی را که چهرهٔ مبارك همیشه افروختهٔ جام مدام بود سیمای متعبدان گرفت و خاطر شریفش هر زمان از صمیم دل مناجات «ربنا اغفرلنا ذنوبنا» به مسامع ساکنان صوامع [۴۷ الف] خضرا می‌رسانید و هرلحظه از محض اخلاص معنی

از پی تست این همه امید و بیم   هم تو ببخشا و ببخش ای کریم

ادا می‌کرد، و بدین منوال اوقات همایون بـه مواظبت صنوف طاعات می‌گذشت. تا آخر از دعاهای مستجاب کار حسب‌المرام چنانکه به تفصیل تحریر خواهد یافت از قوت به فعل آمد.

نواب اشرف اعلی بعد از تدبیر و تدبر در امور ملك رستم‌بیك دیوان‌بیگی را سردار قشون و عساکـر نصرت رهنـمون نموده در **روز جمعه نوزدهم شهر صفر سنهٔ اربعین و الف** رخصت انصراف فرمودند که روانهٔ بغداد گشته و در اطراف اردوی سردار آنچه‌لازمهٔ دستبرد باشد به عمل آورد، و مشارالیه بعد از تقبیل آستان اقبال عنان عزیمت به آن صوب معطوف ساخت.

و در همان روز باواده بیك یوزباشی غلامان از جانب خان احمد خان اردلان خبر استخلاص قلعهٔ اورمان را به عز عرض رسانید که مستحفظان آنجا بی ممانعت دست از حراست برداشته راه فرار را پیش گرفتند و دو نفر کلهر نیز از ملازمان صفیقلی‌خان حـاکم بغداد در مقام‌کنگور به عز بساطبوس اشرف رسیده عـریضهٔ خان مذکور را که مضمون آن مشحون بود به آنکه سردار رومیه به‌تاریخ **هیجدهم ماه مذکور** از حوالی حنیفه کوچ نموده بـه محاصرهٔ قلعه پرداختند و در سه چهـار مکان توپخانه‌ها تـرتیب داده [۴۷ ب] دقیقه‌ای از آداب قلعه‌گیری فوت نمی‌کند. اما چون اهل قلعه تکیه به عنایت اعلیحضرت بیچون نموده‌اند خاطر جمع دارند که کار از پیش

نخواهد رفت. آن برگزیدهٔ خالق اشیا نیز دست دعا به درگاه حضرت بی‌نیاز برآورده التماس فتح و نصرت نمودند و منتظر اثر اجابت بوده هر روز در منزل یکی [از] امرا صحبت عیش و عشرت می‌آراستند و قورچیان و غلامان و آقایان و تفنگچیان را که در اردو مقیم عتبهٔ اقبال بودند مرخص ساختند که به اردوی رستم بیك رفته در خدمات مرجوعه قیام نمایند و هر چند روز جاسوسی و قاصدی از جانب قلعه به اردوی کیهان‌پوی می‌رسید و اخبار مسرت‌آثار از دستبرد غازیان قلعه‌پناه که آناً فآناً در سیبه مردانگی می‌نمایند می‌رسانیدند.

روز سه‌شنبه بیست و نهم شهر مذکور عریضهٔ رستم بیك با نوشتهٔ کاظم کدخدای آدینه کندی به نظر کیمیا اثر اشرف رسیده روزی که عساکر نصر تمآثر از قلعه به سیبه ریخته بودند ابازه‌پاشا به قتل رسید و زورپاشا زخم‌دار گشته مشعل سردار را از سیبه برداشته به اندرون قلعه برده‌اند. ازین رهگذر حال بر لشکر نکبت‌اثر رومیه تنگ گشته عنقریب برخواهند گشت. اما سردار رومیه از غایت تهور و بسالت چند روزی قلعه را در دایرهٔ حصار عظمت و اقتدار خود درآورده هر روز به قارعات توپ و تفنگ متواتر و متوالی و به صدمات نوازل و صواعق [۴۸ الف] متتالی بنیان متین آن قلعهٔ سنگین را مانند دولت خود نگونسار و متزلزل می‌ساخت و در چند روز از همه سوی حوالی برج و بارهٔ قلعه را چون اجزاء غبار و ذرات سیار بر خاك راه انداخت. سپاهیان قلعه‌پناه تکیه به عون و عنایت اله نموده در ضبط و حراست سعی می‌نمودند. هر چاکی که از رهگذر شوایب حوادث معاندان بر لباس مشیدهٔ آن حصار بهم می‌رسید به سوزن تدبیر رفوگری می‌کردند، تا در **شب جمعه سیم ربیع الثانی** شبی که مرکز خاك چون نقطهٔ خال سیاه پوشیده و گیسوی شب چون طرهٔ خوبان مشکبار گردیده عارض دلفروز روز را خط عنبرین شب‌در‌دامن‌ریخته وگردسمن‌زار ایام‌سنبل‌خودروی دمیدن‌آغازگرفته.

شبی چون شبه روی شسته به قیر
نه بهرام پیـــدا نه کیوان نــه تیر

دیدهٔ ابر چون چشم عاشقان در شب فراق رود می‌بارید و از سرشك چشم غمام صحن گیتی چون دامن مهجوران سیراب می‌گشت، برق را از کثرت او حال پای در گل می‌ماند و رعد را از پریشانی ناله و فریاد از یاد می‌رفت،عــزیمت دوش تصمیم یافت و سپاه رومیه دست از جان شسته جمعی از جانب دروازهٔ حنیفه و گروهی از طرف قراقاپو و برخی از محل نارین قلعه و بعضی با هشت سفینه کشتی از جانب شط هجوم نموده یورش کردند و در آن شب جنگی و شورشی در برون [۴۸ ب] و اندرون روی نمود که گویا فزع اکبر قایم شده قریب به چهارصد پــانصد نفر از شجاعـــان لشکر روم داخل نارین قلعه شده علم خود را بر بالای برج برمی‌افرازند. دلیران قزلباش از سر جان برخاسته* به هیأت مجموعی در مقام مدافعه درآمــده آن گروه را به ضرب شمشیر از قلعه بیرون می‌کنند. کثرت و ازدحام در آن‌شب دیجور به مرتبه [ای] رسیده که معاملهٔ جنگ از شمشیر و سنان به دست و گـــریبان انجامیده شش هفت هـــزار کس از جنود نامعدود رومیه به قتل آمده عنان مراجعت برتافته منکوب و مخذول برمی‌گردیدند و بعد از یأس و حرمان تمام در **شب هفتم ماه مذکـــور** توپخانه‌ها و سیبه‌ها را خالی کرده شروع در کوچ نموده‌روانه‌گشتند.

نظم

سینه چاك و دل حزین با چشم گریان می‌روم
ناامید از وصل با صد داغ حرمان می‌روم
سعی چون کاری نبرد از پیش با بخت زبون
آمدم چون صبح و چون شام غریبان می‌روم

دلیران قلعه‌دار از وقوع آن عطیه شادمانیها نموده سجدات شکر

ایزد متعال به تقدیم رسانیدند و نواب همایون اعلی را در مقام ماهی دشت نزول اجلال واقع شده بود که به **تاریخ دوشنبه سیزدهم** افندی نهاوندی که حامل عریضهٔ صفیقلی‌خان بود به عز بساطبوس رسید.

چون‌مضمون مسرت‌مشحون آن‌نامه‌برضمیر صغیر و کبیر پرتو سرور و حبور [۴۹ الف] افکند از هر طرف غلغلهٔ شادمانی به اوج فلك اثیر برآمد و طنطنهٔ مبارکی و مبارکبادی از هفت قبهٔ گردون درگذشت و هریك به زبان حال می‌گفتند آری چنین است رسم دولت روزافزون که تا شمع اقبال این برگزیدهٔ ایزد متعال برافروخت هر که چون پروانه در معرض آمد بسوخت و تا سرو بستان کمالش بالا کشید هرکه چون نهال به‌معارضه برخاست* بیفتاد تا آفتاب دولت او تجلی‌کردوهرکه چون‌ماه درمقابله آمد در محاق افتاد و تا ماهچهٔ چتر آسمان‌سایش از افق کامرانی برآمد هرکه چون آفتاب تیغ کشید گرفته شد.

این که دیدی هنوز جزوی بود　　کار کلی هنوز در قدر است

قامت رماحش آبخوردهٔ جویبار ظفر است چگونه‌ثمرهٔ‌کامرانی بار نیارد و طرهٔ پرچم رایاتش شانه زدهٔ نصرت است از چه روی دلپذیر دولت نیاید.

با عزم تو کاسمان به گردش نرسد
جز فتح و ظفر کرا رسد همراهی

حضرت‌ظل‌الهی از استشمام روایح‌فتح چون غنچه‌شکفتگی آغاز نهادند[و] مانند آفتاب‌عالمگیر خلعت‌نوربخشی‌شروع کردند و در آن روز جشن پادشاهانه مرتب ساخته* و وزراء و امرا و ارکان دولت بقدر پایه و مرتبه به نوازشات و تفقدات سرافراز گشته آرای جملگی به عزم زیارت عتبات و توجه به جانب بغداد قرار گرفته از محل نزول در **روز یکشنبه شانزدهم** به حرکت آمده متوجه [۴۹

ب] گشتند.

و قبل از این قید شده بود که کس به طلب زمـان‌بیك ناظر که سردار خراسان بود رفته که به پایۀ سریر عرش‌نظیر آید. خدمتش در قصبۀ کنگور به تقبیل آستان مشرف شده بعد از وقوع این عارفه که نواب اعلی متوجه بغداد گشتند* مشارالیه را بجهت استرداد قلعۀ [گل] عنبر که در شهرزور واقع‌است مقرر فرمودند. مومی‌الیه به **تاریخ سه‌شنبه چهاردهم شهر ربیع‌الثانی** بعد از پایبوس متوجه آن سفر خیر اثر گـردید و حضرت ظل‌الهی کوچ به کوچ به عـزم درست و نیت مستقیم راه‌سپر مطلب بودند و در **تاریخ سه‌شنبه پنجم جمادی‌الاولی** از جانب زمان‌بیك به‌عتبۀاقبال خبر رسیدکه مصطفی پاشای ضابط قلعۀ گل‌عنبر چون از واقعۀ سردار خبر یافته به‌قصد فرار از قلعه بیرون آمده فیمابین تلاقی فریقین دست داد و به یمن دولت بیزوال بعد از تعبیۀ صفوف شکست فاحش بر آن گروه راه یافت و یکهزار و پانصد نفر از مستحفظان قلعۀ مذکـور به قتل آمدند و سی و یك عدد توپ با غنایم بیشمار به دست غازیان نصرت انجام افتاد و مصطفی پاشا زخم‌دار گریزان گشته و چنین مذکور می‌شود که در کرکوك به دارالبوار شتافته بحمدالله که دوستکام و مقضی‌المرام به عز بساطبوسی سرافراز خواهم شد. این خبر نیز علاوۀ فتوحات سابق گشته به شکر حضرت واهب بی‌ضنت مواظبت نمودند و چون خانقی کهنه [۵۰ الف] محل سرادق جلال گردید از جانب‌صفیقلی‌خان حاکم‌بغداد خبر رسیدکه‌خلیل‌پاشاحاکم ارزن‌روم با جمعی کثیر حله را پناه خود ساخته به آذوقه و اسباب قلعه مغرور گشته در ضبط آن حدود ساعی است، بنا بر آن حکم قضا مضی به اسم رستم‌بیك دیوان‌بیگی عز ورود یافته که در دفع ایشان جازم شده با عساکر نصرت‌مآثر که بر سر او جمعیت دارند روانه شوند و ملازم صفیقلی‌خان را به تعجیل روانه ساخته خود به دولت و اقبال‌متعاقب کوچ نموده روانه گشتند.

گفتار در مقدمات فتح قلعهٔ حله و محاصره‌نمودن رستم‌بیك سپهسالار خلیل‌پاشا را و فرارنمودن با معدودی و سوانحی که در آخر یونت ئیل به وضوح انجامید

در آن اوان که خسروپاشای سردار از استرداد بغداد نومید گردیده با جهان جهان خسران و ادبار روی به دیار خود کرد خلیل پاشا حاکم ارزن‌الروم بنا بر غیرت طبع در مقام حله جمعی از ینکچری و سپاهی را بر سر خود جمع نموده اراده داشت که پای ثباتی قایم سازد و از آن جهت در میان اقران و امثال سری برافرازد. غافل از اینکه خس و خاشاك را در برابر شعله چه اعتبار و قطره را معارضه با دریا کردن چه محال خواهد بود. از آنجا که آفتاب عنایت نوربخش ضمیر منیر آن خسرو عالی‌تبار است چون از خدعه و مکر معاندان [۵۰ ب] مطلع گشته با امرای نامدار در مصلحت گشوده فرمودند که قوی مذهب کامکاری آن است که با دشمنان سازگاری نمی‌باید کرد و در استکفاء امور اعادی شیوهٔ غفلت نباید سپرد و چون مخالف از جادهٔ صواب انحراف جوید پیغام به‌نوك سهام یا زبان حسام باید داد، و چون دشمن از حد وسط تجاوز کرد میانجی از شمشیر بران باید طلبید و قطع و فصل از بلارك گیتی‌ستان چشم باید داشت، و چون تواجد عقوق پیدا شود گرز گران را به دندان شکنی باید داشت، و چون شواهد جحود محسوس گردد بیان قاطع تیغ را به دفع آن باید گماشت. زمان تراکم امداد ظلم جز از بریق حسام استیصال* جستن مفید نیاید، و چون نایرهٔ اعتساف بیراهی رفتن گیرد جز آب خنجر گیتی‌ستان سود ندهد. بهشت در سایهٔ شمشیر است. هرکه را نه به آن کار بود در دوزخ مذلت و هوان باید بود [و] رزق* ابر را در ظلال رماح نهاده‌اند. هرکه نه بدان توسل جوید تنگ روزی باید زیست. آنرا که تیغ در نیام است کار با نظام نیست

و آن را که صمصام خون‌آشام است رفعتی بر دوام است. هرکه را آفتاب دولت روشن باید روز معرکه تاریك باید کرد و آن کس که چمن مراد شاداب خواهد از ابر ناوردگاه باران خون باید بارید. پس باید بلند اقبال تیزهوش دشمن را به سزا مالشی دهد که پای از اندازهٔ خود فراتر ننهد. چون مستمعان مجلس اخلاص مناص از بادهٔ آن [۵۱ الف] کلام نصایح انجام مدهوش گردیدند همگی جبین مسکنت بر خاك نهاده مضمون این مقال ادا نمودند:

هرچه شه را به اعتقاد بود — آن همه محض عدل و داد بود
هرچه شه آورد به خاطر چست — هست آن‌اصل را بهای درست

بعد از استشاره و استجازه آرای جملگی بر آن قرار یافت که رستم‌بیك را بجهت تنبیه آن مخذول با عساکر ظفرقرین روانه سازند. پس حسب‌الفرمان قدر توأمان رستم‌بیك به تهیهٔ اسباب ترحال* و ترتیب مقدمات جدال مشغول شده لشکری برآراست که از بریق تیغ و بلارکشان* دیدهٔ آفتاب خیرگی و از غبار موکبشان آیینهٔ‌سپهر تیرگی یافت. به این استعداد روانهٔ حله گشته در محاصرهٔ ایشان جازم گردید.

خلیل پاشا بنا بر قوت شهامت تکیه بر کثرت آذوقه و جمعیت سپاه نموده حصار بلدهٔ مذکور را پناه خود ساخته در مدافعهٔ اهل جدال ساعی شده، دلیران رزم‌آزمودهٔ معارك دیده شکاری‌وار آن جمع را در میان گرفته در بردن سیبه و توپ انداختن مشغول گردیدند.

حضرت ظل‌الهی در **بیست و هفتم رجب این سال** حسین‌بیك ولد زمان‌بیك را به رتبهٔ نظارت به‌جای والد سرافراز نموده در **دویم شهر شعبان سنهٔ اربعین و الف** از دارالسلام بغداد متوجه زیارت عتبات عالیات گردیده از آب شط عبور [۵۱ ب] نمودند و در ساحل آن مکان دلگشا نزول اجلال واقع شد و در همان روز از جانب رستم‌بیك خبر آمد که غازیان نصرت شعار چون کار بر محصوران حصار تنگ

کرده بودند خلیل پاشا از راه خدعه و فریب پیش آمده آوازهٔ صلح در انداخت و چون جانبین بدین امر راضی شدند شب از بیم جان و خوف شمشیر غازیان از یکطرف حله که محصور نبود و قلیلی در کشیك بودند با دو سه هزار سوار خود بیرون آمده از راه دجیل* و حربی و عانه فرار نموده جان از غرقاب فنا به‌ساحل نجات انداخت. اما پنج شش‌هزار نفر دیگر از سپاهیان معتبر و ینکچری و عرب و قول با ذوالفقار پاشا حاکم ادرنه و صنع‌الله بیك قوم خلیل پاشا و مصطفی‌بیك و علی پاشا پناه به نارین قلعه برده‌اند و عنقریب به دست ملازمان عتبهٔ اقبال اسیر و دستگیر خواهد شد. بجهت تعاقب گریختگان شاهویردی‌خان حاکم لرستان و سیاوش‌بیك یوزباشی غلامان و جمعی دیگر را مقرر داشتیم که تا صید خود را به دام نیاورند در هیچ جا قرار نگیرند. حضرت ظل‌الهی از بشارت این خبر در ابتهاج آمده بعد از آداب زیارت عتبهٔ کاظمین علیهما الصلواة والسلام ندای کوچ در داده متوجه حله گردیدند. در طی رجعت طریق خبر امرائی که متعاقب رفته بودند و امان آوردن ذوالفقار پاشای محصور به عز عرض [۵۲ الف] رسید.

و در **روز یکشنبه دوازدهم شعبان** آفتاب دولت و اقبالش از افق خطهٔ حله طلوع کرده و از انوار موکب سعادت یارش ساحت آن دیار روشنائی یافت. عشرتی که در مکامن غیب بجهت سکنهٔ آن معموره ودیعت‌نهاده بودجلوه‌گری آغاز نهادوسعادتی که به‌خامهٔ تقدیربه‌نام هریك مرقوم شده بود به ظهور انجامید. هاتف اقبال به گوش ایشان رسانید که از دولت پایبوس این نونهال حدیقهٔ اقبال که چون عمر عزیز در گذر است غافل نمی‌باید بود تا تدارك امانی محجوب نماند و از لوامع این شمع عالم افروز اقتباسی ضرور است تا جادهٔ نیل مقاصد روشن گردد. متوطنان آن خطهٔ مبارکه به قدوم اعتذار پیش آمده جبین ضراعت به خاك راه نهادند:

چو جاده چشم بر رویش گشادند چو خاك ره به‌پایش اوفتادند

حضرت ظل‌الهی همگی را تسلی‌بخش خاطر گشته به انعامات و ادرارات سرافراز ساختند.

و در روز دیگر به جهت تماشای اسیران و تحسین دلاوران به ترتیب جشن عظیمی امر فرمودند. حسب‌الفرمان قضا جریان به‌اندك فرصتی مجلسی آراسته و محفلی مهیا کردند که از نشأهٔ شراب روحانی چهرهٔ روزگار برافروخت و تناول اقداح کامرانی خرمن غموم را بکلی بسوخت. بجهت آن بزم دلنشین آسمان طبقهای لؤلؤ شهوار به رسم نثار پیش آورد و درست مغربی آفتاب را [۵۲ ب] با قراضه سیمین‌ماه در پای شاه ریخت. مخدرات سماوی برای تفرج سر از روزنهای سپهر نیلی بیرون کردند و زهرهٔ رامشگر را به خنیاگری نشاندند. مشتری‌که سجاده‌نشین صوامع خضراست طیلسان را به مطرب نواساز انداخت و در آن روز مسعود

سپاه انجمن شد به‌درگاه شاه نبرد آزمایان نصرت پناه

هریك‌اسیری و دستگیری‌که‌داشتند به‌نظر کیمیا اثر رسانیدند. از رئوس کشتگان که در آن وقت ملاحظه رفت نظارگیان خورشید را سر در گریبان می‌دیدند. به قلم منشیان عطاردنشان حساب مقتولان از پنج هزار بیشتر شد. حضرت ظل‌الهی دست عطا و بخشش گشوده به انعامات وافره و عطایای متکاثره بقدر استطاعت هریك را نوازش نمودند و ملازمان عتبهٔ اجلال جبین مسکنت بر خاك نهاده سر مباهات به فلك رسانیدند. بعد از انقضاء آن صحبت کیثرالمسرت با عزم درست نخست زیارت مشهد مقدس شهید کربلا را پیشنهاد همت نموده روز دیگر روانهٔ آن صوب با صواب گشتند و همه از روی اعتقاد درست راه آن مرقد مطهر را از قدم جبین طی می‌نمودند تا به استسعاد طواف آستان گردون آشیان مشرف‌گشتند.

قوی ئیل ۱۰۴۰

رسیدن نوروز سلطانی قوی ئیل سنهٔ اربعین و الف و حادثات که در این سال مبارک از پردهٔ [۵۳ الف] غیب به منصه ظهور جلوه‌گری آغاز نمود

بگرفت چمن عیش و جوانی از سر
برخـواند سرود تـازه‌ای رامشگر
کای شاه فلك مرتبه تا باد جهـان
هر روز خوشت باد ز روزی خوشتر

از شب **جمعه هفدهم شعبان المعظم سنهٔ اربعین و الف** هفت‌ساعت و ده دقیقه گذشته بود که آفتاب عالمگیر به بیت‌الشرف نزول نمود و حضرت ظل‌الهی در آن شب در خـانهٔ سید دراج کـه از سادات معظم کربلا بود نزول نموده صحبت ایام تحویل را در آن مکان شریف گذرانیدند و از انبساط نشاط آن بزم‌دلگشا خاطرهای پژمرده در اهتزاز آمد و سینه‌های مجروح از خار مشقت به مرهم التفات صورت التیام یافت. آن‌را که از محنت سفر دلی تنگ و جگری‌خونین بود چون گل از باد صبا خندهٔ شادمانی زد، و آن را که بنفشه مثال قامتی خم و خاطری دژم بود چون نیلوفر از طلوع آفتاب خرم و دلگشا گشت. اولیاء دولت قاهره تلویحات اقبال سلطنت را معاینه دیدند و دوستان بیریا به طلوع کواکب مراد متیقن شدند.

با تو همراه است دولت لاجرم هرکجا رو می‌نهی رو می‌نهد

مهون(؟) ارکان‌دولت‌و عظما[ی] سلطنت هر یك بقدر مرتبه منظور نظرعاطفت گردیده دیده‌شان از مطالعهٔ آفتاب [غرهٔ] مهون روشن گشت و به شرف بساطبوسی فایز شدند. حضرت ظل‌الهی که از فرزانگی گوی سبقت از جهانداران رفیع [۵۳ ب] مقدار ربوده و از مردانگی واسطهٔ عقد شهریاران کامکار شده مدت سه یوم در آن مکان شریف که موطن ملایك علیین است به آداب زیارت قیام نموده از سر خضوع و خشوع خاك آن تربت مقدس را کحل دیدهٔ بینش نمودند و به خادمان و متوطنان آن خطه والا زر و قماش بیش بالا انعام نمودند.

تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم
سیم و زر بخشیدن از سلطان اعظم شه صفی

بعد از آنکه جام مراد و کاس اقبال از دست شاهدان ملکوت نوش کرده به‌مطالب‌علیه‌خودفایز شدند ازآنجاکوچ نموده «ز سرکرده قدم وز دیده نعلین» به عزم طواف مرقد منور و مضجع مطهر و مکان مقدس سلطان الاولیاء حضرت امیر غالب غالب کل غالب و طالب کل طالب امام الثقلین و قدوة الخافقین امیر المؤمنین علی ابن ابی‌طالب علیه‌الصلواة والسلام به حرکت آمدند، اولا در مقام حله بجهت طرح قلعه حوالی و حواشی آن را به‌نظر امعان آوردند و در انهدام‌حصاری که خلیل پاشا و رومیان پناه خود ساخته بودند ساعی شده به عساکر منصوره قسمت نمودند که در یك طرفةالعین به خاك یکسان ساختند و از حله روی بـه مقصد عظمی آورده در **شب جمعه بیست و سیم** وقت خفتن داخل آن روضه که انموذج بهشت عدن است شدند و از مقام ذی الکفل تا علیهٔ عالیهٔ آن سدهٔ سنیه پیاده راه طی نموده[۵۴ الف] همه‌جا جبین ضراعت و شفاعت بر زمین سوده مآرب و حاجات را از درگاه واهب‌العطیات مسئلت می‌نمودند. اعیان دولت سایه مثال

در قدوم‌مسرت‌لزوم همراه بوده به‌جبین‌خاکروب‌آن مفاوز می‌بودند.

در آن هنگام که رایت‌جلال ساکن آن‌آستان ملایك آشیان بود در وقت صبح **جمعه روز بیست و چهارم** نعش محفوف به رحمت غفران سید اجل اعظم اکرم افخم آنکه بحر بیکران فضایلش مورد اعتراف انام و دریای بی‌پایان احسانش مقصد وفادهٔ خاص و عـام، تابنده خورشید ضمیرش شمع انجمن دانشوری و آیینه رای منیرش جـام جهان‌نمای هنر گستری بود از مواهب فضل الهی به اعانت* تبحر مدارج جاه منیعش تا ذروهٔ کیوان مبارات‌می‌کرد و باکمال‌دانشمندی مراقی قدرش با سپهر برین محاذات می‌نمود و همیشه سحاب احسان علم بر وضیع و شریف می‌بارید و موابد انعام فضل را پیش صغیر و کبیر می‌نهاد، هرکجا تاب خورده از رمضاء جور گردون به‌بارگاه علم‌پناهش التجا بردی بر فرقش سایه بیدریغ بازگستردی، و هرکجا خسته‌ای‌ازنوك تیر جهل بـه حضرت آسمان رفعتش پناهیدی مرهم افضال بر جراحتش‌ارزانی فرمودی، هرکجا در ربع‌مسکون دانشمندی است خوشه‌چین خرمن تعلیم و ریزه‌خوار کف کریم او بوده، و در هر گوشهٔ اقالیم [۵۴ ب] هنرمندی است اقتباس از انوار ارشاد از مشکوة ذهن وقادش کـرده و اقتباس* شوارد مرام بـه میامن فیض انعامش نموده مدتی بنا بر اجماع ردای اجتهاد ایران زمین بر دوش منقبت او انداختند و لباس تقدم ارباب عمایم سایر بلاد بر قامت مفاخر او راست کردند.

فضلش نگـذاشت در مباحث دعوی
علمش عمل زمـانه را کـرد قوی

القصه که از وجـود با جـودت او
اوراق پـراکندهٔ دیـن یافت نوی

اعنی عارف مناهج السداد و الارشاد خاتم‌المجتهدین امیر محمد

باقر داماد که درین سفر خجسته اثر در عتبهٔ اقبال بود و به اعتضاد قوت طاعتش دلها قوی و به اعتقاد راسخ بنیانش خاطرها مطمئن می‌گشت در مابین کربلا و نجف بنا بر عارضه‌ای‌که بر ذات قویمش طاری شده بود داعی حق را لبیك اجابت گفته به آن مکان قدسی اساس آوردند و بعد از آداب زیارت و تجهیز و تکفین سادات و علما و فضلا و متوطنان صاف اعتقاد غرویه که به‌آه دردآلودی طارم افلاك را با سطح خاك برابر می‌نمودند بر جنازهٔ او نماز کرده در سردابهٔ شیخ علی جدش مدفون ساختند:

نظم

فلك ریخت اوراق علمش زهم   کشیدند بر لوح فضلش قلم

وحضرت‌ظل‌الهی‌آنچه‌لازم تعزیه و تعظیم‌بود به‌عمل آورده از آن واقعه متأثر و متأسف گشتند و در آن آستان جلیل‌القدر انواع تصدقات [۵۵ الف] به مستحقین ارزانی فرموده خاك آن سرزمین‌از وفور زر نثار لگدکوب ثوابت و سیارگشت و ازجمله نذورات* دهان طالبای مؤذن اصفهانی را که از نغمهٔ اذان گوش ساکنان ملأ اعلی را پر داشت و دست آرزویش در مظان اوقات به طلب حاجات برافراشته بود از زر سرخ مملو ساختند. بعد از تقبیل آستان منوره در روز **شنبه هفتم شهر رمضان** زیارت وداع نموده به عزم طوف مسجد کوفه متوجه گشته یك روز توقف نمودند و از آنجا به دولت و اقبال عنان گرای کوفه و بغداد شدند.

چون بلدهٔ حله مخیم سرادق جلال گردید رستم‌بیك دیوان‌بیگی در آن روز آداب ضیافت و مهمانداری به فعل آورده خدمتش را بنا بر حقوق خدمات جانسپاری به رتبهٔ بلند سپهسالاری سرافراز کرده به تقبیل* قدوم مشرف ساختند و از آن مکان دلگشا بعد از حصول مقاصد برایا و عجزه و فقرا

قضا موافق رای و قدر متابع عزم
ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین

معمورهٔ بغداد محل رحل اقامت گردید و صفیقلی‌خان ملقب به شیرعلی حاکم بغداد را باعث افتخار گشته در منزل او مجلس بزم مهیا نمودند. خان مذکور آن عطیهٔ عظمی را از مواهب الهی دانسته در جانفشانی‌دقیقه[ای] مهمل‌نگذاشت و چون‌ایام عیش و سرور و [۵۵ ب] زمان عشرت و حبور منقضی و منطوی شد رای جهان‌آرا در تعمیر قلعه و حفر خندق ساعی شده فرمان قضا مضی عز ورود یافت که عساکر فیروزی مآثر در حفر خندق که چون فکر عقلا عمیق بود شروع نمایند و آبادی قلعه را منوط به رای صوابنمای تخته‌خان استاجلو نموده فرمودند که امرا و وزرا و سپاهیان و یوزباشیان و سایر عوام‌الناس در آوردن مصالح در مدد و کومك مومی‌الیه سهیم و شریك باشند. به اندك فرصتی خاطر از رهگذار آنها جمع نموده حکم شد که یك‌هزار نفر قورچی و دو هزار و دویست نفر تفنگچی و سیصد غلام از ملازمان عتبهٔ اقبال در خدمت صفیقلی‌خان توقف نمایند که خان معظم‌الیه به هر امری که اشاره نماید به عمل آورند و یکهزار تومان نیز به تحویل حیدربیك یوزباشی قراداغلو مقرر داشتند که صرف ضروریات قلعه نموده بعد از فراغ متوجه آستان جلال گردد و خود به عزم طوف درگاه گردون مطاف عسکرین که رو سفیدی دارین درو مضمر بود متوجه گشتند.

و در روز **چهارشنبه بیست و چهارم ماه رمضان** بعد از طی مسافت به‌تقبیل‌و تلثیم آن‌عتبهٔ‌سدره‌مرتبه‌رسیده‌جبین*مسکنت‌برخاك نهاده ساکنان آن مزارات متبرکه را به انعامات و ادرارات از خاك برداشتند.

و چون خاطر از جمیع مواد [۵۶ الف] جمع گشت بـه دولت و اقبال ندای کوچ در داده متوجه عراق گشتند. چون بهریز که قریه‌ای

از قرای آن ولایت است مخیم سرادق اقبال گردید در روز **یکشنبه نهم شوال** ملازم حسن‌خان بیگلربیگی هرات به پایهٔ سریر خلافت مصیر آمده خبر آورد که‌جمعی‌از اوزبکان‌بخارا به بالا *مرغاب آمده قصد تاخت و تاراج بادغیس و آن حوالی داشتند و چون حاکم بالا مرغاب خبر ورود ایشان فرستاد جمعی از قزلباش را مقرر داشت که تا چهارباغ که از آنجا تا شهر هرات هشت فرسخ است بروند و چون غازیان به موضع‌مذکور می‌رسند سپاه اوزبك برخورده فیمابین جنگ واقع می‌شود و به‌عون عنایت ایزد متعال و یمن دولت و اقبال شاهی شکست بر طایفهٔ اوزبك افتاده قریب سیصد نفر زنده به‌دست درمی‌آیند* و عن‌قریب محبوسان را به پایهٔ سریر خواهد فرستاد.

حضرت‌ظل‌الهی را از استماع‌این‌خبرانبساط‌در طبع‌شریف به‌هم رسیده‌کوچ‌نموده و در هرمنزل[که]نزول‌واقع‌می‌شد خس‌وخاشاك‌آن سرزمین از شادابی بساط همایون روی افسردگی در خواب نمی‌دید و به هر وادی که رحل اقامت می‌انداخت از خاك آن مرحله به‌جای سبزه و گیا مهرگیا می‌روئید، و از هر چشمه که روی می‌شست سنگش طعنه بر مروارید می‌زد، و بر هر کوهی که [۵۶ ب] شکار می‌افکند از فر دولتش کان بدخشان می‌شد.

چون چشمهٔ نیلوفر مخیم سرادق جلال گردید از خوشی هوا و نزاهت و نضارت مکان خاك آن سرزمین از فیض غبار مراکب مواکب طعنه بر طبله‌های عطاری می‌زد و عقبهٔ بیستون به ورود قدوم ظفر لزوم سر مباهات به چرخ رسانیده به آن سعادت مستسعد شد و مقام کنگور نیز بعد از طی مسافت به آن عطیهٔ عظمی سرافراز گشت.

و در آن منزل میرزا تقی وزیر دارالمرز به شرف پایبوس اشرف مشرف شده متعاقب محبوسان اوزبکیه را که قبل ازین مذکور شد ملازمان حسن‌خان بیگلربیگی هرات به پایهٔ سریر آوردند و حضرت ظل‌الهی بنا بر توجه باطنی و ظاهری به عزم ضیافت به خانهٔ ساروخان طالش رفته تا عصر به عیش و عشرت اشتغال نموده سان

لشکرخان مذکور و امامقلی‌خان حاکم‌فارس و امیرخان‌حاکم‌کرمان و اوتارخان حاکم خوار و سمنان و دماوند را ملاحظه نموده خوانین مذکور را مرخص ساختند که به‌جا و مقام رفته به خدمات و رتق و فتق مهمات مالی و ملکی محال تیول خود پردازند.

و در روز **چهارشنبه دهم شهر ذی‌قعده** به قصبهٔ توی‌سرکان‌آمده به عزم پادشاهانه از کشیدن تنباکو احتراز نمودند. چون استدفاع آن مفصله جز به یاری [۵۷ الف] توفیق صورت نمی‌یافت استکفای آن کار مشکل به قوت ایزدی و عزم درست اختصاص یافت.

و خان احمد خان اردلان از همان مکان رخصت انصراف یافته به مملکت خود شتافت.

و در همین روز تخته‌خان که بجهت تعمیر قلعهٔ بغداد توقف‌نموده بود به شرف پایبوس مشرف شده منظور عنایات شاهانه گردید.

و حضرت ظل‌الهی به طی مراحل و منازل ساعی گشته در روز **چهارشنبه دویم ذی‌حجه** سریر سلطنت و پادشاهی در دارالسلطنهٔ اصفهان به‌وجود همایون تزیین یافت.

و در روز دیگر میر برکه و میر ظریف که از جانب هندوستان با ارمغان بی‌پایان به سدهٔ سنیه آمده و بجهت مقدمهٔ ورود رومیه در دارالسلطنهٔ مذکور متوقف بودند به‌شرف تقبیل آستان فلك توأمان مشرف گشته و از جملهٔ سوغات شمشیر و خنجر مرصع به الماس و لئالی قیمتی که همراه داشتند با کتابتی که مبنی بر تهنیه و تعزیه بود از نظر اشرف همایون گذرانیده منظور نظر عاطفت گشتند.

چون از رهگذر تردد و تعب سفر و حرارت هوا مزاج وهاج فی‌الجمله از حد اعتدال منحرف شده بود به تصدیق حکمای حاذق فصد نموده از آن عارضه فارغ شدند.

و مقارن این حال نقدی‌بیك داروغهٔ فراشخانه که در دارالسلطنهٔ تبریز به محافظت آن ثغور مشغول [۵۷ ب] بود عریضه به درگاه جهان‌پناه فرستاده که یکی از شرفای مکهٔ معظمه که نام او ابوالحسن

است و از نسل شریف ادریس*است با اقوام و عشیرت‌خود مناقشه و مجادله نموده بعد از شکست و آوارگی وطن روی به قبلهٔ آمال دارد و در ثانی الحال مشخص شد که آن مقدمه محض تزویر و دروغ بوده بنابر آن شریف مزبور* به سوء* اعمال خود گرفتار گردید و شرح احوال او در محل خود گفته خواهد شد.

چون خاطر جهانگشا از مهمات جزوی و کلی فارغ شد هر روز در مکانی و هر دم در گلستانی بساط عیش و عشرت گسترده ایلچیان هند را به نوازشات پادشاهانه سرافراز می‌ساختند.

و از عارفه[ای] که در آن ایام نسبت به بندگان نیکو اعتقاد اخلاصمند به‌وضوح انجامید رستم بیك سپهسالار را به‌رتبهٔ تفنگچی آقاسیگری سرافراز ساخته به تاریخ **پانزدهم ماه** مذکور به خلعت شاهانه ممتاز کردند.

و ملازمان عتبهٔ اقبال را که در سفر بغداد به جانسپاری قیام نموده‌بودند به‌انعامات و ادرارات شامل فراخور حال و قدر استطاعت مطایای آمال هریك را گرانبار ساختند.

و در آن وقت ملازم صفیقلی‌خان حاکم بغداد که به هفت روز از دارالسلام مذکور به دارالسلطنهٔ اصفهان آمده بود رسیده عریضهٔ خان مومی‌الیه که مضمون آن اشعاری بر آمدن خسرو پاشا که در آن ایام در قصبهٔ ماردین قشلاق نموده [۵۸ الف] بود آورده قید شده‌بود که سردار به عزم یورش مجدد مصمم شده و تقی پاشا را به رسم منقلای از پیش‌روان‌کرده. ازآنجا که‌دریافت‌ذهن مستقیم‌اعلیحضرت شاهی بود دانست که آن اراده از قوت به فعل نخواهد آمد، چرا که سردار جفاکار از وخامت عاقبت ریشهٔ استقامتش از بیخ برکنده شده به هر تیشه که بر بناهای دلفریب زده‌بود زلزله در کار او افتاده و هر درختی که از آن بستانسرا بریده بیخی از دوحهٔ اقبالش بریده گشته:

بد میکنی و نیك طمع میداری　　نیکی نبود جزای بد را آری

آن‌سخن را وقعی ننهاده در بساط خوشدلی به‌اقداح‌راح مواظبت جستند:

رباعی

ای دشمن ملك را به غم کشته چو شمع
بد خواه تو باد دمبدم کشته چو شمع
برگشته ز پیش تو سپاه دشمن
هم ریخته هم سوخته هم کشته چو شمع

□□ □□

ذکر واقعه‌ای که در دارالسلطنهٔ قزوین بسبب خروج درویش رضا روی نمود و استیصال او

□□ □□

چون به حکم سابقهٔ عنایت الهی نوعی که سبق ذکر یافت دارالسلطنهٔ اصفهان مقر سرادق جلال گردید درویشان توانگر طبیعت و رعایای پادشاه خلیقت آن ملك در سایهٔ معدلت شاملش آرام گرفته امداد امن و سلامت شایع و مستفیض‌شد و عواید رفاهیت و استقامت عموم یافته چنانچه فتنه جز در چشم خوبان‌نمایش نداشت و پریشانی جز از زلف [۵۸ ب] بتان ظاهر نمی‌گشت. در آن زمان که قامت خمیدهٔ فلك پر تزویر از بار گران آشوب روزگار راست بود در روز **سه‌شنبه نهم ذی‌حجهٔ اربعین و الف** عریضه‌ای که مضمون آن مشعر بر حالات درویش رضا بود از جانب شاهویردی‌بیك ترکمان که درین سال داروغگی دارالسلطنهٔ قزوین به او شفقت شده بود به پایهٔ سریر اعلی رسید و قضیه[ای] که سانح شده در طی عریضه به‌عز عرض رسانید.

چون این کمینهٔ بی‌بضاعت از جمعی که به قول ایشان اعتمادی و به سخن آن طایفه وثوقی داشت تحقیق احوال آن مخذول‌العاقبه را

نموده بنا بر آن مجملی بر طبق عرض می‌نگارد که درویش مذکور خود را بجهت اعتبار به جماعت افشار منسوب می‌ساخته و در اوان نشو و نما که غمزهٔ فتانش در هر نوك مژه دلی آویخته داشت و بر هر تار زلف عقلی در زنجیر کرده به خدمت رکابداری قراحسن استاجلو بیگلر بیگی قلمرو علیشکر اشتغال می‌نمود و در سفر و حضر و شب و روز لحظه‌ای از خدمت دوری‌نمی‌جست و به لوازم خدمات دلخواه دست رد بر سینهٔ ملتمس هیچ‌یك نمی‌نهاد

شیرین سخنی اشاره فهمی   از هیچ کسش نبود وهمی

قضارادرآن‌زمان[که‌آفتاب] از رشك‌عارضش‌درتاب‌بوددریکی‌از اسفار آذربایجان در محل عبور غریق رود ارس گشته داغ جانگداز بر دل عاشقان با سوز و ساز می‌نهد. [۵۹ الف] آن جگرسوختگان هر چند بر نشیب و فراز آن بحر تك و تاز می‌نمایند اصلا اثری از جثهٔ لطیف و بدن نظیف آن حریف ظریف نمی‌یابند، لاعلاج:

با سینهٔ چاك و لب پر ناله چو مجنون
دادند رضا را به قضا با دل پر خون

چون در وجود او از فساد تخمیری و در اجلش تأخیری شده بود از آن بحر مواج بعد از سه روز به ساحل نجات می‌افتد و به رفاقت جمعی از درویشان که نام قید و صلاح در پیش ایشان عیب و عاری بود به سیاحت مشغول می‌گردد. بحسب اتفاق سفر از بلاد روم و مصر به مراکش و انطاکیه که اقصی بلاد مغرب است افتاده بعد از سلوك و خلوت به قانون اباحتیان کسب علوم غریبه می‌نماید و جمعی که به صحبت او رسیده بودند خصوصاً میرزا محمد تقی وزیر مازندران و دارالمرز نقل غریبی از او می‌نمودند که عقل از قبول آن امتناع می‌کرد و می‌فرمودند که چون به منزل و خلوت او وارد شدیم زینت مقام و مکان و اثاث‌البیت به نوعی به نظر جلوه‌گر شد

که قدرت و مکنت هیچ‌یك از امرای عالیشان بر آن نهج و قانون نبود و هر لحظه ادای غریبی از او به ظهور می‌رسید.

القصه درویش مذکور چون از سیاحت دلتنگ گشته به دار السلطنهٔ قزوین می‌رسد. در قریهٔ کافرآباد بلوك قاقزان* رحل اقامت انداخته به تسخیر قلوب می‌پردازد و با قراخان‌بیك قوشچی [۵۹ ب] که در سلك قوشچیان خاصهٔ شریفه منتظم بود لاف خویشاوندی زده به مصاهرت همشیرهٔ او سر بیسامان خود را به سامان می‌آرد.

هر چاره که بد کرد بد اندیش ولیکن
دولت که بماناد چگویم که چها کرد

در اندك فرصتی جمعی از ترکان صادق که به فسانه و فسون نیرنگ‌سازان شعبده‌باز از راه روند رقبهٔ خود را به ربقهٔ اطاعت او درآورده خدمتش‌را «مهدی‌عصر» می‌خواندند و از هجوم عوام‌الناس و مردم کوتاه‌بین باد غرور و پندار در دماغ آن نابکار راه یافته خیالات فاسد شهربند وجود او را از تصرف والی عقل بازگرفته ارادهٔ جهانگیری در خاطر مصمم نمود و با فدویان کور باطن ناقص رای خود به امر مشاورت پرداخته قرار می‌دهند که در روز موعود که خروج واقع می‌شود:

اولا دارالسلطنهٔ قزوین‌را که‌پایتخت‌اعلیحضرت شاه جنت‌مکانی رضوان آشیانی شاه طهماسب انارالله برهانه است به تصرف در می‌باید آورد و چون از مهام تسخیر آن ولایت فارغ شویم ساکنان ربع مسکون به تقبیل انامل و تلثیم آستان ما روی خواهند کرد و مریدان صاحب اعتقاد سمعنا و اطعنا گویان در **شانزدهم ذی حجه** از محل خود با سلاح و سلب تمام متوجه می‌گردند. جمعی به دستور قراولان با علم و بیرق و گروهی در رکاب نکبت انتساب او به تلاوت قرآن [۶۰ الف] و آداب تکبیر و صلوات پرداخته روی به مقصد می‌نهند.

در اول وهله به خانهٔ شاهـویردی‌بیك داروغه فـرستاده او را تکلیف ملازمت می‌نمایند که اگر به طوع و ارادت به خدمت آید فبها والا به سیاستش اقدام نمایند و داروغهٔ مذکور چون بر کماهی احوال مطلع می‌گردند میرزا ابوتراب ولد میرزا جمال را که به‌امر کلانتری دارالسلطنهٔ مذکور اشتغال داشت و از قدیم‌الایام اباً عن جد از زمرهٔ دولتخواهان این سلسلهٔ عالیه‌اند خبـردار ساخته در مقام مدافعه و مجادله درمی‌آیند و اوباش و رنـود دارالسلطنهٔ مذکـور بیمحابا روی به آن بخت برگشتگان گذاشته داد دلاوری می‌دهند. آن مخذولان محمودی عاقبت نامحمود را در آستانهٔ منورهٔ متبرکه‌شاهزاده حسین علیه‌التحیة و الثنا محاصره نموده کار بر ایشان تنگ می‌سازند.

درویش مذکور که خـود را «مهدی موعود» وا می‌نمود نتایج قبح سیرت شامل حال خـویش یافت و ثمرهٔ غـدر و مکیدت نصیب روزگار خویش دید از دستی که در دامن نزاع زده بود بند بر پای خود دید و از پایی که جادهٔ بیوفائی سپرده جز باد به دست نیافت. نشانندهٔ* زهرگیا مهرگیا نچیند و رسانندهٔ نیش لذت نوش نبیند.

جهان را نشاید سپردن به بد   که بر بدکنش بیگمان بد رسد

تدبیر جز اعتراف بـه تقصیر نمی‌دانست و چاره جـز اظهار بیچارگی نمی‌یافت. هرچند زبان به عذر گناه بگشاد [۶۰ ب] کام و دهان را پر از خاك دید. چندانکه جبین معذرت بـر آستان مسکنت می‌نهاد سرش پایکوب عوام می‌گردید. آخرالامر دل از حیات مستعار برداشته تن‌خاکی‌از بحر خلاص شده‌خودرا [پی]سپربلانموده پناه به حجره‌ای که در آن حوالی بوده برده، عوام‌الناس بعـد از هجوم به اشتعال آتش خرمن حیات او را به باد فنا دادند و مریدان و معتقدان جمعی که تاب مفارقت و قدرت مهاجرت او نداشتند در جانسپاری رفیق او گشتند، مثل دورمش‌خان بیك ولد علی‌خان زنگنه حاکم‌سابق

خواف و شاهقلی‌بیك* زنگنه که در سلك غلامان خاصهٔ شریفه منتظم بود و ولی سلطان شاهی سیون و برخی چند که نام ایشان اگر اظهار شود باعث‌بدنامی دودمانشان می‌گردد. به هر حال در طرفة‌العینی شکست بر آن کم‌عقلان بی‌ناموس و ننگ افتاده کار جنگ به اتمام می‌رسد و گروهی که ارادات فاسد داشتند به محض این فتح سر در گریبان خود کشیده پای از حد خود بیرون ننهادند.

چون این خبر به مسامع جلال رسید طبع همایون را ابتهاجی و سروری روی داده به کاسات راح روحانی اقدام نموده فرمودند:

آسمان داند که از سرو و کدو
خود کدامین سر سزای سروری است

الحمدلله که دولت بیدار ما به لطف عاطفت ایزدی از بیهوشی خواب [۶۱ الف] غفلت مصون است و عنایت سبحانی در جمیع مواد و همه‌جا و همه‌وقت رهنمون. در هنگام این گفتگو لحظه به لحظه سجدات شکر به تقدیم می‌رسانیدند و قطرات عبرات از آنجا که رقت قلب سلیم است از دیده می‌باریدند.

و چون این‌قضیه سانح‌شد میرزا تقی وزیر مازندران و دارالمرز چنانچه سبق ذکر یافت که به ملاقات درویش مذکور فایز شده بود به عرض رسانید که اسباب مجلس و اموال درویش قابل ضبط‌است، چرا که آنچه به نظر امعان ملاحظه رفت ظروف و اوانی همگی نقره و طلا و فروش آشکار و نهانی او همگی حسب‌المدعاست. اگرچه حضرت ظل‌الهی آن مقدمه را وقعی ننهاد و دانستند که اصلی ندارد اما اشعاری به کلانتر و داروغهٔ قزوین شد که در تفحص آنها سعی بلیغ به تقدیم رسانند. ایشان حسب‌الفرمان به منزل و مکان آن سیه روی هر دو جهان رفته در عوض ظرف نقره و طلا کاسهٔ چوبین و بدل قالیهای ابریشمین بجز کهنه حصیری و گلیم پشمی نیافتند. مشخص شد که آن مقدمات به علوم غریبه و نیرنجات مغایره به

نظرها درمی‌آمده، دست از آن بازداشتند:

زمانه چون بساطش درنوردید   فلك بر کــار و بار او بخندید

چون رفع این نوع دشمنان به عون ملك منان از قوت به فعل آمد مقارن این حال خبر استیصال خسرو پاشای سردار و به قتل آمدن او [۶۱ ب] در الکاء ماردین، ملازمان صفیقلی‌خــان به عز عرض رسانیده آن نیز عــلاوهٔ بهجت و سرور گشت و روز به روز سامان عیش و عشرت زیاده می‌شد و ابواب بهجت و حبور گشاده می‌گردید. هردم در باغی و هر ساعت در بوستانی بزم‌آرای شادمانی و حضور می‌بودند.

و درین اوقات که بازار شادی و مبارکی گرم بود سلیم‌خان شمس الدینلو که قبل از این در آخسقه به دست رومیان گــرفتار شده بود مرخص گشته به پایهٔ سریر رسیده به شرف پایبوس استسعاد یافت و منظور نظر شفقت شاهی گردید.

و پیکر خان حاکم بردع به عزم طواف گردون مطاف آستان علیه وارد اردوی معلی گشته و از زمرهٔ مجلسیان محفل انس گردید.

چون توقف میر برکه و میر ظریف ایلچیان هند در دارالسلطنهٔ اصفهان امتداد می‌یافت حضرت ظل‌الهی آن جماعت را به‌نوازشات پادشاهانه سرافراز نموده به انعام و خلعت گرانبها ممتاز ساخته مرخص نمودند.

و ابراهیم چاووش که از جــانب پادشاه والا جاه روم به اتفاق سلیم‌خان آمده او را مرخص نموده محبوسان که در قلعهٔ حله به دست غازیان افتاده بودند [مثل ذوالفقاربیك و محمدپاشا و صنع‌الله‌بیك برادرزادهٔ خلیل‌پاشا و جمعی‌که رفیق ایشان بودند] به اتفاق ابراهیم چاووش‌نموده رخصت‌انصراف دادند.

در روز سه‌شنبه غرهٔ شهر **جمادی‌الاولی** عریضهٔ حسن‌خان حاکم هرات رسید مشعر بر احوال [۶۲ الف] اوزبکیه و ارادهٔ تاخت که در

خاطرد اشتند آن بود که عبدالعزیزخان ولد ندر محمدخان به‌معاونت جمعی از اوزبکان سپاهی بخارا و بلخ ارادهٔ تاخت خراسان نموده در اول مرتبه قلعهٔ غوریان* را محاصره می‌نمایند و در هنگام محاصره جمع کثیری از اوزبکیه مقتول شده لاعلاج مراجعت نموده روی به جانب جام و خواف و باخرز می‌گذارند و در آنجا نیز چون کاری به سعی ایشان به توفیق اقبال بیزوال از پیش نمی‌رود میان اعراب ایل خفاجه رفته قلیلی از گاو و شتر و گوسفند آن جماعت به‌تاراج می‌برند. عساکر و سکنهٔ خراسان بجهت تکامیشی ایشان جمعیت نموده اراده داشتند که سر راهی گرفته گوشمالی دهند. آن مخذولان ازین معنی خبردار گشته بلاتوقف مراجعت می‌نمایند و دیگر امری که قابل عرض باشد نیست. حضرت ظل‌الهی فرمودند که ارقام مطاعه به اسم بیگلربیگیان و قول بیگیان و یوزباشیان و مین‌باشیان [و] تفنگچیان صادر گردید که این نوبت چون از دشمنان دستبردی چنین واقع شده ما آنها را از غایت کرم جبلی سهل‌انگاری نموده در مقام تنبیه و تأدیب ایشان درنیامدیم. اگر من‌بعد ظاهر گردد که از ولایت خراسان بزغاله یا گوسفندی به‌رسم تاراج برده‌اند و ایشان در مقام مدافعه نیامده‌اند آزار و سیاست را آماده باشند. به روح جدم امیر المؤمنین [۶۲ ب] علی‌ابن ابی‌طالب قسم که دیگر در باب تنبیه و آزار ایشان مداهنه و مساهله نخواهد نمود. می‌باید که چون خبر ورود آن قوم بدیشان رسد محل مضیق و مکان عبور بر ایشان گرفته نگذارند که پای از حد خود فراتر نهند. القصه امرا و سپاهیان خراسان ازین مقدمه تنبیه شده بیدار دل گشتند.

و به تاریخ شنبه شهر جمادی‌الاخری خبر فوت صفیقلی‌خان شیرعلی‌حاکم بغداد رسید. نواب‌همایون از آن‌واقعه بغایت‌اندوهناک شدند. بنابر آنکه خدمات لایقه و آداب جانسپاری از آن غلام فدوی نوعی به عمل نیامده بود که بیان توان نمود به لفظ گهربار فرمودند که یقین که حضرات از تقصیرات و زلات او خواهند گذشت و بجهت

حکومت بغداد قرعهٔ اختیار به اسم بکتاش‌خان برآمده رقم ایالت خان مذکور را نوشته به همدان بجهت مشارالیه فرستادند.

دولت آنست که بی خون دل آید به‌کنار

و در همین روز قوچه‌بیك برادرزادهٔ یوسف‌آقا به رتبهٔ میرشکار باشیگری سرافراز گردید.
و جانی‌بیك یساول صحبت به ایلچی‌گری ولایت روم تعیین شد.
و شهسوار بیك جلودارباشی را به دستور سابق امیرآخور باشی ایلچی که در اصفهان محافظت می‌نمودند کرده به تفقدات شاهانه سرافراز ساختند.

گفتار در بیان آنچه در اواخر این سال روی نمود و به‌قتل آمدن ولدان عیسی‌خان قورچی‌باشی و تفویض [۶۳ الف] نمودن وزارت به طالب‌خان و سایر مقدمات که از پردهٔ کمون به منصه ظهور جلوه‌گری آغاز نمود

هر روز زمانه را فریبی باشد
در طی فراز او نشیبی باشد
فارغ منشین که هر کسی را ز ازل
اندر خور حال خود نصیبی باشد

چون از بدو فطرت نهال قامت هر فردی از افراد انسان را در جویبار زندگانی به نحوی نشو و نما داده و به نوعی در گلشن حیات پرورش نموده‌اند بنا بر آن بعضی را برگ و بار مراد بحسب‌دلخواه رونق افزای چمن مراد می‌گردد، و برخی از لذت رحمت باد بهاری نومید گشته به زحمت صرصر خزانی مبتلی می‌شوند. مصداق این مقال واقعات عیسی خان قورچی‌باشی و سید محمد و سید علی و

سید معصوم ولدان اوست که چون خدمتش بواسطهٔ حقوق خدمت و نیکو بندگی به مصاهرت این دودمان سر بلند شدهَ بود و بــه دیدن فرزندان از عمر تمتعی داشت تا آنکه چابکسواری میدان مردی و مردمی و آراستگی ایوان دینداری و کامکاری به وجود فایض‌الجود حضرت ظل‌الهی زینت‌پــذیر شد و در بستان خسروی نهالی تازه سر برزد و از گلشن شهریاری نوگلی شکفیدن گــرفت، حق سبحانه و تعالی در جبلت مبارکش شجاعت اسفندیار با عبادت مالك دینار جمع کرده و در طینت شریفش دل شیر را با زهد شبلی قران داده. مرابع دین و دولت را معمور [۶۳ ب] گردانید و مراتع ملك و ملت را شاداب داشت. زمانه بر ناصیهٔ مبارکش نوشته:

پناهت به ایزد به بیگاه و گاه نیفتد به بــد مــرد ایزد پناه
هم‌آورد او گر بود زنده پیل کم از قطره باشد بر رود نیل

اورنگ جهانبانی از ذات‌عدیم‌المثالش‌پشت‌بر مساند افلاك‌نهاد و ساحت عرصهٔ جلالش رشك‌افزای صحن مینو گردید. خواست که ریاض سلطنت را به آب تیغ جهانکامــی سرسبز دارد و حیاض ابهت و جلالت را از قطرات غمام حسام مالامال گرداند. اول خــدشه و خلشی که در سرابستان دولت باعث پژمردگی غنچهٔ اقبال بود و در ناموس مملکت‌داری هر صاحب شوکتی را بجهت عقیم بودن ملك دفع آن واجب و متحتم وجود ولدان عیسی خان قورچی‌باشی بود.

بنا بر آن حکم قضا مضی به قتل ایشان صدور یافت و خود به دولت و سعادت پای اقبال در رکاب آورده به عزم سیر و شکار متوجه شده رستم‌بیك دیوان‌بیگی و چراغ‌خان پیرزاده را بجهت تمشیت آن امر مقرر فرمودند. ایشان حسب‌الفرمان قضا جریان در تقدیم آن امر ساعی شده سر آن سه‌نفر را همان لحظه‌به‌نظر همایون‌رسانیدند.

و در همان شب که‌**دهم شهر رجب** بود تخته‌خان استاجلو و محمد طاهر وزیر عیسی خان مذکور مغضوب شده به سزا و جــزای خود

رسیدند. [۶۴ الف] تخته‌خان مذکور را عباسقلی بیك ولد او حسب‌الامر مقتول ساخته بدن خاکی او را پی سپر مواکب مراکب اقبال گردانیده به منصب پدر سرافراز گردید و به‌شفقت بینهایت شاهانه مفتخر و ممتاز گشت. خاطر اشرف را از رهگذر این معنی فی‌الجمله اطمینانی به‌هم رسیده به نوشیدن کاسات راح ریحانی مواظبت نمودند.

اما جمعی که کمان مکیدت و تزویر همیشه در زه داشتند و شمشیر انتقام از نیام برآورده انتهاز فرصت می‌نمودند و هر لحظه به‌نوای دلخراشی راه صوت بر عندلیبان می‌بستند و هر ساعت خار ستمی بر پای اخلاصمندان می‌شکستند به حرفهای دور از کار مخرب حواس ظاهری و باطنی می‌گشتند.

تا روز **شنبه بیست و سیم شهر مذکور** چهار پسر خلیفه سلطان اعتمادالدوله و چهار نفر ولدان میرزا رفیع‌الدین محمد صدر و میرزا رضی با میرزا محمد معصوم ولد ارشد میرزا محسن متولی مشهدمقدس [را] مکحول نموده گوشه نشین زاویهٔ فراموشی ساختند، و نواب‌علیه زینب‌بیگم را از حرم علیهٔ عالیه بیرون کرده به خانه‌های قدیم خود فرستادند، و حکم شد که اعتمادالدولهٔ مذکور و میرزا رفیع صدر در خانه‌های خود ساکن شده من‌بعد به تمشیت امور سلطنت نپردازند.

و به لفظ دربار گهرنثار فرمودند که اخلاصمندی و نیکو بندگی خلیفه سلطان بر [۶۴ ب] پیشگاه ضمیر آفتاب تأثیر به نوعی پرتو انداخته که اگر قتل فرزندان او را به او می‌فرمودیم بی‌تأخیر و تعویق به دست خود به عمل می‌آورد. اما چون در عالم مملکتداری این قسم حالات بعید نیست چند روزی به مقتضای ادوار فلکی دست در دامن اصطبار باید زد تا آنچه در پردهٔ غیب است به منصه ظهور جلوه‌گر شود.

و علی‌بیك قوشچی را بعد از سنوح مقدمات به مشهد مقدس

فرستادند که میرزا ابوالقاسم ولد دیگر میرزا محسن را از شربتی که برادر چشیده بود بخشی داده به اردوی معلی آورد. آن نیز به اندك فرصتی به عمل آمد. القصه

تا هست زمانه را چنین باشد کار

چون رای جهان‌آرای از وقوع سانحات فی‌الجمله فراغی یافت و ذهن مشکل‌گشای از حل معضلات مطمئن گردید و ساحت ایران در سایهٔ عاطفت برگزیدهٔ یزدان آرام گرفت و معاقد امور سلطنت به میامن رای متین استحکام یافت و بر مقتضی نص «و اجعل لی وزیرا من اهلی» به تعیین وزیر صایب تدبیری ملهم شد بر رای عالم‌آرای اهل هوش مخفی نماند که سنان کشورستان ملوك بیمعاونت [خامهٔ] وزرای صایب تدبیر نفاد نیاید و بلارك جهانگشای بی‌معاضدت کلك سحرـ آزمای امضا نپذیرد، بنا بر آنکه نهمت همایون را بر تشیید مبانی [۶۵ الف] کامرانی گماشته بود و همت مبارك را به ارتفاع کاخ کامکاری مقصور گردانیده راید اندیشهٔ صواب را به هر جانب روان کرد و برید فکر صلاح‌اندیش را به هر طرف فرستاد که شاید عامل سلطنت را وزیری مبارك [تدبیر] تیسیر پذیرد.

کند تلقی کیفیت مصالح ملك ز لفظ ملهم تأیید و منهی اقبال

چندانچه به اقدام خبـرت سلوك جادهٔ استعدادات فـرمود و به بصیرت تمام استشراق کرام و خواص نمود ملهم صواب به عالیـ جناب وزارت پناه، مخدوم وزرای جهان، مستخدم عظمای نافذفرمان، آصف برجیس رتبت خورشید رای، وزیر مبارك تدبیر عالم‌آرای

جهان، وزارت او را به طوع داده عنان
فلك، سعادت او را به فتح گشته ضمین

[میرزا طالب]•

فتح‌الله ابواب النجح علی اولیائه و افاض علی‌العالمین سبب آلائه که ذکر مناقب آن ضمن مقصد سیم به تصریح به قید تحریر درآمده اشارت می‌کرد در روز **سه‌شنبه* شهر شعبان** خدمتش را به‌امر وزارت، و سیادت و نجابت پناه حقایق‌آگاه میرزا حبیب‌الله ولدشیخ‌حسین‌جبل العاملی را به رتبهٔ صدارت، و چراغ‌خان پیرزاده را به منصب قورچی‌باشیگری، و میرزا محمد را به واقعه‌نویسی، و علیقلی بیك ولد ارشد مهدیقلی‌بیك امیرآخورباشی را به خدمت جلودارباشیگری و مهدیقلی‌بیك ولد محمدرضا بیك را به شغل مشعلدارباشیگری [۶۵ ب] سرافراز ساخته در آن ساعت مسعود به شرف پایبوس مشرف گشتند و به یمن دولت بیزوال به امور مذکور پرداخته ابواب‌مرادات به روی کار خلایق گشوده‌اند.

پیچی‌ئیل ۱۰۴۱

رسیدن نوروز سلطانی پیچی‌ئیل احدی [و] اربعین و الف و وقایع که درین سال خجسته‌مآل از قوت به فعل آمد و بنای عمارت نجف اشرف که ان‌شاءالله مبارك و مسعود باد

یکساعت وبیست[وهفت]دقیقه‌ازروز **دوشنبه‌بیست و ششم شهر شعبان المعظم سنهٔ احدی و اربعین و الف** گذشته بود در دارالسلطنهٔ اصفهان واقع شد و حضرت ظل‌الهی تکیه به‌عون و عنایت نامتناهی باری نموده در عمارت حوضخانه محفل‌آرا گشتند.

و در روز دیگر به عمارت علی قاپـو به ترتیب مجلس بهشت تزیین امر فرموده غمزدای خاطرهای محنت‌آگین شدند. از [یمن] نفخات مشکینش نوخاستگان ریاحین از گوشهٔ انزوا بیرون‌خرامیدند و نسیم مرتعش را به قوت نوشداروی بهار گیرایی دست و پا به‌هم رسید. بلبل عشقبازی با گل آغاز نهاد و صبا کشاکش به زلف سنبل از سر گرفت. نبات از آرزوی قامت سرو جز میل به بالا نداشت و نرگس از پریشانی زلف* بنفشه به خـواب نمی‌شد و سوسن آزاد به صد زبان می‌گفت:

ز عـدل شه و اعتدال هـوا — صبا برگشاد از رخ گل نقاب
بتـان بهشتی به اردیبهشت — یکایك برون آمدند از حجاب

[۶۶ الف]

و هزاردستان به هزاردستان می‌سرائید:

از خار و خاك و خاره به‌اردیبهشت ماه*
رویـد بنفشه‌زار و سمن‌زار و لالـه‌زار
اردی‌بهشت ماه بـه ساقی دهـد نـدا
خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار

چون ایام عیش متمادی و روز تهنیت و مبارکبادی به انجام‌رسید رای عالم‌آرا به انجاح مرام بیچارگـان و اسعاف احـوال درماندگان مصروف می‌داشت و لحظه به لحظه خاطر همگنان را بـه نوازشات پادشاهانه می‌نواخت. چون به‌انوار رأی‌شریعت و میامن‌همت همایون احوال ملك‌پروری به صلاح نهاد به حکـم «الملك والدین تؤامان» عمارت ساحت دین را که همواره مطمح نهمت مبارك بود پیشنهاد ضمیر ساخت و آبادانی بنای گردون اساس غرویهٔ نجف اشرف را که همخوابهٔ رای منیر بود مقصد خاطر خطیر گردانید و آن صحن بهشت لقا را به حلیهٔ عمارت آرایش داده بنایی بنیاد نهاد که صفای صفهٔ ایوانش‌از [صفای] عقیدت‌بانی‌حکایت‌می‌کند، ورسوخ قواعدبنیانش‌از رسوخ [اعتقاد پاك] آمر نشان می‌دهد، شرفات قـدر رفیعش سر سوی افلاك کشیده و چون مراقی جاه بلند خیالش سدهٔ منیع آن به اعیان نجوم دعوی مساوات کرده، فروغ صفای صفه‌اش پرتو نور بر آیینهٔ سپهر انداخته و از انوار سقف عالیش ماه استعارهٔ روشنایی نموده. خوشی از تنگنای دل اهل هنر به ساحت فسیحش گریخته [۶۶ ب] و خرمی از خاطر پریشان ارباب فضایل بدان جمعیت آباد قرار گرفته

رضوان که پرده‌دار حریم سعادت است
صد در ز صحن جنت اعلی برو گشاد

و چون آن رأی مصمم گشت اولا سرکاری آن مقام رفیع‌الشأن را

به میرزا محمدتقی وزیر مازندران تفویض نموده و ثانی‌الحال به سعی بکتاش‌خان حاکم بغداد آن ساحت دلگشا به اتمام رسید. اکنون بحمدالله از مبدأ تباشیر صباح تا مقطع‌دیاجیر رواح عرصهٔ‌شریفش مطاف طواف انس‌وجن گشته، ملایك به‌جاروب‌مژگان به‌خدمتکاریش کمر بر میان جان بسته دارند و خاك مشکفامش کحل‌البصر آسمانیان و زمینیان شده.

خود بر سر خاکش‌از کرامات — تاتار همی رود به تارات
خاکش‌چو به‌فیض حق‌شود تر — مهری نهد آسمان برو بر
مهرش چو بدو قرار گیرد — رضوان الله نگار گیرد
چندانکه تراب بوتراب است — آبستن نافه‌های ناب است
زین روی برای مشك زادن — گشت آهوی تبتی سترون
آن نافه که آهو آورد بر — خاك اسدالله است بهتر
آن خاك کثیف تیره ناك است — وین خاك لطیف نور پاك‌است

امید که بسبب بنای هر غرفه قصری از دارالسلام کرامت‌گردد و در عوض هر خشتی بهشتی روزی شود.

وچون همه روزهٔ ابواب شفقت شاهی بر روی بندگان [۶۷الف] یکرنگ حقشناس گشاده بود در روز **یکشنبه چهاردهم شهر مذکور** خلف‌بیك که ذکر مناقب او در طی کتابت این نسخه مکرر درآمده بجهت سرداری خراسان تعیین شده بعد از پابوس روانه گردید و خبر فوت عاشورخان حاکم مرو در همان وقت به عرض حجاب درگاه رسید.

و مرتضی قلی‌خان ولد محراب خان را بعد از چند روز برای حکومت مرو روانه نمودند، و همه وقت حضرت ظل‌الهی در استکشاف حالات ثغور گوش برآواز بوده دقیقه‌ای در باب حزم و احتیاط فوت و فرو گذاشت نمی‌کردند.

درین روز ملازم طهماسبقلی‌خان حاکم ایروان خبر قتل خسرو پاشا و حافظ احمد پاشا را بـــه پایهٔ سریر اعلی آورد. مفصل این مجمل آنکه پاشایان مذکور که به رتبهٔ وزارت اعظم رسیده مکرر با جنود نامعدود به ولایت ایران آمده و دستبردهــا کرده بودند باز ایشان را تکلیف سفر عراق و آذربایجان نموده‌که می‌باید در استرداد بغداد و ایروان و بعضی از قلاع الکاء قزلباش کمر اجتهاد بر میان بندید. ایشان جبین ضراعت و مسکنت بر خاك نهاده به زبان اعتذار عرض می‌نمایند که این قسم امور از وجود ناقص‌ما متمشی نمی‌شود. چند نوبت که به این ارادهٔ فاسد عزم جزم کردیم بغیر از شرمساری طرفی نبستیم. با پادشاه قزلباش معارضه نمودن آب در غربال‌پیمودن است و نام این مقدمه نبردن و پیرامون این [۶۷ ب] امور نگشتن درجهٔ اعتبار بلند ساختن است. پادشاه والاجاه روم را از استماع این نصایح و امتناع ایشان، آتش غضب التهاب یـــافته آن دو سردار بلند اعتبار را به قتل آورده بدن خاکی ایشان را نگونسار می‌سازد و چون جاسوس مذکور ایـــن خبر را به عرض رسانید بجهت تعیین اخبار مشخص جاسوسان معتبر تعیین شد کـــه به ولایت روم رفته آنچه سانح شود اعلام نمایند.*

و خود به‌دولت و اقبال به‌تاریخ **شنبه بیست و هفتم شهر رمضان** به عزم سفر آذربایجان کـــوچ نموده بواسطهٔ حد ترخص به قـــریهٔ دولت‌آباد برخوار رفتند.

و امامقلی‌بیك ترکمان را که قبل از این در سلك ملازمان معتبر علیقلی‌خان ایشیك‌آقاسی‌باشی منتظم بود بجهت ایلچی‌گری هند دکن مقرر نموده روانه ساختند.

و چون هنوز آتش فتنهٔ عیسی خان قورچی‌باشی منطفی نشده در روز **چهارشنبه چهارم شهر شوال** انطفاء شعلهٔ حیاتش کرده رشتهٔ سلسلهٔ او را به مقراض غضب قطع ساختند.

و خیرات خان ایلچی دکن را که قبل ازین مذکور شد طلب نموده

در حوضخانه بزم آراستند. بعد از شفقت و الطاف پادشاهی که نسبت به مشارالیه واقع شد او را نیز رخصت انصراف فرمودند که به اتفاق امامقلی بیك روانهٔ مقصد شوند و سوغات پادشاهانه و خلعت خسروانه بجهت سلطنت پناه قطب شاه جدا نمودند، از آن جمله پنجـاه رأس [۶۸ الف] اسب تازی خانه‌زاد بود. دیگر اجناس و اشیاء را فراخور آن تصور نمایند.

حضرت ظل‌الهی در تمشیت این امور بودند که خبر آمدن بلاغی ولد شاهزاده خسرو پسر شاه سلیم پادشاه والاجاه هندوستان‌را ملازم امامقلی‌خان به عـرض رسانید که بلاغی مذکور به سعی خـویش از ورطه‌های مهلك خلاصی یافته از راه دریا به بندر عباسی آمده و به دستور آبا و اجداد خود پناه به درگاه عالم‌پناه آورده.

و هنوز نامهٔ این خبر سراپا خوانده نشده بود که ملازم خلف‌بیك از خراسان آمده به عرض رسانید که امـراء بخارا مثل ندر طوقـای و عبدالرحیم بهادر و نظر بروتی که هریك بقدر مرتبه گوی سبقت از امثال و اقران ربوده‌اند به عزم محاصرهٔ قلعهٔ مرو آمده‌اند و قلعهٔ ماروچاق را نیز ارادهٔ استرداد دارند. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر اشرف تافت حکم فرمودند که امرای عالیشان مثل امامقلی‌خان و امیرخان حـاکم دارالامان کرمان جمعی از ملازمان خـود را به سرکردگی ملازمان معتبر و اوتارخان حاکم خوار و سمنان و خلیل سلطان سیل‌سپر متوجه خراسان شوند به اتفاق خلف‌بیك در حفظ و حراست آن حدود ساعی باشند.

و مقارن این حال خبر گرفتاری مرتضی‌قلی‌خان که ایالت مرو به او مقرر شده بود رسید. مفصل آنکه خدمتش چون به مشهد مقدس داخل می‌شود خبـر محاصرهٔ مرو متواتر بـه او می‌رسد. [۶۸ ب] هرچند خلف‌بیك و اعیان دولت در مقام ممانعت درمی‌آیند که دراین وقت رفتن به آن صوب صلاح دولت نیست و داخل شدن قلعه از جمله محالات است مومی‌الیه اول مرتبه فسخ عزیمت نموده انتهاز فرصت

می‌جوید آخرالامر جمعی از ملازمان یکرنگ متهور که در صحاری و اراضی راههای بیغولهٔ مرو بلد بودند تعهد آن می‌کنند که ما به نوعی داخل می‌توانیم شد که ممکن باشد که سپاه اوزبك را به ما دستی نباشد. لاعلاج امرا قرار بآن میدهند که اگر این مقدمه [ممکن باشد] رفتن خان مذکور به قلعه باعث استظهار قلعه‌داران و سپاهیان می‌شود مرتضی قلی‌خان نیز از غایت تهور و بسالت کمر آن امر خطیر را بر میان بسته با سی و پنج نفر از ملازمان جانسپار متوجه می‌گردد و بلدان راهنورد شب و روز از راه و بیراهه قطع مفاوز نموده چون نزدیك مقصد می‌رسند که در روز دیگر داخل قلعه شوند، شبی در مزرعه رحل اقامت انداخته کس به‌جانب قلعه می‌فرستند* که از حقیقت احوال اهل حصار را استظهاری دهند. قضا را آن شخص به‌دست جمعی از قراولان اوزبك افتاده نوشتجات و استمالت‌نامجات از معرض کمون به منصه ظهور درمی‌آید. امرای اوزبکیه از کماهی حالات مطلع شده کس بجهت محافظت راهها تعیین می‌نمایند و همه جهت را حسب‌المدعا مسدود ساخته طالب صید به دام خود می‌شوند تا آنکه خان مذکور را [۶۹ الف] به دست آورده به قید اسار مقید می‌گردانند.

اهل قلعه بعد از وقوع این مقدمات و اطلاع آن در محافظت قلعه بیشتر از پیشتر ساعی گشته و داد مردی و مردانگی می‌دهند. سپاهیان اوزبك در هنگام محاصره جمعی کثیر و جمی غفیر از زخم تیغ غازیان شیر شکار به دارالبوار می‌روند. چون امرای ایشان همچنین صیدی به چنگ آورده بودند این مقدمه را دستاویز همت ساخته و کاری نیز چون از محاصره کردن از پیش نمی‌رفت از جانب مرو عنان‌گرای گشته مراجعت می‌نمایند.

در اثنای این واقعات از جانب حسن‌خان بیگلربیگی هرات نیز عریضه به درگاه جهان‌پناه رسید که **به‌تاریخ نهم ذی‌قعده** بیست‌هزار نفر از سپاهیان و المانچیان* بلخ با عبدالعزیزخان ولد ندر محمد

خان ویلنگتوش و سونج بهادر قوشچی‌باشی و پاینده یساول و حاجم بی‌حاکم غوری و برادرزادهٔ اورازقوش‌بیگی در سر پل خشت و سیاه آب حوالی ماروچاق جمعیت نموده نشسته‌اند و ارادهٔ دستبردی دارند.

حضرت ظل‌الهی چون از کماهی حالات آگاهی یافت ارکان دولت و اعیان حضرت را طلب فرموده به امر مشورت پرداختند. قرارداد خاطر آفتاب تأثیر بر آن شد که رستم‌بیك سپهسالار را با عساکر نصرت‌مآثر به کومك خلف‌بیك و امرای خراسان روانه سازند و پنج‌هزار تومان به کلبعلی‌بیك ایشیك‌آقاسی [۶۹ ب] دهند که در آن ولایت رفته به وقوف و شعور أمرای مذکور تفنگچی گرفته در خدمات رفیق ملازمان جانسپار باشند و حکم قضا مضی درین بابت صادر شد که سپهسالار مزبور و کلبعلی‌بیك بلاتوقف متوجه شوند و بجهت امر مشاوره و خدمات دیگر مسرعی به طلب امامقلی‌خان فرستادند که بزودی به بساطبوسی مشرف گردد. امرای جانسپار و سپهسالار تکیه به عون عنایت سبحانی نموده بعد از پایبوس رخصت انصراف یافتند.

در اثنای این حالات از جانب خلف‌بیك خبر رسیدکه به‌یمن دولت بیزوال اوزبکان بلخ و بخارا بی‌نیل مطلوب مراجعت نموده خایب و خاسر روی به مقر خود نهادند. نواب اشرف اقدس همایون را از شنیدن این خبر اسباب عیش و سرور آماده گشت و در عمارت حوضخانه سلطنت پناه رستم محمدخان ولدنذر*محمدخان [را] که‌از منتظمان این درگاه بود درین روز طلب داشته به تفقدات شاهانه و عنایات پادشاهانه سرافراز ساختند.

و در همان روز از جانب خان احمدخان اردلان خبر رسید که در ولایت روم در میان ینکچری و سپاهی جنگی عظیم واقع شده جمعی کثیر مقتول شده و ابتدای شورش آن مرز و بوم است. حضرت ظل‌الهی از استماع این اخبار اصلا از جا درنیامده صبر و وقارش با

کوه البرز دم مساوات می‌زد.

گر بگیرد روی عالم را سپاه
کوه پیش صبر او باشد چو کاه
[۷۰ الف]

انشاءالله‌که وجود فایض‌الجودش‌که باعث‌آرایش روزگارست از آفت عین‌الکمال مصون باشد و ذات‌بیهمالش از عوارض دهر بوقلمون در حمایت ملك بیچون بوده پریشانی ادوار روزگار به خاطر منیرش راه نیابد، بالنبی و آله.

□□ □□

گفتار در ذکر خدعه و یاغی‌شدن داود مردود و یکزبان شدن با طهمورث و رفتن رستم‌بیك سپهسالار به‌ولایت گرجستان و سوانحی که در سفر خیر اثر روی نمود و به‌قتل آمدن چراغ خان قورچی باشی و یوسف‌آقا امیر شکار باشی‌و وقوع مقدمات که در ضمن این واقعات به وقوع انجامید و رفتن نواب همایون به دارالسلطنهٔ قزوین

□□ □□

هرکس که بدی کرد به بد یار شود
از سوء عمل به غم گرفتار شود
زنهار بغیر نیکویی کار مکن
گر چرخ دو روزی به تو غمخوار شود

بر رای عقلای تیزهوش پوشیده نماند که دولت مستعار روزگار غدار به هر منزلی که نزول کرد اگرچه در تعمیر بنای او چند روزی پای برجاست و در سفیدکاری سقف و جدار آن ساعی است اما به اندك فرصتی خشتی از بنای سستش کشیده به خاك یکسان می‌سازد. مصداق این مقال حالات دولت سلسلهٔ اللهویردی‌خان حاکم فارس است که با وجود غلو* اخلاص و نیکو بندگی که از دیرباز به این

دودمان ولایت‌نشان [۷۰ ب] ثابت داشتند از بیخردی و ناقص رایی یکی از اولاد در طرفه‌العینی هباءً منثورا گردید و ناموس چندین سالهٔ آن خانواده به باد فنا رفت. تفصیل این اجمال آنکه در محلی که رایات اقبال در دارالسلام بغداد نزول اجلال داشتند داودخان که از زمان نواب گیتی‌ستانی فردوس‌آشیانی به رتبهٔ بیگلربیگی‌گری ولایت قراباغ و اران* سرافراز گشته همیشه منظور نظر عاطفت بود به عزم زیارت این آستان متوجه گشته در آن مکان به شرف پاییوس سربلند گردید و هر روزه به شفقت بینهایت ممتاز گشته بین‌الاقران سر مباهات به‌فلك می‌رسانید. بعد از آنکه چند وقت‌مقیم عتبهٔ اقبال بود رخصت انصراف یافته با تشریف خاص متوجه محال تیول خود گردید. چون در طینت او تخمیر فسادی بود بیواسطه و جهتی از مسلك عبودیت منحرف شده راه نفاق پیمودن گرفت و جمرات عناد که در خلال رماد او خمود یافته بود اشتعال پذیرفت و افاعی خلاف که در شعاب مدارات مخفی مانده‌زبان دراز کشیده، سیل نفاق که از قطرات معادات جمع شده روان گشت و نهال فتنه که از جویبار ضدیت آب خورده بالا کشید، موج آشوب که از مدتی باز در بحر فرصت بود در اضطراب آمد. از فرط تهتك به ترتیب‌مقدمات نزاع و تهیهٔ اسباب فتنه شروع نموده با طهمورث مردود والی گرجستان کاخت دم مطاوعت و یکرنگی زده [۷۱ الف] ابواب مصادقت و اتحاد گشود و در میانه رسل و رسایل انگیخته به‌عهد و یمین مقدمات نزاع را استحکامی داد و طهمورث مذکور بجهت‌تسلی خاطر داود مردود کشیش قریهٔ بلبلی که از اعمال گرجستان است و اعتبار تمام در میان اقران دارد چند نوبت نزد خان فرستاده به‌آیین خود قسمها یاد کرده که در رضاجوئی و صلاحدید به نوعی که‌قرار یابد بیرون نخواهم رفت. تاآنکه مردود سپر بی‌آزرمی به روی کشید و شمشیر انتقام بی منفعلی بیرون آورده با هفده نفر از غازیان قاجار که در میان قوم خود اعتباری داشتند و جمعی دیگر از ملازمان

خود به عزم اینکه طهمورث ما را به عروسی طلب کرده و بدانجا خواهیم رفت اسباب تقطیع آنچه میسر و مقدور باشد با خود برداشته می‌رویم.

غازیان جانسپار صوفی نهاد به سخن آن چاپلوس بیشرم و عار[بد]اعتقاد، عنان‌اختیاراز دست داده به‌مرافقت او قدم به قتل‌گاه می‌گذارند. آن بی‌حمیت حق خدمت چندین سالهٔ آباء و اجداد خود را بر طاق نسیان نهاده آن گروه را به معاونت گرجیان به قتل آورده روی‌گردان می‌شود و بعد از تیسیر آن مقدمات به عزم تاخت گنجه و ولایت قراباغ و بردع و ارسبار با جنود نامعدود گرجی به حرکت آمده در نهب و سبی و تاراج دقیقه[ای] فوت و فروگذاشت نمی نمایند.

بد کنش گر بکند کار [۷۱ ب] به‌انجام کند
تا* سر خویش فدا بر سر آن نام کند

بالجمله چون این خبر به منشیان دودمان ظفر توأمان رسید هیچ یك از مقربان عتبهٔ اقبال را یارای گفتن آن امر شنیع نبود تا آنکه به الهام غیبی سنوح آن واقعه گوشزد آن مظهر الطاف الهی گردید. از آنجا که غیرت طبع بلند و فطرت بخت ارجمند بود آتش غضب به نوعی التهاب یافت که خرمن حیات سلسلهٔ ایشان را بسوخت.

و در همان روز حکم جهان‌مطاع عز ورود یافت که رستم‌بیك سپهسالار که به عزم سفر خراسان رفته و در قصبهٔ خوار توقف‌داشت بی‌تکاهل و تساهل متوجه گرجستان شود و در تأدیب آن گروه که پای از خدمت مطاوعت بیرون نهاده‌اند ساعی باشد. چون خاطر مهرآگین از نسق مهام فراغت‌یافت در دلجوئی‌مظلومان و گوشمال ظالمان پرداخته، دست دراز اقویا را از دامن ضعفا کوتاه ساخت. نخست تأدیب جمعی را پیشنهاد همت کرد که متصف علوم بد نفسی و مبتدع رسوم بد ذاتی بودند. خصوصاً چراغ‌خان قورچی‌باشی پیر

زاده که گوئیا از روز ازل خلقت او از نطفهٔ مسیلمهٔ کذاب بوده و در بطن آکلة‌الاکباد پرورش یافته از وخامت عاقبت تیشهٔ ادبار بر پای اقبال [زده] و به اندك نشأهٔ بادهٔ تقرب هنوز لباس مراداتش بر قد آرزو راست نیامده‌بودکه‌دست‌از آستین‌مخالفت [۷۲ الف] بیرون کرد و بهیچگونه دایرهٔ مقصودش بهم نرسیده که پای از مرکز اطاعت بیرون نهاده از خبث طینت در قطع شجر آمال آشنا و بیگانه ساعی شد.

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار

آری، چون آینهٔ دولت پشت کند ایام دولت چون پشت آیینه تاریك گردد و آفتاب رای را چون عواصف نکبت وزیدن گیرد چون ابر صاعقه‌بار تاریکی بار آورد و هرکه را کار برگردد مفاتیح امانی ابواب دواهی بگشاید و به مقالید مراد درهای ناکامی باز شود. دست امیدی که بر گردن آرزو حمایل شدی بند بر پای نهد و پای کامروایی که به کوچهٔ مطلوب رفتی به پیش حوادث باز شود.

هرکو چو روزگار ره غدر می‌رود
از روزگار هم بستاند سزای خویش

دراین‌مدت‌که در خدمت‌حضرت‌ظل‌الهی از غایت‌تقرب سر مباهات به ابر می‌سود در بوتهٔ امتحان بود تا آنکه در روز **چهارشنبه چهارم محرم اثنی و اربعین [و] الف** سر پر غرور آن نابکار را به‌فرمان قضا جریان علیقلی‌بیك برادر رستم‌بیك سپهسالار و جانی‌بیك غلام خاصه از تن جدا ساخته پایکوب عوام و لئام نمودند. از وقوع این قضیه زمین و زمان را شادمانی تازه و حضور بی‌اندازه روی نمود و خواب راحت را به دیدهٔ شب‌زنده‌داران خوفناك برد و نغمهٔ سرور در گوش پنبه به‌گوشان هولناك [۷۲ ب] نشست. «عالمی شاد شد از

مرگ چنین بیباکی». شئامت وجود او به نوعی در ساحت غبرا بیخ آورده بود که با وجود قلع بنیان باز اثرها بر آن مترتب شد و خانواده‌های قدیم روی در انهدام نهاد. تا آنکه در وقت عصر **چهارشنبه غرهٔ صفر** یوسف آقای امیر شکارباشی که یکی از فدویان این دودمان بود حسب‌الامر مقتول گردید و گیوبیك یوزباشی که از خویشان یوسف‌آقا[ی] مذکور بود همان شربت چشید و جمعی از غلامان خواجه‌سرای قدیمی‌که سایه‌مثال همیشه در رکاب قمرانتساب بودند مغضوب گشته به کرمان فرستادند که در آن ولایت محافظت نمایند.

چون ضمیر مهر تنویر از تشویش حالات مسفوره بالکلیه فراغت یافت در دلداری کافهٔ برایا دست انعام گشادند. از برکت عدلش رعایا چنان مرفه و مملکت چنان امن شد که در شب دیجور از انوار امن هزار شمع افروخته و در مقام هراس شحنهٔ انصافش پاس‌داشته، در آن ایام هرکه را نرگس مثال زر و سیم بود بی‌ترس و بیم بر طبق اخلاص داشت و آنکه دامن چون دامن گل پر از زر مغربی داشت بر چهار سوی چمن بی‌حجاب می‌نشست.

گشاده حشمت او دست عدل بر عالم
کشیده همت او پای ظلم در زنجیر

و از عواید احسان و فواید جود وضیع و شریف را ممنون‌عوارف و مشمول عواطف گردانید [۷۳ الف]

نه آن کرد با مردم از مردمی   که آید در اندیشهٔ آدمی

لاجرم به میامن اخلاق حمیده‌اش عالم آراستگی تمام یافت و باغ مراد و چمن آرزو پیراستگی تازه گرفت.

روزی‌سه‌چار گر به‌ضرورت‌مشوش است
احوال روزگار نه بر وفق اختیار

چندان بود ولی که ضمیر خدایگان
حاصل کند فراغت کلی زگیرودار
گردد ز دشمنان شکم خاك ممتلی
گیرد زمین ز خون عدو رنگ لالهزار
ایمن شود زمانه ز بدخواه شوربخت
خالی شود زمین ز بداندیش خاکسار

چون مدت اعراض حضرت متمادی شد منهی اقبال از هر طرف خبرفتح و فیروزی به گوش سامعان بزم جلال می‌رسانید. در آن‌روز اموال گیو بیك و یوسف‌آقا را که از حیز حساب بیرون بود به‌علیقلی بیك برادر رستم‌بیك سپهسالار و کلبعلی‌بیك ایشیك آقاسی، تا زبان هرزه‌درایان از همه جهت بسته گردد، شفقت نمودند.

و در **شب چهارشنبه** حکم اشرف شرف نفاذ یافت که جمعی از بیسعادتان که در قلعهٔ الموت محبوس بودند و از وجود ایشان باروی ملك رخنه‌دار می‌شد مقتول سازند و اسکندر سلطان که داخل غلامان بود به آن امر مأمور شده تمامی را از حصار قلعه به زیر انداختند.

چون خاطر فیض مظاهر از رهگذر خلشهایی که در راه دولت‌جمع شده بود فراغت یافت بساط عیش و کامرانی گسترده [۷۳ ب] در انجاح مهام و اسعاف مرام کافه برایا ساعی گشتند.

و علی‌الصباح **روز چهارشنبه** خبر آمدن سلطان بلاغی نزدیك رسید، حسب‌الفرمان قضا توأمان مقرر شد که‌طالب‌خان اعتمادالدوله و امرا و ارکان دولت با سادات و قضات و اعیان دارالسلطنهٔ اصفهان به استقبال او رفته شرایط تعظیم و تبجیل نسبت به‌آن سلطنت‌پناه به عمل آورند و بجهت سکنی آن مسندِ آرای گورکانی عمارت دلپذیر و آقا رضای دابلی را تعیین نموده که در آن مکانِ فرح‌نشان اقامت نموده وظایف مهمانداری مهیا کرده نهایت احترام لازم دارند. آنچه از لفظ گهربار درر نثار جاری شده بود از قوت به فعل آمده و

همگنان در منزل مذکور بساط شادمانی و کامرانی گستردند.

در **روز پنجشنبه دویم شهر صفر** حکم قتل اولاد حسن خان استاجلو که از صبیهٔ سلطان حیدر میرزا بودند نمود. داود بیك غلام خاصهٔ شریفهٔ قورچی رکاب به آن امر مأمور شد.

و در همین شب منوچهر خان حاکم گسکر را گرفته جای او را به امیر آقای شیره‌چی‌باشی شفقت نمود.

و قزاق خان حاکم شیروان را امر شد که مقید و مغلول نمایند و حکومت شیروان را به فرخ‌خان حاکم دربند عنایت نمودند.

سیاوش سلطان‌باشی آجوقی را به حکومت دربند سرافراز ساختند.

لله‌الحمد تعالی و تقدس که نهال آمال اولیاء[۷۴الف]دولت بیزوال [به]ثمرهٔ خرمی و دوستکامی بارور گشته مذاق جان دوستان چاشنی گیر حلاوت و شادکامی گردید. ازروی ابتهاج و انبساط بساط* شادمانی را در خانهٔ طالب‌خان اعتمادالدوله گسترده در آن روز نهایت شفقت دربارهٔ منسوبان عتبهٔ اقبال به منصه ظهور جلوه‌گر شد.

و در **هفتم شهر مذکور** امیرخان سوکلن را به رتبهٔ قورچی باشیگری سرافراز ساخته در **بیست و ششم** به شرف پایبوس اشرف مشرف شد.

نقدی‌خان بیگدلی شاملو را به ایالت مرو تعیین نمودند.

و خواجه محبت خازن را که‌از معتمدان درگاه بود به‌ریش‌سفیدی خواجه‌های حرم محترم مقرر فرمودند.

و شاه‌نظر بیك که از غلامان و معتمدان حضرت گیتی‌ستانی بود به مهتری رکابخانه سر مباهات به فلك رسانید.

وواخشتی* سلطان برادر اوتارخان که محل اعتماد بود به امارت شوشتر [و] به شرف پایبوس مشرف شد.

و کرجاسبی‌بیك و گرگین‌بیك که ایشان از غلامان معتبر بودند به رتبهٔ یوزباشیگری مشرف گشتند.

و نوروز سلطان به امارت جوانشیر، و داودبیك غلام که از زمان نواب علیین آشیان الی الان در نهایت اعتبار زندگانی می‌کـرد به جهت برداشتن تیر و کمان امر نمودند.

به تاریخ **جمعه هفدهم شهر مذکور** خانهٔ رستم‌خان را به قدوم فرخنده لزوم رشك‌فرمای عـرصهٔ مینو نموده [به] تجـرع کاسات [۷۴ ب] روحانی اقدام نمودند.

و در همان روز صفیقلی‌خـان ولد ارشد امامقلی‌خـان به شرف تقبیل آستان و تلثیم سدهٔ بلند مکان مبادرت نموده در مجلس بــزم صدر نشین گردید.

و در **جمعه بیست و چهارم** از جانب خلف‌بیك سفره‌چی منهیان خبر آوردند که اوزبکان به محاصرهٔ ماروچاق پیشدستی نموده قدم جرأت پیش گذاشته بودند به محض شنیدن آمدن قشون به آن ولایت متفرق‌شده باد صرصر نفاق‌وجود آن بی‌اتفاق‌چند را پراکنده‌ساخت.

و در **بیست و هفتم** بایسنغر میرزا ولد سلطان دانیال بن اکبر که از چنگ بلاغی گریخته به بلخ رفته بود در زی* قلندران به پایبوس مشرف شده در خانه‌های اللهقلی‌بیك قورچی‌باشی‌سابق نزول‌نمودند.

چون همیشه سلوك جادهٔ اقدام به رهنمونی تدبیر صواب‌نیك سرانجام آید و صوب مقدمهٔ مراد به ارشاد عقل مستفاد وضوح پذیرد و بخت جوان از مساعدت رای پیر به مطالب علیه تواند رسید و دولت بیدار به معاضدت بازوی کامکار پایدار مانـد پس در ایـن صورت آنچه صاحبدولتی را روی دهد به محض سروش و الهام خواهد بود. چون حضرت ظل‌الهی به مجرد عقل دوراندیش هریك از بندگان جان‌نثار را که وجود قابلیت ایشان بجهت تمشیت مهمی مخلوق شده به آن‌امر مأمور ساخته پایهٔ مرتبهٔ ایشان [۷۵ الف] به اعلی مراتب سرافرازی سازند.

شاهد این‌مقال آنکه به‌تاریخ **پنجشنبه [هشتم] ربیع‌الاول** خسرو سلطان‌حاکم‌جوانشیر راطلب‌نموده به‌منصب میرشکاری‌وابراهیم‌بیك

ولد خلف بیك را به امارت ولایت تنکابن ممتاز نموده شرف پابیوس یافتند.

و در روز **سه‌شنبه چهارم ربیع‌الثانی** خبر طغیان طهمورث والی گرجستان به وساطت ملازم جانی‌بیك غلام که به ضبط اموال چراغ خان به اردبیل رفته بود به سمع مبارك اشرف رسیده حکم جهان‌مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که عساکر منصوره که به سرکردگی رستم‌خان سپهسالار عازم ولایت خراسان بودند آن سفر را موقوف نموده متوجه گرجستان شوند.

و به‌جهت حکومت ولایت قراباغ و اران محمدقلی‌خان زیاداوغلی مصاحب قاجار [را] مقرر فرمودند.

و روزی که خان مذکور به تلثیم قدوم مشرف می‌شد عبدالله بیك ولد امیرخان قورچی‌باشی بجهت خدمت مهرداری به پابوس رسیدند و رقم اشرف مجدداً بجهت ایالت مرتضی قلی‌خان حاکم مرو که از بخارا مراجعت نموده بود سمت ظهور یافت.

بر عالمیان ظاهر است و شبهه نیست که هیچکس را بیرنج گنج میسر نمی‌شود و بی‌زحمتی نعمتی به دست نیاید. به پیشگاه سعادت کسی فرو تواند آمد که در مشاق جادهٔ طلب صبر [۷۵ ب] کند و جمال کعبهٔ مراد کسی را تجلی کند که رنج بادیهٔ تعب را متحمل گردد. به‌مقدار سعی درجات مجد رفیع توان یافت و بر حسب اجتهاد به پایهٔ جاه منیع توان رسید، و انموذج* این سیاق آنکه چون حضرت ظل‌الهی را از شورش و برهم خوردگی گرجستان خلشی به خاطر مبارك رسیده بود همیشه آینهٔ ضمیر را چون جام جهان‌نما در جولان داشت تا چهرهٔ کدام اخلاصمند در آن عکس‌پذیر گردد. از آنجا که نهایت خلوص عقیدت و یکجهتی بود آن قرعه به نام نامی رستم‌خان که قوللرآقاسی بود به صفات موصوفه متصف* برآمد.

در شب **شنبه هشتم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۰۴۱** حکومت گرجستان کارتیل را به او شفقت نموده بعد از تقبیل آستان و پوشیدن خلاع فاخره روانهٔ آن ولایت شدند.

چون خاطر نزهت‌مأثر حضرت ظل‌الهی از رهگذر آن گفتگوها جمع شد با سلطان بلاغی* در عمارت حوضخانه ملاقات نموده روز دیگر به عزم شکار به باغ وحش که در بلوکات لنجان واقع است تشریف برده نهایت عیش و عشرت به عمل آوردند و چون ارادهٔ سفر پیشنهاد همت‌والا نهمت‌بود در روز **جمعه بیستم** از دارالسلطنهٔ اصفهان کوچ فرموده به باغ قوشخانهٔ طوقچی نزول اجلال نمودند.

ودرآن‌روز امامقلی‌خان حاکم‌شیراز آمده به شرف‌پایبوس‌مشرف گشتند [۷۶ الف] و به‌انواع شفقت شاهانه ممتاز و سرافراز شدند.

و بعد از آن رایات جاه و جلال روز به روز کوچ نموده منزل به منزل طی می‌نمودند. چون جعفرآباد قم مخیم سرادق جلال گردید بعضی از مقیمان آن ناحیه مذکور ساختند که تلی که در حوالی جعفرآباد است طلسم است‌و صعود به آن بهیچوجه ممکن نیست. در آن اثناء طهماسب‌بیك نام‌شخصی، تاجوانلو که‌از ایل ترکمان‌است به خدمت اشرف آمده قبول این معنی نمود که بر فراز آن تل رفته آتش برافروزد. حسب‌الامر مرخص شده مشارالیه متوجه آن امر خطیر شده در شب سه جا علامت آتش ظاهر ساخت.

و بعد از سه روز داخل قزوین شده و اردوی کیهان‌پوی در شب **پنجشنبه نوزدهم** داخل قزوین شده به دولتخانهٔ مبارکه نزول نمودند. اهالی آن دیار [را] از قدوم بهجت لزوم روشنائی چشم بهم رسید و غبار مراکب مواکب را چون توتیا در دیدهٔ رمد کشیده جای دادند و حضرت ظل‌الهی همگنان را به نظر عاطفت [و] هریك از اعیان را فراخور حال نوازش نموده به خلاع فاخره سرافراز ساختند.

داد در خورد هر کسی انعام تا از او هیچکس نشد ناکام

بعد از چند روز استراحت و عیش‌گستری در روز **پنجشنبه بیست و ششم ماه مذکور** عرایض فرخ خان حاکم شیروان و محمد قلی‌خان حاکم قراباغ و اران به پایهٔ سریر خلافت مصیر آمد، مضمون [۷۶

ب] آنکه طهمورث مردود ارادهٔ تاخت این محال دارد. حضرت ظل‌الهی در تدارك آن مقدمه توکل بر مهیمن بیچون نموده فرمودند که ایشان در فکر آراستگی قشون خود باشند که عنقریب رایات جاه و جلال روانهٔ آن صوب با صواب خواهد شد و خود روز به روز در عیش و کامرانی می‌گذراند و هر روز اخبار مسرت‌آثار از اطراف می‌رسید. ارکان دولت و اعیان مملکت در آستان ملك پاسبان معتکف بوده در تدابیر آثار سعی به عمل می‌آوردند و آنچه مصلحت بود معروض درگاه جهان‌پناه کرده یکسر مو از خدمات و جانسپاری به تقصیر از خود راضی نشده آنچه لازمهٔ اخلاصمندی بود به ظهور می‌پیوست، **مصرع:** «تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون.»

ذکر مقدماتی که در آخر پیچی‌تیل روی‌نموده و به‌قتل رسیدن امامقلی‌خان و فرزندان‌او وسوانحی که در ضمن‌آن اموروا‌قع شد

چون واهب متعال مرتبهٔ جلال هرکس را به حد کمال می‌رساند آیینهٔ ضمیر او را عکس‌پذیر حالات بنی‌نوع ساخته آنچه سراً و علانیة ازیشان به ظهور آید البته فروغی از آن بر آن مرآت پرتو انداخته اظهار کردار خود می‌نماید. اگر در لباس نیکی جلوه‌گر است صفحهٔ آن آینه چون نقش روشندلان منور می‌گردد. اگر برخلاف آن است نتیجه بجز تاریکی [۷۷ الف] و سیاهی نمی‌بخشد.

بزرگ آن بود کز پی نیك و بد نگردد دمی غافل از روی کار
به نیکان رساند سراسر درود بدان را برآرد زهستی دمار

حضرت ظل‌الهی که ضمیر منیرش آفتاب درخشانی است که عالمی را در پرتو خود نورانی دارد و ذات با کمالش دوحه‌ای است که خلقی در ظل عاطفتش استراحت می‌نمایند همیشه منظور نظر و

مطمح خاطر عالم‌آرایش در استکشاف غوامض حالات مظلومان است و دایم صرف اوقاتش در استطلاع احوال مستمندان. چون در این اوقات از وخامت عاقبت نامحمود داود مردود که شیوهٔ نمك به حرامی شعار خود ساخته خدمت و بندگی چندین سالهٔ خانوادهٔ آبا و اجداد خود را به صرصر فنا داده بود اثری به احوال امامقلی‌خان و سلسلهٔ او که در آداب طرزدانی و نیکو خدمتی ید بیضا داشتند به جزای اعمال گرفتار شدند. اگرچه کلیهٔ مفاسد این قضیه آن بود اما آه مظلومان فارس نیز که از ستم و دست‌درازی منسوبان بی‌باك آن خان به ایشان رسیده علاوهٔ آن معنی شد.

تیر ضعیفان چو گشاد از کمان
بگذرد از نه سپر آسمان
آه کسان خرد نباید شمرد
آتش سوزان چه بزرگ و چه خرد

حضرت ظل‌الهی را به الهام غیبی معلوم شد که مرهمی بر دل مظلومان نهد و انطفای آتش ستم را به آب تیغ دفع [۷۷ ب] نماید. در شب **شنبه غرهٔ شهر جمادی‌الاخر**[ۀ] **سنهٔ ۱۰۴۱** بعد از آنکه چند روز در دارالسلطنهٔ قزوین به عیش و عشرت مشغول بودند آداب عشرت تازه بنیاد نهاده فرمودند که میدان دارالسلطنهٔ مذکور را چراغان نموده هرکس در بزمی به عیش مشغول باشند و در آن شب حکم شد که علیقلی‌بیك دیوان‌بیگی به قتل امامقلی‌خان ساعی بوده حسین‌خان ناظر صفیقلی‌خان و ابوالفتح‌بیك و علیقلی‌بیك ولدان او را که به اتفاق والد در سدهٔ سنیه بودند مقتول سازند. ایشان به فرموده عمل نموده در همان ساعت سر مقتولان را به سم ستوران مظهر اقبال انداختند. زمانه به زبان حال می‌سرود:

سر دشمنان تو استغفرالله   که‌خود دشمنان ترا سر نباشد

فدای سم مرکبت باد اگرچه نثاری از آن کم‌بهاتر نباشد
سخن برسر دشمنت قطع‌کردم که‌مقطع‌از آنجای بهتر نباشد

در این مقدمه چه توان نوشت «سبحان من لا یزول حکمه و ملکه»، زهی عاقبت وخیم ظلم که چگونه صحایف کار و بار با رونق او را در طی زوال آرد، زهی شئآمت شوم ستم که چگونه اسباب‌شوکت و عظمت او را واهی و متصرم گردانید.

نظم

ستم مکن که برین کشتزار روززوال
به داس دهر همان بدروی که می‌کاری

القصه چون طبع پرملال از آن قضیه فراغت یافت [۷۸ الف] در همان شب ایالت کوه گیلویه را به اغورلو خان ایشیك‌آقاسی‌باشی و دارائی ولایت لار نامزد کلبعلی بیك ایشیك‌آقاسی گردید و به اغورلوخان فرمودند که در وهلهٔ اول که به فارس رسید باقی اولاد را به قتل رسانیده ابقا بر احدی نفرمایند.

و میرزا محسن‌وزیر نظارت‌پناه حسین‌خان را با میرزا معین‌الدین محمد وزیر خان مقتول به ضبط اموال و اسباب تعیین فرمودند که به ولایت فارس رفته در آن امر دقیقه[ای] فوت و فروگذاشت ننمایند.

و در روز **جمعه چهارم شهر مذکور** در عمارت هشت بهشت نشسته نسق ولایت امامقلی‌خان نموده امارت دورق را به مهدی‌خان بیك عرب و حکومت هرموز را به برخوردار سلطان قلخانجی اوغلی ذوالقدر تفویض نمودند و ضبط‌جزیرهٔ بحرین را به سوندوك‌سلطان زنگنه مقرر داشتند. امرای مذکور در همان روز به پابوس نواب همایون مشرف شده روانهٔ مقصد گردیدند.

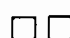
در آن اثناء واخشتی سلطان حاکم شوشتر عریضه به پایهٔ سریر فرستادند که سید محمد خان والی عربستان جمعیت نموده بر سر قلعهٔ شیخ فرهاد که در اهواز ساخته رفته و چون به آن صوب می‌

رسند جمعی از عربان آل کثیر ازو روگردان شده نزد شیخ فرهاد و [شیخ]حمیدان عرب می‌روند* [۷۸ ب] و مشارالیه را از این جهت کاری از پیش نمی‌رود و از آن امری‌که مصمم ضمیر ساخته مراجعت می‌نماید و در طی عریضهٔ خود قید نموده بود که علی‌پاشای حاکم بصره‌به‌اغوای شیخ فرهاد[و] آل کثیر و آل فضول ادوات قلعه‌گیری مهیا نموده ارادهٔ تسخیر قلعهٔ حویزه دارند.

و مقارن این احوال از جانب میرزا تقی وزیر دارالمرز که سرکار عمارت نجف اشرف بود عریضه به پایهٔ سریر خلافت مصیر آمده که در دو فرسخی غرویه کان سنگ مرمر ابلقی بهم رسیده که آنقدرسنگ که‌بجهت‌ازاره[و]فرش ضرور باشد بهم می‌رسد و چند پارچه از آن سنگ نمونه ارسال داشته بود عرض نموده‌بود که اتمام عمارت مبارکه موقوف به چنین سنگ بود. الحمدلله که‌به یمن برکت آستانهٔ مقدسه و اقبال بیزوال آن آرزو از قوت به فعل آمد و دیگر حالت منتظره نمانده است.

ذکر تولد پادشاه اعظم نصرةالحق والدین سلطان محمدمیرزا خلدت ایام دولته و سلطنته الی یوم التناد، امید که سایهٔ عاطفتش بر سر عالمیان تابنده و مستدام باد

بماند نام در دوران کسی را
که فرزندی بماند یادگارش
از آن نام صدف در گوش مانده‌است
که می‌نامند در شاهوارش

چون همه وقت منهیان اقبال‌نوید فتوحات از اطراف‌می‌رسانیدند [۷۹ الف] و اندیشهٔ ملال در دل آن صاحب اقبال و اجلال نماند و هر روز به هزار نوع بساط شادکاهی و عشرت گسترده داشتند که

در شب **دوشنبه شهر رجب‌المرجب سنهٔ ۱۰۴۱** مبشران سعادت‌قرین بشارت طلوع کَوکب اقبال را به آن شادمانیها قــران دادند. مژدهٔ مقدم همایون خسروجوانبخت را زیب و زینت آن‌خرمیها گردانیدند. انوار مولد همایونش ساحت مملکت را روشن گردانید. اسباب رفعت و کامکاری منتسبان عتبهٔ اقبال به میامن قدوم این همایون طلعت به مدارج کمال رسید و موجبات‌اقبال این‌آستان سلطنت‌آشیان به‌مبارکی طلوع آن کوکب* فــرخنده فال میسر و مهیا گشت. حضرت ظل‌الهی را از این بشارت که غرهٔ فتوح و نور دیدهٔ مطالب ارجمند بود ریاض امانی چنان شاداب شد که تا قیام قیامت دست ذبول از تعــرض آن کوتاه‌خواهد ماند. امداد سرور و بهجت‌چندان روی‌نمود که‌روشنایی دیدهٔ امید معلوم نمی‌شد که از طلوع طلعت این نیر همایون است یا از انوار غرهٔ آفتاب میمون. هرچند از طلوع آفتاب طلعت همایونش خورشید سلطنت روی نمود و از شروق غرهٔ میمونش کوکب اقبال به مدارج کمال‌متصل* شداما بر صحایف عقل دوربین به خامهٔ الهام مسطورمی‌شد که‌هنوز ازنفخات [۷۹ ب] گلستان این مولود مسعود* نسیمی ظاهر نشده و از لمعات نیر اعظم بارقه[ای] سطوع نیافته.

چو بدر انجمن گردد هلالت   برافروزند انجم از جمالت

در زمانی که آن گوهر یکتای خلافت از نهانخانهٔ صدف بطون به ساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود

به باغ مجد و معانی گل امید شکفت
نهال دولت و دین را بری پدید آمد

منهیان اقبال و مبشران فرخ فال این نوید دولت‌افزا را به‌مسامع جلال رسانیدند به نــواختن نقارهٔ بشارت امــر شد. روزگار صلای نشاط عام در داده نغمهٔ انبساط در مغز زمانه پیچید:

دوران به نشاط مجلس آراست   ساقی‌بنشست و شیشه برخاست

بستنـد بـه روزگـار آمیـن / شـد انجمنـی بهـار آییـن
گل سرزد و بوستان برافروخت / شمع‌آمد و دودمان برافروخت
شاه آمـد و دوستکام بنشست / در بزم به نقل و جام بنشست
هم تاج بـر آسمان بـرافکند / هم ناصیه کـرد بر زمین بند
ساقـی سـر آبگینـه بگشـاد / گنجـور در خـزینـه بگشـاد
از بس که فشاند در جهان در / شد دامـن و جیب آسمان پـر

از جمله مآثر شکر این نعمت ابد پیوند که در روز تهنیت بـه ظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالك محروسه کـه به جلایل جرایم به حبس ابدی مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل و قیود یافتند. [۸۰ الف] عشرت را روز بازار دیگر آمـد. اقبال را چشم و چراغ تازه برافروخت. امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور حضرت ظل‌الهی یافته در رضامندی حضرت کـه نشان خشنودی الهی است کامیاب باشند و به‌برکات انفاس‌قدسی به پیری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند.

به موجب اشارهٔ عالی اخترشناسان حکمت‌گزین و دانایان صناعت تنجیم در نوشتن زایجهٔ طالع شروع نمودند. بعد از احتیاط تمام به عرض رسانیدند که طالع اقبال به مدارج‌کمال مرتفع‌است و علاماتی که از سیر کواکب مشاهده افتاد چون آفتاب به پرتو عدالت عالمگیر خواهد شد ازیـن رهگذر خـاطر آفتاب مـآثر حضرت ظل‌الهـی را انبساط تازه و نشاطی بی‌اندازه‌روی‌داده و روزگار بجهت شادکامی آن حال به زبان می‌راند:

نسیـم عیش می‌یابـد دمـاغم / خیـال گنج می‌بنـدد چـراغم
مگر باد بهشت آنجا گذر کرد / که‌چندین‌خرمی در من اثر کرد

الحمدلله که از یمن قدوم مولود مسعود که درین زمان بر ساحت مطالب قطرات سحاب مواهب باران است خشکسالی [و] فاقه چگونه

روی نماید و چمن امید از رشحات فیض انعام شاداب گشته نهال آرزو از چه پژمرده شود. ابواب احتیاج به‌مسامیر افضال محکم است نیاز از کدام [۸۰ ب] طریق توسل جوید و اطناب اکرام به اوتاد دوام مسدود اسباب افتقار چگونه به هم اتصال یابد. از عموم عدل و رأفت و شمول جود و عاطفت هرکه را طایر مرادی در هوای خیال پرواز آید تا چشم به‌هم زد باز بلند پرواز آن امید بر دست حصول مشاهده می‌کند و هرکه را نقشبند آرزو نیرنگ مطلوبی بر ورق ضمیرانداخت تا خبر* داردصورت‌مقصود تجلی‌کرده در عرصهٔعالم که نمودار خلد برین است پیشنهاد نفوس پیش نهاده، در صحن‌سرای گیتی که مدار دارالسلام است هر جوینده یابنده شد. قد روزگار از انحنای پیری به خط مستقیم بدل شده و چمن را افسردگی از خاطر رفته به نضارت و نزهت بی‌اندازه رسید. سرو با فاخته عشوه‌سازی را برطرف نموده جان در یك قالب است و بلبل را ناله و افغان فراموش شده با گل در یك بستر و نهالی‌اند. شکوفه در درم‌ریزی تقصیر ندارد. بیدمشك خرقهٔ پشمینه را به باد داده صدرنشین باغ است. بنفشه سرافکندگی که پیش ازین داشت این زمان سربلند است.

هوا از برگ گل اکنون نهد زنگار افسرها
صبا اکنون کشد در باغ از شنگرف چادرها
بسان دیدهٔ وامق بگرید ابر بر گلها
به شکل عارض عذرا بخندد می ز ساغرها
زبس غواصی باران نیسانی به خاك اندر
زمین مانند دریا شد زبس درها و گوهرها
[۸۱ الف]

الحمدلله که صبح دفع عین‌الکمال را سپند* ستاره بر آتش خورشید می‌ریزد و سعد ذابح جدی و حمل را به رسم قربانی پیشکش

می‌کند.

روح قدسی پس «ان‌یکاد» بخواند
سوی ملك خدایگان بدمید

سبحه طرازان صوامع علیین بازوی کامکار خسروی را تعوید نوشته‌اند و معتکفان معابد علوی حرزهای‌مؤثر تمیمه وشاح کامکاری ساخته می‌گویند:

چو یزدان هر آنچت هوی بود داد سرانجام این کار فرخنده‌باد

و صلی‌الله علی سیدالمرسلین و آله اجمعین.

القصه چون حضرت ظل‌الهی را این عارفه از مخزن عدالت واهب متعال نصیب شد ساکنان و متوطنان دارالسلطنهٔ قزوین را از واسطهٔ آن عطیهٔ عظمی دیده روشن گشت و کوکب‌رفعت آن‌گروه از افق‌جلال لامع شد.

حضرت ظل‌الهی بعد از فراغت از امور کلیه به عزم سیر و شکار کومه متوجه قرای رامند دارالسلطنهٔ مذکور گشته کلنگ و شکاری بسیار صید نموده به مقر سلطنت خرامیدند.

و در روز دوشنبه یازدهم شهر شعبان حسن‌بیك یساول صحبت که بجهت سان گرفتن عساکر نصرت‌مآثر رفته بود به عتبهٔ اقبال آمد نسخه[ای] که رستم‌بیك سپهسالار ترتیب داده بودند به نظر آورد. احوال گرجستانات آنچه روی نموده به عز عرض رسانید و خدمات او مستحسن افتاده به شفقت شاهانه سرافراز گردید.

وازجانب حسن‌خان [۸۱ ب] حاکم‌هرات عریضه به‌درگاه‌جهان‌پناه آمد که حسینقلی‌خان ولد خود را با جمعی کثیر فرستادیم که تا حوالی بلخ تاخت و تاراج نموده غنایم بسیار آورده‌اند.

و فرخ‌خان حاکم شیروان کس فرستاده معروض داشت که جمعی از غازیان مستحفظ شماخی* را بر سر زکم* فرستاده تاخت خوبی*

نموده جمعی از گرجیان را به قتل آوردند.

و از جانب اغورلوخان حاکم کوه گیلویه عریضه رسید که شیخ فرهاد و شیخ حمیدان اظهار یکرنگی و یکجهتی نموده متوجه درگاه گردون پناهند.

و به تاریخ **چهارم شهر شعبان المعظم سنهٔ ۱۰۴۱** ولایت کوه‌گیلویه را ازاغورلوخان بجهت تقدیم نرسانیدن قتیل‌پسران امامقلی خان که حضرت بیچون از خاطر او محو فرموده بود و تقدیر به آن مقدر نبود قطع نموده به نقدی‌خان بیگدلی شاملو شفقت نموده فرمودند که ولدان امامقلی‌خان را که قبل ازین حکم قتل ایشان شده بود چشم ایشان را از حلیهٔ نور عاطل سازد و وظیفه به جهت ایشان مقرر دارد که به فراغ بال اوقات گذرانند.

و رقم شد که اغورلوخان به همان خدمت ایشیك‌آقاسی‌باشیگری مشغولی باشد.

و در روز **سه‌شنبه ششم شعبان** ایلچی اروس را در باغ جنت طلب نموده جشن عظیم نمودند. بعد از آن مهمانی شروع در انعامات و ادرارات نموده اموال امامقلی‌خان را به ملازمان عتبهٔ اقبال قسمت نموده و به تاریخ[۸۲ الف] **چهارشنبه بیست و یکم** عریضهٔ‌رستم‌خان سپهسالار به پایهٔ سریر خلافت مصیر رسید که طهمورث مردود در نواحی مخرن* توقف داشته چون خبر ورود عساکر نصرت مآثر را می‌شنود خانه کوچ ازناور کاخت را پیش انداخته به جانب باشی آجق* فرار می‌نماید و عساکر منصوره او را تعاقب نموده، تا آنچه روی دهد به عرض باریافتگان جاه و جلال خواهد رسید.

و به تاریخ **سه‌شنبه هشتم رمضان‌المبارک** مرتضی‌قلی‌بیك یوز‌باشی بیجرلو* شاملو از گرجستان به هشت‌روز به‌دارالسلطنهٔ قزوین آمده خبر آورد که عساکر فیروزی مآثر که تعاقب طهمورث نموده بودند پنج شش‌هزار اسیر و زنده به دست آورده طهمورث نیم‌جانی به صدهزار تشویش از گرداب هلاك خلاص ساخته به باشی‌آجق

فرار نمود.

و در همان وقت از جـانب مرتضی‌قلی‌خان حاکم مرو خبـر به پیشگاه عتبهٔ اقبال آمد که جمعی اوزبکان به‌حوالی سرخس و روزآباد به‌تاخت آمده بودند کس فـرستاده آن بخت بـرگشتگان را مغلوب ساخت.

چون حضرت ظل‌الهی از همه جهت خاطر مبارك جمع نمود از اخبار مسرت آثار که از اطراف منتشر بود انواع سرور و نهایت حبور به‌هم رسانیده در آن سال رفتن آذربایجان را به تعویق‌انداخته در قزوین رحل اقامت انداخت و هر روزه به سیر و شکار [۸۲ ب] مشغول‌بوده ابواب مرحمت و عاطفت بر روی‌عالمیان گشوده‌داشتند.

نظم

همیشه تا که بر اورنگ زرنگار سپهر
نشسته خسرو سیارگان بـه استقـلال
به تخت پادشهی همچو قطب ثابت باش
نبینـد اختـر جـاهت تغیـر احـوال

تخاقوی‌ئیل ۱۰۴۲

رسیدن نوروز تخاقوی‌ئیل اثنی و اربعین و الف و وقایعی که درین سال خجسته‌مآل به منصه ظهور جلوه‌گر شد و رفتن رایات جاه و جلال به جانب ولایت آذربایجان و آنچه در آن حدود به‌عمل آمد. انشاءالله همیشه اعادی دولت روزافزون منکوب و مخذول باشند

نوروز رسید و شد جهان زنگاری
گـردیـد چمن ز عکس گل گلناری
از فیض بهار شد جهان باز جوان
ایـام بـه دی داد خط بیـزاری

در روز **دوشنبه دهم شهر رمضان‌المبارك سنهٔ اثنی و اربعین و الف** در دارالسلطنهٔ قزوین که پنج ساعت از روز مذکور گذشته مهر خاوری از خانهٔ حوت نقل مکان کرده به برج حمل که بیت‌الشرف او بود نزول نموده در عمارت هشت بهشت بزم پادشاهانه ترتیب کرده اقاصی و ادانـی دریـن روز بهجت افـروز به تقبیل قـدوم مبارك سرافراز شده عالم را آراستگی تـازه نصیب شد و لشکـر سرما از طلیعهٔ سپاه ربیع پشت به هـزیمت داد و از مهب مواهب و مخـزن غرایب «و هو الذی یرسل‌الریاح بشری بین یدی رحمة»* [۸۳ الف] ازبادهوا عیسی‌دمی برانگیخت که در احیای بنات نبات ید بیضا [ی] موسوی آراستن هر شاخ نموده دست قدرت مشاطه‌وار عروس باغ را به زیور لطف و جمال آراست و طفل رضیع بنات از پستان ابر مطیر شیر ترتیب و ترشیح نـوشید. پیراهن شجره از طرهٔ سنبل و بنفشه

مشکین گردید. سوسن آزاد خنجر سیمین* بر اعداء دولت و دین کشید. گل جلوه‌کنان بـــرقع و گوشهٔ هــودج برانـــداخت و لالهٔ صحرانشین زبان آتشین به مدح خسرو روی زمین گشاد. از بوی بهار هوا چون زلف دلبران معطر گشت و بساط خاك چون ناف آهوان ختن مشك‌ــ آگین شد و به سعی مجاهدان جنوب و شمال از یمین و یسار باغ و راغ طرف لطایف و اصناف تحف ظرایف از یاقوت رمانی و بیجادهٔ بهرمانی و عود قماری و مشك تتاری از کتم عدم به صحرای وجود آورد .

از خاك برانگیخته شد لعل و زبرجد
با باد برآمیخته شد مشك و قرنفل

مرغان قـــدس در بستان انس دستان سبحان «من احسن کل شیء خلقه» سرائیدن آغاز کردند، و از کمال شوق زبان صدق به نظم این مقال آراستند.

سحاب از هوا باز گوهر فشان شد
مگر دست خورشید سلطان‌نشان شد
چه پیر است در عهد طفلی شکوفه
عجب سالخورده جهانی جــوان شد
چــو رمح جهـــانگیـــر شاه زمانـــه
به رزم اندران لاله لعلی سنان شد [۸۳ ب]
مگـــــر طینت از آل عبـــاس دارد
بنفشه کـــه نیلوفـــری طیلسان شد

در هر طرفی یاری با نگاری آرام گرفت و در هر گوشه ظریفی با حریفی بنشست. چون خالق بیچون به تازگی طبقهٔ انسان را که اشرف مخلوقات است از شمیم عنبر نسیم بهار رونق‌افزای دماغ جان

گشت و از کدورت ظلمت دی و سرما و شدت محنت خریف و شتا خلاص و نجاح داد و دلهای پژمرده را حیات تازه بخشید ندای «فانظروا الی اثار رحمة‌الله» به گوش هوش ایشان رسانید تا موجب تزاید طاعت و عبادت و وسیلهٔ شکرگزاری و متابعت گردد.

حضرت ظل‌الهی خلدالله و حفظه‌الله تعالی شانه بعد از تمادی جشن نوروزی در دلجویی کافه برایا ساعی بوده ابواب مرحمت بر روی عالمیان گشوده به انعامات و خلاع فاخره هریك از منتسبان عتبهٔ علیا را سرافراز ساختند و پایهٔ مرتبهٔ ایشان را از اعلی‌علیین بگذرانیدند.

و اخبار مسرت آثار هر روزه به درگاه عالم‌پناه می‌رسید. ودرآن روز جانی‌بیك‌شاملو یساول صحبت که به ایلچیگری به جانب ولایت روم رفته بود مراجعت نموده به شرف پایبوس مشرف گردید و اوضاع و اطوار آن مرز و بوم را آنچه معلوم کرده بود به عز عرض رسانیده منظور نظر عاطفت گشت.

مقارن این حال از جانب میرزا تقی وزیر دارالمرز که در نجف اشرف به امر سرکاری عمارت مبارکه مأمور بود خبر آمد که حفر [۸۴ الف] نهر آب که به آستانهٔ غرویه می‌آوردند به اتمام رسیده آب آمده به روضه داخل شد و یك مشك آب بجهت تیمن و تبرك مصحوب ملازم خود انفاد درگاه جهان پناه نموده بود. عالمی ازین شادمانی سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیدند.

و در روز **دوشنبه بیست و چهارم** مزاج به اعتدال حضرت ظل‌الهی از رهگذر هوای نامعتدل سوءالمزاجی دریافته از جادهٔ صحت منحرف شد. به خوردن منضج و مسهل شروع نموده فصدهای‌متواتر واقع شد. طبیبان جالینوس فطرت در معالجه ید بیضا نموده در ازالهٔ مرضی که به وجود آن مرکز اقبال راه یافته بود ساعی گشتند. تا بالکلیه رفع آن آلام شده صحت هم‌آغوش گردید و زمانه به این‌رباعی ترزبان بود:

رباعی

صد شکر که گلشن شفا گشت تنت
صحت گل عیش ریخت بر پیرهنت
تب‌را به‌غلط بر تو ره افتاد و زشرم
مشت عرقی گشت و چکید از بدنت

عالمیان را از این موهبت عظمی چه خوشیها که نرسید و خلایق را ازین عطیهٔ والا چه شادمانیها که روی نداد. هر کس به فراخور حال به تصدقات لایق جیب وکنار مستحقان را پر ساختند و به دعای دوام دولت رطب‌اللسان گشتند.

چند روزی که از آن داهیه متمادی گشت حضرت ظل‌الهی به عزم‌شکار به‌خور* که قورق* ایلخیهای‌خاصهٔ [۸۴ ب] شریفه است‌و در ری[و] شهریار و ساوج‌بلاغ واقع است میل نمودند.

در روز **پنجشنبه دوازدهم شهر شوال** از دارالسلطنهٔ قزوین به‌آن سمت روانه شده ملازمان و همیشه کشیکان عتبهٔ اقبال را بجهت جرگه نمودن شکاری مأمور ساختند. بعد از چند روز آن خدمت متمشی شده بیست و چهار گاو کوهی با سایر شکارهای متنوع در جرگه جمع شده حضرت ظل‌الهی چند گاو را به دست مبارك صید نموده نهایت انبساط نمودند.

بعد از فراغ روانهٔ قریه کره و ینگی امام شده سایهٔ مرحمت به فرق ساکنان آن قرا انداخته هریك را به نوازشی و تلطفی سرافراز ساختند.

در آن وقت از جانب طهماسبقلی‌خان قاجار [حاکم] چخور سعد خبر رسید که چون از گرجستان مراجعت نموده به حوالی آب کر آمد، خبر رسید که بهاءالدین بیك و محمد بیك محمودی و تاج‌الدین بیك ملاذجردی و احمد بیك ولد شیخی‌جان پاشا و باقی امراء کردستان و غلامان قارص و دیاربکر قریب به سه چهار هزار سوار و پیاده جمع

نموده به قصد تاخت چخورسعد روانه‌اند. بعد از استماع این خبر در کنار کر ایلغار نموده به ناحیهٔ قرخ بلاغ نزول نموده خبر رسید که مخالفان از آب ارس گذشته به تاخت و تاراج مشغولند. غلام‌زادهٔ قدیمی همان لحظه توکل کل به ذات بیهمال ملك متعال و اقبال‌بیزوال [۸۵ الف] آن مرکز دایرهٔ اجلال نموده در کنار ارس خود را به آن بخت برگشتگان رسانید. چون تلاقی فئتین روی داد در وهلهٔ اول شکست به مخالفان روی داده به نیروی بخت جوان ولی نعمت حقیقی شکست بر مخالفان افتاده روی به فرار نهادند. خود در گذار و مراد بیك ملازم خود را با جمعی از غازیان قاجار شیرشکار در گذار دیگر گذاشته راه عبور بر آن طایفه مسدود ساخت. از واهمهٔ* این واقعه بعضی از آن مخذولان به آب تیغ و برخی به آب ارس غریق بحر فنا گشتند، و بهاءالدین بیك و محمد بیك محمودی زخم‌دار از معرکه بیرون رفته اثری از ایشان ظاهر و مشخص نیست که طعمهٔ ماهیان شدند یا نیم جانی بیرون بردند، و یارعلی سلطان و تنگریوردی* سلطان بیات که به زبانگیری آمده بودند به لشکر شکست خورده برخورده جمعی کثیر را دستگیر می‌نمایند. از یمن دولت بیزوال این چنین فتحی روی نموده آنچه تاخت کرده بودند از دست ایشان‌گرفته به صاحبان هر محل سپرد.

هر چاره که بد کرد بد اندیش ولیکن
دولت که بماناد چگویم که چها کرد

حضرت ظل‌الهی از صیدگاه به قصد نزول دارالسلطنهٔ قزوین و دولتخانهٔ مبارکه در حرکت آمده در آن وقت از جانب مرتضی‌قلی خان حاکم مرو عریضه به درگاه جهان‌پناه آمد مضمون آنکه قزاق و قلماق جمعیت نموده بر سر تاشکند که نزدیك به سمرقند است [۸۵ ب] آمده محاصره نموده‌اند و جمعی تا حوالی بخارا آمده تاخت و تاراج کرده اسیر و غنیمت بسیار برده‌اند و اوزبکان که خبر وصول

سلطنت‌پناه رستم محمدخان را شنیده‌اند جمعی از امامقلی‌خان روی گردان شده می‌خواهند که بر سر او جمعیت نمایند و تا حال آن‌اراده از قوت به فعل نیامده آنچه روی دهد به پایهٔ سریر خلافت مصیر عرض خواهد کرد.

چون در مکتب‌خانهٔ الهی که لوح محفوظ ازلی و ابدی است و جمیع عقول و افهام در آن حریم حضور سوادخوان مکتب تعلیم‌اند مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل در مبادی ظهور به تعلیم حروف مرکبه و اکتساب علوم مکتسبه که به تلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده دارند و به‌تدریج و ترتیب خاص سیر در مسالك عقول فرمایند حضرت ظل‌الهی را از آنجا که ادراك طبع بلند و دریافت عقل ارجمند بود ارادهٔ مطالعهٔ کتب از خاطر آفتاب مآثر سر زد.

و در تاریخ **دوشنبه سلخ شهر شوال سنهٔ ۱۰۴۲** ابتدا به آن امر مبارك نموده به معلمی حکیم احمد ولد حکیم سلمان شیرازی شروع در خواندن و نوشتن نمودند. اگرچه در نظر ظاهربینان بـه آموزش فرستادند اما در دیدهٔ معنی‌شناسان بارگاه ظهور آن حضرت را به پایهٔ والای آموزگاری بردند. به توفیق ملهم غیبی در اندك زمانی تختهٔ دانائی بـر سر معلم زده در اکثر دقایق از همه کس در پیش بودند.

و در **غرهٔ ذی‌قعده** رستم‌بیك سپهسالار رسید که چون طهمورث فرار نمود [۸۶ الف] نسق ولایت گرجستان به احسن وجهی نموده قلعهٔ ترقی که به متانت حصار مشهور بود بـه دست آورده اسیری بسیار به دست غازیان نصرت‌شعار آمد. بعد از اطلاع آن احـوال خدمات او پسندیده افتـاده افادت و افاضت پنـاه مولانا کمال ولد مولانا جلال منجم را کـه از دیرباز در عتبهٔ اقبال به نیکو خـدمتی شهرت داشت به خدمت سپهسالار فرستادند که اگر امری واقع شود ساعت تعیین نموده آنچه لازمهٔ اوست به عمل آورد. مشارالیه بعد از تقبیل آستان روانهٔ گرجستان شد.

و در روز **جمعه چهارم ذیقعده** مرتضی‌قلی‌خان حاکم مرو مسرعی به درگاه جهان‌پناه فرستاده در طی عریضه قید کرده بود که ندر محمدخان والی بلخ جمعیت نموده معلوم نیست که ارادهٔ تاخت خراسان دارد یا به محلی دیگر خواهند رفت. آنچه روی دهد به عز عرض باریافتگان درگاه [جاه و] جلال خواهد رسانید.

و از جانب سپهسالار امیرخان داغستانی به عتبهٔ اقبال آمده معروض داشت که قلعهٔ «الادرد» را که قبل ازین خراب شده بود به حلیهٔ آبادانی درآورده به اتمام رسید و سیاوش‌بیك یوزباشی را با پانصد نفر تفنگچی در آنجا گذاشته آذوقه تعیین نمود و ارادهٔ آن است که به جانب محال گوری که قرای معظم گرجستان است رفته قلعهٔ صفی‌آباد را بسازیم و جمعی از مردم کاخت که عصیان ورزیده تمرد نموده بودند به جزای اعمال [۸۶ ب] رسیدند.

و در این محل از جانب خان احمدخان اردلان عریضه به پایه سریر رسید که چون اکراد مخالفت داشتند و در حوالی رودخانهٔ زاب جمعیت نموده به ارادهٔ آنکه دستبردی نمایند این غلام قدیمی بر آن احوال مطلع شده به تاریخ روز **دو شنبه** [**هفتم**] **شهر ذیقعده** از شهر زور روانهٔ آن حدود شده بعد از تمادی ایام و قطع مسافت به قلعهٔ ارسبیل رسیده تفنگچیان و ملازمان قلعه زا احاطه نموده عثمان‌پاشای مستحفظ قلعه به قصد محاربه بیرون آمده بعد از تقابل فئتین شکست بر لشکر مخالف افتاده صد و پنجاه نفر از ایشان طعمهٔ شمشیر و سنان غازیان اردلان شدند. الکاء ارسبیل و حوالی موصل بالتمام و الکاء سلجه و سقلاباد و کله‌ریز که تعلق به سعید*خان‌کرد داشت و کوجریز* و قمطران بالتمام به تاخت و تاراج درآمده از سم ستوران غازیان نصرت نشان نشیب و فراز آن ولایت به خاك یکسان شد و اسیر بیحد و مواشی و مراعی بیعد به دست غازیان افتاده سالماً غانماً مراجعت نمودیم.

و در روز **پنجشنبه دوم شهر ذی‌الحجة‌الحرام** حسن بیك یساول

صحبت را نزد سپهسالار فرستادند و رقمی به او نوشته مضمون آنکه در تاخت و محاصرهٔ ارزن‌روم و وان هرکدام صلاح داند حقیقت آن را به عرض باریافتگان جاه و جلال رساند و بیش ازین در گرجستان مکث نکرده متوجه [۸۷ الف] جهات مذکور **گردند**، به‌توفیق اله آنچه موافق دولت روزافزون باشد از قوت به فعل آید.

مقارن‌حال‌امیرخان قوم شرف‌خان کرد و زکریا*خان به پابوس اشرف مشرف شده عرایض از جانب امرای کردستان که محتوی بر اظهار یکرنگی و اخلاصمندی بود به نظر همایون اعلی رسانیده به نوازشات و تفقدات سربلند شدند.

و در روز**سه‌شنبه بیست و یکم شهر مذکور** از جانب طهماسبقلی خان حاکم ایروان سر و زندهٔ جمعی را که قبلِ از این عرض کرده بود به سدهٔ سنیه آوردند و محبوسان از قید سلاسل خلاصی یافته منظور نظر عاطفت گردیدند.

مقارن این حال خان احمدخان اردلان نیز اخترمه و دوستاق و جمعی را که در الکای موصل به قتل آورده بودند به درگاه جهان‌پناه آوردند. میرعمادالدین کرد که از جملهٔ محبوسان بود به نظر نوازش اختصاص یافته سربلند گردید.

هنوز چشم ثوابت و سیار از تماشای رئوس دشمنان سر به‌دار نیاسوده بود که رستم‌بیك سپهسالار اساری* که در گرجستان به دست آورده بود با رئوس مقتولان و جمعی از گرفتاران مصحوب روینده‌بیك غلام خاصهٔ شریفه به آستان ملك آشیان ارسال نموده این فتح عظیم بغایت مستحسن افتاد. بجهت جلدوی غازیان [۸۷ ب] شیرشکار مصحوب محمد صالح‌بیك برادر میرزا تقی وزیر دارالمرز مبلغ پانزده هزار تومان به اردوی سپهسالار فرستاده مقرر شد که به عساکر نصرت مآثر قسمت نمایند. مشارالیه به تاریخ **سه‌شنبه دوازدهم** روانه گردید.

بر رأی اربابِ الباب پوشیده نماند که در قانون جهان گذران این

عادت مستعار برقرار است که هر کسی را که به اندك سببی سوء ـ المزاجی در صفحهٔ سینه رسید تا دلی را پرخون و دیده را جیحون نسازد بهیچوجه تسلی نمی‌گرددد. این قاعـده در مذهب اخلاص و شیوهٔ اختصاص کدام عاقل رخصت بیند که در مصاحبت دوستان یکدل مشفق و یاران همدم موافق دوری جوید و بر منشور یگانگی طغرای بیگانگی و رقم بی‌شفقتی کشند و عهدنامهٔ دوستی را «کطی السجل للکتاب»* درنوردند و بر عیار الفت غبار وحشت اختیار کنند و نیرنگ* تغیر بر آینهٔ مودت راه یابند و نقش سکهٔ مصافات برقرار نگذارند و قدم از دایرهٔ وفا به صحرای جفا نهند و از جادهٔ وداد و نهج اتحاد یکسو شوند و به آب بی‌رحمی آتش مهر بنشانند.

ترجمهٔ این مقال آن است که میرزا تقی وزیر دارالمرز که قبل ازین مذکور شد که سرکار عمارت مبارکهٔ غرویه بود بجهت رنجشی و خلشی که میانهٔ او و بیکتاش‌خان بیگلربیگی دارالسلام بغداد به‌هم رسیده چون بعد از انجام متوجه سدهٔ سنیه گردید [۸۸ الف] ظاهراً سراً یا علانیة به عرض باریافتگان جاه و جلال رسانیده که بیکتاش خان را خیال فاسد در دماغ راه یافته ارادهٔ باطل در خاطـر دارد. حضرت ظل‌الهی از آنجا که ذات مبارکش آینهٔ جهان‌نماست آن حرف را پر وقعی نگذاشته در مخزن نسیان جای می‌دادند. اما چون بعضی از دوستان بیگلربیگی دارالسلام از این‌خبر اطلاع‌می‌یابند که یکی‌از آنها حیدر بیك یوزباشی قراداغلو برادر شاهرخ‌بیك وزیر قورچی که با بیگلربیگی مذکور قاعدهٔ نمکخوارگی را قایم داشته بود به هاشم بیك مستوفی خاصهٔ شریفه که با حیدر بیك مذکور مصاحب بودند می‌گوید که این قسم گفتگوی شنیده‌ام و یقین می‌دانم که بیکتاش‌خان ازین گمان خطا همچو مشك پی‌آهوست(؟) بهترآن است که او را از این مقدمه اعلامی حاصل شود شاید که به تقریبی عداوت میرزا تقی را به عرض رساند. آن غافل از سرانجام خویش قلم بیسعادتی را قط زده صفحهٔ کاغذی را بجهت اعلام این مقدمه و سجل قتل خود

نوشته به ملازم بیکتاش‌خان که در اردوی معلی بود داده که روانهٔ بغداد نماید. ملازم مذکور کاغذ مزبور را به وساطت میرزا محمد واقعه‌نویس آورده به میرزا تقی می‌دهد. خدمتش آن کاغذ را به جنس به نظر نوا بکامیاب می‌رساند کــه شاهد گفتگوی من همین نوشته است. حضرت ظل‌الهی ازین معنی [۸۸ ب] آشفته گــردیده حکم بر قتل حیدر بیك مذکور نموده، هاشم‌بیك را مثله فرموده چشم او را از حلیهٔ نور عاطل ساختند.

و در همان روز قراقایش* چاپار را به قدغن [به] طلب بیکتاش‌خان فرستاده او را به درگاه جهان‌پناه خواسته، چاپار مذکور به چهار شبانه روز از دارالسلطنهٔ قزوین به دارالسلام بغداد رفته بود.

و به‌تاریخ **شانزدهم شهر مذکور** حسن‌بیك یساول صحبت کــه بجهت عرض لشکر و معاملهٔ محاصرهٔ جهات رفته بود مراجعت‌نموده عریضهٔ رستم‌بیك سپهسالار آورده که تاخت و محاصرهٔ هر دو محال که فرموده بودند ممکن است. به هرچه امر اشرف صادر گردد بدان عمل رود. در جواب عریضه‌حکم‌محاصرهٔ قلعهٔوان نوشته شده‌مصحوب گلزار آقا جلودار خاصهٔ شریفه نزد سپهسالار فرستادند.

و درین روز چند نفر از جماعت لرستان که به مارخوری اشتهار دارند به عتبهٔ اقبال آمده چند افعی که از شیراز آورده بودنــد در حضور اشرف نوش‌جان کردند و آسیبی به ایشان نرسید.

و در **غرهٔ شهر صفر سنهٔ ۱۰۴۳** بیکتاش‌خان بــه اعتقاد تمام روی نیاز بر آستان ملایك‌پاسبان مالیده نقد اخلاص خود را به محك امتحان رسانیده منظور نظر و عواطف خسروانه گردید و حسب‌الامر مقرر شد که طالب‌خان اعتمادالــدوله و امیرخان قورچــی‌باشی به حقیقت افترائی که به خان مذکور کــرده بودند برسند [۸۹ الف] ایشان بعد از رسیدن به سخنان اهل عناد یافتند که «چراغ کذب را نبود فروغی»، راستیها را به عرض رسانیده بیکتاش‌خان به شفقت شاهانه‌و عنایت‌پادشاهانه [به] تشریف‌خاص‌و شمشیر و اسب‌با زین‌و

لجام طلا سرافراز شده رخصت مراجعت به جانب دارالسلام یافت.

و در عصر همین روز عریضهٔ سلطنت‌پناه رستم‌خان والی گرجستان رسید که مردم قلعهٔ صخری که از قلاع معتبر باشی‌آجوق است شاهی‌سیون شده قلعهٔ مذکور را به دست ملازمان این‌جانب سپرده اعیان ایشان به تفلیس آمده دم از اطاعت می‌زنند.

حضرت ظل‌الهی هر لحظه بجهت ورود اخبار مسرت‌آثار شکر موهبت الهی به تقدیم رسانیدند و در آن روز در عمارت هشت‌بهشت جشن عظیم نموده بساط شادکامی گستردند. امرای عظیم‌الشأن و بیگلربیگیان والا مکان و وزرا و کلانتران و مباشران دیوانی فراخور حال پیشکشهای لایق به نظر کیمیا اثر گذرانیده به انواع نوازشات سرفراز شدند.

و در همین روز عریضهٔ سپهسالار به نظر کیمیا اثر رسید که به تاریخ **سلخ محرم** به حوالی وان رسیده در شب **بیست و سیم شهر صفر سنهٔ ۱۰۴۲** که منجمان ساعت تعیین نموده‌اند به توفیق مهیمن متعال[وفرمان] واجب‌الاذعان محاصرهٔ قلعهٔ وان خواهم کرد. اما ورود موکب اقبال و سایهٔ چتر همایون فال به مملکت آذربایجان ضرور است. حضرت ظل‌الهی را [۸۹ ب] نیز ارادهٔ کوچ از خاطر فیض‌مآثر سر زده اول مرتبه فرمودند که جبادار باشی یراق جباخانه و قورخانه و آلات قلعه‌گیری برداشته با یك هزار تومان روانهٔ اردوی سپهسالار شود که رایات ظفرآیات متعاقب به دولت و فیروزی روانهٔ الکای آذربایجان است و رقم شفقت‌آمیز به سپهسالار نوشته مصحوب قراقایش فرستادند که روز به روز آنچه روی دهد به پایهٔ سریر عرض نمایند و مایحتاج که ضرور باشد تفصیل نموده بفرستد که در عز انجاح و اسعاف او سعی نماید و در خدمات به تقصیر از خود راضی نشود که عنقریب ماهچهٔ رایات نصرت‌آیات از وسعت آباد آذربایجان طلوع خواهد نمود.

چون ضمیر مهر تنویر حضرت ظل‌الهی که مهب انوار است از

رهگذر آن مقدمـات و سفارشات جمـع شد و روز **یکشنبه هیجدهم شهر صفر** خبر رسید و عریضهٔ طهماسبقلی‌خان مطالعه شد مضمون آنکه ابراهیم پاشا حاکم قارص به عزم تاخت به چخورسعد آمده بعد از اطلاع غازیان ظفر توأمان ایروان از قلعه بیرون رفته با ایشان معارض می‌شوند و به توفیق مهیمن متعال و اقبال بیزوال ولینعمت حقیقی در اندك فرصتی بـر مخالفان دست یـافته جمع کثیر از آن مخذولان بیعاقبت دستگیر و اسیر می‌گردند و برخی مقتول گشته، فرقه[ای] راه گریز پیش گرفته متوجه قارص گردیده در کنج خفایا متواری می‌گردند. امید که دشمنان [۹۰الف] عاقبت نامحمودهمیشه منکوب و مخذول باشند.

□□ □□

ذکر نهضت موکب همایون از دارالسلطنهٔ قزوین به صوب الکای آذربایجان و محاصرهٔ قلعهٔ وان و سوانحی که در آن اوان روی نمود

□□ □□

اکناف بیشه‌ها ز گرازان شود تهی
بر رخش چونکه رستم‌دستان شود سوار

چون خاطر خطیر از انتظام امور عراق فارغ شد و رای منیر از انالهٔ مآرب امور پرداخت معتمدان درگاه عالی را به هر ناحیه روان گردانید تا هرکجا رایتی از تعدی انتصاب یافته مطموس گردد.

خبر رسید که چون موکب اقبال پی‌سپر ولایت آذربایجان نشده ازین رهگذر متـوطنان آن ولایت را از عبور لشکر مخالف آسیب و ضرر می‌رسد، اگر شهباز بلند اقبال و همای همایون فال در عرصهٔ آن مرز و بوم به پرواز آید ساکنان آن خطه در مهد امن و امان‌آسایش می‌نمایند.

چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت عزم جزم نموده در روز **یکشنبه بیست و دوم شهر صفر سنهٔ ۱۰۴۳**

سحرگه که طاوس مشرق‌خرام برون زد سر از طاق فیروزه‌فام

از دارالسلطنهٔ قزوین روانهٔ خطهٔ آذربایجان و دارالسلطنهٔ تبریز شدند و منزل اول* در قوشخانه توقف نموده روز دیگر به دولت و اجلال کوچ بر کوچ روانهٔ مقصد می‌بودند. در اثنای طی مفاوز سپهسالار دو نفر جاسوس را که پاشای [۹۰ ب] ارزن‌روم نزد زکریاخان* کرد بجهت اخبار آمدن قزلباش به جانب وان فرستاده بود به دست آورده به عتبهٔ اقبال آوردند و حضرت ظل‌الهی به لفظ گهربار اخبار نکبت آثار ولایت روم را استفسار نمودند.

و چون رایات اقبال نصرت‌نشان به بلدهٔ زنجان رسید ملازم طهماسبقلی‌خان بیگلربیگی چخورسعد عریضه به درگاه جهان‌پناه آورد مضمون آنکه خلیل‌پاشای حاکم ارزن‌روم جمعی از ملازمان خود را به سرکردگی خمیس‌بیك بجهت زبانگیری به چخور سعد فرستاده ملازمان این غلام به آن جنود نامحدود برخورده شکست به ایشان‌داده خمیس بیك به قتل رسیده جمعی زنده به دست غازیان شیر شکار افتاده جماعت اسیر مذکور ساختند که جم غفیر و جمع کثیر از سپاهیان قارص و مغازبرد تاخت بر سر ایل قزاقلر و شمس‌الدینلو برده اسیر و غنایم بسیار به دست آورده متوجه مقصد خودند. این کمترین بندگان سدهٔ والا چون ازین احوال اطلاع یافت جمعی از ملازمان مستحفظ قلعه را بر سر راه ایشان فرستاده در سه فرسخی قارص تقابل فئتین روی داده جنگ عظیم واقع‌شد. مخالفان به‌نیروی دولت روزافزون روی‌گردان شده شکست فاحش به حال ایشان راه می‌یابد. قریب* به پانصد نفر [۹۱ الف] ازیشان مقتول‌شده غنیمت بسیار به دست غازیان شیر شکار می‌افتد.

حضرت ظل‌الهی ازین خبر نصرت اثر شکفته و شادمان گردیده به عزم شکار به زنجانه‌رود متوجه گشتند و از زنجان به‌قصد تقبیل آستان سدره‌نشان سلطان‌الاولیا روانهٔ‌اردبیل‌شده و از قریهٔ‌شماسبی*

که تا قرب جوار آستانهٔ منورهٔ مقدسه حفت بالانـوار القدسیة دو فرسخ باشد پیاده گشته به عزم طواف آبای‌کرام خود متوجه‌گردیدند.

و در آن روز بعد از مراسم طواف و زمین‌بوسی از جانب خلف بیك خبر رسید که با لشکر خراسان به عزم تاخت حـوالی بلخ و اندخود روانه شدیم. ان‌شاءالله به‌یمن دولت بیزوال آنچه روی دهد به‌عرض خواهد رسانید.

و بعد از آن به عزم زیارت سلطان‌الاصفیا سید جبرئیل به موضع کلخواران رفته آنچه لوازم طواف و ضراعت بود به عمل آمد.

بعد از فراغ ازین مقدمات به امور ملکی پرداخته کلبعلی بیك دواتدار را مقرر فرمودند که به دارالسلام بغداد رفته دو هزار نفر از ملازمان بیکتاش‌خان را آورده با لشکرخان احمد[خان]به‌تاخت و تاراج موصل اشتغال نمایند.

و از اردبیل کوچ نموده در روز **پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاول** داخل دارالسلطنهٔ تبریز شده **کاتب حروف** را **که** یکی از بندگان‌درگاه است **و همیشه** [۹۱ ب] سایه مثال در رکاب دولت و اقبال متمکن بود درین سفر که از اردبیل کوچ نمودند کوفت صعبی عارض شد که نه زبان را قدرت گویائی و نه دست و پا را قوت گیرائی. از ضعف و ناتوانی به صد مشقت روزی یك فرسخ طی می‌نمود تا نیم‌جانی را به تبریز رسانید. چون سابقهٔ خدمت این غلام ملحوظ خاطرفیض مآثر حضرت ظل‌الهی که شفاخانهٔ عوام‌الناس است بود به مجرد شنیدن این واقعه حکما بجهت استعلاج تعیین نمـوده اکثر اوقات به لفظ گهربـار استفسار احوال می‌نمودند و از یمن مرحمت الهی و توجه‌شاهنشاهی مادهٔ قوی روی به انحطاط نهاد. چون در اجل تأخیری بـود بعد از چند روزی به تقبیل آستان مشرف شده به شفقت شاهانه سرافراز گردید. ان‌شاءالله که دشمنان‌دولتش تا ابد مخذول بوده و دوستانش خوشوقت و خوشحال‌باشند. از اظهار این‌گفتگو از سر مطلب افتادم. باز عنان سخن را اگر به دست آرم در نزد سخن‌فهمان بهتر خواهد

بود.

حضرت ظل‌الهی در دارالسلطنهٔ تبریز متمکن شده.

قضا موافق رای و قدر متابع عــزم
ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین

به دادخواهی مظلومان پرداختند و دست نوازش بر سر محتاجان آن دیار کشیده به ریزش زر دامان آمال ایشان را گرانبار کــردند که،

در این وقت ولد محمد شریف‌خــان قورچی استاجلو از جــانب سپهسالار آمده [۹۲ الف] شخصی را که شاهی‌سیون شده بود به‌نظر کیمیا اثر رسانید و از حصانت و متانت قلعهٔ وان در عریضهٔ خــود شرح و بسطی داده که ایــن کمترین بندگان شمه[ای] از آن بیان می‌کنم.

چنین قید نموده که: چون غازیان نصرت قران به محاصرهٔ قلعه اشتغال نمودند [به] عون* عنایت الــهی و توجــه امداد پادشاهــی شروع در سیبه و نقب‌شده اما قلعهٔ مذکور به‌طریق‌قلاع دیگر نیست. بنایی است که از غرائب تأسیس عبرت‌نمای وهم دوراندیش و از ندرت مکان حیرت‌افزای عقل‌دوربین، کوهی در میانهٔ‌دریائی برآورده و جزیره[ای] در گردابی به صنعت دست ترتیب داده، راست چون گوی زمین در میان آب‌قرار گرفته یا کشتی‌در لجهٔ عمان‌لنگر انداخته. ان‌شاءالله به‌امداد حضرت بیچون به دست اولیاء دولت قاهره خواهد آمد عنقریب.

به بازوی قوت خرابش کنند   زسیلاب خون غرق آبش کنند

حضرت ظل‌الهی را چون همیشه‌کارهای گران به‌عون ملك‌منان از پیش می‌رفت تکیه به‌عون آفریدگار کرده منتظر وارداتِ‌غیبی می‌بود.

درین اثناء از جانب طهماسبقلی‌خان عریضه آوردند کــه بجهت استخلاص قلعهٔ وان متوجه شوند. حضرت ظل‌الهــی در همان روز

جانی بیك یساول صحبت‌را مقرر نمود که به‌چخورسعد رفته با قشون آن ولایت هرگاه لشکر مخالف متوجه وان شوند ایشان [۹۲ ب] نیز از آن به سمت الکای آن جماعت رفته تاخت‌وتاراج نمایند. مشارالیه به‌جهت تقدیم آن خدمت به پابوس اشرف مشرف شد.

و در روز **دوشنبه بیست و یکم شهر ربیع‌الاول** محمدعلی بیك کرگیراق که قبل ازین به سفر هندوستان بجهت ایلچیگری رفته بود آمده بعد از کشیدن پیشکش که قریب به دو هزار تومان بود به شرف پابوس مشرف شد.

و در روز **جمعه بیست و پنجم** شهر مذکور از جانب خلف‌بیك خبر رسید که چون یلنگتوش قبل ازین با یکهزار نفر از اوزبکان به‌قلعهٔ اشرك باغ آمده قلعهٔ مذکور را مستحکم کرده به‌اقوام خود سپرده بود، این غلام چون ازین معنی اطلاع یافت با سلطنت‌پناه رستم محمدخان و امرای خراسان سوای حاکم هرات ایلغار نموده قلعهٔ مذکور را محاصره کردیم و بعد از چند روز که سیبه‌ها پیش رفته به حوالی خندق رسیدیم، اهل قلعه دست امان درآورده بیرون آمدند و قلعهٔ مذکور به‌تصرف اولیاء دولت‌قاهره آمد. قوچقار بهادر عم‌زادهٔ یلنگتوش و مرادقلی بهادر قوم مشارالیه حاکم قلعهٔ اوچی را با دویست نفر از اوزبکان که در قلعه بودند به دست آورده سرداران را نگاه داشته مابقی را به قتل آوردیم.*

به تاریخ **سه‌شنبه هفتم شهر ربیع‌الثانی** قراقایش و بحری‌بیك از جانب سپهسالار به اردوی کیهان‌پوی آمده خبر آوردند که‌عساکر روم به سرکردگی مرتضی پاشا و خلیل پاشا به قراکرپی شش [۹۳ الف] فرسخی وان نزول فرمودند.

در روز **دوشنبه یازدهم** چون لشکر مخالف به نزدیك قلعه آمده صف‌آرای گشتند عساکره منصوره با وجود آنکه جمعیت تمامی نداشتند و فوج فوج بجهت آوردن آذوقه و خدمات متفرق شده‌بودند در برابر سپاه رومیه درآمده شروع در محاربه نمودند. بباید دانست

که تیغ بسالت اگر برکشیدهٔ بازوی شهامت بود در قطع و فصل مقاصد سرخ روی آید و سفارت تیر اگر به اشارت تدبیر بود در دل دشمن جایگیر افتد. تیز زبانی خنجر آبدار بی‌امضای عزایم آتشبار مفید نیفتد و حجت قاطع شمشیر بی‌تأیید رای منیر به مطلوب نجاح نرسد. از دریای وغا به لنگر حلم گرانسنگ به ساحل نجات توان رسید و از بحر مواج هیجا به پای عزیمت برق مثال توان گذشت.

القصه چون تلاقی فریقین دست داد از اول روز تا سه ساعت شب میان آن دو گروه بساط شطرنج افکنده پیادگان طرفین در دست و پای اسبان فتاده غبار معرکه بالا گرفته بود. آخرالامر سرداران روم بطرز[فرزین]رفتاری نموده خودرادر دامن کوهی که درحصانت واستحکام نظیر نداشت کشیده از آن مقدمه به قایمی دست برداشتند. رستم‌بیك سپهسالار و امرای عالیشان مثل محمد قلی‌خان مصاحب زیاداغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ و فرخ‌خان بیگلربیگی شیروان [۹۳ ب] و آقاخان مقدم و امیرخان حاکم گسگر و دیگر سلاطین در خدمت سپهسالار جانقی نموده آرای همگی به آن قرار یافت که چون لشکر مخالف دست از محاربه برداشته خود را به مکان محکم رسانیدند فی‌الحقیقه این نیز علامت مغلوبی آن گروه است، همان بهتر که ما نیز با جنود نامعدود دست از محاصرهٔ قلعه برداشته در مکان وسیع رحل اقامت اندازیم و انتهاز فرصت نمائیم تا آنچه پیشنهاد همت است از قوت به فعل آید. جملگی به‌این معنی یکجهت شده و از حوالی قلعه کوچ کرده یك دو فرسخ راه طی نموده رحل اقامت انداختند.

بر عالمیان ظاهر و هویدا است‌که از مبدأ تکوین که‌گوی‌زمین در خم چوگان اقتدار بنی‌آدم آمده و عرصهٔ میدان خاك جولانگاه نوع [انسان] گشته هیچ دیده این‌چنین رزمی ندیده و هیچ شاهبازی صید خود را به همچنین نه بگذرانیده :

ز صد دلیر یکی باشد آنکه توفیقش
حسام قاطع و بازوی کامکار دهد

چون خبر این واقعهٔ عظمی به عز عرض رسید ارقام مطاعه شرف نفاذ یافت که خان احمد خان اردلان و شاهویردی خــان لر فیلی و طهماسبقلی‌خان بیگلربیگی چخورسعد و کلبعلی‌خــان افشار حاکم ارومی چون بر مضمون حکم جهان‌مطاع عالم مطیع مطلع گــردند با قشون خود متوجه اردوی سپهسالار شده نگذارند که لشکر مخالف از مقام خود [۹۴ الف] فرار نمایند و اغورلوخــان ایشیك‌آقاسی‌باشی شاملو را با جمعی از قورچیان و غلامان و آقایان و تفنگچیان نیــز بجهت تمشیت این امر مأمور ساختند.

چون ارقام روانه شد از جــانب سپهسالار، کچل مراد قوشچی آمده خبر آورد که چون در میــانهٔ اردوی کیهان‌پوی عسرت و تنگی آذوقه بود لاعلاج کوچ نموده چهار فرسخ از قلعه دور شده در میانهٔ الکای زینل جلالی نزول نمودیم که خاطر از رهگذر آذوقه جمع شود و در عریضه قید نموده که طهماسبقلی‌خان بــا لشکر چخورسعد و کلبعلی‌خــان افشار و اغورلوخــان ایشیك‌آقاسی‌باشی داخل اردوی کیهان‌پوی شدند و ارادهٔ آن است کــه در میان الکای زینل جــلالی قلعه‌ای است که در حصانت و متانت قرین‌ندارد و موسوم به‌کورلك* است و لاچین‌بیك برادر زینل جلالی مستحفظ آن حصن حصین است. چون سد راه مترددین شده او را بــه تصرف اولیــاء دولت قاهــره درآوریم.

حکم قضا مضــی صادر شد کــه مطمح نظــر فرخنده اثــر و همت والا نهمت آن است که قلعهٔ وان به تصرف درآید. ادوات قلعه‌ـ گیری و مایحتاج آن همگی مهیاست می‌باید کــه سعی در استخلاص قلعهٔ مذکور شود که عنقریب رایات جاه و جلال نیز روانهٔ آن حدود است.

الحال بعداز گرفتن قلعهٔ کورلك حقیقت را [۹۴ ب] به عــز عرض رسانند که بدانچه مقرر شود عمل نمایند و حکم مذکــور را مصحوب علی‌بیك قوشچی روانــه ساخته خود بــه دولت و اقبال در

دارالسلطنهٔ تبریز رحل اقامت انداخته اوقات شریف را به پرسش قضایای مظلومان صرف می‌نمودند.

که در روز **یکشنبه بیست‌وهشتم** قرابوداق قوشچی قاجار به‌عتبهٔ علیه آمده چند نفر سرو زنده و دو سه نفر شاهی‌سیون به نظر کیمیا اثر آوردند.

و مقارن این حال گرگین جلودار که نزد خان احمد خان رفته بود که جمعیت لشکر نموده به تاخت موصل روند و در ثانی الحال خان مذکور را به اردوی معلی طلبیده آمده بودند عریضهٔ خان احمد خان را به‌نظر رسانید: «آنکه قریب به ده دوازده هزارنفر ازغازیان نصرت‌شعار در حوالی قراباغ جمعیت نموده ارادهٔ رفتن موصل دارند. چون کس به طلب این غلام آمد واجب بود که به عز عرض حجاب درگاه برساند که چون درین ولایت ایل والوس بینهایت جمع شده‌اند مبادا از آمدن این غلام چشم‌زخمی از رهگذر لشکر مخالف برسد. بنا بر آن آمدن را موقوف به عرض‌داشت که هر امری که از کریاس گردون‌اساس عز ورود یابد بدان عمل نماید.»وزراء و امراء عالیشان صلاح در آن دیدند که آمدن او موقوف باشد. بنابراین حکم جهان‌مطاع شرف نفاذ [یافت] که خان احمد خان آمدن آذربایجان را موقوف نموده در تاخت [۹۵ الف] و تاراج موصل ساعی باشد.

و بعد از فراغ از این مقدمات عریضهٔ مرتضی‌قلی خان حاکم مرو رسید که امامقلی‌خان والی ترکستان و تاشکند را که قبل ازین مخالفان به دست آورده بودند دراسترداد آن کوشیده به تصرف خود درآورده‌اند، «ملك از کف رفته باز آمد به کف». حضرت ظل‌الهی از این خبر خشنود شده به عیش و کامرانی مشغول شدند.

و در روز **چهارشنبه ششم شهر جمادی‌الاولی** میرزا صدرای اشتهاردی که سابقهٔ خدمت در این سلسلهٔ علیه داشت به‌جهت وزارت آذربیجان تعیین شده به شرف پایبوس مشرف شد.

و در روز **چهارشنبه سیزدهم شهر مذکور** سلیمان‌بیك قوشچی

از اردوی سپهسالار آمده خبر گرفتن قلعهٔ کورلك* [و به دست آوردن مستحفظان را به خدمت اشرف عرض نمود.

و درین روز خلف بیك سرو زنده که از قلعهٔ شهرك که در تصرف اقوام یلنگتوش بود به درگاه معلی فرستاده اساری خط امان یافته روانهٔ مکان خود شدند و ارقام‌مطاعه نوشتند که‌خلف‌بیك و حسن‌خان حاکم هرات در روز از ابر و باد مسارعت وام نموده متوجه درگاه جهان‌پناه شوند.

در روز **سه‌شنبه هجدهم** امرای عظام مثل طهماسبقلی‌خان حاکم چخورسعد و محمدقلی‌خان بیگلربیگی قراباغ و فرخ‌خان حاکم شیروان و کلبعلی خان افشار حاکم ارومی و دیگر سلاطین و یوزباشیان قورچی و غلام به اتفاق سپهسالار در دارالسلطنهٔ تبریز به شرف پایبوس مشرف شده و هریك فراخور حال به نوازشات و تفقدات پادشاهی به اعلی‌علیین رسید.

آن روز بساط عیش و عشرت گسترده لاچین‌بیك برادر زینل‌بیك جلالی و مقصود آقا و شیخ‌ابدال‌آقا و درویش‌آقا و مصطفی آقا که از ریش‌سفیدان معروف محمودی بودند و از قلعهٔ کورلك] شاهی‌سیون شده به تقبیل آستان مشرف شدند.

مقارن حال از جانب خلف‌بیك عریضه رسید که چهار پنج هزار اوزبك به اتفاق عبدالعزیزخان به‌تاخت خراسان آمده تا حوالی جام و لنگر تاخت نمودند. لشکر فیروزی اثر خراسان ایشان را تعاقب نموده به‌قدر دستبردی نمودند و بعضی از غنایم را استرداد نموده سالماً غانما مراجعت کردند. حضرت ظل‌الهی از استماع این خبر به محض الهام غیبی قرار به آن دادند که امیرخان قورچی‌باشی را بجهت محافظت خراسان روانهٔ آن صوب با صواب نمایند. مشارالیه به تاریخ **جمعه پنجم شهر رجب‌المرجب** [۹۵ ب] به آن خدمت سرافراز گشته پابوس نمودند و روانهٔ مقصد شدند.

و در همان روز الکای مرند را به تیول لاچین‌بیك جلالی داده

مومی‌الیه را با جمیع اکراد روانهٔ آن محل کردند که به رفاه بال در آن ولایت زندگانی نمایند.

و از جانب خان احمد خان خبر رسید که به اتفاق کلبعلی‌بیك دواتدار به تاخت موصل رفته ساحت آن ولایت را بــه خاك یکسان نموده و غنایم بیحد و نهایت به دست غــازیان شیر شکار افتاده* و جمعی از اکراد یزیدی که از صدمهٔ شکوه جنود نامعدود در مغاره‌ها* متواری شده بودند وجــود ایشان را در انــدرون مغاره‌ها* به آتش سوزناك تأدیب نموده خاکستر ایشان را به باد فنا دادند. حضرت ظل‌الهی را ازین خبر انبساط تازه و فرح بی‌اندازه روی داده شکر خالق ذوالجلال به تقدیم رسانیدند.

و در روز **سه‌شنبه هشتم شهر مذکــور** سیاوش‌بیك یــوزباشی غلامان بجهت قوللر آقاسیگری‌تعیین شده سر مباهات به‌فلك رسانید. چون همت والا نهمت حضرت ظل‌الهی همیشه مصروف و معطوف بر آن است که هریك از بندگان در جادهٔ خدمتکاری ثابت قدم باشند سر او را به تربیت از گنبد گردون برافرازند لهــذا مقرر شد که جمعی از غازیان که در سفر گرجستان و وان آثار جلادت و مردانگی از ایشان به ظهور آمده باشد اسامی ایشان را مستوفیان عطاردنشان به قید تحریر درآورده فراخور خدمات [۹۶ الف] انعام و تحصیل دهند. ازین جهت جمع کثیر از آن موهبت مستطیع شده کیسهٔ آمال ایشان از وجوهات انعام مالامال گردید.

بعد از فراغ از این مقدمه هر روزه به قصد شکار سوار شده کومه‌های اردك و کلنگ صید می‌نمودند و به خوشی و فرخی اوقات صرف می‌کردند.

ایام به کام و اختران فرمان‌بر
افلاك نهاده بــر خط فرمان سر

ایت ئیل ۱۰۴۳

رسیدن نوروز ایت‌ئیل سنهٔ ثلث و اربعین و الف و سوانحی که در طی سنهٔ مذکور به‌عمل آمد و توجه رایـات جلال در بهار این خجسته فصل به جانب ییلاق سهند

ابر نـوروزی علم بـر گوشهٔ افـلاك زد
وز خروش فاخته گل جامه بر تن چاك زد
آب‌خورده‌یاسمین، بر چشم نرگس‌خاك‌ریخت
لالـه خیمه در جـوار سوسن* چالاك زد

در روز سه‌شنبه **بیست و یکـم شهر رمضان المبارك سنهٔ ثلث و اربعین و الف** که‌سه ساعت از روز مذکور گذشته بود در دارالسلطنهٔ تبریز خسرو فلك چهارم از نهانخانهٔ حوت به خلوتسرای حمل قدم نهاده عالم را خرمی تازه بخشید در تالار مبارك جشن عظیم ترتیب کردند.

از یمن عاطفت آن‌صدرنشین سپهرخنجر بیدرا آب دادندو پیکان غنچه به‌دست شبنم سوده گشت. سنان نیزهٔ خار به حمایت‌گری مهد گل برخاست و سپر زرکوب گل پیش تیر باران ابر بهاری آمد. درع [۹۶ ب] سیمابی آب از صیقل و ضیاء شعاع بر آینهٔ سپهر انداخت و تیر رعد از کمان قوس قـزح جهیدن گرفت و درخت عـریان از اوراق پریشان لباس عاریتی در بر کرد و در عرصهٔ باغ نقش‌ارژنگی

و بساط [صدرنگی] پدید آمد. خاك خشك اغبر بـا مشك اذفـر آمیخته عقدهای مروارید از گوشهای اشجار آویخته شد. عقل‌خردمند ازین کسوت شریف که به‌طراز «صبغة‌الله و من‌احسن من‌الله‌صبغة»* مزین گشته حیران و سرگردان است.

دوران گل و لاله ایـام بهـار است
عالم چو رخ خوبان پر نقش و نگارست
نرگس به چمن در، صنم سبز*لباس‌است
سوسن به‌صف‌اندر پسر سیم عذار است

از مژدهٔ آمدن بهار عالم را شکفتگی روی نموده ساکنان خطهٔ غبرا را سرودی و متوطنان عرصهٔ خضرا را حبوری بی‌اندازه روی داد.

بر رای خـردمندان دوربین و سخن‌فهمان نکته‌آفـرین روشن و مبرهن و مدلل و مبین خواهد بود که رتبهٔ ظل‌الهی که مراد از آن پادشاهی است بعد از درجهٔ نبوت و امامت کیفیت جهانبانی است.

نیست در این دایرهٔ خرگهی رتبـه به از رتبهٔ ظـل‌اللهـی
قرب به همسایگی رب بـود سایه‌به‌شخص از همه‌اقرب بود

و به این سعادت همه‌کس را دسترس نیست و این دولت به سعی دریافت قدم هرکس نی. بی‌شبهه [۹۷ الف] تا آب از منهل اقبال قویم‌الالطاف نباشد آن نهـال مراد بر فلك اجـلال بالا نکشد و آن شجرهٔ طیبهٔ معنویه به «اصلها‌ثابت و فرعها فی‌السماء» به‌گل و میوه آراسته نشود. یقین که سعادتی در سرشت هست که این دولت سر- نوشت شده.

هرکه افسر بر سرش از فر یزدانی بود
گوهرش را آب‌و رنگ از نور ربانی بود

آیـدش از مصحف امید فالی بـر مراد
رایت اقبـالش از رایات سبحانـی بود
لاجرم بر هفت اقلیمش سرافرازی رسد
مسندش بالای هفت‌اورنگ*سلطانی بود
بر سریر دولتش تمکین بود حسب‌المراد
در ازل هر کو به‌فیض دولت ارزانی بود
در ازل از عین اقبالش دهند آب حیات
تا ابد جـام مرادش همدم جـانی بود

لاجرم چون سعادتمندی ازلی‌الاقبال بر سریر عزت و جـلال و قلمرو عدالت و افضال نزول فرماید فلك در تربیتش افزاید و ملك به تهنیتش زبان گشاید. چون از لطف و مرحمت الهی ابواب شفقت نامتناهی بر چهرهٔ آمال حضرت ظل‌الهی باز بود بـر مسند اقبـال تکیه داده بعد از تمادی ایام جشن نوروزی، به دادرسی مظلومان و به دلداری و دلجوئی عجزه می‌پرداختند و دامان آمال ضعفاء و مستحقین را از نوال پر می‌ساختند و به عیش و کامرانی مشغول بوده اخبار مسرت آثار هـر روزه از ممالك محروسه [۹۷ ب] به پایهٔ سریر می‌رسید.

و در روز **شنبه بیست و پنجم شهر رمضان المبارك** از جـانب طهماسبقلی‌خان خبر حرکت خوندگار از استنبول به اسکودر آمد که چون پادشاه والا جاه روم به عزم سفر از دارالقرار خود متوجه می‌شوند در آن اثناء منهیان ایشان‌خبر تسلط فرنگ را می‌آورند که جمعی از فرنگان با کشتیهای آماده به بعضی از بـلاد اروم‌ایلـی آمده تاخت و تاراج بیحـد و حصر نموده بـا غنایم و اسیر بسیار مراجعت می‌کنند. خوندگار این مقدمه را به‌فال‌خوب نگرفته‌مراجعت می‌نماید.

حضرت ظل‌الهی در روز **غـرهٔ شوال** به مبارکی عید فرخنده فال

در تالاری که نشیمن آن بلند اقبال بـــود جشن عظیم نموده پیشکش حسن‌خان حاکم هرات و امیر حمزه‌خـــان دارای سیستان و وزیـــر خراسان با چند نفر سرو زنده که خان احمدخان از تاخت موصل به دست آورده بود در آن روز از نظر مبارك اشرف گذشته محفل‌نشینان بزم اعلی نیز فراخور احوال بخشی و نصیبی یافتند.

و در روز **دوشنبه چهـــارم شهر مذکور پـــرنده** نام شخصی از ملازمان بیکتاش‌خان حاکم بغداد به رسم چاپار از بغداد آمده عریضهٔ خان مذکور را آورد مضمون آنکه سردار عساکـــر رومی جمعی را بجهت تاخت حله مقرر نموده احتیاط آن لازم است. بنا بر آن احکام مطاعه به اسم شاهویردی خان لر و خان احمد خان [۹۸ الف] اردلان و امرای فارس عز ورود یافت که جمعیت نمایند که اگـــر از جانب رومیه حرکتی واقع شود ایشان نیز در برابر بجهت دفع صایل سعی به‌عمل آورند.

بعـــد از چنـــد روز از جـــانب خـــان مذکـــور خبر رسید کـــه کنعان‌ولد ناصر مهنا* خبری به‌من‌نوشته‌فرستاده است که جمعی از اعراب حلب که بجهت شتر خریدن آمده بودند چنین مذکور ساختند که ینکچری آقاسی جمعی از ینکچری را بجهت تقصیری به قتل‌آورده آن جماعت نیز یکجا جمعیت نموده کمر قتل او را بر میان می‌بندند و در میانهٔ ایشان آتش فتنه بالا گرفته بنابرآن خوندگار که از استنبول به عزم سفر عجم بیرون آمده بود مراجعت می‌نماید و مفتی را به‌قتل آورده شورش عجیبی در بلاد روم روی داده، از این رهگذر به جانب حله آمدن موقوف شد.

درین روز نیز از جانب مهدی خان سلطان حاکم دورق عریضه به درگاه گردون اساس آمد که سید منصور خان حاکم عربستان با جمعی از اعراب آل کثیر و آل فضول جمعیت نموده بـــر سر قلعهٔ محسنیه رفته قلعهٔ مذکور را به دست می‌آورد. اما نارین قلعه به دست سید محمدخان است و امیر نعمت‌الله خالوی سید محمدخـــان نارین قلعهٔ

مذکور را محافظت نموده مخالفان را راه نمی‌دهد. تا آنکه سید محمد خان به کومك او آمده داخل قلعه می‌شود و سید منصورخان منکوب شده [۹۸ ب] از پای قلعه فرار می‌نماید.

و از جانب ایوب‌خان حاکم سلماس نیز خبر آمد که عساکر وان و اکراد آن محال جمعیت نموده ارادهٔ تاخت آذربایجان دارند. حضرت ظل‌الهی تکیه به عون عنایت یزدان* نموده [جاسوسان] به هر طرف روان ساخته انتهاز فرصت داشتند که:

عریضهٔ حسن‌خان حاکم هرات رسید که عبدالرحمن اتالق با دوازده هزار اوزبك از المانچی و غیره از راه چهل دختران به کسویه آمده و جمعی را جدا نموده به‌ولایت خراسان فرستاده تاخت و تاراج نمودند و در روز **پنجشنبه هیجدهم** از آب مرغاب عبور نموده مراجعت کرده‌اند.

و ملازم بیکتاش‌خان حاکم بغداد خبر آمدن ینکچری آقاسی را به **بیره‌چك*** و خروج سردار از حلب آورده به عز عرض رسانیدند.

و نواب کامیاب درین روز جاسوسی از اهل روم را که در دار-السلطنهٔ تبریز به دست آمده بود به پای فیل انداخته مقتول ساختند.

و میرفتاح اصفهانی را رخصت انصراف به‌جانب بغداد داده روانه کردند.

و در تالاری که مسکن آن مظهر اقبال بود در آن روز جشن نموده امرا و اعیان دولت ابواب خوشدلی و شادکامی بر روی آمال خود گشوده به کشیدن جامهای راح روحانی مبادرت نموده داد عیش و عشرت دادند

نشستند با هم به عیش و سرور
کدورت همین بود نالان ز دور
[۹۹ الف]

در روز **شنبه هفتم** از جانب امیرخان قورچی‌باشی سردار خراسان

رضاقلی بیك ملازم او به چاپار آمده خبر آورد که عبدالعزیزخان ولد ندر محمدخان به عزم تاخت خراسان با بیست هزار اوزبك به‌کسویه آمده چند روز توقف نمودند. اما چون متوطنان خراسان از آمدن مطلع شده بودند اسباب و اموال خود را به قلاع محکم برده آنچه لازمهٔ مردانگی بود به‌عمل آوردند. مشارالیه را از آن حرکت ناهنجار کاری از پیش نرفته به قصد محاصرهٔ فراه از آن راه روانه شد. بیست روز در پای قلعهٔ فراه توقف نموده از آنجا نیز چون حصانت قلعه را مشاهده می‌نماید با هزار خروار یأس روی به ولایت خود می‌گذارندوخاطر از رهگذر ایشان جمع شده حضرت ظل‌الهی بجهت ورود این خبر خلاع فاخره بجهت قورچی‌باشی با ارقام مطاعه روان ساختند.

و در این روز میرهمای ایلچی دارای ممالك هندوستان را که بجهت اسب خریدن آمده بود طلب نموده مجلس بر روی [او] آراستند و سوغاتی که میر مذکور همراه داشت از نظر مبارك‌همایون گذرانیده به تفقدات شاهانه سرافراز گشت.

و در روز **چهارشنبه نوزدهم** از جانب سلطنت‌پناه رستم‌خان والی گرجستان عریضه به درگاه جهان‌پناه رسید که چون قبل ازین والی دادیان اظهار مصاهرت با این غلام نموده بود درین ولا [۹۹ ب] همشیرهٔ خود را برداشته که بیاورد. حاکم باشی‌آجوق و طهمورث مردود از این مقدمه آگاهی یافته سر راهها را مسدود ساخته انتهاز فرصت داشتند که شاید دستبردی نموده مانع آن ازدواج شوند. این بندهٔ خانزاد چون برین احوال مطلع شده با عساکر نصرت مآثر امرای قراباغ و شیروان و یکجهتان کارتیل روانهٔ آن صوب گردید و در پای التون قلعه که سرحد باشی آجق است و صفر پاشا حاکم اردهان چند نفر تفنگچی به کومك جماعت باشی‌آجق فرستاده بود رسیده ایشان را منهزم ساخته جمعی از ملازمان خود را از راه ولایت کوریال به یاری والی دادیان

فرستاده خود نیز از التون قلعه کوچ نموده در یك فرسخی محلی که طهمورث و حاکم باشی آجق توقف داشتند نزول نمود، و روز **یکشنبه نهم شهر ذی‌قعده** والی دادیان با جنود نصرت **توأمان** خود در برابر طهمورث و لشکر باشی‌آجق صف‌آرایی می‌کرد و چون تلاقی فئتین دست می‌دهد به اندك فرصتی شکست عظیم به لشکر باشی‌آجق افتاد. حاکم مذکور با چند نفر از اوزناوران کاخت و باشی‌آجق اسیر و گرفتار گردیده دو سه هزار نفر دیگر مقتول می‌شوند. طهمورث و ولد پادشاه باشی آجق گریخته خود را به قلعهٔ کتت می‌اندازند. والی دادیان دیدی فال همشیرهٔ خود را بعد از فتح چنین مصحوب ملازمان اعتباری [۱۰۰ الف] به اردوی این غلام فرستادند و اراده چنان‌است که فیمابین والی دادیان و این کمترین بندگان ملاقات واقع شود. اگر از سدهٔ سنیه رخصت انصراف حاصل شود به عمل خواهد آمد. حضرت ظل‌الهی را از شنیدن این خبر کمال بهجت و سرور روی داده ملازم رستم‌خان را با خلاع فاخره و اسب و زین با ساخت طلا روانه نموده در رقم قید نمودند که اگر ملاقات فیمابین آن سلطنت‌پناه و والی دادیان روی دهد چون در این ولا دم از یکرنگی می‌زند قصوری ندارد و رقم را به تعجیل روان ساختند.

مقارن این حال عریضهٔ سید منصور خان عرب که بر قلعهٔ حویزه دست یافته بودبه‌درگاه جهان[پناه]آمده اظهار ایلی‌وبندگی بیش از پیش نموده بود ارقام استمالت نامه با خلاع فاخره بجهت آن فرستاده در دلجوئی او دقیقه[ای] فرو نگذاشتند.

و در روز **پنجشنبه بیست و پنجم** میرزامحمدواقعه‌نویس به‌جوار رحمت ایزدی پیوسته جای او را بعد از چند روز به میرزا معصوم مستوفی بقایا شفقت نمودند.

چون کارآگاهان عالم صورت و معنی در ضمیر روشن‌نفسان عالم تحقیق دایم به دریافت معانی دقیق که هرآینه صلاح امور ملك در آن است سعی می‌نمایند لهذا درین ایـام قاید توفیق به الهام حضرت

واهب واجب‌التکریم در سراچهٔ خاطر آفتاب مآثـر حضرت ظل‌الهی که پرتو تجلیات غیبی است [۱۰۰ ب] راه یافت‌که چون دارالسلطنهٔ تبریز اکثـر اوقات از ممر سیل و بـاران خرابی بـه‌آن راه یافته خانواده‌های قدیم از رهگذر آن.آب به خاك برابر می‌گردد هیچ بهتر از آن نیست‌که‌چون به‌نفس نفیس درین ولایت نزول واقع‌شده ممر سیل را حفر نموده راهها و ممرها را بـا سنگ و صاروج مسدود سازند که دیگر اذیتی و خرابی به شهر راه نیابد. فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که در روز غرهٔ شهر ذی‌الحجة‌الحرام قـورچیان و غلامان و آقایان و عملهٔ بیوتات بر سر کار حاضر شده در کندن نهر* مذکور ساعی باشند. حسب‌الفرمان همگی با بیل و کلنگ و اسباب و مایحتاج متوجه شدند و زمین مذکور را قسمت نموده به فراخور هر کس رسد رسیده در حفر آن شروع نموده در اندك فرصتی بـه اتمام رسانیدند. قضا را پیش از شروع این امر اصلا قطـره[ای] باران از ذروهٔ سما میل کرهٔ ارض‌نمی‌نمود. بعداز اتمام نهر*مذکور از اثر باران بسیار سیل عظیمی بهم رسیده که اگر آن کار متمشی نمی‌شد بنای تبریز را از شدت آن سیل در عدم آباد می‌یافتند. این مقـــدمهٔ عظمی بی‌آنکه پای مشوره و صلاحی درمیان‌باشدازخاطر همایون سر زد. امید که تا خامهٔ‌تقدیر ورق*منشور ماه را به‌طغرای هلال موشح‌می‌گرداند منشوردولت‌واقبال به‌توفیق جاه‌وجلال حضرت اعلی‌مخلد باد ایام در ایاد بیرون‌ازعدد آحاد تا هر عددی[۱۰۱ الف] باشد از آحاد مؤلف.

بر رای لباب اهل استعداد مخفی نباشد که چون میرزا تقی وزیر دارالمرز که بجهت سعایت جمعی از نظر عاطفت شاهنشاهی افتاده با طالب‌خان اعتمادالدوله مجادله آغاز نهاده بود مدتی چون غریقی که به هر چیزی تشبث نماید به جانب هرکس توسل می‌نمود و چون گمراهی که به هر وجه راه جوید بر آن طرف تمسك می‌نمود تا آنکه هواخواهان جانسپار در محل مرغوب محاسبهٔ او را که مبلغهای کلی

می‌شد نوشته در روز **چهارشنبه سیم ذی‌حجه** به خدمت اشرف آورده گذرانیدند و چون حساب او بی‌باقی درآمـد نواب همایون تفقدات بینهایت نموده مجدداً وزارت دارالمرز را بـه او شفقت نمودند. مشارالیه به شرف پابوس مشرف شد.

و درین روز ملازم رستم‌خان والی گرجستان آمده خبر ملاقات والی مذکور را با حاکم دادیان و مراجعت سلطنت پناه معظم‌الیه را به الکای کارتیل آورد. حضرت ظل‌الهی در **روز عید اضحی** به باغ تقی سلطان رفته جشن عظیم ترتیب داده.

درین روز میرزا معصوم بجهت واقعه‌نویسی و میرزا ابوالفتح ولد میرزا محمد بجهت وزارت‌غلامان به‌شرف‌پابوس‌مشرف‌گردیدند.

و مقرر شد که سپهسالار در تبریز توقف نماید، و خود به دولت و اقبال در ساعت سعد سوار شده متوجه ییلاق سهند گردیدند.

و چون چمن سعدآباد که از قرای [۱۰۱ ب] معتبر تبریز است و در نهایت صفا و فضا و در نظر همگنان جلوه‌گر بود نزول واقع شد، ساکنان آن سرزمین به عز عرض رسانیدند که در یك فرسخی محل مذکور مغاره‌ای است که از ابتدا تا انتهای آن بیست گز بیشتر نیست و در آخر آن مغاره گوی است که عمق آن سه گز باشد و آن گو را به مرتبه[ای] عفونت و سمیت غالب است که هر ذی‌حیاتی را که در آن بیندازند فی‌الحال کشته می‌شود. حضرت ظل‌الهی را این معنی گوشزد گردیده به عزم سیر آن مغاره روانه شدند و چند رأس گوسفند و بز در آن مغاك انداخته به تجربه حاصل شد که سخن مردم آن ولایت خلاف نبوده حقاً که آن مکان محل تعجب است.

در آن سرزمین ملازم بیکتاش‌خان آمده به عرض رسانید که چون دایم از اعراب موصل دستبردها روی نموده بود بجهت تلافی مقدمات ایشان کنعان آل مهنا را با خالدبیك فرستادیم که در تلافی آنچـه از دست برآید تقصیر ننمایند. ایشان با قشون خود به‌جانب آن ولایت رفته اهل موصل تاب مقاومت نیاورده فراری می‌شوند. اعراب مهنا

ایشان را تعاقب نموده تا حوالی دیاربکر می‌برند. در آنجا کومك به اهل موصل رسیده جنگ عظیمی واقع می‌شود. آخرالامر شکست بر لشکر مخالف افتاده جمعی اسیر و دستگیر می‌شوند و پانزده هزار گوسفند و شتر و گاو به دست اعراب افتاده [۱۰۲ الف] سالماً غانما مراجعت می‌نمایند.

واخشتی سلطان نیز عریضه فرستاده در طی عریضه قید نموده که سید محمدخان قبل ازین از صدمهٔ سید منصور خان گریخته به بصره رفته بود. سید منصور قلعهٔ محسنیه را نیز به تصرف خود درآورده این کمترین بندگان با شیخ فرهاد به حوالی قلعهٔ محسنیه رفته که شاید سید منصور دم از ایلی بزند. خدمتش از قلعه بیرون آمده شروع در جنگ و نزاع نمود و جمعی از طرفین مقتول شدند. آخرالامر چنین مذکور شد که سید منصور از کردهٔ خود نادم است.

حضرت ظل‌الهی در این روز کوچ نموده متوجه ییلاقات سهند بود. هر روزه اخبار متواتر از اطراف [می]رسید.

در این ولا طهماسبقلی‌خان کس خود را به درگاه جهان پناه فرستاده خبر آمدن سردار به دیاربکر و آمدن به ارزن‌روم را آورده اظهار نمود که خواندگار ابازه‌پاشا را به قتل آورده با فرنگیان‌صلح نموده متوجه ولایت حلب است. حضرت ظل‌الهی به سعادت و اقبال ازین اخبار چیزی به خاطر راه نداده از گدوك شبلی عبور نموده به قوری‌گل نزول‌اجلال واقع شد.

درین روز حسن‌خان حاکم هرات و خلف‌بیك به شرف پابوس سرافرازی یافته منظور نظر عاطفت شاهانه گردیدند و بزم عیش و شادمانی بر روی ایشان آراسته، هر لحظه به شفقتی ممتاز و سر-افراز می‌گشتند.

بعد از دو روز از آن مکان کوچ واقع شده به حوالی [۱۰۲ ب] سهند رسیدند. در تعریف خوبی آن ییلاق و چمن زبان روزگار الکن است. غایتش شمه[ای] از فضای آن بیان کردن لازم است.

□□ □□

ذکر ورود مخیم اقبال در ییلاق سهند و به عیش و کامرانی بودن و به‌قتل آمدن طالب‌خـان اعتمادالدوله و اغورلوخـان ایشیک‌آقاسی‌باشی و دیگر سوانحی که در آن مکان روی نمود

□□ □□

چون آن سرزمین محل ورود آن مرکز دایرهٔ اجلال گردید در هر طرف آن وادی که سیاح نظـر پرواز می‌نمود چشم بـر روی گل و لاله‌های رنگارنگ می‌گشود و به هر مکانی که سیار خیال عبور می‌نمود تکیه بر سبزه می‌کـرد و سبزه‌زارش به نزاهت چون روضهٔ ارم و ریاض عرصه‌اش سبز و خرم. آب روان آن مرغزار چون جعد بتان پر شکن و آب انهارش بغایت صافی و روشن. طرهٔ سنبل شانه زدهٔ باد صبا و زلف بنفشه به دست مشاطهٔ نسیم مطرا. جام شقایق چون ساغر صهبا لبالب بادهٔ ارغوانی و کاسهٔ گـل مالامال شراب زندگـانی. صحرایش از طراوت و صفا قبول جان خردمند و از خضرت و نزاهت مرغزار ارم. چون ساحت جود کریمان طول آن بی‌هنجار و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن بسیار. گفتی از خط استوا سطحی راست کرده و از دایـرهٔ معدل قطعه[ای] بـرانگیخته. از سرسبزی مرغزارش زمانه خط نسخ بر طراوت ریحان [۱۰۳ الف] کشیده و بساط زمردی پیکرش آب روی زمرد و پیروزه برده. از سبزه و صفا چون آینه که عکس خط دلفریب خوبان بر آن افتد یا خود آیینه که از رطوبت هوا زنگار پذیرد.

چو مینو چراگاهی آمد پدید — که از خرمی سر به‌مینو کشید
روان آب در سبزهٔ آب خورد — چـو سیماب در پیکر لاجورد

چون حضرت ظل‌الهی به دولت و اقبال آن سرزمین را به فر و شکوه آراستند و در منزلی که محل نزول پادشاهان سابق و به یورت بایندری اشتهار داشت فرود آمده سایبانهای منقش به دیبا و زربفت

بر سر پا کرده بر چهار بالش دولت و متکای عظمت تکیه نموده آیین عیش و سرور به تازگی روی داد و هر روز به طریقی و هر لحظه به روشی زنگ‌زدای ضمیر آفتاب تأثیر گشته در مراعات‌خاطر یکجهتان ساعی بودند.

بر رای کارآگاهان عالم کون و فساد و بر ضمیر دانایان و متوطنان سبع‌شداد ظاهر و باهر است‌که‌پادشاهان‌اولوالعزم برگزیدهٔ حضرت واهب متعال‌اند، آنچه در اندیشهٔ خواص و عوام درنیاید به سرپنجهٔ نجدت و بسالت و به قوت بازوی کامکاری میسر می‌گردانند و هرچه به‌رزانت رای و تدبیر صواب‌متعلق بود به‌استشارت رأی روشن و استعانت ضمیر منیر به فیصل می‌رسانند. هرچند آن امر در نظر دوربینان به لباس دیگر جلوه نماید اما عاقبت آن محمود است.

انموذج* این مقدمه به قتل آمدن طالب‌خان[۱۰۳ ب] اعتماد‌الدوله است که چون در ایام منصب از بادهٔ خوشگوار دولت عنان تمالك و دوراندیشی را از دست داده مدام با جام هوش‌ربا دست در آغوش داشت معاندان که از دیرباز رشتهٔ مخاصمت را در پیچ و تاب داشتند و در انتهاز فرصت بودند به گفتگوهای سعایت‌آمیز مزاج اعتدال سرشت حضرت ظل‌الهی [را] نسبت به او منحرف ساخته تا آنکه در روز **جمعه دوم شهر صفر سنهٔ ۱۰۴۴** که نواب همایون در خانهٔ حسن‌خان حاکم هرات مهمان بودند آن وزیر عالیمقدار را با اغورلو خان ایشیك‌آقاسی‌باشی و حسن‌بیك یساول صحبت مقتول ساختند.

آری درین سخن نیست که سرپنجهٔ تقدیر به دست تدبیر نتوان پیچید و با شخص قضا مقاومت مفید نیاید. حبذا سبکروحی که با قضا[ی] نازل از راه مرافقت مسارعت نماید و خوشا کاملی که با اجل موعود بقدر مخالفت تبدل نکند.

خنك برق كو جان به گرمی سپرد
به‌يك لحظه زاد و به‌يك لحظه مرد
نه افسرده شمعی كه چون برفروخت
شبی چند جان داد و آنگه بسوخت

بعد از كفايت مهم ايشان قاضی محسن ولد قاضی معـــز را نيز سياست نموده به جزای اعمال سزا دادند.

در همان روز امر وزارت به ميرزا تقی و منصب ايشيك‌آقاسی باشيگری به امامقلی‌بيك‌يوزباشی ايناللو نامزد شده حكم جهان‌مطاع به طلب او روان شد.

و در روز **جمعه شانزدهم** [۱۰۴ الف] **شهر صفر** ميرزا تقی به رتبهٔ وزارت سرافراز گشته به شرف پايبوس مشرف گرديد.

و درين روز سيد محمدخان و* سيد حسين‌خـــان ولدان زكريـــا* خان با پنجاه نفر شاهی‌سيون شده در مجلس همايون مشمول نظـــر عاطفت گرديدند.

و جمعی از اكراد را كه ايوب‌خان حاكم سلماس گرفته بود به‌نظر آورده مورد سياست گشتند.

و در روز **سه‌شنبه يازدهم ربيع‌الاول سنهٔ ۱۰۴۴** امامقلـــی‌بيك ايناللو بجهت منصب ايشيك آقاسی‌باشيگری، و رضای خليفه بجهت اسم خلفای*، و اغورلوبيك بجهت نظـــارت دفترخانه مقرر گشته به پايبوس مشرف شدند.

و در **بيست و پنجم شهر مذكور** كه از ييلاق سهند كوچ نموده متوجه چمن اوجان گرديدند دراثنای راه محمد خان‌بيك بـــرادر ميرزا تقی اعتمادالـــدوله بجهت وزارت مـــازندران، و آقـــا زمان اصفهانی برای وزارت رشت، و ميرزا تقی اصفهانی جهت منصب وزارت لاهيجان، و عمادا كه قبل ازين كشيك نويس بود بجهت‌وزارت قزوين، و محمد بيك ولـــد منوچهر بيك غلام به جـــای حسن‌بيك به

یساولی صحبت تعیین شده پابوس نمودند.

و از چمن اوجان بعد از چند روز توقف کوچ نموده متوجه دارالسلطنهٔ قزوین شدند و به دولت و اقبال در عمارت دولتخانه نزول نموده متوطنان دارالسلطنهٔ مذکور از ورود موکب مسعود سر مباهات به فلك اثیر* رسانیدند.

و در روز **پنجشنبه‌سیم‌جمادی‌الاولی** عریضه‌ای از جانب [۱۰۴ب] **علیمردانخان** [حاکم قندهار] به پایهٔ سریر آمد که صفدرخان ایلچی هند به محل دوکی آمده چنین مذکور می‌شود که در **غرهٔ جمادی‌الثانیه** داخل قندهار خواهد شد. نواب همایون در تدارك آن مقدمه کوشیده ارقام مطاعه به خان مذکور نوشتند که چون وارد قندهار گردد اوضاع و اطوار او را به قید تحریر درآورده به درگاه جهان‌پناه ارسال نمای.

و در آن روز سبحان‌ویردی بجهت یساقچی‌باشیگری، و مقصود بیك ولد خلف‌بیك به‌واسطهٔ یساولی صحبت تعیین شدند.

و در خاطر همایون خطور کرد که در حله قلعه[ای] بنا شود که متوطنان آن بلاد از رهگذر متمردان در امان باشند، و در **چهارشنبه بیستم** حاجی‌بیك برادر جبادارباشی بجهت مهیا ساختن اسباب **قلعه** متوجه حله شد.

و حضرت ظل‌الهی در دارالسلطنهٔ قزوین به عیش و کامرانی مشغول بوده در دلجوئی مظلومان و تنبیه ظالمان سعی موفور می‌نمودند که در روز **شنبه پانزدهم‌شهرجمادی‌الاولی** از جانب امیرخان قورچی‌باشی که سردار خراسان بود عریضه به درگاه گردون اساس آمد که عبدالعزیزخان ولد ندرمحمدخان با بیست هزار اوزبك به عزم تاخت خراسان آمده اراده داشت که تا حوالی مشهد و سبزوار ویران نموده محالی آبادان نگذارد. چون این خبر را منهیان آوردند این کمترین بندگان در جمعیت لشکر خراسان و تفنگچیان آن مرز و بوم [۱۰۵ الف] سعی نموده به اتفاق منوچهرخان حاکم مشهد و

جمعی از مردم هرات و میرکلان خفاجه و سایر تفنگچیان خراسانی به‌عزم جنگ ایشان روان گردید. جنود نامعدود اوزبکیه در حوالی قریهٔ تجرود نزول نموده بودند که عساکر نصرت‌مآثر را برداشته به تعجیل از بیراه روانه گردیدیم و به نوعی طی منازل واقع می‌شد که چون خیال در دل شب پنهان از طلایع‌حواس*می‌راندیم و چون ضمیر در خزانهٔ رازدار محجوب از دیده‌بان خواطر می‌آمدیم. زمین را به دست و پای اسبان چنان می‌سپردیم که دل خاك از آن آگهی نمی‌یافت، و فرود و فراز راه [را] چنـان طی می‌کردیم کـه برید انفاس در صعود و هبوط بدان وقوف نیافت. قطع منازل از ماه چنان استعاره نمودیم که عین‌الشمس بر آن دیده‌ور نشد، و پروین مثال لشکر چنان جمع کردیم که دیدهٔ مواکب ندید، دومنزل را به‌یك منزل چنان‌راندیم که همرهان جهات بر آن اطلاع نیافتند، و چهار گـوشهٔ بیابان را چنان درنوشتیم که مسافران صبا را خبر نشد. بامدادی که هندوی پاسبان شب دریچهٔ صبح را به روی ترکتاز مشرق باز کرد و لشکر نیمروز از کمین‌گاه ظلام بر عرصهٔ سپهر تاختند

چو خورشید تابنده‌بنمودچهر   در باغ بگشاد گردون سپهر

به محل موعود رسیده بی‌آنکه ملاعین [را] از ورود جنود مسعود اطلاعی باشد [۱۰۵ ب] در برابر ایشان صف‌آرای گشته شروع در مجادله شد و دلاورانی که تیغ مردانگی را از سرچشمهٔ شجاعت آب داده بودند و بلارك هندی را از ترکتاز جلادت و مردانگی به‌صیقل مراد زدوده تیغ انتقام از نیام کشیده بر آن گـروه حمله‌ور گشتند، نایرهٔ قتال از محل بام تا وقت شام به نوعی مشتعل بود که به آب سیل‌الغرم منطفی نمی‌شد. چون آفتاب در پردهٔ خفای مغرب متواری گردید آن بخت برگشتگان‌مشعلها افروخته به‌کارسازی اسباب معرکه مشغول بودند. اما معلوم شد که مضمون «الحرب خدعة» را به خاطر رسانیده برافروختن مشاعل را به جهت روشن ساختن راه گریز مهیا

نموده بودند که:

درین اثناء جمعی از قراولان خبر آوردند که عبدالعزیزخان با لشکر اوزبکیه فراری شده روی به‌ولایت خود گذاشته غازیان شیر شکار از شنیدن این خبر مسرت‌آثار آن گروه را تعاقب نموده جمعی کثیر را به دست آورده قریب به سه هزار کس را مقتول ساختند و خزاین عبدالعزیزخان به دست عساکر افتاده جمعی اسیر و برخی مقتول شده عنقریب به‌پایهٔ سریر خلافت‌مصیر خواهد رسید. حضرت ظل‌الهی را از این خبر مسرت و حبور بی‌اندازه روی داده خلاع فاخره بجهت قورچی‌باشی و امراء و مین‌باشیان و یوزباشیان که در آن معرکه حاضر بودند [۱۰۶ الف] فرستاده ارقام مطاعه عز ورود یافت که در محل خود هریك که در جانفشانی تقصیر نکرده‌اند به جایزه و انعام سرافراز خواهند شد و ایشان را به همه جهت مستمال ساخته به نوازشات و تفقدات سرافراز ساختند که:

درین روز خبر رسید که از جانب والی دادیان ایلچی به اتفاق کیخسرو بیك قوم سپهسالار به درگاه جهان‌پناه آمده بجهت آن مقدمه مهماندار تعیین نموده ایلچی را به محل خاصی فرود آوردند.

بعد از ورود آن خبر عریضهٔ سید منصورخان حاکم حویزه رسید که سید محمدخان ولد سید مبارك که به بصره رفته بود به قصد استرداد قلعهٔ حویزه با جمعی از اعراب آل کربلا و فضول آمده این غلام سیدهاشم پسر خود را به برادر او فرستاده بعد از جنگ سید محمدخان به دست آمده ارادهٔ آن است که این کمترین بندگان به شرف پابوس مشرف شوم.

و از جانب علیمردان‌خان خبر آمد که صفدرخان در **بیست و سیم شهر جمادی‌الثانیه** داخل قندهار شد. حضرت ظل‌الهی ارقام مطاعه با خلعت فاخره مصحوب محمدبیك یساول صحبت بجهت ایلچی مذکور روانه نمودند.

در **بیست و هشتم شهر مذکور** سروزنده که‌امیرخان قورچی‌باشی

در آن جنگ به دست آورده با کتابخانه و اسباب عبدالعزیزخان به نظر مبارك اشرف رسید. اسباب او را به انعام سلطنت‌پناه [رستم] محمدخان مقرر نمودند.

و درین [۱۰۶ ب] روز از جانب طهماسبقلی‌خان خبر رسید که ابدال نام شخصی از اهل شوره گل با رومیان قارص زبان داده جمعی از اهل قارص را به قلعهٔ مغازبرد آورده و ولد حاکم مغازبرد را که جانشین پدر بود دستگیر کرده قلعه را به اهل قارص داده است.

و در روز **چهارشنبه دهم شهر رجب‌المرجب** امامقلی‌بیك قاجار ایشیك‌آقاسی را بجهت حکومت قلعهٔ آخسقه، و سلیمان‌بیك قوشچی را بجهت محافظت الکای قبه تعیین نمودند، و اوتارخان بجهت سفر خراسان به شرف پایبوس مشرف شد.

تنگوز ئیل ۱۰۴۴

رسیدن نوروز تنگوز ئیل سنهٔ اربع و اربعین و الف و وقایعی کهدرین سال از پردهٔ خفا به منصهٔ ظهور جلوهگر شد

بهاری آمد و عالم چمن شد ز سال نو همه غمها کهن شد
قدوم عیش را از هر کرانه زده ابر بهاری شادیانه
جهان از خرمی بر خویش بالید گل قالی ز پامالی بخوابید
ز بس نرم از رطوبت گشت آهن جرس خود پنبهشد در منعشیون
چنان گل از هوا شاداب میشد که از آسیب شبنم آب میشد
ره توصیف آن را هرکه سر کرد سخن دیگر نیارد مختصر کرد

در روز **چهارشنبه دوم شهر شوال سنهٔ اربع و اربعین و الف** که چهار ساعت از روز مذکور گذشته بود مسندنشین فلك از منزل حوت به خلوتخانهٔ حمل آمده عالم را به نور جمال خود مزین ساخت. حضرت [۱۰۷ الف] ظل الهی در دارالسلطنهٔ قزوین در تالار باغ جنت جشن عظیم ترتیب داده ایلچیان دادیان و سایر مهمانان را طلب داشته تا غروب آفتاب به عیش و کامرانی مشغول بوده به انعامات وافر ساحت خاطر همگنان را شاد ساختند. پاکا، منزها، واجبالکرم و مفیضیالجودی، چنانچه عالم طبیعت را بر حسب چرخ آبگون چون فرش بوقلمون به ازهار و اشجار گوناگون رونق و طراوت بیاندازه بخشیدی ذات خجسته صفات عالم ملك و ملت و جهان دین و دولت را

به فر آفتاب جلال و سعد اکبر عز و اقبال از مکاره حوادث دوران در حفظ حمایت خود نگاه دارد که به اعتدال هوای‌دولت که ربیع‌الابرار ایام است گلبرگ بجهت نوبهار سعادت بر شاخسار آمال علمای‌اعلام و فضلای ایام و ملوك اکناف و اشراف اوتاد و عباد و کافهٔ انام و سایر خواص و عوام نضرت و طراوت و خضرت و نداوت تازه یافت که دست آسیب و نکبات حدثان بذی‌الشهور والا عوام بل الی منقرض الایام از تعرض اذیال و اکمام آن قاصر است.

در این روز نوروز و موسم فرخنده فیروز که طراز دیباچهٔ جشن شاهان عجم و طرب‌نامهٔ فریدون جم است هر فردی از افـراد دولت قاهره و احباء حضرت زاهره به اقسام تحف و هدایا من الـذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام [۱۰۷ ب] بدین درگاه گردون‌سا و بارگاه فرقدآسا تقرب می‌نمودند.

چیست کان نیست تو را تا بر تو آن آرند
[هم سخن زانکه سخن نـزد سخندان آرند]

القصه روزگار فرخنده آثار را به شادکامی می‌گـذرانیدند که در **روز چهارشنبه نهم** قباد آقا ملازم طهماسبقلی‌خان عریضه به‌پایهٔ سریر اعلی آورد کـه سوداگـر سردرودی و یك نفـر جاسوس از استنبول آمده خبر آمدن خواندگار آورد که به قصد استخلاص‌ایروان روانه است، و این سخن به تحقیق پیوسته.

چون در دارالسلطنهٔ قزوین از اثر عفونت هوا طاعون و وبا بهم رسیده نواب همایون به ییلاق دریاوك که در سه‌چار فرسخی دار-السلطنهٔ مذکور بود نقل نمودند و در قزوین از اثر صعوبت آن بیست هزار نفر از دست ساقی اجل شربت شهادت چشیدند و اثر آن فتور به‌اکثر ولایات شایع‌شد. درسلطانیه و ابهر و طارم و خلخال‌وزنجان و بعضی از ولایت آذربایجان و اردبیل و گیلانات جم غفیر و جمع کثیر نابود گشته ناله و افغان خلایق به فلك اثیر می‌رسید. حضرت

ظل‌الهی بعد از چند روز توقف درییلاق درياوك به‌دارالسلطنهٔ‌مذکور رجعت نمودند.

و در روز **یکشنبه نهم شهر مذکور** شاهویردی سلطان استاجلو بجهت حکومت دربند تعیین شده، سیاوش سلطان حاکم سابق او را معزول ساختند.

و در آن‌ایام از ممر سیل در بلدهٔ دارالمؤمنین [قم] [۱۰۸ الف] خرابی بسیار روی داد و شخصی بجهت تاریخ آن داهیه این مصرع را گفته: «خاك قم را بباد-داد این آب» ـ الحق بسیار مناسب واقع است.

در آن روز بنای عمارت و باغ درحوالی آسیاب سیاوش‌بیك نهاده در ساعت مسعود جشن‌عظیمی در آنجا نموده داد عیش و عشرت‌دادند.

و در **روز دوشنبه پنجم شهر ذی‌قعده** جانی‌بیك یساول صحبت را مقرر فرمودند که چون آمدن خواندگار به حدود چخورسعد مشخص شده با لشکر قـراباغ و شیروان و چخورسعد در آن ولایت جمعیت نموده اگر از جماعت اکراد و مخالفان حرکتی روی نماید در ازالهٔ آن کوشد. خدمتش به پابوس مشرف شده روانهٔ مقصد گردید.

مقارن این حال خبر فوت سلیم‌خان حاکم کاخت به درگاه جهان پناه رسید و بحری‌بیك ماموی را که یکی از جانسپاران ایـن آستان بود به حکومت آن ولایت سرافراز کردند. خدمتش با میرزا محمد برادرزادهٔ مین‌باشی تفنگچیان که بجهت محافظت قلعهٔ لوری تعیین شده بودند به تقبیل آستان گردون اساس مشرف گشته روانه شدند.

و در**روز جمعه نهم ذی‌حجه** خبر آمدن‌خواندگار به‌ولایت سیواس به سمع منتسبان درگاه علیه رسید که‌از آنجا بلامکث متوجه ارزن‌روم است و توپخانه را پیشتر[روانه] نموده.

درین روز جاسوسی از جانب طهماسبقلی‌خان رسید [۱۰۸ ب] که خواندگار بعد از ورود به ارزن‌روم خلیل‌پاشا حاکم آنجا را با پسرش به قتل آورده روانهٔ ایروان گردید. احکام مطاعه به طریق

استمالت به طهماسبقلی‌خان و سپاهیان قلعه‌دار ایـروان نوشته با خلاع فاخره فرستادند که اینك رایات جاه و جلال به فیروزی و اقبال روانهٔ الکای آذربیجان است. در خدمات خود مجد و مردانه بوده آثار سعی به ظهور آوردند که هریك مشمول نوازشات شاهانه خواهند شد.

و در روز **چهـارشنبه دوازدهم شهر محرم‌الحـرام سنهٔ ١٠۴۵** به‌ساعت مسعود حضرت ظل‌الهی از دارالسلطنهٔ قزوین سوار شده به عزم سفر خیر اثر آذربایجان پای دولت در رکاب سعادت‌گذاشته روان شدند و بعد از طی مسافت به سلطانیه و ابهر آمده چند روز در قصبهٔ ابهر رحل اقامت انداختند.

و در آن منزل اعتدال سرشت میر فتاح اصفهانی از بغداد آمده به شرف پابوس رسید و بعد از چند یوم مشارالیه را به نوازشات و عاطفات پادشاهانه سرافراز گردانیده بعد از آنکه خبر نزول عساکر سلطان مراد به حسن سویی مشخص شد خدمتش را به اتفاق قاسم‌آقا ملازم طهماسبقلی‌خان به ایروان فرستاده حکم کوتوالی شفقت‌کردند که در محافظت قلعه نهایت سعی به عمل آورد.

و قزاق‌خان حاکم سابق شیروان را بجهت مرمت نمودن بـرج [١٠٩ الف] و بارهٔ قلعهٔ دارالسلام بغـداد روانه کـردند کـه به صلاحدید حاکم آنجا اگر تعمیری باید بکند.

و در روز **چهارشنبه نوزدهم شهر محرم** علیقلـی‌بیك بـرادر سپهسالار بجهت دیوان‌بیگی‌گری و میر شاه طاهـر ترشیزی بجهت وزارت اصفهان و ولد فضل‌علی سلطان‌حاکم پنجده به‌جای والد حاکم شده پابوس نمودند، و حکم ایالت دارالسلطنهٔ تبریز به‌اسم رستم‌خان سپهسالار نوشته شد.

و در ساعت مسعود از قصبهٔ ابهر به حد ترخص رفته علمهای جنگ را بجهت یمن ساعت بسته تکیه بـه عون عنایت پـروردگار کرده روانهٔ سلطانیه گردیدند.

و در **یکشنبه بیست‌وهفتم شهر صفر سنهٔ ١٠۴۵** ملازم رستم‌خان

سپهسالار که به ایروان رفته بود آمده به‌عرض‌رسانید که‌سلطانمراد خواندگار با وزیر اعظم و جنود نامعدود روم داخل قارص شده در این چند روزه به محاصرۀ قلعۀ ایروان خواهند آمد.

و در روز **پنجشنبه یازدهم** خبر محاصره نمودن ایروان به سمع باریافتگان جاه و جلال رسید و جمعی از غازیان که ارادۀ رفتن به قلعۀ ایروان داشتند مرخص گشته روانه شدند و هر روزه اخبار متواتر می‌رسید که عساکر رومیه سیبه‌ها و توپخانه‌ها را به حوالی قلعه نزدیك آورده کار به محصوران تنگ شده حضرت ظل‌الهی از سلطانیه به تعجیل تمام کوچ نموده متوجه گردیدند، و چون موضع قرا[۱۰۹ب] بلاغ چرخ‌بند مخیم سرادق جلال گردید از جانب محمدقلی‌خان حاکم قراباغ و فرخ‌خان بیگلربیگی شیروان خبر رسید که چون کار بر نگهبانان قلعه تنگ شده بود تاب مقاومت نیاورده قلعه را تسلیم نموده خود اسیر و دستگیر تقدیر گردیدند. حضرت ظل‌الهی را ازین خبر فی‌الجمله ملالی به‌خاطر همایون راه یافت.

و اما چون‌همیشه تکیه به‌عون و عنایت‌حضرت ذوالجلال داشت از آن منزل کوچ نموده به مقام برکش از ییلاق سراب است رحل اقامت انداخته شروع در سان عساکر نصرت‌مآثر کرده جمعی از غازیان شیر شکار را به عزم زبانگیری روانۀ اردوی خواندگار نمودند.

و میرزا محسن مستوفی خاصه بجهت مهمانداری صفدرخان ایلچی تعیین شد.

در آن اثنا خبر رسید که خواندگار از سر تقصیر اهل قلعه گذشته سالماً و غانماً آن جماعت را روانه نموده خود بعد از تعیین نمودن مرتضی‌پاشا را با لشکر معتمد خود به ایالت ایروان و روانه نمودن طهماسبقلی‌خان‌را با خدم و حشم به‌جانب استنبول روانۀ دارالسلطنۀ تبریز است.

و چون قبل ازین به سمع جلال رسیده بود که خلیل سلطان قرامانلو حاکم اخستاباد* در کومك اهل قلعه تقصیری نموده حکم به

قتل او صادر شد.

و از جانب حکام قلعهٔ بایزید و ماکویه نیز خبر رسید که بی‌آنکه آسیبی به ایشان برسد قلعه را خالی [۱۱۰ الف] کرده به مخالفان سپرده‌اند، حکم قضا مضی سمت ظهور یافت که آن دو میر عاقبت نامحمود را پوست از تن کنده به نظر همایون آورند. بعد از چندروز آن امر از قوت به فعل آمد.

و محمدعلی‌بیك که قبل ازین به ایلچی‌گری به جانب هندوستان رفته بود نزد رستم‌خان سپهسالار که در حوالی تبریز و آن حدود انتهاز فرصت داشت فرستادند که تحقیق احوال ایشان نموده بیاید. مشارالیه متوجه گردیده سپهسالار از صدمهٔ ورود جنود نامعدود روم دارالسلطنهٔ تبریز را خالی نموده و در زوایای آن در کمینگاه فرصت نشسته بود. خواندگار بعد از گرفتن ایروان و به مقصد رسیدن به تبریز آمده از راه وان متوجه ولایت خود گردید و سپهسالار با عساکر فیروزی‌مآثر ایشان را تا حوالی خوی و سلماس تعاقب نموده جمع کثیر اسیر و دستگیر نموده به درگاه جهان‌پناه فرستادند. محمدعلی‌بیك بعد از تحقیق احوال لشکر به شرف پابوس اشرف مشرف شده حضرت ظل‌الهی به عون اقبال و یاری حضرت ذوالجلال از برکش کوچ نموده متوجه دارالسلطنهٔ تبریز شد.

چون منزل قراچمن سرادق جاه و جلال گردید امراء دولتخانه ومنتسبان اخلاصمند به عز عرض رسانیدند که استرداد قلعهٔ ایروان از جمله واجبات است چرا که آن محل امسال به دست نیاید نقصان و خسران بسیار به ولایت آذربایجان و شیروان راه خواهد [۱۱۰ ب] یافت بلکهٔ اکثر ولایت از دست‌خواهد رفت. حضرت ظل‌الهی را آرای بندگان دولتخواه خود خوش آمده بجهت استرداد قلعهٔ مذکور عزم جزم نمودند. به شرح و بسط آن مقدمه در تحت مقدمهٔ ایروان نوشته می‌شود.

□□ □□

گفتار در وقایع آمدن خواندگار فرمانفرمای‌ممالک‌روم به‌صوب آذربیجان و مراجعت‌آن و نهضت رایات جاه‌وجلال به فیروزی و اقبال بجهت استرداد قلعهٔ‌ایروان و فتح‌کردن آن قلعهٔ خیبر توأمان را بعون ملک منان و دیگر سوانحی و وقایعی‌که در آن سفر خیر اثر روی نمود.

□□ □□

خجسته‌ترین بیانی و نیکوترین کلامی که سامعان خلوتسرای قدس و ملکوت و نظاره‌گیان عالم لاهوت از استماع بهجت افزایش جان را به دریچهٔ گوش و دل را به نزهتسرای هوش آورندتا از تحریر اقلام عنبرین فام این کلام مشام فهم و خردشان به شمایم حکایات معطر گردد و سکنهٔ خطهٔ غبرا و متوطنان عرصهٔ بیضا را قوتی در تن و قوتی در بدن می‌آورم، اگر من بی‌بضاعت کم‌استطاعت را از فرومایگی بجهت هر لفظی و بواسطهٔ هر معنی بر در خلوتسرای امیر شرف‌الدین علی یزدی و جناب فضائل‌مآب امیر خواند به دریوزه و گدائی بایدرفت تا عبارتی تازه به‌دست‌آورده در کار مشکل‌پسندان روزگار نمایم اما از آنجا که غیرت طبع بلند و نیت همت ارجمند است بر معانی دقیقشان التفات ننموده [۱۱۱ الف] به تنمیق آنچه از خاطر شکسته سر زند تسلی می‌شوم.

قلم چون از کف من کرد پرواز زغیب آمد به گوش هوشم آواز
که کلکت گرچه باشد بی‌بضاعت ز فیض شاه یابد استطاعت

ملتمس آنکه هر دری که از بحر خاطر به نظر صیرفیان رستهٔ معنی پژوهی درآورم اگر در آن تفی یا آب صدفی ملاحظه کنند در ازالهٔ آن به کرم عمیم سعی نمایند و به جان حزین این کم مایهٔ دستگاه عبارت‌پردازی منت نهند.

غرض از تلفیق الفاظ شکسته بستهٔ این ساکن زاویهٔ خموشی آن است که چون در آن معرکهٔ حیرت‌افزا که نمونهٔ روز فزع اکبر

بود در رکاب ظفر انتساب سایه‌وار مقیم بـود و آنچه به قلم تحریر آمده بی‌دستگاه سخن آرائی است.

آنچه قلمم نگـارد امروز   مملو [بود] از در شب‌افروز

بباید دانست که سبب تلفیق این اوراق بلاغت نشان مقدمهٔ فتح و نصرت صاحب شکوهی است که ساحت با راحتش مطاف طواف سالکان خطهٔ غبـرا و سرچشمهٔ لطف و عـاطفتش منبع آب حیوان تشنگان بادیهٔ خضراست. رهنمایی که به دستیاری قاید توفیق ره گم‌کردگان مسلك دین قویم را بـه شارع مستقیم درآورده نـدای «اجیبوا داعی الله» به چهار طرف اقلیم رسانند و حـق سبحانه و تعالی کلید فتح و نصرت در چنین سرپنجه نهـاده و چنین بـازوی کامکار را محل تأیید و تعویذ گردانیده، به هر جانبی که روی رایت ظفر پیکر بدان آورد مباسم آن ثغر* به امداد «فتح قریب» [۱۱۱ ب] خندان شد و به هر طرف که باد حمله برانگیخت مشام ایام از نسیم پیروزی معطر گشت.

با عزم تـو کاسمان به گـردش نـرسد
جـز فتح و ظفـر کرا رسد همراهی

صحیفهٔ خاطر شریفش محل نقوش حقایق و لوح ضمیر منیرش مهبط انوار دقایق، طبع گوهرافشانش مخزن اسرار الهی و ذهن وقادش مورد لطایف نامتناهی.

ز درك غـایت علمش عیون مدرکه قاصر
ز کنه آیت نعتش نفـوس نـاطقه مضمر

قبهٔ زرنگار چتر نصرت شعارش منور عرصهٔ سپهر و غبار مواکب کواکب‌آثارش کحل‌الجواهر دیدهٔ ماه و مهر، پرچم علم‌کشورگشایش غیرت‌افزای زلف پر خم حور و خـدم مجلس بهشت‌آسایش حیرت‌ده عقول غلمان دارالسرور. در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخهٔ صور

عدم به گوش اعدای مملکت رسانیده و به هنگام بزم نوای غمزدای مرحمتش جان اولیای دولت را مبتهج و مسرور گردانیده. سموم قهر جانسوزش جانگداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دل‌افروزش نضارت‌بخش ریاض ستمدیدگان، خنجر تیزش چون غمزهٔ خوبان شورانگیز و تیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قالع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز و آویز. وسعت ساحت ملك اسکندر در نظر همت عالی اثرش تنگتر از حوصلهٔ مردم بخیل و رفعت شجرهٔ قدر کسری* و قیصر در برابر عظم شأن ملازمانش بی‌وقعتر از فروع نخیل*.

ای تختگه ملك ترا عالم تنگ
یك پایه زبخت قدر تو هفت‌اورنگ

[۱۱۲ الف]

لطف تو نموده سوی هر کس آهنگ
رخ سوده به خاك کف پایش اورنگ

بعد از آنکه دهان را به هفت آب بشویم نام نامی و القاب‌سامیش را بگویم: مبارز الدنیا و الدین، مشید مآثر الشرع المبین، ناصر امیرالمؤمنین، محیی‌الدولة الصفویة، صاحب‌الدولة الباقی، منجح الامال و الامانی، شاه صفی‌الدین الحسینی الموسوی صفوی، خلدالله ملکهما بسلطانهما و اوضع علی العالمین برهانهما، بی شایبهٔ تکلف سخنوری و غایلهٔ تصلف مدح‌گستری از مشاهدهٔ صادرات افعال و ملاحظهٔ واردات اعمال این پادشاه ستوده خصال واضح و لایح می‌گردد که در هیچ عصری از اعصار فر همای همایون‌بال جاه و جلال بر سر هیچ تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایهٔ سعادت و افضال نیفکنده و باز بلندپرواز تأیید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمند کامکاری بسان وجود فایض‌الجودش ننشسته، بر ذمت هریك از ناسجان دیبای براعت و ناسخان اوراق بلاغت و فصاحت واجب می‌نماید که در نظم فراید وقایع و نشر مآثر بدایع آن شرایط

اجتهاد و لوازم اهتمام به تقدیم رسانند و بر ذمت فضلای جهان لازم است که در بیان مواقف مقدس آن مظهر انوار اله جهد مستطاع به تقدیم آورند و در ضبط جمل و تفاصیل و اوقات همایون غـایت [۱۱۲ ب] اجتهاد مفروغ گردانند.

و من بنده که از مبادی ایام صبی الی یومنا ذره‌مثال خاك‌برداشتهٔ عنایت و عاطفت آن مرکز دایرهٔ اقبال بوده‌ام و مـانند شاخ ضعیف بنیهٔ نبات پروردهٔ ابر احسان این پادشاه والا جاه گشته مدتی بود که این اندیشه را همخوابهٔ ضمیر داشت که در جزایل نعمت آن حضرت که رقاب شکر از طوق منت آن عاجز است و صحایف سپاسداری از ذکر شمه[ای] از آن قاصر به مقابلهٔ خدمتی تلقی نمایم تا میامن ذکر ذکر بعضی از مواقف مقدس

نشاطی درآرد به خـوانندگان مفـرح رساند بـه دانندگان
فسرده‌دلان را درآرد بـه کار غم‌آلـودگـان را شود غمگسار

به نوشتن این مسوده شروع نمودم و آنچه در ایام دولت به‌وضوح انجامیده بی‌شایبهٔ تکلف و تصلف بر ورق اظهار نگاشتم.

چون مقدمهٔ استرداد ایروان از معظم امور بود در آن باب پای ثبات افشرده شمه[ای] بیان خواهم کرد تا وقوع این داهیهٔ عظمی بر عالمیان مبرهن گردد [که] تا انقراض عالم دیگر چنین فتحی صاحب شوکتی را روی نخواهد داد. انشاءالله که آنچه پیشنهاد همت است از قوت به فعل آید، بمنه و جوده.

چون در فن سیاق تاریخ، اولی آن است کـه نخست شمه‌ای از کیفیت حالات والی روم و آمدن او به آن مرز و بوم را [۱۱۳ الف] در حیز تحریر آورد تا سلسلهٔ سخن را ربطی به‌هم رسد و بعد از آن شروع در اخباری که موقوف علیه فتح قلعه است نماید، از آن سبب به تحریك نسیم عبارت‌آرای زلف شاهد معنی را به پیچ و تاب آورده

مفصل آن وقایع را به زبان بیزبانی بیان می‌نمایم و قامت شاهد سخن را به دیبای آن معنی می‌آرایم که:

چون سلطانمراد فرمانفرمای مملکت روم به اغـوای شیطان و رهنمونی جمعی از جهول و ظلوم از ولایت خـود به عـزم تسخیر آذربایجان در حرکت آمده عنان کشورستانی بـه آن صوب معطوف داشت به تاریخ **یـازدهم شهر صفر در سنهٔ خمسین و اربعین و الف** حوالی ایروان مضرب خیام او گردید. در نخستین گام یکی از قلعه‌ـداران بی‌سرانجام که همیشه از بادهٔ سرشار پندار در محنت خمار بود سر رشتهٔ احتیاط از دست داده پای وفای خود را به تیشهٔ ادبار بی‌اعتباری لنگ ساخته چهرهٔ مراد را به نیل بدنامی سیاه گردانیده بی‌آنکه بـرج و بارهٔ قلعه را مـلاقات صدمهٔ تـوپ و شعلهٔ قاروره واقع شود بی‌منازع و معارضی در تاریخ **بیستم شهر مذکور** در تسلیم نمودن قلعه ساعی گشت و دودمـان آبای خود را که از دیـرباز به ملازمت این آستان ملك‌آشیان مباهات نموده، مغز استخوان از خوان نعمت بی‌اندازهٔ این دولت بلندآوازه [۱۱۳ ب] پـرورده و آسوده داشتند خراب و ویران ساخت. این مقدمه را سپاه رومی مقدمهٔ فتح عظیم دانسته به تصور آنکه در هر قدمی همچون صیدی و در هر گامی همین آشیانه پابرجاست از چخورسعد بعد از آنکه ساحت قلعه را به مردم کاردان و بسیاری‌ذخیره و وفور توپ‌و تفنگ آراسته و پیراسته و مرتضی‌پاشای ثانی وزیـر اعظم را که از معـارف دلیران روم و مشاهیر بزرگان آن مـرز و بوم بوده بـه رتبهٔ دامادی آن سلسله سرافرازی داشت و شجعان و رزم‌آزمایان به‌قوت شهامت او استظهار تمام داشتند به کوتوالی و سرکردگـی آن قوم مقرر فـرموده تیغ خونریز را به عزم تسخیر تبریز [تیز] نموده‌متوجه آن‌حدودگردید.

چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر آفتاب تأثیـر نواب **همایون اعلی** تـافت از دارالسلطنهٔ قـزوین کـه یورت قشلاق آن برگزیدهٔ جهان‌آفرین بود در حرکت آمد. حکم قضا جریان به جمعیت

جنود ظفر ورود به احضار عساکر گردون مفاخر شرف نفاذ یافت. تواچیان بهرام صولت به اطراف و جوانب دیار و امصار متوجه گشتند و خود به نفس نفیس بجهت عرض لشکر قیامت اثر در ییلاق سراب رحل اقامت انداخته دست اعتصام بر حبل‌المتین توکل زده همواره همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند آن سلطان ظل‌اله از مبادی تنسیم صبا و تبسم گلزار نشو و نما متوجه آن بود که [۱۱۴ الف] مرتکب امری که در نظر ناقص‌فهمان کوتاه‌بین شاق نماید بیگمان در تسلیهٔ خاطر نارسای ایشان کوشیده به نوعی در انجام و تدارك آن سعی نماید، «نه دست‌تو دارد خبر نه تیغ تو آلودگی» ظاهر گردد.

از آنجهت در نظر دقایق‌سنجان و دانش‌پژوهان صورت و معنی این ارادات دلیل‌قاطع و برهان ساطعی است بر خدا آگاهی آن یگانهٔ زمان که امور کلی و جزوی او بی‌معاونت هاتف غیبی و بی‌رخصت الهام لاریبی تمشیت‌پذیر نیست. پس هرگاه ابواب عنایت الهی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود اگر یك‌چند او را از طلعت جمال عروس آمال مهجور داشته به ظهور صور مکاره بیارایند نباید رنجید. چه عاقبت غنچهٔ مطلب شکفتن گیرد و شاهد مراد در آغوش آید. همچنانکه حضرت ابراهیم خلیل تا با القای آتش به اقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب «یا نار کونی برداً و سلاما» از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت اسماعیل تا فرمان قربان را برطبق آیهٔ وافی هدایهٔ «یا ابت افعل ماتؤمر» گردن انقیاد ننهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق «و فدیناه بذبح عظیم» بر وجنات روزگارش نتافت و نبی عربی تا کربت غربت و شدت اعدای دین و ملت نکشید شمیم «انا فتحنا لك فتحاً مبینا» بر پرچم رایت رسالتش نوزید.

به‌راه عاشقی هرکس نهد گام　　　نبینند بی‌تعب روی دلارام

[۱۱۴ ب]

دراین صورت خاطر فرخنده‌مآثر را از رهگذر چشم‌زخمی که به کید و خدیعت به ظهور آمده چرا متوزع و متفرق باید ساخت؟

تو کار خود به خدا واگذار و رنجه مشو
کـه کارسازی تـو لطف کردگـار کند

سبحان الله این چه حرف است که می‌گویم و این چه راه است که می‌پویم! از بیهوشی سر رشتهٔ کلام از دست دادم و عنان سخن را از کف رها کردم. همان به که مطلب طالب را به مطلوب حواله نمایم و پردهٔ حجاب از روی شاهد مدعا برداشته به غازهٔ عبارت تازه چهر دلبر معنی را گلگون سازم که:

چون ملك‌آرای ولایت روم با لشکر خصایل* مذموم که همگی را نقش معدومی به جای خط سرنوشت در ناصیه مثبت بود وسعت‌آباد دارالسلطنهٔ تبریز را مخیم سرادق خـود ساخت از ورود جنـود آن خرابی بسیار بر ابنیه و عمارات آن بلدهٔ طیبه راه یـافت، منهیان قضا و قدر از صبا و صرصر سرعت سیر استعاره نموده شمه[ای] از حرکات‌ناهنجار ایشان به‌سمع‌حجاب درگاه عرش‌اشتباه رسانیدند، آتش غضب شاهنشاهی شعله‌ور و سطوت قهر پادشاهی پرده در گشته به عزم مقاتله و مجادله لشکر نصرت‌اثر را که‌بجهت‌مصلحت و تدبیر چون شیر در زنجیر نگاه می‌داشت رخصت انصراف ارزانی‌فرمودند که در اراقه و سفك دمای آن خون‌گرفتگان سعی نمایند. دلاوران ظفر توأمان«چو از شه نغمهٔ‌رخصت‌شنیدند»[۱۱۵الف]از عرض‌گاه لشکر فیروز تا ساحل بحر جنود کینه‌اندوز مخالف که بقدر مسافتی بود به یك چشم زدن طی نموده محیط آن دریای زخار گشتند، و از هر طرف سورن انداخته در قطع آمال آن بخت برگشتگان چون پیك آجال در کار بودند و ساحت آن عرصهٔ بهشت شیم را چـون حلقهٔ خاتم بـر سلیمان آن خیل دژم تنگ کرده نمودار صحرای جهنم ساختند، و در عرض سه روز توقف آن مخذولان چندان بیسروسامان و قالب بیجان

گردیدند که در ضبط حافظهٔ مهندسی نمی‌گنجید. دلیران لشکر به دستیاری شمشیر هندی نسب افسونگر خط مندلی بر دور اردوی فلاکت اثر آن‌قوم کشیدند که هرکه پای از خط بیرون می‌نهاد سر به جای نقش قدم در پایش می‌افتاد و هرکه دست از آستین جلادت به‌در می‌کرد دستش از جلد دستی جلاد اجل دیگر روی آستین نمی‌دید. در اردوی آن گروه شدت جوع و محنت بی‌برگی به نوعی سمت ظهور یافت که متمولان آن طایفه از روث دواب و رئوس کلاب تغذیه می‌نمودند و در آرزوی [نان] جان می‌دادند و در عوض ماست مهتاب می‌لیسیدند. چون تنگنای آن معرکهٔ پرآشوب در نظر پادشاه آسمان‌کلاه رومی‌سپاه که دم استبداد و استقلال می‌زدند و به زبان او به‌غیر لفظ «انا و لاغیری» جاری نمی‌گشت و باد نخوتش جبروت عظمت نمرودی را به بروت خود نمی‌آورد [۱۱۵ ب] و اساسهٔ اسکندری را کمترین پایهٔ وقار خود می‌دانست درآمد دانست که از حرکت بی‌هنجار فایده بغیر از سرگردانی مترتب نیست و از تخم‌افشانی زیاده‌طلبی بری جز پشیمانی حاصل نه، طبل رحیل کوفته کام و ناکام از چنگ ستیز غازیان رزم مشتاق جسته از راه گریوهٔ سلماس متوجه دارالامان وان گردیده شفقت و مرحمت حضرت ظل‌الهی لشکر نصرت‌پناه را مانع تعاقب شده نگذاشت که به‌تکامیشی آن گروه روند.

با وجود قدغن پادشاهی و غضب شاهنشاهی جمعی از دلیران شنقارصولت‌شاهین‌طبیعت‌مقید به‌طعمهٔ روی [طلبه] نشده ازشکاری خود دست‌برنمی‌داشتند تا مورد سیاست گشته باعث تنبیه فوجی از جانسپاران شدند. چون نکبای نکبت مخالفین را وزیدن آخر شد و دبور ادبار آن طایفهٔ بیعار چون گردباد به هوا رفت نسیم امنیت از مهب فیض الهی در اهتزاز آمد و صبای رفاهیت از مکمن غیب به ریاض خرمی وزیدن آغاز نمود و خبر معاودت آن جنود نامعدود به سمع مبارک حضرت ظل‌الهی رسید بنا بر اعتقاد درست که همیشه

پیشنهاد همت والا نهمت بود سجدات شکر به تقدیم رسانیده بواسطهٔ تدارك خللهایی که در ولایت راه یافته بود عنان عزیمت به سمت دارالسلطنهٔ تبریز معطوف داشت. [۱۱۶ الف]

راقم این مسوده بجهت بازگشت لشکر مخالف این تاریخ را گفته به نظر مبارك حضرت ظل‌الهی رسانیده مورد عاطفت و شفقت بینهایت گردید.

قطعه

جهانگیرا شب دوش از ستمهای فلك هر دم
غم و اندوه می‌شد بر نشاط و عیش‌من غالب
که‌یارب‌از چه رو این‌جرأت از قیصرپدیدآمد
مگر اقبال شه گردیده بود از چشم او غایب
صفی آن شاه نیکو اعتقادی کز شرف او را
نموده مهدی صاحب‌زمان بر جای خود نایب
درین بودم که گفتا هاتفی با من که اینك شد
به‌پیش صاحب دین دفع این بدطینتان واجب
ز بیم تیغ شاهنشاه ایران لشکر رومی
گریزان شد چنان کز دیدهٔ افلاك شد غایب
رواج مذهب اثنا عشر بهتر ز اول شد
که غالب شد سپاه نور چشم سرور غالب
پی تاریخ این فتح همایون طبع موزونان
شده در جستجو چون خاطر مشتاق من راغب
چو وحی منزل این تاریخ عالی ز آسمان آمد
که فانی کرده رومی را علی بن ابی‌طالب

القصه، چون دارالسلطنهٔ تبریز محل نزول شادروان جلالت و اقبال گردید به دستور اساطین سلاطین و پادشاهان با داد و دین در دلداری رعایا و متوطنان و خاطرجویی مسکینان و حاجتمندان

نوازشات لایقه و تفقدات انیقه به ظهور رسانید و آن گروه به‌زبان استشفاع روی مسکنت [۱۱۶ ب] بر زمین نهاده می‌گفتند:

نظم

دیدیم روی غصه کنون وقت خرمی است
خوردیم زخم فتنه کنون جای مرهم است

ارکان دولت و اعیان ملت فراخور احوال بـه تکلفات شاهانه و عنایات خسروانه سرافراز گشته مطایای آمال خود را پربار ساختند. پادشاهی که همای همایون فر در هوای فضای هدایتش بال اقبال گشوده و طایران قدسی‌آشیان در سایهٔ جنـاح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده، زبان الهـام بیانش کاشف اسرار الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انـوار حقایق نامتناهی است چگـونه در تسکین قلوب ستمدیدگان اقطار سعی ننماید و به چه واسطه بر زخم ناسور محنت رسیدگان آفاق و امصار مرهم التفات نگذارد.
برهان این کلام خجسته‌انجام که‌از زبان‌قلم به‌عرصهٔ بیان جلوه‌گری آغاز نهاده استرداد قلعهٔ ایروان و التیام جراحات متوطنان آن عالی مکان است که چون مسندآرای ملك روم از تصرف قلعه که به خدیعت به دست آورده بـود مبتهج و مسرور گشته به نوعی کـه قبل ازین مسطور گشت روانهٔ ولایت خود گردید، حضرت ظل‌الهی به‌جمعیت وزرا* و امرا و اعیان دولت و سرداران جنود ظفرنشان امر فرموده، معاملهٔ کنکاش استرداد ایروان از خاطر آفتاب‌مآثر سر زده در باب نسق و ادوات قلعه‌گیری به‌لفظ [۱۱۷ الف] گهربارمذکورساختند.

نظم

هرچه آید از آن خلل در کار هست اول عـلاج آن ناچـار

چون در این یورش خجسته اثر بر آیینهٔ ضمیر منیر آفتاب تأثیر آن دارای کشورگیر صورت فتح مصور شده بود بعداز اظهار مشورت

ملازمان عتبهٔ اقبال روی ضراعت بر زمین نهاده به عز عرض رسانیدند که چون توسن ملك رام کردهٔ سیاست والاست عنانش بر صوب مراد معطوف باید گردانید و باز بلند آشیان حکومت دست‌آموز همایون همت اعلی است به هوای خاطر پرواز باید داد.

نظم

ایزد کو داد جوانی و ملك   ملك ترا داد تو دانی و ملك

حضرت ظل‌الهی نخست به ترتیب آوردن توپ امر فرمودند که به فرصت اندك چند عدد توپ گران از دارالسلطنهٔ اصفهان به وسعت‌آباد ایروان حاضر سازند. هریك از اخلاص‌منشان عتبهٔ عالیه را به‌قدر وسع و قدرت خیال این مهم خطیر که از عظایم امور در نظرشان می‌بود به خاطر می‌رسانیدند که آیا تمشیت این امر عظیم به قوت بازوی کدام صاحب‌رای دولتیار فیصل‌پذیر گردد که ناگاه قرعهٔ اختیار به الهام حضرت پروردگار به اسم سامی حسین‌بیك که امارات سعادتمندی و اخلاص‌گزاری از جبین او ظاهر بود برآمد. خدمتش در **روز چهاردهم شهر جمادی‌الاولی** از قراچمن که در دوازده فرسخی تبریز واقع است به سرعت تمام متوجه اصفهان گردید. بعد از انجام [۱۱۷ ب] آن مهام حضرت ظل‌الهی بر تصمیم عزیمت تسخیر جازم شده بر ضمیر منیر خود استخلاص آن قلعه را تصمیم نموده به کوچ نمودن و حرکت کردن جنود ظفر ورود امر فرمود.

با وجود کثرت سرما و شدت شتا که مزاج هوا رو به سردی داشت و ابر و باد سر تلون مزاج پیش گرفته بود، گاه از مباسم برق خندهٔ دلفروز و گاه از باران و رعد گریه و سور می‌نمود و برف از کوه سنگین‌دل قساوت‌قلب آموخته گاه از سهام برد دلها می‌خراشید و گاه نمك سوده بر آن می‌پاشید

گشت فاتر* چو چشم دلبر من   چشمهٔ گرم آسمان پیما

ناتوان ناتــوان ز برقع ابر به کــرشمه همی کند ایمــا

حضرت‌ظل‌الهی‌در **روزدوشبنه دویم شهرجمادی‌الثانیه** از دار‌السلطنهٔ تبریز به وثوق عنایت بیچون و قوت دولت روزافزون عنان به قاید توفیق «و من یتوکل علی‌الله فهو حسبه» سپرده روان گردید. عساکر نصرت‌قرین و غازیان ظفرآیین کمر جانسپاری و خدمتگاری بر میان جان بسته فتح کردار ملازم رکاب ظفر انتساب می‌نمودند.

در اثنای طی مفاوز کلبعلی‌خان حاکم لار را به آوردن توپی که قبل ازین در بلدهٔ خوی ترتیب داده گذاشته بودند و در ثانی الحال از شرف سعادت افاقت موسوم به «یولداش» شد مأمور ساختند. چون کنار آب ارس کــه از انهار معظم بلاد و امصار است مخیم سرادق [۱۱۸ الف] جلال گردید خان مذکور توپ «بالیمز» مشهور را به اردوی معلی رسانیده از آب گذرانید. چون اردوی همایون را عبور از آب ارس به آسانی روی نمود حسب‌الفرمان قضا جریان عمدة‌المقربین خلف‌بیك به رسم منقلای با چند نفر از امرای نامدار روانهٔ مقصد شده خــود به نفس نفیس تکیه بــه لطف و عنایت حضرت رب‌العزة و تأیید و معاونت محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله و امام المتقین و یعسوب*الدین امیرالمؤمنین علــی بن ابیطالب و بواطن قدسی مواطن حضرت ائمة‌المعصومین صلــوات‌الله علیهم اجمعین و روح پر فتوح حضرت صفیهٔ صفویه حفت بالانوار القدسیة نموده* عنان یکران دولت به نیت فتح و نصرت به صوب ولایت چخورسعد که ساحت با راحتش رشك‌افــزای خلد برین و عــرصهٔ جنت‌مثالش خلاصهٔ معمورهٔ روی زمین است مصروف و معطوف داشتند و در هر قدم مبشر فتح خیرالامان به گوش جان می‌رسانید که اینك دروازهٔ قلعه در انتظارموکب سپاه چشم‌به‌راه است، و در هر گامی منهی‌اقبال مژده می‌داد که برج و باره از صلابت جنود ظفر قرین روی بر زمین نهاده.

در انتظار مقـدم شاه جهـان پناه
قلعه بغل گشاده نشسته به شاهراه

القصه بعد از طی مفاوز و مسالك و صحاری و بوادی چون‌قصبهٔ شرور محل عبور [۱۱۸ ب] گردید به خاطر آفتاب تأثیر که انموذج* جام‌جهانماست[رسید]که‌سکان‌قلعه‌راکه‌ازجام‌غرور [و] ساغر نخوت مست و بیشعورند از طلوع ماهچهٔ رایت اقبال مطلع سازند که شاید بخت خواب‌آلودهٔ آن روز برگشتگان از صهبای نوم غفلت بیدار گشته به‌سرحد‌تیقظ‌وانتباه[آیند]از روی‌لطف و مرحمت به زبـان عفو و نصیحت و کلماتی که دلیل بر حجت قاطع بود اعلام نمودند که ذات همایون ما بنا بر عادت جبلی از جرایم و زلات* شما گذشته رقم عفو بر آثام جملگی کشیدیم. باید کـه به زبان اعتذار و استغفار پیش آمده به استسلام* آستان سپهر‌تؤامان شرف‌استسعاد* یابند و به‌یقین دانند که دولت مرغی نیست کـه به هر آشیانه فرود آید و مملکت عروسی نه که به هر کس چهره نماید. عنایت ازلی تا شامل حال که شود و بخشش لم‌یزلی تا مقرون روزگار کدام سعادتمندی گردد، و آیهٔ «یختص من یشاء» بعد از اتمام نصیحت‌نامه به یکی از ملازمان جانسپار داده روانه نمودند.

با این الطاف شاهانه و اعطـاف خسروانه خبث طبیعت و رجس جبلت آن مدهوشان بادهٔ غفلت را بر مکر و خدیعت باعث و محرص آمد. آری چون تدبیر جوانان موافق تقدیر ملك قدیر نبود عاقبت از آن همه سعی و کوشش جز حرمان و خسران نیافته جسارتشان موجب خسارت گردید. [۱۱۹ الف]

بعد از آنکه به خاطر آفتاب‌تأثیر پادشاه جهان المحفوف بعنایة ملك المستعان که همت بلندش کمند تسخیر بر کنگره و شرفات‌ایوان کیوان می‌افکند لمعه[ای] به احوال کثیر‌الاختلال آن طایفه پرتو انداخت و به عین‌الیقین مشاهده رفت کـه کلك قضا منشور ادبار

ایشان را به توقیع خسران موشح گـردانیده به نیت قویم و عـزم مستقیم از آن مرحله کوچ نموده رایت قلعه‌گیری برافراشت.

به تاریخ روز **پنجشنبه پانزدهم ماه مبارك رجب** که روز استفتاح بود ساحت با فسحت ایروان محل نزول اجلال آن برگزیدهٔ لم‌یزل و لایزال گردید و عرصهٔ آن سرزمین از سم سمند باد رفتارش به‌مشك ختن و عنبر سارا تبدیل یافت. محصوران قلعه بعد از ملاحظهٔ این حال دل از جان و مال برگرفته به جد و جهد تمام در اسباب حصار-داری ساعی گشتند.

و در همان روز یرلیغ واجب‌الاذعان که به توقیع ملك منان مزین بود نفاد یافت که قدوة‌الامراء العظام رستم‌خان سپهسالار ایـران و بیگلربیگی آذربایجان حوالی قلعه را بر امرا و غازیان نصرت‌فرجام قسمت نموده چهل سیبه ترتیب دهند. هر نقبی به عهدهٔ امیری و هر سیبه به وقوف صاحب تدبیری مقرر دارند که هریك به‌قدر وسع و توان جان شیرین در کف نهاده در خارا شکافی [۱۱۹ ب] چون‌فرهاد ضرب‌المثل روزگار گردند.

حسب‌الفرمان قضا جریان تواچیان مریخ هیأت سطح آن سرزمین را چون کرهٔ افلاك به قسمت درآورده در امر نقب کندن و سیبه بردن جازم شدند.

و در آن روز امراء آذربایجان و قـراباغ و شیروان و بردع و جوانشیر که قبل ازین به‌سرکردگی عمدة‌الاعاظم سیاوش‌بیك قوللر-آقاسی که در قشلاق قراباغ به‌جهت تمشیت مهمات گرجستانات توقف نموده بودند و یك عدد توپ «بالیمز» همراه داشتند به‌عز بساطبوسی مجلس بهشت آیین شرف استعساد یافته در آن امر با سایر دلاوران معرکهٔ نبرد کمر خدمتگاری بر میان جان بسته دست یکی داشتند.

بر رأی الباب ارباب روزگار پوشیده نیست که قادر مختار کلید هر بند بسته را به دست اقتدار صاحب وقاری نهاده و گره هر کار فروبسته را به رأی مشکل‌گشای میروالا شکوهی حواله کرده. حضرت

ظل‌الهی حل آن عقده که روزگار از آن به ستوه آمده به سرانگشت تدبیر آسان کرد و کشف هر معضله که ایام از آن درمانده به‌اشارت رأی منیرش سهل آمد.

همان چاره دید آن خردمند شاه / که بردار آن بند از آن بندگاه
بفرمود تا لشکر نامدار / درآیند پیرامن آن حصار
به بازوی قوت خرابش کنند / ز سیلاب خون غرق آبش کنند

عساکر نصرت‌مآثر دور دایرهٔ قلعه را محاصره [۱۲۰ الف] نموده مرکزوار در میان گرفتند تا به توفیق حضرت متعال در روز **سه‌شنبه بیست و پنجم** که ده روز از ورود جنود مسعود به آن حدود گذشته بود نظارت‌پناه حسین‌خان ناظر سه عدد توپ «بالیمز» قلعه‌کوب را به یمن توفیق و تأیید حضرت علام‌الغیوب با جمع کثیر از بیلداران و تفنگچیان و عراده‌سازان و حدادان چابك‌دست به پایهٔ سریر خلافت مصیر حاضر ساخته به شرف پایبوس اشرف مشرف گردید و از شنیدن نغمات تحسین سر مباهات به فلك رسانید. مردان کار دیدهٔ روزگار گردیده ازین حرکت چست و چالاك که از آن اخلاصمند به منصهٔ ظهور آمده بود انگشت تحیر در دندان‌گرفته از هرطرف صدای آفرین بلند کردند.

خدمتش در اثنای طی مراحل از اصفهان تا ایروان مسافت راه رابه‌ذرع‌درآورده یکهزارودویست [وپنجاه] و هفت هزارویکصد و پنجاه ذرع که دویست و نه فرسخ و نیم و یکصد و پنجاه ذرع بوده باشد مشخص کرده و در عرض چهل و سه یوم از دارالسلطنهٔ مذکور به ایروان آمده به عز بساطبوسی مشرف شد.

دانشمندان با عقل آشنارو و خردمندان با ادراك همزانو این مقدمه را از برکت حصول دعای خیر که در طی مسالك از آن اخلاص مناص به وضوح پیوسته بود و محض عنایت بیچون دانسته رجوع به اقبال بیزوال پادشاه [۱۲۰ ب] صاحب فر گیتی همال نمودند. اگر

نه حرکت کوه البرز در نظر ایشان از قبیل خیالات باطل و تصورات بیحاصل می‌نمود سخن سست* عقل دوربین موشکاف را ازین تردد وارهانم و رخسار پردگیان عبارت را آب و رنگی تازه دهم که چون به فرمان قدر توأمان پادشاه عرصهٔ امکان باره و بروج قلعهٔ ایروان به جنود نصرت ورود غازیان ظفر نشان تقسیم یافت هریك به‌قدر حالت بازوی جلادت گشاده در انجام آن مهام ید بیضا نموده و داد مردانگی می‌دادند.

به جهت ترتیب و تنسیق توپخانه رستم خان سپهسالار نهایت سعی به عمل می‌آورد و در محاذی* هر برجی که به حصانت و متانت آن روز برگشتگان قلعه‌پناه را اعتضادی بود توپخانه نصب فرموده در برابر «برج سفید» کـــه از بروج اعظم آن حصن حصین بـــود و سیبه‌های آن محل به عهدهٔ محمدقلی‌خان زیاداغلی مصاحب قاجار و بیگلربیگی قراباغ و کلبعلی‌خان حاکم گسگر و عملهٔ بیوتات بـــود توپخانه ترتیب داده توپ‌مشهور به«حرت»* را در آن‌مکان‌مهیا نموده حسین‌بیك ناظر را مقرر داشتند که در آن توپخانه آنچه لازمهٔ سعی است به عمل آورد. حسین‌بیك مومی‌الیه با امرای جانسپار که اسم ایشان نوشته شد درتخریب آن بارهٔ آسمان‌کردار کمراجتهاد بر میان بسته داد مردانگی [۱۲۱ الف] می‌دادند و آن خدمت را عطیهٔ عظمی دانسته در سیبه ساختن و توپ انداختن‌دقیقه[ای]فوت و فروگذاشت نمی‌کردند.

امراء عظام و بیگلربیگیان ذوی‌الاحتـــرام خصـــوصاً خسرو‌بیك امیرشکارباشی که به فرمان علیه به سرکاری ضلعی از اضلاع مقرر بود و نهایت جانسپاری و نیکو خدمتی به عمل می‌آورد از صدمهٔ نهیب دلیران معرکهٔ داروگیر ناله ونفیراسیران به‌فلك اثیر می‌رسید از بام تا شام نایرهٔ جدال مشتعل بود و از صباح تا رواح باران فتنه می‌بارید. خنجر آبدار هر لحظه سری بـــه خاك می‌انـــداخت و تیغ آتشبار دود از خانمان برمی‌آورد و بلارك جهانگیر درع را چـــون

دراعهٔ غنچه تا دامن می‌درید و تن عدو را چون گل در خون غرق می‌کرد. صدای توپ رعد آواز و خروش تفنگ خارج آهنگ رنگ در روی شجاعان روزگار نمی‌گذاشت. صرصر غضب الهی آتش رزمگاه را دامن زدن آغاز نمود و تندباد حوادث غبار میدان نبرد را بر سر محصوران افشاندن شروع کرد. از دخان توپ و تفنگ همیشه لکهٔ ابری مجاور آسمان قلعه‌نشینان بینام و ننگ گشته بغیر از گلولهٔ تفنگ تگرگی بر سر ایشان نمی‌بارید. ساکنان حصار پر ادبار که شکاری‌وار در میان جرگه سرگردان و متحیر مانده دل از جان برداشته بودند گاهی پای جلادت به میدان [۱۲۱ ب] کارزار نهاده با مردم سیبه دستبردهای مردانه می‌نمودند تا روزی بـه سیبهٔ مردم شیروان ریخته نهایت جلادت و تهور به عمل آورده.

اما فرخ‌خان بیگلربیگی شیروان درآن‌مقدمه داد مردی و مردانگی داده با عساکر منصور تیغ مدافعت از نیام انتقام‌کشیده سپر ممانعت به دست انتظام گرفته هرگاه آن گروه گامی پیش نهادندی نوک سنان خون افشان را چون خار در راه ایشان ریختی و به زخم پیکان خارا* گذار طریق تقدم ایشان فرو بستی. تا آنکه چشم‌زخمی به بیگلربیگی رسیده به زخم تفنگ جان را فدای آستان ملك‌پاسبان نمود، فلك را این نشید به زبان آمد:

تن شاه باید که باشد درست من و جمله را گو شود پای‌سست

القصه بعد از وقوع آن قضیه، آن بخت‌برگشتگان از عرصهٔ‌معرکه برگردیده روی به‌حصار آوردند، در انداختن توپ و تفنگ و قاروره کمال جلد دستی و چابکی به‌کار می‌بردند. از مبدأ جلوس آل عثمان الی الآن مبارزان عرصهٔ دوران این پایه‌شجاعت و بسالت به‌رومیان* گمان نمی‌بردند. حقا که نقد جان را در راه نافذ فرمان حقیقی خود بر کف گرفته به رضاجویی او خشنود بودند.

بباید دانست که مطمح نظر فرخنده و منظور خجستهٔ حضرت

ظل‌الهی که ارتفاع سدهٔ مناقب و اعتلای عتبهٔ مناصب درایتش در مرتبه‌ای است که سیاح* [١٢٢ الف] عقل روشن‌رای به‌ساحل دریای مرحمت بی‌پایان او غوص نمی‌تواند نمود

الهی باد تا افلاك و انجم مبادا نام نیکش از جهان گم
به تأیید الهی باد منصور به تدبیرش ممالك باد معمور
دعای صبح‌خیزانش قرین باد سعادت یار و دولت همنشین باد

آن بود که ساکنان عاقبت نامحمود قلعه را به نصایح سودمند و مواعظ دلپسند امیدوار سازند که به‌ضرری از سپاه کینه‌خواه متضرر نگردند.

اما چون فرمان شقاوت نشان ارباب بغی و طغیان به طغرای بیسعادتی موشح بود درر غرر آن مواعظ روحانی راناشنیده‌انگاشته از تمویهات و تسویلات شیطانی مخزن سماع انباشته راه نزاع می‌سپردند و غافل از این:

هر نفسی کو به ندامت بود شحنهٔ غوغای قیامت بود

بعد از آنکه حضرت ظل‌الهی از روی موعظه و دلیل راه حجت بر آن قوم مطرود ذلیل مسدود گردانید با وجود حصانت و متانت قلعه که از ثری تا ثریا فرود و فراز خندق و باروی اوست و از سمك تا سماء امتداد سور و پارگین اوست، نه بر بامش طایر بلند آشیان ابر بیضهٔ برف تواند نهاد و نه در دامنش از دوری راه قطرهٔ باران تواند رسید

با پشت گاوماهی و با اصل همقرین
با برج گاو و ماهی و با فرع همقران

در همان روز معتمدان سدهٔ [١٢٢ ب] والا به الهام عالم بالا و به فرمان سریع‌الجریان آن‌نمودار موهبت ایزد تعالی در انهدام بنیان قلعه کمر بر میان بسته در اندك فرصتی بروج حصار را که با بروج

سماوات دم مبارات می‌زد به ضرب توپ پـر آشوب به زمین **هموار** ساختندومجموع‌جنود ظفرورود بروجی[را] که‌منسوب به‌ایشان بود مجوف کرده به چوبها استحکام داده و به تعبیهٔ انباشتن هیمه و نفط پرداختند. منجمان و مستخرجان که رصد بند دقایق علوم آسمانی‌اند همیشه اقبال‌آسا در عتبهٔ علیه ربقهٔ اطاعت و انقیاد دارند و در تعیین ساعت یورش ساعی گشته به تاریخ **روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر مبارك رمضان** در آتش زدن بـروج و یورش حکـم قضا مضی صادر گردید.

در همـان لحظه شعلهٔ غضب پادشاهـی در التهاب و زلف غیرت پرچم فتح و نصرت به پیچ و تاب آمد. از حضیض ارض تا اوج سما شعلهٔ عالم‌سوز صد نیزه بالا سمت تصاعد پذیرفت. باره[ای] کـه چون باروی کهن برج و آسمان به جهت معاونت مخالفان به‌یك پای ایستاده بود از صدمهٔ آن واقعهٔ هولناك به زانو درآمد و بـرج که همچون کوه بیستون پای وقار بر زمین استوار داشت بـه یك پهلو افتاد. دلیران نصرت شعار را که در امر جانفشانی طاقت طاق و در مقدمهٔ قلعه‌گیری بغـایت مشتاق بودنـد سطوت [۱۲۳ الف] قهـر شاهنشاهی مانع آمده نگذاشتند که از محل خود قدم فراتر نهند که شاید حصارنشینان تیره‌روز از نارسائی بخت برگشته مطلع شده از نهیب آن‌چنان صدمه به ضراعت و التماس پیش آیند و به‌یمن‌عاطفت پادشاهی راه نجاتی یابند. ایشان خود از غایت غرور به اصابت‌قلعه و کثرت ذخیـره مغرور بودند نقش اطـاعت و فرمانبری بر صفحهٔ صفیر نمی‌نگاشتند* و شیوهٔ‌تمرد و عصیان‌اظهارمی‌نمودند. قزلباش ظفر تلاش را دیگر تاب مقاومت نمانده به فریاد آمدند. امرای عظام با احتشام بواسطهٔ رخصت یورش و انهدام بنیان آن‌گروه بی‌سرانجام در کریاس گردون اساس زانو زدند. بعد از استشاره و استخاره رای خورشید اعتلای آن برگزیدهٔ خالق ارض و سما بر آن قرار یافت که بجهت تخریب بنای غربی قلعه کـه تا غایت از اثر لگدکوب* توپ

محفوظ مانده معتمدالدوله خلف‌بیك که به قراولی و محافظت اردوی گردون‌شکوه اشتغال داشت و با آن حصار پر شر و شور عشقی از دور می‌باخت توپخانه ترتیب نماید و در هموار نمودن باره و بروج آن سعی موفور به عمل آورد. آن جانسپار اخلاص شعار در مدت سه روز باره و حصار آن سمت را به خاك راه هموار نموده ممر دخول پیدا ساخت.

چون مقدمات رونقی و مهمات سامانی یافت سرداران جیوش گردون‌خروش [۱۲۳ ب] آلات و ادوات یورش را آماده و مهیا نموده در روز **سه‌شنبه هفدهم شهر شوال** ختم‌الخیر و الاقبال که خورشید زرین‌بال شش درجهٔ بیت‌الشرف خود را طی نموده روی به مرکز اعتدال داشت مصمم آن امر خطیر گشتند. نخست پادشاه کامکار برحسب سنت آباء و اجداد کرام بجهت ظهور فتح و نصرت جبین ضراعت و افتقار به درگاه قادر مختار آورده از بارگاه مالك‌الملك استیلا بر معاندان و استعلا بر مخالفان مسألت نموده چون چهرهٔ مطلوب در مرآت امید آن حضرت جلوه‌گر شد و روی شاهد آرزو را بی‌نقاب ارتیاب بدیدهٔ دوربین مشاهده فرمود [فرمان داد] که لشکر فیروزی سمات دل از جهات مستعار برداشته بعد از آنکه سه ساعت از روز منقضی گردد و لوائی که بواسطهٔ علامت یورش مهیا شده افراخته شود دلیران معرکهٔ پیکار تکیه به‌عون و عنایت پروردگار نموده به عرصهٔ «شیرحاجی» آن حصار درآیند و آن شب که حامل روز سعادت بود پردلان لشکر را از ذوق این خبر پهلو به بستر استراحت نمی‌رسید و شجاعت جنود عاقبت محمود را از شادمانی این مژده راه خواب بر دیده مسدود شد و به تعبیهٔ آلات قتال و جدال پرداخته بعضی را جز قبضهٔ شمشیر دستگیری و برخی را به غیر از کمان گوشه‌گیر یار دلپذیری نبود. جملگی سلاخ و سلب در بر ترتیب داده آمادهٔ [۱۲۴ الف] جدال گشتند.

چنان جنگجو تن در آهن گرفت   که مژگان او شکل سوزن گرفت

و در روز موعود که زورق‌آفتاب بر روی سپهر آبگون روان‌گردید و مهر بلند رایت بادبان سیاحت از ساحل مشرق برکشید و زاغ‌شب تاریك چهره از صدمهٔ جره باز مهر پریدن گرفت و از امداد نور موکب دیجور هزیمت یافت

دماغ زمین از تف آفتاب ز سرسام سودا درآمد زخواب

و خسرو ثوابت و سیار به عزم یورش «شیرحاجی» این نیلی حصار قدم به عرصهٔ کارزار نهاد، بعد از تمادی ساعت مسعود غبار معرکه بالا گرفته بر روی آیینهٔ گردون نشست و آبگیر سپهر آبگون از خاك آوردگاه تیرگی یافت

نظم

رسیدند لشکر به جای مصاف دو پیکار بستند چون کوه قاف
ز پیکاری لشکر از هر دو جای فروبست کوشنده را دست‌وپای
زتاب نفس در هوا بست میغ جهان سوخت از آتش برق تیغ

حضرت ظل‌الهی‌که نور حدقهٔ اقبال و نور حدیقهٔ‌اجلال‌است نوایر صولت آتشبار را بر تحلیل آن سده مثال داد و عنان نهضت همایون به صوب ارتفاع آن معضله معطوف گردانید.

نظم

چو زان معرکه یافت شاه آگهی فرود آمد از تخت شاهنشهی
نشست از بر بارهٔ رهنورد بر آراست لشکر به رسم نبرد

[۱۲۴ ب]

خود به نفس نفیس متوجه معرکهٔ داروگیر گشته تا به نزدیکی قلعه آمده دلیران لشکر را تحریك بر قتال می‌فرمودند. چون شیر که به سرپنجهٔ خود سپاه‌شکنی کند در هر موضع که خوف زیادت بود به نفس مبارك خویش متوجه می‌شد و در هر جایی که پای اندیشه می‌

لغزید قدم مردانگی چون کوه ثابت می‌داشت، تا تیغ آبدارش در آن قلعه‌گشائی نقشی بر آب زد که چون نقش سنگ آثار باقی خواهد ماند، و آتش خنجر گیتی‌ستانش از میان آن آب آتش جنگی* افروخت که دود از دودمان دشمن برآورد. از غمام‌حسام چندان باران بارید که از تلاطم امواج آن وادی به ستوه آمد. پیکر(؟)خون در سطح آب چون شفق بر روی سپهر آبگون می‌درخشید و روزگار بر دست و بازوی آن حضرت آفرین نثار کرد و سپهر دفع عین‌الکمال را دعوات‌صالحات به ادا می‌رسانید و می‌گفت:

در چشمهٔ تیغ بی‌کفت آب مباد
در زلف زره بی مددت تاب مباد

القصه از آن حرکت به هنگام که باعث اعتضاد دلاوران عرصهٔ هیجا بود و از مبدأ آفرینش جهان از بنی‌نوع انسان سر نزده لشکر نصرت انجام را دل قوی گشته به استظهار تمام روی در انهدام نموده عرصهٔ «شیر حاجی» را محل قیام کرده به تصرف آوردند.

و در نظر موشکافان غوامض علوی و سفلی آن واقعهٔ عظیمه به نوعی جلوه‌گر شد که گویا روز فزع [۱۲۵ الف] اکبر در برابرش سوری و غوغای عرصهٔ محشر در جنبش جشن پر سروری می‌نمود. وسعت تنگ [فضای] «شیر حاجی» از برق آبدار آتشبار و شعاع جبهٔ بهادران نصرت‌شعار مانند آفتاب جهانتاب می‌درخشید، و از خروش تفنگ گوش گردون کر می‌شد، و از صدای کوس و کره‌نای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی‌آدم می‌افتاد.

چنان تنگ شد عرصهٔ دار و گیر
که چون آستین خورد صد چین نفیر

در آن روز گرد نبرد به مرتبه[ای] بالا گرفت که رمد در دیدهٔ خورشید ظاهر گردید. صیاد اجل دستی برآورد که طریق مناص بر روح بعضی چون طبیعت مسرور می‌گشاد و مرغ جان برخی را چون

ذرّه بیسر و پای به هوای عدم پرواز می‌داد و راه گریز جمعی چون حوالی قفس بر مرغ‌رمیده‌می‌گرفت. نظارگیان عالم بالا و تماشائیان ملأ اعلی ابواب سماوات مفتوح نموده بر جلادت و مردانگی دلاوران معرکهٔ نبرد زبان تحسین گشادند. سادات و قضات و علما و اعیان [و] ارباب عمایم به مسئلت این فتح مبین استغاثه به درگاه خالق بی‌ضنت* نموده به خواندن سورهٔ فتح اشتغال می‌نمودند.

حضرت ظل‌الهی امر فرمودند که علیقلی‌بیك دیوان‌بیگی با جماعت همیشه کشیك به کومك روند. ایشان نیز به‌تعجیل تمام روان شده در آن امر سعی موفور به [۱۲۵ ب] به عمل آوردند و از صدمهٔ نهیب آن واقعهٔ هایله مریخ از واهمه در زیر طیلسان مشتری پنهان می‌گشت و کیوان گوشهٔ ایوان خود را ویران ساخته در کنجی هارب و هراسان مخفی می‌بود. دلیران لشکر نصرت توأمان حسب‌الفرمان حملات متواتر بر متمردان و مخذولان شکسته خاطر آورده جمعیت آن گروه [را] که چون‌پروین‌یکجاجمعیت داشتندبنات‌النعش‌وار پراکنده نموده سرهای قتیلان [را] به رکاب مسعود انداختند. آن بخت‌برگشتگان نیز از وفور شهامت و بسالت بقدر مقدور پای ثبات قایم کرده نهایت جلدی و مردانگی به عمل آوردند و از برق جهانسوز قاروره و انداختن توپ و تفنگ پر آفت عرصهٔ رزمگاه را نمونهٔ صحن قیامت می‌ساختند. تا بدان‌هنگام‌که مهر جهانتاب به‌سمت‌الرأس رسید مبارزان لشکر منصور به امداد و معاونت ملك غفور دشمنان را مقهور ساخته حصار «شیرحاجی» را که باعث امیدواری آن طایفه بود مسخر نموده به تصرف درآوردند. آن تیره‌روزان قلعه‌پناه از بیم آن داهیهٔ عظمی شمشیر در نیام نهاده سپر بینداختند و داعیهٔ «من نجا برأسه فقد ربح» عنان عزیمت تافته روی به‌حصار دوم قلعه کرده «نارین قلعه» را پناه خود ساختند. آن روز از ابتدای یورش تا محل فتح هفت ساعت در میان عساکر نصرت‌مآثر و جنود اهل روم بازار قتال و جدال گرم بود و مشاطهٔ [۱۲۶ الف] اجل عارض دلیران

محفل رزمگاه را به غازهٔ خوناب گلگون می‌ساخت.

حضرت ظل‌الهی از آن فتح که به محض لطف و عنایت ملك بیچون بود سجدات شکر نموده به دلداری جوانان یکه‌تاز شروع نموده هریك را فراخور خدمت تفقد و نوازش به‌جا آوردند و به‌مستقر جلال نزول فرموده

نظم

فروزد به ماهی و برزد به ماه   بن تیره و قبهٔ بارگاه

و بعد از چند روز عساکرمنصوره‌در تضییق دوایر حصار اجتهاد نمودند.

آخرالامر سرداران سپاه و بیگلربیگیان کینه‌خواه و یوزباشیان و قورچیان و غلامان در اندك فرصتی برج و مقام خود را که از چنگ مخالفان گرفته بودند مستحکم و آباد ساختند و در کندن و نقب‌زدن بروج نارین قلعه شروع نمودند.

در آن روز مسرت‌اندوز چهارده توپ که معشوق و مطلوب اهل قلعه بود و در بروج و بارهٔ «شیر حاجی» مرتب نموده در انداختن آنها آرام نداشتند چنانکه از ابتدای محاصره **راقم حروف** را شبی به خاطر رسید که اوقات صرف شمارهٔ آن نماید. هنوز یك ساعت از آن ارادهٔ بیفایده نگذشته بود که هفتاد توپ که گلولهٔ آن به اردوی گردون شکوه می‌افتاد به قلم آمد. لاعلاج از آن حساب بیحساب دست برداشته تکیه به عنایت ملك منان نموده چون شاهد فتح از نقاب اجتحاب به مرحمت مسبب‌الاسباب نمودار گشت و عروس نصرت پای ارادت در خلوتگاه عشرت نهاد [۱۲۶ ب] حضرت ظل‌الهی امر فرمود که در تخریب حصار ثانی دلاوران به عون شفقت ربانی ساعی باشند.

بر رأی ارباب دانش و اصحاب بینش که کارآگهان رموز آسمانی‌اند پوشیده و مخفی نماناد که سنوح این داهیهٔ عظمی بغیر از

اعتلای دولت و ارتقاء رایت با رفعت شهریار کامکاری کـه سدهٔ سنیه‌اش قبله‌گاه‌آمال‌پادشاهان‌ذوی‌الاقتدار و عتبهٔ علیه‌اش [محل] تقبیل و تلثیم‌گردنکشان نامدار است نخواهد بود، چـرا که مطالعه‌کنندگان تواریخ که در فنون اخبار سیر و آثار پادشاهان سلف عمر گرانمایه تلف نموده‌اند به ورقی از اوراق و بـه صفحه‌ای از صفـایح هیچ کتب برنخورده‌اند که شمه[ای] که دلیل و تصریح این چنین فتحی که سرآمد فتوحات تواند بود ثبت شده باشد.



این کمترین بی‌بضاعت کم استطاعت نیز در عنفوان شباب که از مصایب پر مصاعب مکار لاعب دینا پر خبری* نداشت و ناهمواری و درشت‌خوئی گردون پر فسون اثری نمی‌کرد گاهی به خواندن نسخ مثل **تاریخ جهانگشای** خواجه عطاملك جوینی و نسخهٔ معتمد **محمد جریرالطبری** و شش جلد **روضة‌الصفای** فضایل‌مآب محمدبن خـاوند شاه **امیرخواند** و مسود ثلث‌المشتهر به **حبیب‌السیر** خواندامیر و به نتایج* **وقاد ابن‌جوزی** و وصاف‌الحضرهٔ **مولانا عبدالله الشیرازی و ظفرنامه* مولانا شرف‌الدین علی یزدی** و بـه **تاریخ الفی** احمد بـن حمدالله تتوی رغبت و اراده می‌نمود و بقدر دانش [۱۲۷ الف] و فهم خود از مطالعهٔ آنها محظوظ و بهره‌مند می‌گردید در هیچ سطری از سطور و در هیچ حرفی از حروف آن به نظر نیامد که پادشاهان ماسبق را عطیهٔ این قسم فتحی روی نموده باشد.

هرچند وقایع الیم و فتوحات عظیم ایشان زبانزد عالمیان است اما از این معنی که گوش مبارزان و هنگامه‌آرایان آن طبقه از بزرگ و کوچك به نغمهٔ سیر آهنگ تفنگ آشنا نگشته و اساس و بنیانشان به آوازهٔ توپ مخالف مغلوب نشده ظاهر می‌شود که کار معرکهٔ جنگ بر جنگجویان این طایفه تنگ‌تر شده باشد، دلیرانی راکه‌درین‌زمانهٔ پر آشوب گلولهٔ توپ به جای نارنج از کف مطلوب به نظر آید از برق

شمشیر و صفیر تیر و از سنان رمح و صدمهٔ گرز و دست‌اندازکمند گلوگیر چه بیم خواهد بود.

نظم

انصـــاف دهنـــد نامجـــویان کامـــروز
صد عقده به کار جنگ پیش افتاده است

نفس درازی را نتیجه‌ای بجز دردسر نیست. بـــه مدعا کوشیدن بهتر از هرزه خروشیدن است .شهسوار سخن را به میدان یکه‌تازی جولان دهم و عروس لفظ را از پی عقد و تناکح معنی زیب و زینت بخشم که چون از قضیهٔ مرضیهٔ فتح حصار اول هفت روز سپری شد نبردآزمایان معرکهٔ دلاوری بروج و بارهٔ حصار ثانی گردون توان را از کاوش بیل و کلنگ چون قالب بیجان کرده بر سر چوبها تعیین نمودند.

و به روز سه‌شنبه بیست و چهارم شهر شوال حسب‌الامر پادشاه صاحب اقبال در قلع و قمع رومیان [۱۲۷ ب] قلعه پناه جازم گشته صد ذرع* آن باره را که آمادهٔ احتراق شده بود بجهت ارادهٔ یورش آتش زده مصمم نهب و غارت گردیدند و از خروش کوس و غـــریو نامداران صاحب ناموس ولوله در گنبد آبنوس افتاد و فلك به‌زبان نصیحت به گوش ایشان این نشید سرائیدن آغاز نمود:

جهانداری آمد چنین زورمند — در دوستی زا برو بـــر مبند
به‌هرجا که آمد ولایت گرفت — جهان‌را به‌زیر حمایت گرفت
بدین گونه کار خـــدائی بود — خصومت خـــدا آزمائی بـــود

محصوران روسیاه رومی سپاه را پای تدبیر در لغزش آمده بقیه که از اسباب قوت و قدرت به‌تکلف برقرار داشتند از هم فروریختند.

حضرت ظل‌الهی را بجهت صبری که بر مفتاح رماح امانی است نتیجهٔ مراد روی داد و شجرهٔ ثبات کـــه کلید بند مشکلهاست ثمـــرهٔ

کامرانی بار آورد و به حکم «من قرع باباً لج ولج» ابواب آمال بر روی اقبال گشاده گشت و به مضمون «من طلب شیئا جد و جد» غنچهٔ امید از گلستان دولت شکفیدن گرفت، از خندهٔ تیغ جهانگشای پادشاه خورشید رای چهرهٔ ظفر ضاحك و مستبشر و از ابتسام حسامش فتح مبین خندان شده حصن حصین ایروان به عون و عنایت ملك منان گشاده گشت. قلعه‌نشینان جز اعتراف به گناه خود چاره ندیدند به فریاد الامان درآمدند. یك دو نفر از معتمدان خود را به جهت‌شفاعت* فرستادند.

کس آمد که دربان این‌کوهسار ستاده است بر در به امید بار
[۱۲۸ الف]
چو بر شه دعاکرد زاندازه بیش کلید در دژ بینداخت پیش
[چو حکم از در آسمانی تراست تو دانی و دژ، حکمرانی تراست]
جهاندار شاه فرشته نهاد نوازش به جای عقوبت نهاد

حضرت ظل‌الهی چند نفر را طلب نموده به نوازش و شفقت بنواختند. ایشان زبان ضراعت و شفاعت گشوده گفتند:

کای شاه فلك مسند عالیمقدار
رونق ز تو یافت کار این نه پرگار
آییم به پیشت ار نگیری تقصیر
افتیم به پایت ار دهیمان زنهار

جبین مسکنت بر زمین نهاده عذر تقصیر قلعه‌نشینان گناهکار خواستند و حقیقت حال کثیرالاختلال مرتضی‌پاشا که از اثر زخم جانگزای به او رسیده مقتول شده بود به عز عرض رسانیدند.

حضرت ظل‌الهی بنابر «[در] عفو لذتی است‌که در انتقام نیست» از سر جرایم و زلات ایشان گذشته تقی‌بیك استاجلو یساول‌باشی قور را به اتفاق مستشفعان روانه نموده استمالت بسیار به ساکنان قلعه دادند و به لفظ گهربار در این باره فرمودند که بنا بر عادت

آباء کرام و اجداد عالیمقام از تقصیرات و آثام ایشان گذشته به جان و مال امان دادیم. در همه باب مطمئن خاطر بوده خلشی به‌خود راه ندهند و هرکس از سر طوع و ارادت به آستان ملك‌پاسبان ما قرار گیرد* در سلك ملازمان منتظم گشته فراخور حال مورد عنایت ما خواهد شد و هرکه را حب‌الوطن دامنگیر شود و ارادهٔ جاه و مقام [۱۲۸ ب] اصلی نماید با سلب و سلاح او را روانه ساخته مانع نخواهیم گردید.

هر که خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگو
کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست

از لذت این خبر خجسته‌اثر که به‌مذاق تلخکامان از زندگی‌نومید رسید اشباح خالی از ارواحشان به حرکت مذبوحی متحرك شده به خاکبوسی سدهٔ سنیهٔ فلك مرتبه مصمم گشتند.

و چون طلیعهٔ **صبح چهارشنبه بیست و پنجم شهر شوال** از افق دولت و اجلال ظاهر شد و آفتاب زرین طناب از چار دیوار قلعهٔ این کهن دولاب استخلاص یافته به عزم سیاحت قدم در عرصهٔ جهان نهاد پادشاه زمین و زمان به‌ترتیب‌جشن خسروانه و مجلس‌پادشاهانه فرمان داد تا فراشان چابکدست برق آثار در محاذی قلعه سایبانهای اطلس که با سپهر املس برابری می‌کرد برپای سازند و اسباب مجلس‌آرایی که هیچ دیده مثل آن ندیده جا به جا مهیا نمایند. به فرمان قدر توأمان در آن روز محفلی آراسته گشت که مربع‌نشینان بزم علیا و مخمس‌نوازان عرصهٔ غبرا آوازهٔ شکوه آن را در دور اقالیم ربع مسکون سیما نیشابور و حجاز و اصفهان و عراق عرب و عجم به مسامع اصل و فرع و بزرگ و کوچك از ترك و بیات و کافهٔ امم رسانیده از رشك نغمهٔ زمرآمیز قلوب مخالفان مغلوب را در کوچهٔ تن ممتحن به‌مثابهٔ زنگوله قرین[نالهٔ] حزین و طپیدن گردانید و صدای نغمات آن مجلس روحانی [۱۲۹ الف] از چپ و راست به گوش

هوش واقفان شش آوازهٔ جهات می‌رسید.

بیت

فاش گردیده است در عهد شه روی زمین
شرح رزم آن‌چنان و وصف بزم این‌چنین

و این **کمترین بی‌بضاعت** تاریخ فتح مقدمه را که در این نسخه ثبت است به نظم درآورده در آن روز به‌نظر مبارك همایون رسانیده، کمال استحسان یافت و به صلهٔ گرانمایه سرافراز شد.

دین پناها دوش در وقت دعا — تیر آهم راست آمد بر هدف
جبهه‌ام از سجده خاك‌آلوده بود — کامد آوازی به‌گوش از یکطرف
چشم بگشادم بدیدم طلعتی — چون‌فروزان‌گوهر از برج‌شرف
گفت دانی کیستم؟گفتم‌که نی — گفت سرخیل جهان شاه نجف
آنکه مهر از پرتو اقبال من — هم سعادت وام گیرد هم شرف
گفت بامن خیز و از سرکن‌قدم — گوش‌پردر کن‌زحرفم‌چون‌صدف
رو به‌پیش شاه دریادل صفی — آنکه ما را هست فرزند خلف
مژدهٔ فتحش رسان آنکه بگوی — از زبان من به‌تعظیم و شرف
گر دو روزی قلعه[ات] از دست رفت — غم‌مخور از مکر دشمن لاتخف
کز پی امداد فتح لشکرت — هرطرف فوج ملایك بسته صف
بعد ازآن‌گفتا به‌من‌کای‌نکته‌سنج — با لب خندان و از روی شعف
زود بهر سال تاریخش بگو — ملك از کف رفته بازآمدبه‌کف

مطلب از برداشت و فروگذاشت کلام مسرت‌انجام آن‌است [۱۲۹ ب] که از نوید مژدهٔ امان ساکنان قلعه نقد جان در کف گرفته از روی اخلاص بدرگاه‌گردون‌مناص[پناه] جستند. سرداران و پاشایان عظیم‌الشأن مثل ذوالفقار کیا* که رتق و فتق مهمات قلعه و رونق معاملات مرتضی‌پاشای مقتول به رای [و] رویت او منوط و مربوط بودوشیخی‌جان‌پاشای‌حاکم قارص و ابراهیم‌پاشای فرمانروای مرعش

و سوندوک‌پاشای بیگلربیگی طغات* و مؤمن‌پاشای صاحب لوای رقه و علی‌پاشای والی بورسه و دیگر پاشایان و زعما و قول‌بیگیان و ینکچری و شورباچی و دلیران‌معرکهٔ‌کارزار دیده به استسلام* آستان سپهر توأمان سر مباهات به اوج رسانیدند. خسرو کامکار گردون وقار به نظر مرحمت التفات نموده بعد از آنکه قامت ناساز ایشان به تشریف گرامی مشرف گردید رخصت مجلس‌نشینی یافته جلیس بزم اختصاص گشتند. چون از سورت جام مدام خیالات خام از کاخ دماغشان بیرون رفت جبین مسکنت و ضراعت بر خاك سوده زبان به اعتذار گشودند و اظهار ندامت و شرمساری خود نمودند طبع سلیم پادشاه هفت اقلیم به‌دلجوئی و مراقبت* احوال ایشان پرداخته لحظه به لحظه به نوازشات و تلطفات دیگرگونه چهرهٔ آمال ایشان‌را گلگون می‌ساخت و کلمات شفقت‌آمیز که مؤید بر عفو و اغماض بود به سمع آن دل از دست دادگان می‌رسانید.

آخرالامر دریای مرحمت پادشاهی در تموج آمده بالکلیه از آثام [۱۳۰ الف] و جرایم آن قوم بی ننگ و نام که در قلعه‌داری غایت جلادت و مردانگی به عمل آورده بودند گذشته به محض اعتراف گناه رقم عفو بر صفحهٔ عصیان کشیدند.*

بیت

در رزم به دست آرد و در بزم ببخشد
ملکی به سواری و جهانی به‌سؤالی

بعد از اطمینان قلب آن جمع بیسر و سامان را سوای پاشایان و دلیران معتبر جملگی با ذخایر و زخارف و اسب و سلاح رخصت انصراف داده روانهٔ وطن مألوف نمودند و بجهت خدمتگاری پاشایان مذکور مهمانداران تعیین کردند که‌همه‌وقت ایشان را در بزم بهشت آیین حاضر سازند و خود در کارسازی و تهیهٔ اسباب قلعه ساعی گشتند.

بیت

چنین کنند بزرگان چو* کرد باید کار
چنین بمانـد ز شمشیر خسروان آثار

سیچقان ئیل ۱۰۴۵

گفتار درآمدن نوروز سیچقان ئیل خمسین و اربعین و الف و روانه شدن حضرت ظل‌الهی بعد از تعیین نمودن بیگلربیگی ایروان و متوجه شدن به‌جانب عراق و اصفهان و آنچه در آن سال سانح شد.

باز این چه‌جوانی‌وجمال‌است جهان‌را
وین حال که نو گشت زمین و زمان را
هم چمره برآورد فروبسته نفس را
هم فاخته بگشاد فروبسته زبان* را

در روز **پنجشنبه دوازدهم شهر شوال سنهٔ خمس و اربعین و الف هجری** آفتاب عالمگیر به بیت‌الشرف خود نزول نموده حضرت ظل‌الهی امرائی [را] که درسیبه بودند طلب نموده مجلس نوروزی آراستند. چون مقدمات [۱۳۰ ب] فتح قلعه در سنهٔ سیچقان‌ئیل‌روی نموده بنا بر آن که سر رشتهٔ سخن از ربط نیفتد در یکجا به تفصیل به قید تحریر درآورد.

چون خاطر آفتاب مآثر حضرت ظل‌الهی از مقدمهٔ فتح شادمان گردید باز چهره‌گشایان هوای ربیعی و نقشبندان قوای طبیعی به مژدگانی این فتح خجسته ثمر لعبتان بهار و نورسیدگان ازهار را چون بتان خلخ و قندهار در حجلهٔ حسن و کمال و حلیهٔ کمال جمال و اعتدال بر منصه آفرینش و نظر ارباب دانش و بینش به خوبترین وجهی جلوه دادند، «فتبارك‌الله احسن‌الخالقین» ــ و دست اصطناع

واهب‌الصور که عقل فعال و مدبر عالم عناصر است هریکی را بجهت استعداد و قابلیت هیولیات و مواد صورتی در کسوت پرنیان و دیبا بخشید و از جامه‌خانهٔ تقدیر «انك علی کل شیء قدیر» [بر] قامت هر فردی از افراد خلعتی به تجدید مطرز به طراز «انالفی خلق‌جدید» ارزانی داشت.

زمین چه خدمت شایسته کرد گردون را
که باز در بر او خلعت شباب انداخت

نسیم باد در احیاء خاك مرده و شاخ پژمرده دم اعجاز «احی الموتی» می‌زند و برهان «ابرء الاکمه» در* حدقهٔ نرگس که‌نابینای مادرزاد بود روشن می‌گرداند و شکل مستدیر مسدس اطراف او را که از زر ناب و نقرهٔ پاکیزه بر شاخ زبرجد تازه بر هیأتی هرچه رعناتر و صورتی هرچه زیباتر تعلیق‌گرفته بر دقایق‌صنع پروردگار شاهدی عدل می‌سازد. ساحت باغ [۱۳۱ الف] از آتش گل رونق آب گرفته و اجزای خاك از نکهت باد مزاج مشك ناب پذیرفته و از گریهٔ بسیارهوا و خندهٔ غنچهٔ اندك بقا سر آیت «فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا» به عیان پیوسته. سرو سهی در مقام آزادی راست ایستاده و لالهٔ رعنا کلاه از سر مستی کج نهاده. القصه عروسان باغ و گوشه‌نشینان راغ چون نگارخانهٔ ارژنگ به دیبای هفت رنگ آراسته گشته.

چون جهان را سوری و عالم راسروری از یمن مقدم بهار به‌هم رسید حضرت ظل‌الهی بعد از اتمام جشن نوروزی به مهمات ملکی و جهانداری پرداخته به تعیین امیری صاحب تدبیری‌که تنسیق ولایات چخورسعد به رای اصابت تدبیر او مقرر شود امر فرمودند.

چون امارات اخلاصمندی از جبین کلبعلی‌خان حاکم لار واضح و لایح بود ایالت آن ولایت را به مشارالیه عنایت فرموده به تاریخ غرهٔ شهر ذی‌قعده به شرف پایبوس سرافراز ساختند و حکم قضا مضی

در باب مرمت خرابی بنای قلعه از مکمن لطف و سعادت صادر گردید که به دستور سابق عمارات عـالیه و ابنیهٔ او را به حلیـهٔ آبادانـی درآورده به کثرت ذخیره و وفـور آذوقه و اسباب قلعه‌داری زیب و زینت دهند.

حسب‌الفرمان قضا جریان مقرر شد که قزاق‌خان توپخانهٔ زیادتی را به‌جانب عراق برد. چون‌خاطر خجسته‌مآثر حضرت ظل‌الهی را که مهبط انوار الهی و مهبط [۱۳۱ ب] فیوضات‌نامتناهی‌است ازمقدمه ایروان فراغتی دست داد نخست در **روز جمعه** به الهام حضرت حی الذی‌لاینام به مسجدی که در وسط حقیقی قلعه واقع است‌به مرافقت سادات عظام و علماء فخام به قرائت خطبه و اقامت صلوة قیام نموده بعداز[ادای]نوافل‌وبخشش‌وانعام شامل به طرب و سرور و عیش و حضور مشغول شدند و مدت عشرت چون متمادی گردید به رهنمای توفیق ارادهٔ مراجعت از آن صوب با صواب از ضمیر خورشید تنویر سر زده حکم همایون شرف نفاذ یافت که لشکر ظفر اثـر بـه تهیهٔ کوچ پرداخته روان شوند.

و خود به دولت و اقبال در **روز سه‌شنبه سیم شهر ذی‌قعده** عنان یکران عزیمت به جانب آذربیجان مصروف داشته متوجه گردیدند. چون بواسطهٔ کثرت سیلاب عبـور از آب ارس مقدور نبـود از راه بهشت‌آباد اردوباد و اعلی‌درسی* روانه‌گشته از پل‌خداآفرین گذشته و به صوب قراچه‌داغ متوجه شده در طی مسالك ساعی‌بودند و اردوی گردون شکوه فوج فوج و گروه گروه صحاری و بوادی آن ولایت پر گریوه و کوه را به قدوم انقیاد و اطاعت می‌سپردند. فراز و نشیب آن وادی سادهٔ بی‌جاده به‌حدی بود که در هر قدم از فراز آن راهروان را با مشتری و کیوان مکالمات و محاورات واقع می‌شد و در هر گام از نشیبش ملاقات گاوماهی به عین‌الیقین مشاهده می‌رفت.

فرازش چو* تخت بلنـد و نشیبش [۱۳۲ الف]
نگـونتر ز بختم به چنـدین مراتب

چون‌مفاوز و جبال* پر اشکال به‌عون ایزدمتعال‌سپری‌شددر اثنای طی مراحل خبر طاعون و وبا که بغداد را از صدمهٔ آن نمونهٔ دشت کربلا کرده بود رسید که بیگلربیکی دارالسلام در عریضهٔ خود عرض نموده که جمعی کثیر از ملازمان درگاه و تفنگچیان خاصه و مردم شهر و ولایت را صرصر آن حادثه به باد فنا داده بنا بر آن عمدة‌ـ الامرا سیاوش‌بیك قوللرآقاسی راروانهٔ آن‌صوب با صواب‌گردانیدند که لشکر آن ولایت بر سر او جمعیت نموده در محافظت آن‌حدود ساعی باشد.

و خود به دولت و اقبال نخست از سر اعتقاد درست در قصبهٔ اهر به طواف قطب‌الاقطاب الکرام و رکن الاوتاد و الاغواث العظام شیخ شهاب‌الدین اهری نورالله مرقده و مضجعه مبادرت نموده از روح پر فتوح آن بزرگوار عالی‌مقدار استمداد همت نموده احرام آستانهٔ مطهرهٔ سالك مسالك طریقت، سیاح بیدای حقیقت، سباح دریای مجاهدت، غواص بحر مشاهده، بادیه‌پیمای فیافی تحقیق، دشت‌نورد بوادی توفیق، جرعه‌نوش مصطبهٔ توحید، دردآشام میکدهٔ تجرید، آنکه راهروان طریقت بی‌مددکاری همت والاش پی به مقصد نبرند و بی رهنمونی قاید جلالش از سرچشمهٔ مقصود فیضی نیابند، اعنی حضرت شاه صفی‌الدین اسحق الحسینی موسوی از سر صدق و اخلاص بسته متوجه دارالارشاد اردبیل گردیده به تاریخ [۱۳۲ ب] **روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ذی‌حجه** ساحت آن بلده را رشك‌افزای خلد برین ساختند. بعد از آداب زیارت و ادای تحیت به رضاجوئی زیردستان و غمخواری مسکینان پرداخته صلات و صدقات به مستحقان ایثار نمودند. مبشران قضا و قدر مژدهٔ آن فتح خجسته را به اطراف عالم منتشر ساخته باعث آرامش عالمی و آسایش جهانی گردید.

القصه چون دارالارشاد اردبیل محل نزول آن برگزیدهٔ رب جلیل گردید از اطراف اخبار مسرت آثار به سدهٔ سنیه روز به روز متواتر و متوالی می‌رسید.

در **غرۀ محرم سنۀ ۱۰۴۶** ملازم بیکتاش‌خان خبر برطرف شدن طاعون و امنیت بلاد بغداد به عرض رسانید.

و در همان روز ایلچی پادشاه والاجاه اروس آمده در محل مناسب او را فرود آوردند.

و خود پای سعادت در رکاب آورده به موضعی که ساروخان طالش زنگل به‌جهت [شکار] ترتیب‌نموده‌بود رفته‌شکار بسیار واقع‌شد و از آنجا به دولت [و اقبال] مراجعت نموده در **روز دوشنبه هفدهم** در باغی که از بایندرخــان شیخاوند بــود جشن پادشاهانه ترتیب داده ایلچیان اروس که یك‌دست شنقار و بیست جامه سمور به رسم‌سوغات آورده بودند بار یافتۀ به شرف پابوس مشرف شدند.

و در **بیست و ششم شهر مذکور** در عمارت دولتخانه که ذوالفقار خان ترتیب داده به سعادت و اجلال نشسته در تقسیم داروغگــی و فتحنامه‌ها شروع کرده هرکس [را] فراخور خدمات به‌رجوع مهمات سرافراز ساختند. [۱۳۳ الف]

و هریك از یــوزباشیان و قــورچیان و ملازمان و تفنگچیان را درخور حال به انعامات وافره بهره‌مند گردانیده در احکام فتحنامه قید شد که حکام هر محل آنوجه را خود مهمسازی نموده به رعایا و زیردستان چیزی حواله ندارند.

و در آن ساعت امیر سلیمان جهت ایالت کــردستان و اردلان و عباسقلی‌بیك بجهت حکومت اورمان به تقبیل آستان مشرف‌شده مقرر شد که علی‌بیك زنگنه امیرآخورباشی با سیصد نفر تفنگچی به‌اتفاق ایشان از راه حسن‌آباد به کــردستان روند و عبــاسقلی مین‌باشی تفنگچی را با پانصد نفر تفنگچی بــه جهت محافظت قلعۀ ایــروان تعیین نموده روانه ساختند.

و در **روز شنبه نهم ربیــع‌الاول** کلبعلی‌بیك دواتدار را بجهت تولیت آستانۀ صفویه و ایالت اردبیل مقرر نموده، و مقصود سلطان قراداغی بجهت منصب جلیل‌القدر خلفائی، و خاندانقلی‌بیك یوز-

باشی افشار برای ایالت ولایت فراه، و حسام‌بیك ولد ذوالفقارخان برای حکومت قزل‌آغاج پابوس* نموده به خدمات مشغول گشتند.

بر رای خرده‌دانان دانش‌پژوه پوشیده نماند که چون قبل از این خان احمدخان اردلان حاکم کردستان را بواسطهٔ مرضی کــه عارض دماغ شده مالیخولیائی به‌هم رسیده بود پایهٔ عقلش از بلندی رو به پستی داشت با وجود آن حال همیشه ملحوظ خاطر شاهنشاهی بوده به معالجهٔ حکمای حاذق حدقهٔ از جا رفتهٔ [۱۳۳ ب] او باز به حال اول رسید، چون احوال او روی به بهبودی نهاد به ولایت خود رفته خیــالات فاسد راهــزن هــوش او گشته به‌ساغر نمك به‌حرامی مدهوش شد و ارادت فاسد به خاطر رسانید. خرد کــه ناصحی خــرده‌بین و مستشاری امین است نقص آن عزیمت را به هزار زبان بیان می‌کرد و ابطال این اندیشه را به هرگونه زواجر پند می‌داد یعنی با ولی‌ـ نعمتی که یکی از بخششهای او جــان نازنین است جز طــریق نیکو بندگی نباید سپرد و با منعمی که گوهر حیات یکی از احسان او بود جز جادهٔ مطاوعت و انقیاد پیش نباید گرفت، شاخ گیا چون در سایهٔ سرو سهی تربیت یابد اگر ازو سر کشد از سر درآید، و ذرهٔ چون خاك برداشتهٔ آفتاب بود اگر ازو کناره گیرد سرگردان [ماند]، «الا لعن الرحمن من کفر النعم». اما چون ابواب اصغا به مسامیر خذلان مسدود بود از جادهٔ انقیاد انحراف جسته راه تمرد و عصیان پیمودن آغاز نمود. حضرت ظل‌الهی به الهام هاتف غیبی به این معنی ملهم گشته فرمودند:

برنکشد شاخ نو از سرو بن　　تا نــزنی گــردن شاخ کهن
تا نکنی رهگــذر چشمه پاك　　آب نزایــد ز دل چشمه پاك

حکم قضا مضی به سیاوش‌بیك قوللرآقاسی و به شاهویردی‌خان حاکم لرستان و امرای آن سرحد نوشته شد که در قلع و قمع آن‌مردود سعی موفور به عمل آورنــد. ایشان حسب‌الامــر جهان‌مطاع آفتاب

ارتفاع از محال خود به حرکت آمده رو به ولایت [۱۳۴ الف] خان احمدخان می‌گذارند. خان مذکور بیشعور از صدمه و نهیب دلاوران هراسان گشته روی به قلعهٔ اورمان که از قلاع حصین آن دیار است نهاده که شاید چند روز به تحصن آن قلعه پرداخته فی‌الجمله از چنگ روزگار امان یابد. غازیان شیرشکوه از این معنی [آگاهی یافته] راه دخول او را مسدود ساخته مانع می‌گردند. خان مذکور نیز با چند نفر از ملازمان جانسپار خود در برابر آن جنود مسعود پای ثبات افشرده شروع در منازعه و مجادله می‌نمایند، تا آنکه از یمن اقبال بیزوال شکست به او راه یافته پانصد نفر از ملازمان او بعضی مقتول و برخی مثل میرعلی و محمدقلی توپچی‌باشی اسیر گشته اسب و شتر و کارخانه‌های او را با کل ایلخی به دست آورده خدمتش با چند نفر راه گریز پیش گرفته به جانب قزلجه و شهرزور می‌رود و غازیان بعد از آن فتح سالماً و غانماً داخل قلعهٔ اورمان شده به عباسقلی بیك که بجهت حکومت آن تعیین شده بود می‌سپارند.

بعد از سنوح این واقعه قوللرآقاسی و شاهویردی‌خان مقدمات مذکور را مفصلا نوشته ارسال نمودند. در **روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع‌الاول** این خبر به پایهٔ سریر اعلی رسید. حضرت ظل‌الهی درین روز مجلس‌آراسته ایلچیان دادیان و کوریال‌راکه به‌شرف تقبیل آستان مشرف شده بودند طلب نموده به خلاع فاخره سرافراز ساخت و اسبهای خانه‌زاد را که از جانب عراق آورده [۱۳۴ ب] بودند به عساکر منصوره قسمت نمودند.

و در **روز شنبه بیست و یکم** از جانب قوللرآقاسی عریضه [رسید] که خان احمدخان از کرکوك گذشته نزد کوچك احمد که در حوالی موصل است رفته استمداد کومك از مشارالیه نموده او نیز بنا بر التماس یکهزار و پانصد نفر ازجوانان روم و کردستان [را] همراه طیغون* ملازم‌خان مذکور نموده روانهٔ آن حدود نمودند. حسب‌الفرمان قضا جریان مقرر شد که آقا خان مقدم بـه کومك جماعت

رفته در استیصال مخالفین سعی نماید. خدمتش را در روز **دوشنبه بیست و سیم** متوجه آن حدود گشت و پیش از ورود لشکر مقدم شاهویردی‌خان با جنودی که به‌اتفاق طیفون آمده بودند ملاقات نموده بعد از مجادله و منازعهٔ عظیم شکست به لشکر مخالف راه یافته جمع کثیر مقتول گشته اسباب ایشان به دست غازیان نصرت فرجام در می‌آید.

چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت حضرت ظل‌الهی در آن روز بزم پادشاهانه ترتیب داده ایلچی روم و دادیان و سید هاشم ولد سید منصور عرب و سرخای‌خان شمخال و اکابر داغستان و اعیان اکراد و سایر مهمانان را طلب نموده به عیش و عشرت مشغول شدند.

ایلچی روم و شمخال را با ولد ایلدارخان به خلاع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند و مصحوب ایلچی روم محمود آقاسی بلوك‌باشی قارص [را] که گرفتار شده بود روانه نمودند.

و در **چهارشنبه نهم** [۱۳۵ الف] به‌سر ییلاق سولان که‌از شهر تا آن مکان دلگشا قریب به سه فرسخ بود رفته داد عیش و شادمانی دادند، الحق ییلاق مذکور از ییلاقات معظم جهان است. چشمه‌های آب گرم و سرد در آن سرزمین بهشت تزیین وفور تمام داشت. عرصهٔ مینو مانندش طعنه بر خلد برین می‌زد.

اگر بر سبزه‌اش پویی به فرسنگ
سر خاری نیابی زعفران رنگ

دو روز در آن مکان توقف نموده متوجه شهر گشته بجهت تعیین ساعت خروج از آن بلده و رفتن به جانب عراق امر فرمودند و در **چهارشنبه نهم ربیع‌الثانی** به حد ترخص رفته به زیارت مرقد منور سید جبرئیل نورالله مرقده به کلخوران آمده آداب زیارت به عمل

آورده.

و در روز **سه‌شنبه پانزدهم** سه‌ساعت‌از روز گذشته از دارالارشاد اردبیل بعد از زیارت وداع روانهٔ عراق گردیده و طی مفاوز روز به روز واقع می‌شد تا به مقصد نزدیك شدند.

□□ □□

گفتار درآمدن خان احمدخان اردلان به اتفاق کوچك احمد حاکم موصل و ماردین و شکست یافتن آن گروه و به قتل رسیدن کوچك احمد و فرار نمودن خان احمدخان و رفتن حضرت ظل‌الهی به جانب اصفهان.

□□ □□

بباید دانست که چون دشمن پا از حد اعتدال بیرون نهد قوی مذهب کامکاری آن است که با ایشان سازگاری نمی‌باید کرد و در استکفای امور اعادی شیوهٔ غفلت و تمادی نباید سپرد، و چون‌مخالف از جادهٔ صواب انحراف جوید [۱۳۵ ب] پیغام به نوك سهام یا زبان حسام باید داد و عتاب به تقریر صفاح یا به سنان رماح باید کرد، و چون دشمن از حد وسط تجاوز کرد میانجی از شمشیربران باید طلبید و قطع و فصل از بلارك گیتی‌ستان چشم باید داشت، و چون شواهد جحود محسوس گردد بیان قاطع تیغ را به دفع آن باید گماشت. بهشت در سایهٔ شمشیر است. هرکه را نه به آن کار بود در دوزخ مذلت و هوان باید بود، و رزق ابرار در ظلال رماح نهاده. هرکه نه بدان توسل جوید تنگ روزی باید زیست. آن را که تیغ در نیام است کارش با نظام نیست، و آن را که صمصام خون‌آشام نیست رفعتی بر دوام نه. هر که را آفتاب دولت روشن باید روز معرکه را تاریك باید کرد. آن کس که چمن مراد شاداب خواهد از ابر ناورد گاه باران خون باید بارید.

نمودار این سیاق آنکه چون خان احمدخان اردلان روی اطاعت از آستان بپیچید هرچند در معارك پای ثبات فشرد از صدمهٔ هولناك

لشکر قیامت اثر کار او از پیش نرفت، آخرالامر به مصداق «الغریق یتشبث بکل حشیش» پناه بـه کوچك احمد کـه پادشاه روم بجهت محافظت موصل و ماردین و آن حدود گذاشته و در شهامت و بسالت زبانزد اهل روزگار و مردم آن دیار گشته بود برد، و از او استمداد کومك و لشکر نموده به تصور آنکه به قوت بازوی او ابواب آمال‌توان گشاد و بوسیلهٔ جلادت [۱۳۶ الف] او به پیشگاه مراد نـزول توان کرد. کوچك احمد مذکور دست‌رد بر سینهٔ‌ملتمس او نگذاشته‌به‌تهیهٔ اسباب‌ترحال* و ترتیب مقدمات جدال مشغول شده لشکری برآراست که از بریق تیغ و ترکششان* دیدهٔ آفتاب خیرگی یافت و از غبار موکبشان آیینهٔ سپهر تیرگی پذیرفت. بعد از فراغ از آن خـود با جنود نامعدود به‌اتفاق خان احمدخان مطرود روی به‌مقصد گذاشتند. چون قاید صبا و منهی نسیم این خبر را به غازیان شیر شکار که به سرکردگی سیاوش‌بیك قوللرآقاسی و آقاخان مقدم و شاهویردی‌خان حاکم لرستان مقرر شده بود آوردند آن‌گروه نیز تکیه به‌عون و عنایت یزدانی نموده در تهیهٔ اسباب مجادله و مقاتله ساعی گشتند. لشکر مخالف که دوازده هزار نفر به حساب آمده از دربند چغان عبور نموده در حوالی آن نزول نمودند. سپاه کینه‌خواه با وجود قلت به موجب آیه وافـی هدایـهٔ «کم مـن‌فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن‌الله» عمل نموده با گروهی که از صدمهٔ قهرشان دم صبح در سینهٔ شام شکستی و از نهیب تیغشان خنجر آفتاب در نیام ظلام پنهان شدی عـزیمت فرموده روی به آن طایفه آوردند. چون تقابل سپاه و کتایب فریقین نزدیك رسید

دمـاغ زمین از تف آفتـاب ❊ ز سرسام‌سودا در آمد به‌خواب
رسیدند لشکر به‌جای مصاف ❊ دو پیکار بستند چون‌کوه‌قاف
زپیکاری‌لشکر از هر دو جای ❊ فرو بست‌کوشنده‌را/ دست‌وپای
[۱۳۶ ب]

زتاب نفس در هوا بست میغ / جهان‌سوخت‌از آتش برق تیغ
ز پـولادپوشان لشکـر شکن / تن کوه لرزنده بر خویشتن
ز نیزه نیستان‌شده روی خاك / ز کوپالها کـوه گشته مغاك

القصه در آن معرکهٔ پر آشوب آتش قتال شعلهٔ عالم‌سوز به فلك اثیر رسانید. نایرهٔ حرب از صباح تا رواح امتداد یافته دلیران هر دو لشکر داد دلاوری می‌دادند، تا بر مقتضای سبق کلمهٔ نصرت کـه اولیاء دین را لازم است نسیم فیروزی به‌رایات نصرت‌آیات وزیده و همای سعادت موکب ظفر قرین را در ظل جناح اهتمام آورد.

کوچك احمدپاشا بیگلربیگی موصل مقتول شده و قول‌آقاسی شام و سیواس به قید اسار گرفتار گشتند و خان احمدخان به قول آنکه «پهلوان زنده خوش است» عنان گردانیده روی به هزیمت نهاد و تمام لشکر ایشان چون جراد منتشر بادیه و جبال شدند و از فرط رعب سایهٔ خویش را لشکر جـرار می‌پنداشتند و از شخص موهوم شمشیر آخته بر سر خویش می‌اندیشیدند. ذره را به مثابه گروهی و کاهی به منزلهٔ کوهی می‌دیدند. از هر طرف بوی موت دوام به مشام ایشان می‌رسید و از هر جانب رنگ موت احساس می‌کردند. از صد یکی جان به صد فلاکت به‌در برد و از بسیار اندکی سلامت ماند. آری آنان که چون پرگار گـرد کشورگشائی می‌گشتند چـون نقطهٔ موهوم شهربند شدند، و آنکه بلندی ذروهٔ جاه می‌طلبید پستی [۱۳۷ الف] حفرهٔ چاهش پیش آمد. با* منجوق رایات هـدایت نهال باغ غوایت چه بالا تواند نمود و با کمال عاطفت الهی خیالات ملاهی چه قدر آورد

نظم

هر فتح کاسمان نهـدش منتهای کار
چـون بنگـری مقدمهٔ فتح دیگر است

این چنین فتحی روی نمود. سیاوش‌بیك قوللرآقاسی عریضه به

درگاه جهان‌پناه نوشته از کماهی حالات آنچه روی داده بود مصحوب خان‌ولی‌بیك یوزباشی و حسین‌خان گودرزی که یکی از غلامان بود در سلطانیه به عز عرض رسانید. چون نوید فتح خجسته اثـر به سمع مبارك آمد دل‌را نشاطی‌و طبع‌را انبساطی به‌هم‌رسید. ارقام مطاعه‌و خلاع فاخره به جهت سرداران لشکر فرستاده به‌نوازشات پادشاهانه سرافراز ساختند.

و در همان روز ابراهیم‌سلطان سفره‌چی را بجهت تهیهٔ اسباب آیین‌بندی و چراغان و استقبال روانهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان نموده خود به دولت و اقبال کوچ بر کوچ متوجه شدند.

و در اثنای طی مفاوز قوللرآقاسی کس فرستاده به‌عرض رسانید که بعد از مقدمات فتح به الکای خان احمد خـان آمده قلعهٔ زلم و مهربان و حسن‌آباد و سایر قلاع به دست اولیاء دولت قاهره آمد. از آن قلعه‌ها قلعهٔ زلم و حسن‌آباد و مهربان و قزلجه را نگاه داشته به مستحفظان کاردیده سپرد و بقیهٔ قلاع را بـه خاك یکسان نموده با اسباب خان احمد خان متوجه درگاه [۱۳۷ ب] گردون پناهیم حضرت ظل‌الهی را استبشار تمام روی داده خدمات سیاوش‌بیك مذکور شرف استحسان یافت.

و در محلی که در سلطانیه نزول اجلال داشتند در خانهٔ علیقلی بیك دیوان‌بیگی مهمان شده ایلچی باشی‌آجق و دادیان را خلعت داده رخصت انصراف [ارزانی] فرمودند.

و مقصود سلطان خلفا بجهت ایلچیگـری ولایت روم بـه شرف پابوس مشرف شده در تهیهٔ کارسازی خود شدند.

حضرت ظل‌الهی بعد از فراغ این مهمات متوجه اصفهان گشته روان شدند. چون دارالمؤمنین کاشان محل و مخیم سرادق جـلال گردید منهیان به عرض رسانیدند که صفدر خان ایلچی پادشاه والا جاه هند نزدیك رسیده حضرت ظل‌الهی جانی‌خان ایشیك‌آقاسی‌باشی را با جمعی از یوزباشیان معتبر به استقبال او فرستادند و خدمتش

را بعد از ملاقات در بیرون شهر فرود آورده [ساوری و] اقامت‌مهیا نمودند و بعداز دوروز درعمارت‌دولتخانه‌جشن‌پادشاهانه ترتیب‌داده صفدرخان ایلچی‌را طلب داشته به‌آداب ضیافت و مهمانداری‌پرداخته خدمتش را به‌نوازشات پادشاهانه سرافراز ساخته و به‌انواع شفقت ممتاز نمودند، و بعد از چند روز میدان بلدهٔ کاشان را چراغان‌نموده ترتیب عیش و عشرت کردند و ایلچی مذکور را در آن شب نهایت لطف نموده او نیز از سنوح عاطفت شاهانه سر مباهات [۱۳۸ الف] به اوج سماوات رسانید.

و در همان روز عریضهٔ جانباز سلطان ولد شهباز سلطان زنگنه رسید مضمون آنکه جاسوسی از موصل آمده خبر تحقیق آورد که خان احمدخان از سبب عارضه‌ای که به او روی نموده بود فوت‌شده، همان **لحظه** قایلی این بیت را به‌زبان آورد:

با ولی‌نعمت ار بـرون آیی　　گر سپهری که سرنگون آیی

حضرت ظل‌الهی از کاشان کوچ نموده به **تاریخ دهم شهر جمادی الثانیه** به دولت و اقبال بـه اتفاق صفدرخـان هفت ساعت از روز مذکور گذشته داخل دارالسلطنهٔ اصفهان جنت‌نشان گـردیده آداب استقبال به نوعی که در قوت متخیلهٔ هیچ‌یك از بنی‌نـوع انسان در نیامده به عمل آوردند.

و بعد از اتمام آیین‌بندی چهار بازار و خانات و میدان به‌تماشای آن بزم عالی متوجه گشته صفدرخان ایلچی با سایر مهمانان در آن بزم ارم‌تزیین سر در قدم مبارك داشته در عیش‌وعشرت می‌کوشیدند.

شبها ز چـراغ و شمع در نور سرور
بر ذروه زنـد لاف تجلـی از طـور
هر روز ز شوق ایـن چراغان تا شب
خـورشید فتیله تابد از رشتهٔ نـور

چند روز بدین منوال گذشته بعد از آن به تهیهٔ اسباب آتش‌بازی

شروع نموده در عمارت علی‌قاپو مجلس همایون آراستند. الحق در تعریف آن سور پر سرور زبان قاصر است. اگر در تعریف آن زبان گشایم آتش شوق از دلم زبانه می‌کشد و اگر شمه[ای] از وصفش بیان [۱۳۸ ب] کنم آه جگرتاب سراپایم را بسوزد. همان بهتر که به عبارت مختصر پناه آورم و دست از آن بردارم.

القصه چون مقدمهٔ آیین[بندی] و آتشبازی به‌اتمـام رسید خبر آمدن قوللرآقاسی و خوانین به عز عرض رسید.

و در روز **یکشنبه هشتم شهر رجب** مجلس در دولتخانه ترتیب داده صفدرخان ایلچی هند و ایلچی[ای را] که از جانب عادلشاه به درگاه آمده بود طلب نموده اسباب سرور به منصه ظهور رسید.

قوللرآقاسی و آقاخان و شاهویردی‌خان و سایر امرا که همراه بودند به شرف تقبیل آستان مشرف شده سرها و زنده‌هایی که همراه داشتند به نظر کیمیااثر گذرانیده مورد شفقت شاهانه گشتند.

و در آن روز قزاق‌خان به جهت ایالت استراباد و سیدم سلطان به‌واسطه [حکومت] قبه تعیین شده پابوس نمودند.

و در روز **چهارشنبه بیست و چهارم** به جانب اردستان به‌شکار رفته آهوئی بسیار در جرگه صید شد. صفدرخان ایلچی از تماشای آن محظوظ و بهره‌مند گـردید. حضرت ظل‌الهـی در کنف حمایت یزدان به سیر و شکار مشغول گشته به‌خوبی روزگار می‌گذرانیدند و زمانه بجهت زیادتی دولت ابدسعادت آن مظهر کمال و آن برگزیدهٔ ذوالجلال به همین بیت اکتفا می‌نمود:

نظم

امید سپاه و سپهبد به تست　　　که‌روشن روان بادی و تندرست

اود ئیل ۱۰۴۶

گفتار در رسیدن نوروز اود ئیل سنهٔ ست و اربعین و الف و وقایعی که درین سال خجسته‌مآل روی نمود، انشاءالله به خیر و خوبی [۱۳۹ الف] انجام پذیرد.

صبا بـه سبزه بیاراست دار دنیـی را
نمونه گشت جهـان مرغـزار عقبی را
چمن مگر سرطان شد که شاخ نسترنش
طلوع داد بـه یك شب هزار شعری را

در روز **دوشنبه بیست و سیم شهر شوال** ختم بالخیـر و الاقبال سنهٔ ست و اربعین و الف هجری نیر جهانتاب از تابخانهٔ حوت قدم به خلوتکدهٔ حمل گذاشت. درین روز فیروزی اثـر حضرت ظل‌الهی در تالاری که در میان طویله احداث شده بود به آیین بزم‌آرایی جلـوس نموده صفدرخان ایلچی هند و ایلچی عادلشاه و ابـوالغازی سلطان حاکم اورگنج را طلب نموده به تجرع کاسات مدام مواظبت جستند. از اثر نقل و حرکت خورشید عالمتاب عالم فرتوت* جوانی از سر گرفت. سبزهٔ پژمرده سر از خاك بیرون کرد. شکوفهٔ نورس بر سر هر شاخ خندیدن آغـاز نمود. سنبل آشفته حـال موی را شانه زد. بنفشهٔ مطرا و نرگس شهلا که در بستر ناتوانی تکیه داشتند چشم باز کردند. ملعب سحاب بـر عرصهٔ آب بیدق سیمین حباب رانده و نیلوفر در حیرت لقای آفتاب با چشم تر فرومانده. حجله‌گاه عروسان

باغ و راغ چون نگارخانهٔ ارژنگ بـه دیبای هفت رنگ آراسته و مرغان بهار بر اطراف شاخسار در پرده‌های مخالف هر یکـی شغبه گرفته.

باغ مزین چو بارگاه سلیمان مرغ‌سحر برکشیده نغمهٔ‌داود

صنوبر و شمشاد از سر ناز در اهتزاز و بلبل خوش نوا به هزار-دستان در نوای چکاوك نغمه‌ساز. [۱۳۹ ب] در سراچهٔ خلوت بستان چون مجلس مستان گل عیاش با نرگس چماش خوش برآمده و سوسن از سر آزادی با ده زبان خاموش مانده.

بیت

باغ خالـی و گـل آراسته و بلبل مست
سوسن از چیست‌زبان بسته که‌جای‌سخن‌است

لالهٔ لعل پیاله جامه چاك زده و كلاه عاریتی به دست باد بر خاك زده:

نظم

با لالـه بگفتم رخت افـروخته است
صحن چمن از تو زینت اندوخته است
گفتم کله از دست کـه بر خاك زدی
گفتا که ز دست آنکه او دوخته است

القصه چون مراسم و آداب جشن نوروزی به عمل آمد بعد از چند روز خبر فوت امیرخان قورچی‌باشی به پایهٔ سریر رسید. در عوض مشارالیه در روز دوشنبه بیست و چهارم جانی‌خان را که در عوض امامقلی‌خان در وسعت‌آباد ایروان بـه رتبهٔ ایشیك‌آقاسی‌باشیگـری سرافراز کرده بودند قورچی‌باشی نموده منصب جلیل‌القدر او را به مرتضی‌قلی‌بیك یوزباشی بیجرلو که ابأ عن‌جد حقوق خدمت در آن سلسلهٔ عالیه ثابت داشتند شفقت نموده ابوالفتح‌بیك نوادهٔ آغزیوار

خان شاملو را جبادارباشی کردند.

ودرین روزاحمدخان بیك قورچی[سیل] سپررا به جهت ایلچیگری هند عادلشاه تعیین کرده مرخص ساختند.

و بعد از انجام مهمات صفدر خان را تکلیف شکار نموده به جانب الکای ماربین در حرکت آمدند. در آن اثناء چلبی بیك ایواغلی ایشیك آقاسی باشی حرم به‌علت [۱۴۰ الف] مرگ فجأه درگذشت، و روز به روز اوقات فرخنده ساعات را به سیر و شکار گذرانیده صفدرخان را به باغ عباس‌آباد طلب نموده مجلس پادشاهانه‌آراستند.

و در آن مکان یادگار بیك ناظر دواب به‌واسطهٔ ایلچیگری هنداگره قرار یافته بعد از تقبیل عتبهٔ عالیه رخصت انصراف یافت.

چون چند روز از مقدمهٔ مذکور گذشت به عزم زیارت امامزادهٔ واجب‌التعظیم شاه طور روانه گشته بعد از تقدیم آداب زیارت به شکار کلنگ اشتغال نموده مراجعت نمودند.

و چون به‌مقر سلطنت قرار یافتند ملازم رستم‌خان سپهسالار آمده با دو نفر جاسوس معروض داشتند که پادشاه والا جاه روم اول به جهت سفر عراق مصمم شده در ثانی الحال آن اراده برطرف شده به‌جانب فرنگ رفتند.

حضرت ظل‌الهی در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ذی‌قعده چون عید نصارا بود در خانهٔ خسرو سلطان امیر شکارباشی مهمان شده روز دیگر به خانهٔ صفدرخان ایلچی به‌سر بردند.

حسب‌الامر مقرر شد که چون فصل گل و خوبی ایام است و رودخانهٔ زنده‌رود چون مستان کف در دهن به رفتار آمده بود پل شاهی را آیین بسته به اسباب جشن و سرور پردازند و سرکاری آن خدمت را به حسین بیك ناظر فرمودند. خدمتش در اندك فرصتی آن قطعهٔ زمین را نمونهٔ خلد برین ساخته هر صفه و طاق او را به وزرا [۱۴۰ ب] و امرا و اعیان و کلانتران و ارباب قسمت نموده در ترتیب آیین بستن سعی موفور به عمل آوردند. حضرت ظل‌الهی

صفدرخان ایلچی را با سایر مهمانان طلب نموده به نوازشات و تفقدات سرافراز ساختند.

چون آن جشن همایون بعد از گلریزان و چراغان به اتمام [رسید] از جانب بکتاش‌خان مصحوب ملازمی که به چهار روز از بغداد به اصفهان آمده بود خبر رسید که خواندگار محمد پاشا وزیر اعظم را به قتل آورده بیرام پاشا را وزیر نمودند و از استنبول بیرون آمده روانهٔ بغداد است.

و درین روز از جانب مقصود سلطان خلفا که به جانب روم رفته بود خبر آمد که از استنبول مراجعت نموده به تاریخ **غرهٔ شهر ذیحجه** داخل دیاربکر شدیم و عرض نموده که سردار دوازده‌منزل‌از استنبول به جانب بغداد کوچ نموده در بیره‌جك جمع کثیر آمده در مهیا نمودن آذوقه ساعی‌اند. حضرت ظل‌الهی نیز همت والا نهمت را در آراستگی قشون بسته داروغگی و انعامات وافر شایسته به عساکر فیروزی‌مآثر دادند.

و خواجه مشفق که یکی از معتمدان درگاه بود بجهت صاحب جمعی خزانه در عوض خواجه‌محبت تعیین شده به‌شرف پابوس رسید.

و به **تاریخ صفر*** سید دراج که از سادات معظم حایریه بود به مرگ فجاه درگذشت.

و هر روزه از جانب امراء خراسان خبرهای متواتر می‌رسید که اوزبکیه ارادهٔ تاخت و تاراج دارند. حضرت ظل‌الهی از آن اخبار خلشی به خاطر مبارك راه نداده تدبیر آن را [۱۴۱ الف] به عون ملك قدیر واگذاشت و شپرك جلودار را به‌جهت تعیین خبر به‌جانب خراسان فرستادند، و سیاوش‌بیك قوللرآقاسی را به‌جهت سرداری ولایت خراسان تعیین نموده روانه ساختند.

و به تاریخ **بیست و یکم شهر صفر** از جانب قرچقای‌خان حاکم مشهد عریضه به پایهٔ سریر اعلی خلافت مصیر رسید که جمعی از لشکر اوزبکیه ارادهٔ تاخت مشهد مقدس داشتند. چون به حوالی جام

می‌رسند محمد سلطان حاکم سبزوار و یوسف سلطان حاکم چمشگزك که چنداول لشکر فیروزی اثر بودند به‌ایشان برخورده محاربهٔ عظیم واقع می‌شود. آخرالامر شکست به جنود اوزبکیه افتاده اللهویردی بهادر و علی‌مراد بهادر که سرکردهٔ ایشان بودند گرفتار شده جمع کثیر مقتول می‌شوند. ازین رهگذر عطفهٔ عنان داده فرار می‌نمایند. اما خرابی بسیار از آن رهگذر به حوالی جام رسیده.

حضرت ظل‌الهی خلاع فاخره و ارقام شفقت‌آمیز به جهت امرائی که در آن معرکه پای ثبات فشرده بودند فرستاد.

و درین روز خلیل آقای قوم علی‌پاشای حاکم بصره که به رسم رسالت با سوغات لایقه آمده بود به شرف پایبوس مشرف شد و عریضه[ای] که مشحون به اظهار یکجهتی و یکرنگی بود به نظر اشرف رسانیده مورد نوازشات پادشاهانه گردید.

و مقارن این حال ایلچی از جانب ولندیس که پادشاه معظم‌فرنگ است آمده آن نیز به اظهار بندگی عریضه به نظر رسانید و ارمغان [۱۴۱ ب] لایق که همراه داشت گذرانیده به‌شفقت پادشاهانه ممتاز شد، و خواجه سرافراز ارمنی را مهماندار او نموده در خانهٔ او فرود آوردند.

حضرت ظل‌الهی در روز جمعه بیست و چهارم صفر در باغ عباس‌آباد جشن عظیم نموده صفدرخان ایلچی و خلیل‌بیك ایلچی‌حاکم بصره و ایلچی فرنگ و سایر مهمانان را طلب نموده بزم عظیمی آراستند و در آن روز هریك را فراخور حال شفقتها نموده به انعامات شامل سرافراز کردند.

بعد از فراغ آن مقدمه روز دیگر فیمابین ایلچی هند و ایلیچیان فرنگ منازعه شده چند کس در میانه مقتول شد. آخرالامر حضرت ظل‌الهی امیر قاسم‌بیك نایب داروغهٔ اصفهان را فرستاده باعث انطفاء آن نایره شد.

حضرت ظل‌الهی بعد از چند روز در تالار طویله که در کنار

رودخانهٔ زنده‌رود است رفته به قسمت اسب مشغول شده مهمان* شاهرخ‌بیك امیرآخورباشی بودند و چند رأس اسب شاهی اعلی به انعام صفدرخان مقرر شد.

و در روز **یکشنبه دهم شهر ربیع‌الثانی** برادر مرادخان‌بیك سیاه منصور را با ولد عباسعلی‌سلطان بجهت‌آنکه سلطان‌حسین سیاه‌منصور را به قتل آورده بودند به جزای اعمال گرفتار ساختند.

چون حضرت ظل‌الهی از مهمات ملکی خاطر جمع نموده به تاریخ **چهارشنبه‌سیم جمادی‌الثانیه** صفدرخان‌را به‌خلاع فاخره و شمشیر و خنجر طلا و اسب با ساخت طلا سرافراز ساخته رخصت مراجعت دادند. [۱۴۲ الف] خدمتش روانهٔ مقصد گشتند.

و در **دوشنبه هشتم شهر مذکور** محمدعلی‌بیك به‌وزارت اصفهان سرافراز شد.

و در روز سه‌شنبه **نوزدهم شهر ربیع الثانی** ایلچی فرنگ و خلیل بیك بصره را در عمارت حوضخانه طلب نموده بعد از مخلع ساختن رخصت دادند و خود به سیر و شکار مشغول شده اوقات شریف به عیش‌می‌گذرانیدند. [در قریهٔ] ورتون* من‌اعمال اصفهان‌طرح شکار جرگه انداخته دامی که بجهت ممانعت به در رفتن آهو مهیا شده بود در آن صحرا کشیده آهوی بسیار در میان جرگه جمع شده حضرت ظل‌الهی به نفس نفیس شکار افکن گشته صید بیش از حد نموده متوجه اصفهان گشتند.

و در آن روز سلیمان‌خان اردلان به شرف پایبوس اشرف مشرف گشته به نوازشات پادشاهانه سرافراز شدند.

و مقارن این حال ایلچی فرنگ از جانب «له» آمده نامه به درگاه جهان‌پناه آورد. مضمون آنکه چون همیشه فیمابین دوستی بود باز به دستور سابق می‌خواهد که سر رشتهٔ اتحاد مضبوط باشد و سوغات که آورده بود از نظر کیمیا اثر گذرانیده مورد احسان شاهی گردید.

و چون دو روز ازین مقدمه متمادی شد از جانب علیمردان‌خان

حاکم قندهار خبر رسید که از جانب هند میرحسینی* نام شخصی به ایلچیگری آمده متوجه درگاه جهان‌پناه است.

و از جانب رستم‌خان سپهسالار نیز عریضه آمده اصل مضمون خبر فوت زینل جلالی بود و متوجه شدن خواندگار به جانب قونیه.

حضرت ظل‌الهی بعد از [۱۴۲ ب] استماع اخبار بــه آراستگی قشون و انعام دادن ملازمان‌اشتغال نموده دامان آمال هریك‌را فراخور حال مالامال ساختند.

و در غرهٔ **رمضان‌المبارك** عریضه از جانب سیاوش‌بیك قوللرآقاسی رسید مضمون آنکه علیمردان‌خان چیزی به من نوشته که چنین مذکور می‌شود که ارادهٔ آمدن به قندهار داری، زنهار اراده نکنی‌که ازین حرکت بیجا مرا صاحب واهمه کرده عاصی درگاه خواهی ساخت و همان نوشته را به جنس روانه ساخته بود.

حضرت ظل‌الهی در همان روز نظربیك و جلال‌بیك و ملك‌بیك ملازم علیمردان‌خان را که به‌پایهٔ سریر اعلی آمده بودند مخلع ساخته حکم استمالت به علیمردان‌خان نوشته روانه نمودند.

در آن اثناء خبر آمدن میرحسینی ایلچی رسید. جبادار باشی و جمعی از یوزباشیان را به استقبال او مقرر نموده خدمتش را به‌شهر آوردند. چون ایام تحویل نوروزی نزدیك شده بود حضرت ظل‌الهی دیدن او را موقوف به همان روز کرده مهمانداران تعیین شد کــه خدمات شایسته نسبت به او به عمل آورند.

وخود به سعادت و اقبال بر متکای حشمت و اجلال تکیه زده به دلجویی مظلومان می‌پرداخت و فلك در وصف ذات بیهمالش این نشید می‌سرائید*:

بیت

بالید از این نشاط تن تخت بر زمین
بگذشت ازیــن نوید سر تاج از آسمان

بارس ئیل ۱۰۴۷

گفتار در رسیدن نوروز بارس ئیل سنهٔ سبع [و اربعین] و الف درآمدن سلطان مراد [۱۴۳ الف] خواندگار روم به سفر بلاد عجم و آنچه درین سال روی نمود انشاءالله به خیر و خوبی انجام پذیرد.

گر همی در کـوی عزت آشنایـی بایـدت
ور همی بـر هستی صانع گـوایی بایـدت
از وجود ایـن صنایع چشم را کحلی بساز
گـر همی در چشم عبرت توتیایی بایـدت

در شب یکشنبه **پنجـم شهر ذی‌قعـدهٔ سنهٔ سبع و اربعین و الف** هجری که دو ساعت و بیست و سه دقیقه گذشته بود که نیر جهانبخش از خلوتسرای حوت قدم به تابخانهٔ حمل نهاده عالم را از این حرکت به‌هنگام سروری و حبوری ارزانی‌داشت خواب‌آلودگان چمن سر از بستر ناکامی برداشته، سبزهٔ پژمرده خود را به لب جوی رسانید و گلبن از کار رفته گرههایی که از علت سرما داشت ظاهر ساخته در استعلاج‌آن‌ساعی گشت، تبارك‌الله و تعالی صانع واحد که به‌حسب آویزش نه چرخ دوار و آمیزش هفت اختر سیار درین مرکز شش جهت چهار عنصر متضاد را با وجود تخالف طبیعی صورت یکرنگی بخشید و کیفیت هر یکی را بر کمیت دیگری مستولی گردانید تـا موجب تشابه اجزاء مجموع گـردد و جمله را در مقام وفاق و محل اتفاق مسخر دارد تا هیأت اعتدال که انتظام احـوال مرکبات بدان

منوط است حاصل شود و صورت نوعی که مبدأ خواص غریب و آثار عجیب‌است بر آن مترتب‌گردد. الحمدلله در چنین فصلی که مشاطگان طبیعت چهرهٔ گل را آراسته‌اند و طرهٔ سنبل پیراسته و عندلیب [۱۴۳ ب] هزار آوای ناطقهٔ انسانی که مرغ سرابستان وحدت است زبان به شکر و سپاس حضرت ظل‌الهی گشاده بدین نوا مترنم است

درخشنده تیغت عدو سوز باد   درفش سنان تو پیروز باد
چنان باد کاختر به‌کامت شود   همه دخل عالم به‌نامت شود
نگین فلك زیر نام تو باد   همه کار دولت به کام تو باد

القصه چون گریبان روزگار از چنگ عدوی سرما خلاص شده قدم به عرصهٔ بهار نهاد حضرت ظل‌الهی در آن روز نوروز در «تالار طویله» مجلس‌آرا گشته میرحسینی* ایلچی هند را با ایلچی فرنگ و ملازمان طهمورث‌خان طلب نموده ابواب شادکاهی بر روی ایشان گشوده به نوازشات سرافراز ساختند، و ایلچی هند سوغات خود را که یك قبضه شمشیر مرصع به یاقوت و الماس و یك قبضه خنجر مشحون به‌لئاٰلی و قدری«عطر جهانگیری»بود از نظرگذرانید.

بعد از تمادی ایام جشن روز **دوشنبه دویم ماه مذکور** قربانعلی جلودار از جانب قوللرآقاسی آمده خبر تمرد و عصیان علیمردان خان را که با مردم هند زبان یکی داشته آورد. هنوز این خبر در گوشها جای نگرفته بود که القاص‌بیك غلام خاصهٔ شریفه آمده به عز عرض رسانید که علیمردان‌خان قلعه را به مردم هند داده و قوللرآقاسی از کوشك نخود که در ده فرسنگی قندهار است کوچ نموده روانهٔ آن صوب گردید، و تفصیل این مجمل آنکه چون علیمردان‌خان روسیاه از آمدن قوللرآقاسی و سپاه تحقیق حاصل نمود پنداشت [۱۴۴ الف] که آفتاب را به گل توان اندود و سیل تقدیر را به پیش‌بند تدبیر توان بست. جمعی نزدیکان را بجهت خبرگیری فرستادند که شاید تا شیران کارزار را به روبه بازی بازگردانند و

پلنگ بربری را به‌زخم سرو[ی] آهو هزیمت‌دهند، چون‌دانستند که دریای انتقام نه چنان در آشوب آمده که کشتی اندیشه را در آن مجال عبوری خواهد بود و امواج فتنه نه بدان حیثیت متلاطم است که به سدالباب فکر ناصواب مندفع گردد خدمتش را خبردار نمودند که تا از گرداب خطوب جان بر کران اندازد و از میان بلا کناری گیرد. او نیز چون امداد حادثه را به حوالی خود محیط یافت و لوازم سیئات اعمال به گرد خویش حلقه دید با جمعی از عورات و برخی از نزدیکان اسباب و اموال را برداشته قلعه و حصار قندهار را به سعیدخان حاکم کابل داده به جانب هندوستان روان شده گفت:

برداشتیم دل ز امیدی که داشتیم
بر برنداشتیم ز تخمی که کاشتیم

چون این‌حرکت ازو به‌فعل آمد آوازهٔ این‌خبر منتشر شد. سیاوش بیك قوللرآقاسی عریضه به درگاه جهان‌پناه فرستاد که سعیدخان و جمعی از سپاه جغتای در بیرون حصار توقف دارند و حکمی که‌سلطان خرم در باب مقدمهٔ قندهار به سعیدخان نوشته بود و حامل آن به دست غازیان گرفتار شده به جنس فرستاده. حضرت‌ظل‌الهی بعد از استماع این خبر نظربیك زیگ را به ایالت قندهار [۱۴۴ ب] سرافراز نموده مقرر فرمودند که آنچه در باب دفع مخالفین صلاح باشد به اتفاق قوللرآقاسی به عمل آورند. حکم را مصحوب چاپار فرستادند. اما سیاوش‌بیك قوللرآقاسی بعد از نوشتن عریضه به درگاه جهان‌پناه نزول در یك فرسخی قندهار نموده در ترتیب و آراستگی عساکر اشتغال نمود. مخالفین چون ازین معنی خبردار می‌شوند با جنود نامعدود به عزم جنگ روی به اردوی دلیران گردون توأمان نهاده صف‌آرای می‌گردند. چون سرداران سپاه‌مسعود ازآمدن جنود هندی سپاه آگاه می‌گردند همان لحظه تکیه به عون عنایت الهی نموده با وجود آنکه اکثری از سپاه ظفر ورود داخل به اردو نشده بودند در برابر سپاه مخالف معارض گشته و نایرهٔ قتال

اشتعال یافته‌آتش‌کارزار بلندگردید، دشمنان از غرورشوکت و قوت تاب‌حملهٔ‌آتش آهنگ آورده دلیران کارزار را به معاضدت بازوی کامکار و معاونت تأیید کردگار صدمات کوه‌گداز می‌نمودند و این بیت می‌سرودند:

صد بار شسته‌ایم به خون دو دیده لب
تا عزم خاکبوس‌دیار تو کرده‌ایم

القصه عرصهٔ داروگیر از صبح تا وقت شام چنان از شعلهٔ تیغ و سنان بیجان گرم بود که صرصر فنا جیب آفاق بر هزیم می‌بست و پیراهن‌وجودرا* اسیر قبامی‌کرد و راه‌خلاص [بر بعضی] را چون نفس‌مسدود می‌بست و طریق‌مناص برروح بعضی‌چون طبیعت[۱۴۵ الف] مسرورمی‌گشاد. مرغ‌جان‌برخی را چون‌ذرهٔ‌بیسروپای به هوای عدم پرواز می‌داد و راه گریز جمعی چون حوالی قفس بر مرغ رمیده می‌گرفت، تا بدان هنگام که سیاهی لشکر ظلام لایح‌شد و هوای موکب شام در فضای هوا پیپچید. لشکر هندوی سپاه عرصهٔ شطرنج خود را به قایمی ریخته فیل و بیدق خود را به پای قلعه رسانیده به استحکام آن حصار ساعی گشتند، و لشکر ظفر ورود نیز به مخیم خود نزول نموده روز دیگر از آن منزل بنا بر مصلحت وقت عطفهٔ عنان داده مراجعت می‌نمایند.

چون وقوع این حادثهٔ کبری را بابربیك چاپار در عرض پنج روز از دارالقرار قندهار به دارالسلطنهٔ اصفهان آورده حضرت ظل‌الهی امر فرمودند که ارقام مطاعه عز ورود یافته مقرر شد که سیاوش‌بیك قوللرآقاسی با قشون میمون در حوالی فراه و آن حدود توقف نمایند تا آنچه رأی قضا مضی بر آن قرار گیرد عمل نمایند.

بعد از وقوع آن مقدمات به دولت و اقبال در باغ عباس‌آباد بزم‌آرا گشته ایلچی فرنگ را مرخص ساختند.

و در آن روز محراب‌بیك قوم صفیقلی‌خان به جهت امارت قلعهٔ

بست به پابوس مشرف گشته روانه شدند.

و هر روز از اطراف خبر آمدن سلطان مراد بـه قصد استرداد بغداد به سمع همایون می‌رسید.

مقارن این حال ملازم بیکتاش‌خان بیگلربیگی دارالسلام آمـده عریضهٔ او را با احکامی که خواندگار [۱۴۵ ب] به مشایخ اعراب و حاکم بصره نوشته و آن احکام به‌دست افتاده بود به نظر کیمیا اثر رسانیدند. مضمون آنکه به همه جهت مستمال بوده آماده و مهیـا باشند که در اول بهار متوجه آن دیار خواهیم شد.

حضرت ظـل‌الهی در تدارك اسباب قلعه‌داری امر فـرموده نقدی‌خان حاکم کوه‌گیلویه را مقرر نمودند که روانهٔ بغداد شده با بیگلربیگی‌آنجا[و]میرفتاح و یوزباشیان و تفنگچیان دست یکی داشته شمه[ای] از وقایع قلعه‌داری فوت و فروگذاشت ننمایند، و متعاقب خان مذکور جمع کثیر از قشون مقرر شد که روانه شوند.

و در روز **یکشنبه بیست و یکم شهر محرم** از جانب سیاوش‌بیك قوللرآقاسی و محراب سلطان حاکم قلعهٔ بست خبر به درگاه جهان‌پناه رسید که لشکر جغتای با قشون بسیار به قصد محاصرهٔ قلعهٔ بست عازم شده روانه‌اند و قید شده کـه این تکلیف از جـانب صفیقلی سلطان سیاه منصور حـاکم سابق بـه عمل آمده و نوشتجات سلطان مذکور را که به حاکم قندهار نوشته بـود آوردند. حضرت ظل‌الهی فرمودند که سلطان مذکور را به جزای اعمال خـود رسانند و رقم مطاعهٔ لازم‌الاطاعه در باب استمالت اهل قلعه و محافظت آن حصار نوشته روان ساختند.

اما چون لشکر هندی و جغتای قلعهٔ زمین داور را به‌دست آورده متوجه قلعهٔ بست می‌شوند قوللرآقاسی که حسب‌الفرمان [۱۴۶ ب] به کومك مقرر شده و هنوز به مطلب فایز نگشته بود که قلعهٔ مذکور را لشکر هنود به‌تصرف‌درآورده محراب سلطان را سالماً غانماً مرخص می‌سازند.

چون مضمون این خبر پرتو بر پیشگاه ضمیر منیر حضرت ظل‌الهی انداخت و مقدمهٔ آمدن خواندگار به تحقیق رسیده بود تدارك آن مهم را موقوف نموده به وقت دیگر واگذاشت که انشاءالله آنچه در مکمن غیب است به منصه ظهور جلوه‌گر شود، بحق الحق و النبی المطلق.

ذکر آمدن سلطان مراد پادشاه روم به جانب عجم و برافراشتن علم استبداد بجهت استرداد بغداد و رفتن اردوی کیهان‌پوی به جانب قلمرو علیشکر و مقدماتی که روی نمود.

منهیان اقبال هر روز آمدن خواندگار را که در هر منزل نزول می‌کرد به عز عرض می‌رسانیدند. تا آنکه کتابتی که مقصود سلطان خلفا که به ایلچیگری رفته بود به رستم‌خان سپهسالار نوشته خدمتش به جنس به‌درگاه جهان‌پناه فرستاده‌بود. مضمون‌آنکه آمدن خواندگار به جانب بغداد معین شده داخل‌حلب شد و توپخانه‌ها را پیشتر از خود روانه نموده کوچ بر کوچ متوجه است.

حضرت ظل‌الهی تکیه به عنایت بیچون کرده در تدارك اسباب قلعه‌داری ساعی گشتند و حسین‌بیك ناظر را با جمعی از غازیان عتبهٔ اقبال روانه ساختند که رفته جمعی از الوسات کلهر و قراالوس [را] که در بشیوه و در تنگ و خانقین قشلامشی کرده بودند [۱۴۷ ب] کوچانیده [به قلمرو] علیشکر آورد و در آن حدود مکث نموده آنچه روی دهد به عز عرض رساند.

مقارن این حال جمعی از غازیان دربند از شاهویردی سلطان حاکم خود شاکی بوده به سدهٔ سنیه پناه جسته عرض‌حال کردند. بعد از دیوان و تحقیق تقصیر او خدمتش را معزول ساختند و حکومت آن ولایت را به بهرام سلطان استاجلو کشیکچی‌باشی شفقت نموده مشارالیه به تاریخ **پنجشنبه دهم شهر صفر** پایبوس نموده روانه

گردید.

و در **جمعه هیجدهم** رستم‌بیك ولد امیرخان قورچی‌باشی به‌منصب مهرداری و علیارخان بجهت حکومت ایلی گرایلی، و میرزا جان‌بیك برای وزارت خراسان، و میرزا محمدتقی‌دولتابادی به‌واسطه استیفاء قورچی تعیین گشته به پابوس سرافراز گشتند.

حضرت ظل‌الهی همه روز به امور ملکی و دلداری ضعفا اشتغال می‌نمود که ملازم بکتاش‌خان آمده جاسوسی‌که به‌میان رومیه فرستاده بودند آورد. جاسوس مذکور از آمدن سلطان مراد و عظم* شأن او زبان گشاده می‌گفت که عظمت و جبروت خواندگار به حدی است که با لشکر خونخوار خنجر گذار در منزلی کــه فرود آمد از قابلیت حرث و نسل بینداخت، و در هر مقام کــه مخیم ساخت کشت و زرع نماند. به هر کجا که قرار گرفت قرار از آن دیار برفت و بــه هر موضع که بگذشت امن از آنجا رخت بر بست و به هر زمین که بنشست قیامت برخاست* [۱۴۷ الف] و در هر دیار که گذر کرد دیار نماند و در هر خطه که عبور نمود خط ویرانی بر آن کشید. اگرچه هرچند می‌دانست که ظلم و ستیزه را جز عاقبت وخیم نخواهد بود و بیداد و کینه را جز سوء خاتمت نتیجه‌ای نیست، خرد به‌هزار زبان می‌گفت:

نبینی که روزی هم‌آزار او کسادی درآرد به بازار او

و غایتش «کل امور مرهونة باوقاتها»، در هر باب بغیر از صبر و شکیبائی چــاره نیست تا آنچه مکنون پــردهٔ غیب است بی‌غــایله مکشوف گردد.

القصه حضرت ظل‌الهی به‌تهیهٔ اسباب سفر اشتغال نموده در روز **پنجشنبه هشتم شهر ربیع‌الاول** از دارالسلطنهٔ اصفهان پیشخانه را به باغ قوشخانهٔ طوقچی برده حسین‌بیك که به‌خدمت جمع نمودن ایل و الوس و توقف نمودن در آن حــدود مقرر شده بود پایبوس نموده روانه گردید. حسب‌الامر مقرر شد که امراء کردستان و لرستان و

حدود بغداد بر سر او جمعیت نمایند و به‌خدمات مرجوعه قیام کنند.

و در روز **دوشنبه بیست و هشتم شهر ربیع‌الاول** میــرزا محمد شفیع به‌جهت وزارت‌قورچی، و محمدباقر برادر او به‌اوارجه‌نویسی عراق سرافراز شدند.

و در **چهارشنبه هشتم‌ربیع‌الثانی** مقرر شد که‌رستم‌خان‌سپهسالار با امراء نامدار آذربایجان به اردوی معلی آیند و عیسی‌بیك برادر سپهسالار را مقرر فرمودند که در دارالسلطنهٔ تبریز با قشون آماده توقف کنند [کــه] اگر ازمخالفان آن حدود تعــدی واقع[۱۴۷ ب] شود مانع آید. و مرتضی قلی‌بیك ولد برخوردار‌بیك توپچی‌باشی را مخلع ساخته به جانب بغداد روانه ساختند.

از جانب حسن‌خان حاکم هرات در آن روز خبر رسید که یلنگتوش با جمعی از سپاه اوزبك به قصد تاخت ایل عنبری و فیروزکوهــی آمده اما چندان کاری از پیش نبرده مراجعت کردند.

حضرت ظل‌الهی در آن روز در باغ قوشخانه بزم آراسته ملازمان طهمورث‌خان و ایلچی دادیان و باشی‌آجــق را طلب داشته مرخص ساختند و الکای‌کاخت را به‌طهمورث‌خان شفقت‌نموده‌ارزانی‌داشتند.

و در روز **دوشنبه هیجدهم‌شهرجمادی‌الاولی** ازجانب‌کلبعلی‌خان حاکم ایروان عریضه به درگاه جهان‌پناه رسید که کنعان‌پاشای حاکم ارزن‌روم با جنود نامعدود به عــزم تاخت چخورسعد علــم استبداد برافراشته بود. چون به‌حوالی قرخ‌بلاغ رسید خود با جمعی‌ازغازیان قلعه‌دار به استقبال ایشان رفته دستبردی فیمابین واقع شد. اما چون صلاح در توقف نبود به جانب قلعه مراجعت نمود.

علی‌الصباح خبر رسید که جمعی از تاتار و رومی به عزم تاخت ناحیهٔ کرنی رفته بودند مراجعت نموده روانه‌اند. این غلام‌جانفشان از قلعه بیرون آمده به آن گروه در مقام منازعه و مجادله آمد. موازی هفتصد نفر را اسیر و مقتول ساخته شکست عظیم به آن جماعت راه

یافته فراری شدند و به یمن اقبال بیزوال همچنین فتحی روی نمود.

القصه حضرت ظل‌الهی کوچ [۱۴۸ الف] به‌کوچ‌متوجه ماهیدشت و کنگور بودند.

در اثنای مفاوز حیدربیك زیندار را به جهت عرض لشکر قلعه فرستادند که ملاحظهٔ قشون و توپخانه و جباخانه نموده نسخهٔ منقح بیاورد. خدمتش رفته آن خدمت را بـه تقدیم رسانیده در **یکشنبه بیست و چهارم** به پابوس اشرف مشرف شد و احوال مـردم قلعه و آراستگی قشون و وفور آذوقه را عرض نموده.

و در روز **یکشنبه بیست‌ودوم‌شهر جمادی‌الاخر[ی]** خلف‌بیك را مقرر فرمودند کـه چون مرد کاردیدهٔ روزگارآزموده است روانـهٔ قلعه گردد و با امرا و بیگلربیگی آنجا در تدابیر لایقه سعی نمایند و سر رشتهٔ احتیاط از دست ندهند. خدمتش بـه پابوس مشرف شده روانه گردید.

و در **دوشنبه غرهٔ رجب** سپهسالار با امراء آذربیجان مثل آقاخان مقدم و نظرعلی‌خان سوکلن و بوداق سلطان کرد و اسمعیل سلطان بانه داخل اردوی کیوان‌شکوه شده به تقبیل آستان مشرف گشتند.

و درین روز جمعی از دلیران جانسپار مثل باباخـان صالحی و احمدبیك یوزباشی ترکمان با جمعی از غـازیان رخصت زبانگیری یافته روانهٔ اردوی رومیه گردیدند.

در روز **پنجشنبه چهارم شهر رجب** مزاج اعتدال سرشت حضرت ظل‌الهی از اثر سوءالمزاجی منحرف شده تب‌لرزی عارض وجـود مبارکش گردید. اما به عنایت حضرت چون‌ذات شریفش‌از آن عارضه خلاصی یافته [۱۴۸ ب] لشکر مرض از جنود صحت انهزام یافت حضرت ظل‌الهی به ریزش تصدقـات دست گشوده مستحقان را از جمله متمولان گردانید. بلی ذات همایونش کـه منبع احسان و کان سخاست از جوینده و خواهنده چیزی دریغ نمی‌دارد.

که بزم گوهر، که رزم تیغ ز جوینده هرگز ندارد دریغ

القصه به تواتر خبر رسید و به تحقیق پیوست که سلطان مراد شب سه‌شنبه دویم ماه رجب به پای قلعه آمده شروع در محاصره و سیبه بردن نموده هر ضلع از اضلاع قلعه را به مردان دلیر قسمت نموده، حضرت ظل‌الهی در روز چهارشنبه دهم رستم‌خان سپهسالار را از رخصت به‌جانب‌ولایت مندلی و جسان* فرموده مقرر داشتند که با عساکر نصرت‌مآثر آنچه لازمهٔ کومك و جانفشانی است نسبت به مردم قلعه به عمل آورند.

و خود کوچ نموده به‌موضع طاق وسطان که در حوالی ماهیدشت و کرمانشاهان است نزول اجلال نموده رحل اقامت انداختند تا آنچه روی دهد از احوال مطلع باشند و در آن منزل دلگشا مسند آرای گشته در تدارك احوال عساکر می‌پرداخته که از جانب سلیمان‌خان اردلان خبر رسید که جمعی از سپاه رومیه در موضع کوهی که از مواضع کرکوك است آذوقهٔ بسیار جمع نموده اراده داشتند که به دفعات نقل اردوی خود نمایند بر سر ایشان تاخت برده آذوقه را آتش زده آن گروه را پریشان ساختیم.

و بعد از این مقدمه خواندگار مرادخان اردلان را [۱۴۹ الف] با دو سه نفر پاشای و قشون بر سر الکای اردلان فرستاده بود که شاید دستبردی نمایند. این کمترین بندگان تکیه به عون عنایت ملك منان نموده بر آن جماعت مخذول‌العاقبه مقابل شده مجادلهٔ‌عظیم واقع شد. آخرالامر به توفیق حضرت سبحانی شکست بر ایشان راه یافته مراد خان و پاشایان مذکور به قلعهٔ تالغیه* متحصن گشتند، در باب به دست آوردن ایشان ساعی شده اولا مرادخان گرفتار گردید و پاشایان مذکور از بیم جان راه فرار در پیش گرفته نیم جانی از آن مهلکه بیرون بردند. امید که دشمنان دولت قاهره منکوب و مخذول‌العاقبه گردند.

حضرت ظل‌الهی هر روز سان قشونی که از اطراف به درگاه عالم پناه می‌آمدند ملاحظه نموده به اردوی سپهسالار می‌فرستادند تا آنکه

از جانب عبدی‌بیك بلادروزی جاسوسی آمده که‌به‌تاریخ **شانزدهم شهر شعبان المعظم** یورش به قلعه انداخته جمع کثیر از سپاه رومی مقتول شده طیار محمد پاشای وزیراعظم به زخم تفنگ مجروح شده از سیبه به منزل خود آوردند و ظاهراً که زخم کاری دارد و از شمار مقتولان خواهد بود.

و از جانب رستم‌خان سپهسالار عریضه رسید که ایل باجلان ارادهٔ رفتن پیش خواندگار داشتند. شاهویردی‌خان را با دوازده‌هزار کس فرستاد که شاید مانع او شوند. خدمتش تا به کنار شط رفته آن گروه از آب [۱۴۹ ب] عبور نموده بودند، اما مواشی و مراعی و اسباب ایشان به دست غازیان افتاده حقیقت حالات قلعه و تسلط خواندگار را نیز به عرض رسانیده بود. حضرت ظل‌الهی سررشتهٔ امور خود را به موجب آیهٔ «فمن یتوکل علی‌الله فهو حسبه» به قادر مهیمن ذوالجلال سپرده بود. از رهگذر این‌مقالات خلشی به‌خاطر راه نمی‌داد که آنچه در پردهٔ غیب است به ظهور خواهد آمد و به زبان الهام نیوش می‌گذرانید که «عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم»، و همت والا نهمت را مصروف به اعطای تصدقات و ادرارات و انعامات نموده خاطر همگنان را به نوازش پادشاهانه سرافراز می‌ساخت.

و چون محاصرهٔ قلعهٔ دارالسلام امتداد تمام یافت و در میانهٔ محصوران که هریك به طرفی رشتهٔ اتحاد را تاب می‌دادند تخالفی به‌هم رسید از آن جهت مقدمهٔ احتیاط را از دست داده به قدم اعتذار پیش آمده در افتتاح دروازهٔ قلعه سعی می‌نمایند و حصاری که در متانت و حصانت با قلعهٔ آسمان دم مساوات می‌زد از دست داده خود را غریق بحر بلا می‌سازند.

و در روز **جمعه بیست و پنجم شهر شعبان‌المعظم** لشکر رومیه داخل قلعه شده بیکتاش‌خان بیگلربیگی و خلف‌بیك و نقدی‌خان و میر فتاح اصفهانی و بعضی از یوزباشیان و غلامان از قلعه بیرون‌آمده به درگاه رفته زبان اعتذار می‌گشایند. چون وقوع آن حادثه به سمع

مبارك حضرت ظل[۱۵۰ الف]الهی رسید پای صبر و ثبات فشرده مستوثق لطف الهی می‌بودند.

[القصه‌چون]قلعه‌راخواندگاربه‌تصرف‌درآوردجمعی‌کثیرازغازیان شیرشکار فرصت یافته آتش بر جباخانهٔ قلعه زده به ضرب زور از میان اردوی آن خونخوار بیرون آمده به اردوی سپهسالار می‌آیند و جمعی دیگر از ادای آن حرکت ناهنجار طعمهٔ تیغ آتشبار گشته جمعی از بیم جان به اطراف و اکناف متفرق شده به صد مشقت جانی به کنار می‌آورند. سلطان مراد بعد از حصول [مرام] سرداران قلعه را برداشته در **دوازدهم شهر رمضان** روانهٔ الکای روم شدند.

چون این خبر به عرض رسید حضرت ظل‌الهی ارقام مطاعه به اسم رستم‌خان سپهسالار فرستادند که از منزلی که توقف نموده پیشتر رفته اطلاعی بر حقایق حالات حاصل کنند. خدمتش به‌فرموده عمل نموده بعد از چند روز به عز عرض رسانید که سلطان‌مراد به تعجیل تمام روانهٔ استنبول شده مصطفی‌پاشا وزیراعظم را نایب مناب نموده ظاهراً ارادهٔ صلح و صلاح دارند و وزیر اعظم از حوالی بغداد کوچ نموده متوجه شهربان و قزل رباط است.

حضرت ظل‌الهی در آن روز محمدطاهر مین‌باشی را به جای میر فتاح تفنگچی آقاسی نموده زینل‌بیك ولد نقدی‌خان را در عوض والد بیگلربیکی کوه‌گیلویه، و عنایت‌بیك بافقی را بدل جلالا مین‌باشی، و علی‌خان‌بیك یساول صحبت را [۱۵۰ ب] به جای ساروخان بیك آجرلو حاکم ایل آجرلو، و محمد سعید ولد میر فتاح را به‌جای محمد صادق برادر او مین‌باشی نموده به پابوس مشرف ساختند، و محمدطاهر تفنگچی آقاسی را به جهت آوردن چند هزار تفنگچی به جانب اصفهان مرخص کردند.

در اثناء آن مقدمات کتابت عبدی‌بیك و جعفربیك‌بلادروزی‌که‌به سپهسالارنوشته‌بودند[و]مشارالیه‌به‌خدمت نواب‌همایون ارسال داشته بود رسید. مضمون آنکه چون بیکتاش‌خان به اردوی خواندگار داخل

می‌شوند بعد از ملاقات پادشاه رومی سپاه مهمان وزیر اعظم شده علی‌الصباح او را مرده در بستر دیده‌اند و این خبر به‌تحقیق پیوست. اما مشخص نیست که این حرکت به قصد شخصی باشد یا به اجل موعود واقع شده، و در کتابت مذکور قید بود که به تعجیل رفتن خواندگار به الکای خود سبب این بود که فرنگیان جمعیت نموده ارادهٔ ولایت اروم‌ایلی نموده‌اند و سلطان ابراهیم برادر او در استنبول سکه و خطبه به نام خود کرده، از آن جهت توقف جایز نداشته‌روانه شد.

و در همین روز حضرت ظل‌الهی دگنك مرصع به مرتضی‌قلی‌خان ایشیك‌آقاسی‌باشی شفقت نموده شیخ علی‌بیك ولد علی‌بیك را به منصب امیرآخوری‌باشیگری سرافراز کردند.

و در روز **جمعه بیست و یکم شهر رمضان** ملازم رستم‌خان والی گرجستان آمده خبر فوت گرگین‌خان والی باشی‌اجق را آورد و از جانب سپهسالار خبر رسید که محمدآقا نامی [۱۵۱ الف] از جانب مصطفی‌پاشا وزیراعظم به عزم ایلچیگری روانهٔ درگاه جهان‌پناه است.

و در روز **پنجشنبه بیست و هفتم** ملازم احمد گرای امیرزادهٔ تاتار آمده عریضهٔ مشارالیه آورده مضمون آنکه پناه به درگاه عرش اشتباه آورده‌ام. اگر بفرمایند به ملازمت ملازمان عتبهٔ اقبال مشرف شوم تا بدانچه امر جهان‌مطاع صادر گردد به عمل آورم.

در روز **شنبه بیست و نهم** مقرر شد که قراخان‌بیك برادر جانی خان قورچی‌باشی و تقی‌بیك یساول باشی‌قور با جمع‌کثیر به‌استقبال محمدآقا ایلچی که به اتفاق خلفا آمده بود رفته خدمتش را به اردوی معلی آورد.

درین اثناء ملازمان آقاخان مقدم قاپوچی‌باشی خواندگار را با پنج نفر از سپاه‌رومیه در شهربان* گرفته به نظر کیمیا اثر رسانیدند و قاپوچی‌باشی مذکور از آزاد کرده‌های ایروان بود. حضرت ظل‌الهی

از تقصیر ایشان گذشته به نزد محمدآقا ایلچی فرستادند.

و در روز جمعه پنجم حضرت ظل‌الهی مجلس بهشت‌آیین ترتیب داده ایلچی مذکور را طلب نموده به تفقدات شاهی سرافراز ساختند و نامه‌ای که از جانب والی روم آورده بود به نظر رسانید که‌مضمون بغیر از حرف صلح چیز دیگر نبود. بعد از تمادی ایام صحبت حضرت ظل‌الهی روز دیگـر که وزرای کامکـار و ارکان دولت پایدار به حضرت اعلی رسیدند بـه استضواب تأیید ربانـی و ارشاد مواهب کامرانی به عزم کوچ از موضع طاق وسطان [۱۵۱ ب] در حـرکت آمده به صنوف عنایات سرمدی مخفوف و چشم بد روزگار از طلعت دولت بیدار مکفوف، همای اقبال هم‌پرواز چتر آسمان‌سای و خورشید مقتبس از نور رأی عالم آرای هلال‌وار دست در رکاب همایون زده و مجرهٔ عنان مبارك بوسیده، چون‌کنار آب نیلوفرمخیم سرادق جلال گردید یزك نصرت و طلیعهٔ فتح از یمین و یسـار می‌بودند، چـون عرصهٔ آن سرزمین از وجود فایض‌الوجود سرسبزی تازه یافت هرروز اخبار مسرت آثار از اطـراف می‌رسید و حضرت ظل‌الهی سجدات شکر به تقدیم می‌رسانید تا طلوع نوروز توشقان ئیل روی نمود.

توشقان ئیل ۱۰۴۸

رسیدن نوروز توشقان ئیل سنهٔ ثمان و اربعین و الف و مقدمات صلح که فیمابین سلطان مراد والی روم و حضرت ظل‌الهی روی داد و رفتن نواب همایون اعلی به جانب دارالسلطنهٔ قزوین و سوانح و وقایعی که در این سال خجسته فال از مکمن غیب به منصه ظهور جلوه‌گر شد، انشاءالله به خیر و خوبی انجام یابد.

ز عدل شه و اعتدال هوا　　صبا برگشاد از رخ گل‌نقاب
بتان بهشتی به اردیبهشت　　یکایك برون آمدند ازحجاب

در شب **دوشنبه چهاردهم شهر ذیقعدهٔ سنهٔ ثمان و اربعین و الف** که مسندنشین فلك چهارم تخت‌آرای برج حمل گشت جهان نمودار بهشت و زمین انموذج* خلد برین گردید، نوخاستگان نسیم را پای به رفتار آشنا شد [۱۵۲ الف] و بلبل با گل عشقبازی آغاز نهاد و صبا کشاکش زلف سنبل از سر گرفت. نبات از آرزوی قامت سرو جز میل به بالا نداشت و نرگس از پریشانی زلف بنفشه به خواب نمی‌شد. سوسن آزاد به صد زبان می‌گفت:

بیت

از خاروخاك [و]خاره به‌اردیبهشت‌ماه
رویید بنفشه‌زار و سمن‌زار و لاله‌زار
اردیبهشت ماه به ساقی دهد ندا
خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار

در آن وقت شهریار جهان جهانبانی، شهسوار میدان کشور–

ستانی، رحمت‌فیاض آسمانی، مدار مرکز وجود، محیط مکرمت‌وجود، اعنی حضرت ظل‌الهی به ترتیب بزم خلدآیین ارم تزیین نوروزی امر فرموده به دولت و اقبال در آن سرزمین بساط شادکاهی گستردند و در دلجویی محتاجان و مستمندان سعی موفور می‌نمودند و از اطراف اخبار مسرت آثار به پایهٔ سریر گردون مصیر می‌رسید.

در روز **چهارشنبه هفدهم** شهر مذکور از جانب رستم خان سپهسالار عریضه رسید و جاسوسی که از بغداد آمده بود آورد. خلاصهٔ کلام جاسوس آنکه در استنبول اورخان برادر سلطان مراد بر تخت برآمده مادر او را به‌قتل آورده و فتور عظیم ازین رهگذر در آن ولایت به‌هم رسیده. مقارن این مقدمه از جانب بحری‌خان ماموبی حاکم لوری به‌همین مضمون خبر رسید.

حضرت ظل‌الهی در روز **یکشنبه ششم شهر ذی‌حجه** عمدةالاعاظم محمدقلی‌بیك جلودار [۱۵۲ ب] باشی را که حقوق خدمت دیرینه درین سلسلهٔ عالیه ثابت می‌سازد به جهت ایلچیگری که مبانی صلح را استحکام دهد به ولایت روم فرستادند.

و در همین [روز] حکیم شمس‌الدین محمد ولد حکیم سیفا را بجهت تقصیری که از او سر زده بود اخراج نموده رخصت داد[ند] که دیگر در خدمت نبوده در خطهٔ کاشان توطن نماید.

و در **پنجشنبه غرهٔ محرم** از جانب حسن‌خان* حاکم هرات خبر رسید که شاه شجاع ولد سلطان خرم ایلچی نزدوالی بلخ فرستاده مضمون آنکه بلخ را می‌باید خالی کرده به ملازمان ما بسپاری، والا آمادهٔ جنگ و ورود جنود نامعدود باش. اما مشخص نشده که ایشان چه جواب گفته‌اند. آنچه روی [دهد] به عز عرض خواهد رسانید.

حضرت ظل‌الهی چون معاملهٔ صلح بر دل آگاهش پرتوافکن شده و هر روز به تواتر این خبر می‌رسید عمدةالامرا ساروخان طالش را بجهت تمشیت این مهم مقرر داشته نزد مصطفی پاشای وزیر اعظم که در باب صلح از جانب سلطان مراد مرخص‌شده‌بودفرستادند.

خدمتش به آن خدمت سر مباهات به فلك رسانیده روانهٔ مطلب گردید.
بعد از چند روز صلح‌نامجات از طرفین نوشته شده به مهر آن دو عظیم‌الشأن مزین گشته مقدمه و معاملهٔ صلح استحکام تمام یافت. چون لازم بود که صورت سنورنامه در این مختصر نوشته شود بنابر آن جرأت نمود و کلام اندك را از تحریر بسیار ساخت.

سنورنامه که از جانب حضرت ظل‌الهی [۱۵۳ الف] نوشته مصحوب ساروخان ارسال شده و میرزا عبدالحسین منشی‌ـ الممالك انشاء نموده.

ستایش و نیایش بی‌آلایش سزای عتبهٔ کبریای مبدع لایزال‌است که به محض قدرت کامله عالم کون و فساد را از نهانخانهٔ کمون به جلوه‌گاه ظهور آورده و به وجود فایض‌الوجود سلاطین صاحب اقبال که مظهر جلال و جمال مهیمن متعال‌اند انتظام و التیام داده خلعت کرامتشان را به طراز «انا جعلناکم خلایف فی‌الارض» مطرز و گوش هوش صدق نیوش این گروه والا شکوه را به گوشوارهٔ «و اتقوا لله و اصلحوا ذات بینکم» مزین ساخته به مؤدای «و اذکروا نعمة‌الله او کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمة اخوانا» از گریوهٔ‌اختلاف به گلشن ائتلاف هدایت فرموده بود و تألف ایشان را موجب ترفه احوال کافه رعایا و عامهٔ فقرا که بهترین ودایع خالق‌البرایااند ساخت تعالی، عما یقولون علواً کبیرا.

و درود بیحد و قیاس افزون از حیطهٔ مشاعر و حواس شایستهٔ سید قدس اساس رسول بیهمالی است که از عین مرحمت شاملهٔ سرگشتگان تیه هیمان را به شاهراه امن و امان دلالت نموده به حکم «اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم» طبقات امت را به ایفای عهود که متضمن نظام انام و به موجب «العهد من‌الایمان» که از شعایر شعار اسلام است امر فرمود که: الایمان لمن عهد له صلواة‌الله و سلامه

علیه و آله و اولاده المعصومین [۱۵۳ ب] الـذین هم لاماناتهـم و عهدهم راعون.

اما بعد چون توجه خاطر عاطر قدسی سرایر خورشید مظاهـر اعلیحضرت آسمان رفعت ثریا منزلت، سپهر سریر قمر منیر، عطارد تدبیر ناهید عشرت آفتاب نظیر، بهـرام غلام مشتری احترام کیوان احتشام، گردون شکوه انجمن گروه، شهنشاه جمجاه کسری بارگاه، شهریار خورشید کلاه کیهان دستگاه، خسرو فریدون‌فر گیتی‌ستان، خدیو دارا رای جهانیان، سلطان اعظم سلیمان مکان، خاقان اعـدل عظیم‌الشان، ثانی‌اسکندرذوالقرنین، خادم‌الحرمین‌الشریفین، پادشاه اسلام‌پناه ظل‌اله شیدالله ارکان سلطنته و اجلاله متوجه ترفیه احوال عباد و تسکین مواد فتن و فساد گشته جناب وزارت و ایالت و شوکت و نصفت قبـاب، ابهت و معدلت مناب، متبوع اعاظم‌الوزرا، متتبع افاخم‌الامرا، مؤتمن‌الدولة العلیة العـالیة العثمانیة معتمدالسلطنه بهیة‌السلطانیة، صدر عالیمقدار صاحب تـدبیر، مشیر کافی رای صافی ضمیر، دستور مکرم محترم مصطفی‌پاشای وزیر اعظم ادام‌الله اقباله را بر سبیل وکالت مطلقه تعیین فرموده بودند که تمهید قواعد مصالحه و معاهده‌مابین[و]تشخیص‌سنور و سرحد طرفین نموده نوعی نماید که من[بعد] اهل فتنه و فساد را مجال گفتگو و عناد نباشد. ما نیز رفاه حال عجزه و مساکین و فراغ بال کافه برایای جـانبین را منظور داشته ایالت و شوکت [۱۵۴الف] پناه جلالت و نصفت‌دستگاه عالیجاه نظاما للایالة و الاقبال ساروخان را که از جملهٔ امرای معتمد و خوانینِ معتبر این دودمان ولایت مکان و محل اعتماد نواب همایون است مقرر فرمودیم که از جانب اشرف ما وکیل بوده به اتفاق‌جناب وزارت و ایالت پناه مشارالیه ارکان صلح و صلاح و محال و سنور و سرحد را استقرار و استحکام داده درین باب وثیقهٔ معتبرهٔ مسجله از جانبین موافق صلاح دولت طرفین به تحریر آورند.

و ایالت پناهین عالیجاهین مومی‌الیهما بعد از تشیید بنیان عهد و پیمان سنور سرحد جانب بغداد و آذربیجان را بدین عنوان قرار داده‌اند که احدی از امراء و حکام این دودمان مخلد بنیان از آن تجاوز ندارند.

جسان* و بادآرای تعلق به پادشاه روم دارد.

قصبهٔ مندلیجی الی درتنگ که سنور درتنگ سرمیل است صحرای آن از پادشاه روم و کوه تعلق به دودمان خلافت‌نشان دارد.

درتنگ و درنه که سنور آن سر میل است تعلق به پادشاه‌روم دارد.

جاف که ضیاءالدین و هارونی تعلق به ایشان دارد و بیره و زردوی از دودمان خلافت‌نشان است.

قلعهٔ زنجیر که در قلهٔ کوه است خراب شود و دهکدهٔ طرف غربی ازیشان است و دهکده طرف شرقی تعلق به این طرف دارد.

زلم، کوهی که در بالای قلعهٔ زلم است و به زلم نگاه می‌کند از منسوبان پادشاه روم است.

و قلعهٔ اورمان و دهکده‌های [۱۵۴ ب] توابع از خاقان همایون اشرف است.

شهرزور که سنور گدوك چغان است، قزلجه و توابع از پادشاه روم، مهربان و توابع آن از دودمان خلافت مکان است.

و سایر آنچه در جانب آذربایجان خراب شود قلعهٔ قتور* و قلعهٔ ماکویه و قلعهٔ مغاز برد.

احدی از امرا و حکام این دودمان مخلد بنیان از آن تجاوز جایز ندارند.

چون حقیقت مافی‌المسطور بر ضمیر انور ظهور یافت رابطهٔ خلت و ولا و قاعدهٔ محبت و صفا را واسطهٔ برکات الهی و حسنات نامتناهی و باعث آسایش عباد و آرامش بلاد دانسته از صدق نیت و صفای طویت بر آن قرار داد، راضی شده عهد فرمودیم که بعد الیوم در مراسم مصادقت و لوازم مرافقت و مؤالات چون صبح دویم‌صادق

دم و مانند قطب فلك راسخ قدم باشیم و همواره مراسم یگانگی و یکجهتی و قواعد دوستی و یکتادلی را مستحکم داشته تا از آن طرف قرین‌الشرف خلاف عطوفت و الفت امری به ظهور نرسد که مفسدان و حاسدان مجال اغوا و فساد یابند، ازین‌جانب مضمون وداد «کسبع شداد» مشید و مؤکـد بوده در مراتب محبت اهمال و اسهال صورت محال دارد.

و از میامن این صلح خیر انجام عموم خلایق شادان و اطراف ممالك آبادان و طبقات انام که از وقوع وقایع گوناگون و حدوث نوایب دهر بوقلمون [۱۵۵ الف] اسیر محنت و بلا و پایمال مشقت و عنا گشته‌اند تا انقراض زمان در بسیط امن و امـان آسوده حال و فارغ‌البال گردند، و از دل صاف و نیت خالص به حکم «یا ایها‌الذین آمنوا اوفوا بالعهود» عهد کردیم که بدین قوانین مؤکده به‌ایمان وفا کنیم و از خلف و کسر آن اجتناب نمائیم، «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و السلام علی من‌اتبع الهدی.»

سنورنامه در باب مصالحه[ای] که مصطفی‌پاشای وزیر اعظم به وکالت پادشاه ذیجاه سلطان مراد نوشته مصحوب ساروخان ارسال نموده بود.*

الحمد لله العزیز الکریم الفتاح الذی افتح ابواب الصلح بمفتاح ان ارید الا لاصلاح و ارتفع ظلام المصاف و الکفاح بمصباح صباح الفوز و الفلاح و الصلواة و السلم علی رسوله الذی اظهر و اوضح الذین بکمال الایضـاح و انشراح صدرالاسلام بطلعة السعیده و ای انشراح و علی آله و اولاده و اصحابه الذین هم‌الاشباح الذین ارواح مافاتح نشرالایضاح و نورالصباح مشیت‌و ارادت‌رفع‌السماء‌بغیر عماد. حکمت و قدرت مبدع‌المرکبات عن الاضداد جل شانه من مشاکلة

* تصحیح این‌سند که به‌ترکی است توسط دوستان فاضل کریم اصفهانیان و غلامرضا طباطبائی (تبریز) انجام شده است.

الامداد ایله مدار انتظام احوال‌عباد بتناوب دوام عالم‌ایجاد پادشاهان با عدل و داد و شهریار مکارم اعتبار نك حسن اتفاق و اتحاد لرینه منوط و اوامر و نواهی الهیه سنه اتباع و انقیاد [۱۵۵ ب] لرینه مربوط درکه «و اتقوالله و اصلحوا ذات بینکم» فحوای شریف اوزره سلاطین شوکت آیین سمت اصلاح مستوجب الفلاحه عزیمت و جانب خصومت کفاحدن عودت بیورولدقلریجه تیغ خلافت طرفین در غلاف و ارباب مصاف جانبین هر بیر بریله سینه صاف اولا گلمشیدر «ذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاء و الیه ذوالفضل العظیم» بنا علـی ذلك بو اضعف عباد الله جناب‌جلالت‌مآب دین‌پناه و ذات سعادت‌دستگاه‌شهنشاه سلیمان بارگاه خلیفة‌الله فـی‌العالمین، ما صدق مصـداق السلطان العادل ظل‌الله فـی‌الارضین، ملاذ اعـاظم السلاطین، معاذ اکـابر الخواقین، ناصـر الاسلام والمسلین، قاسره الکفـرة و المشرکین، سلطان البحرین و البرین، خاقان‌المشرقین و المغربین، خادم‌الحرمین الشریفین، عین الانسان و انسان العین، المؤید بتأیید الله الملك المستعان، الموفق بتوفیق‌الله العزیز المنان، لازالت‌خلاقة ممتده‌الی آخرالزمان و ما رحبت اطناب خیام سلطنة مشددة الی انتهاء الدوران حضرتلرینك طرف اعلای جـلالت مقرون و جـانب استای سعادت مشحونلریدن حل و عقـد امور ملك و ملته مأمـور و مأذون، اختیار صلح خصوصنده توفیق یافته، اجازت‌نامهٔ همایون اولمقیله وکالت مطلقه و نیابت محققه جبلهٔ عساکر اسلام نصرت انجامی بغداد التندن قالدروب [۱۵۶ الف] متوکلا علی‌الله تعالی عجم ولایتنه عزیمت نیتی ایله طی منازل و مراحل آهنگ و آغـاز النوب هارونیه نـام منزلده نزول الندقده زینت‌افروز تختگاه عجم روشنایـی ده ممالك و خورشید علم دارای حشم، خدیو معظم، خداوند مکرم، در یکتای بحر تاجداری، ذکای آسمان شهریاری، هژبر عرصهٔ شوکت‌پناهی، شاه عالیجاه سعادت دستگاه، خسرو فلك بارگاه ستاره سپاه، اعلی‌الله

تعالی اعلام قدره من السمك الی السماك و رفع بنیان مجده الی قبة الافلاك جانب شریفلرندن سعادتلو و عظمتلو پاشاهیمز حضرتلرینه نامه‌لری و بو حقیره مکتوب ملاطفت ختـامه‌لرینه، قدوه‌الامـراء و عمدةالکبرا شمس‌الـدین محمدقلـی‌بیك ایشیك آقاسی ایلچی‌بیك طریقله گلوب شاه حضرتلری اصلاح ذات‌البین و صلح و صلاح‌جانبین خصوصنده‌ایدلر، دیوکلن آتش جنگ و جدال و دفع غبار حرب و قتال اولمه‌سین رجا ایتمکین بیرداخی دان «خنجو للسم فاجنح لها» نص شریفیله عمل اتمکی حدبیر مجمل و مفصل ایدوب امن و استراحت عبادالله‌ایچون صلحه رضا ویروب لایق دولت طرفین و عرض ناموس جانبین وجه وجیه اوزره احوال صلحه فیصل ورمك باینده شاه والا جاه حضرتلرینك طرف قرین الشرفلرندن‌بیر معتمد علیـه کیسمه توکیل بویرلوب ارسال اولمقچون حضور جم جاهنه مکتوب گندرلمش ایدی الحاله هذه بساط [۱۵۶ ب] صلح و صلاح و ارتباط مصالحه مستوجب الفلاحه و استقرار مواثیق عهود وتعین احوال سنور حدود ایچون بو صلح و صلاح خیر انجام و البیانه بر نهج شرح قایم معتبر اوزره طرف اشرف حضرت شاهیدن وکیل معتمد علیه اولوب انعقاد مصالحه و معاهده مأمور و نامزد و مفوض‌الیه و مقلد اولن جنـاب ایالتمآب مصادقت عنوان عالیشان ساروخان دام ساعیا لاتمام مصالح الامن و الامان ذهاب تام منزلده گلوب اردوی همایون خداوندگارنه داخل الدوقده مراسم مهمان‌نوازی رعایتدن صنکره هجرة نبویة‌علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ین قرق طفور سنه سنده واقع اولان محرم‌الحرام اعظم الله قدره بین‌الاهنگك دوردینجی گونی بیروقت خرم و ساعت میمنت توأم ایدیکه اردوی همایـونده اولان وزراء لاعظام‌ومیران عالیمقام امراءکرام و آقایان ذوی‌الاحترام‌دن ینکچری آقاسی و آلتی بلوك آقاسی و سایر کبراء عسکر و عظماء لشکر ظفر پیکر ایله دیوان عالی اولیوب مشارالیه و وکیل معتمد الیه ساروخان

ایله ایلچی محمدقلی بیك دیوان همایونه گتورولب بالمشافهه نظام احوال فقرا و رعایا و انتظام حال ودایع خیر البرایا ایچون طرفین‌دن ترتیب اولنان مقدمات صحیحه و معاهده بو وجهیله نتیجه بخشای حسن قبول و جانبین [۱۵۷ الف]دن ابزار اولیان حجج و بـراهین قضایای مصالحه بونوعیله ممضای قلم اجابت شمول اولمشدور که بغدادایالتنده‌جسان‌و بادارای‌ومندلجین و در تنگ و درنه سعادتلـو پادشاه‌مزه متعلق اولوب مندلجین‌دن درتنگه و ارنجه صحراده اولان محل‌لر بو طرفدن ضبط اولیوب طاغ‌شاه طرفنه متعلق اوله و درتنگله درینه سنور سرمحل نام تعیین اولمیشدر و جافنك ضیاءالدین ایله هارونی پادشاه گردون وقار حضرتلرینه متعلق اولوب بیره و زردوی شاه طرفنده قالجه و زنجیر قلعه که طاغنك قلعه سنده واقع اولمیشدر یغلوب طرف غربی سنده واقع اولان کویلر جانب خواندگاریدن و طـرف شرقلنده اولان قریه‌لـر جانب شاهیـدن تصرف اولنه وان سرحدنده قوتور و ماکو و قارص جانبده‌مغاذبرد و نام قلعه‌لر طرفین دن یقدور اله سواد مزبور معتبره‌دن ماعدا آخسقه و قارص و وان و شهرزور و بغداد و بصره ننك سایر سنورلرینه داخل اولان قلاع و بقاع و نواحی و اراضی و صحاری و براری و تلال و جبال مادام که شاه حضرتلرینك طرف لرندن دخل و تعـرض اولمیوب ایفاظ فتنه باعث اولنجاق بیر حالت موحشه صادر اولمیه بر جانبدن دخی سعادتلو و عظمتلو پادشاهمز بو صلحی‌قبول‌طوتوب طرف همایونلرین خلاف عهد و میثاق او طرفنك سورنه داخل اولان محل‌لر بر جانبدن [۱۵۷ ب] تعرض اولمیوب طـرفین‌دن تجار و ابنـای سبیل گلوب گیدوب دوستلق اولمقچون او شیئی وثیقهٔ انیقه مشتمل الحقیـقة وکالت‌عامه و نیابت محققه خاصه سوخنجه کشیده سلك تحریر اولنوب ارسال حضور شوکت‌پناهـی شاهی ابـلاغ مجلسین شامخ الایـوان دولتشاهی قلمیشدور که بو شرط و عهود مرقومی معتبر طوتلوب طرف شریفلرندن «و لا ینصوا‌الایمان بعد تؤکیدهـا» نص شریفنك

مفهومی کما حقه رعایت اولندقجه دولتلو عظمتلو پادشاهمز حضرتلرننك دخی جانب اشرفلرندن «و اوفوا بالعهد ان‌العهد مسئولا» امر شریفیله متابعت اولنوب باذن‌الله الملك العلام بو صلح خیر انجام الی یوم القیام ثبات و دوام بوله «فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه* علی الذین یبدلونه»، الحمد لله وحده و الصلوة علی من لا نبی بعده، اولا و اخرا و ظاهراً و باطنا. اضعف عبادالله الملك الاکرم مصطفی وزیر الاعظم.

□□ □□

رفتن نواب همایون بعد از صورت‌یافتن مقدمهٔ صلح به جانب دارالسلطنهٔ قزوین و نهضت نمودن از آنجا به جانب دارالمؤمنین مازندران بهشت نشان.

□□ □□

چون مصطفی پاشا وزیر معاملهٔ صلح را صورت داده از محل ذهاب کوچ نموده روانهٔ ولایت خود گردید حضرت ظل‌الهی نیز از محل نزول کوچ نموده روانه شدند. بعد از طی مفاوز به ییلاق میم کلالی که از ییلاق معتبر قلمرو علیشکر استرحل [۱۵۸ الف] اقامت انداخته درین منزل ساروخان از اردوی خواندگار آمده به سجدهٔ اشرف مشرف شد.

و از جانب سیاوش‌بیك قوللرآقاسی که به محافظت خراسان‌مأمور بود خبر رسید که شاه شجاع ولد سلطان خرم ارادهٔ آمدن به سر بلخ دارد. حضرت ظل‌الهی بعد از چند روز توقف از ییلاق مذکور کوچ نموده به ایلغار روانهٔ دارالسلطنهٔ قزوین گردید و در روز **یکشنبه شهر صفر** به دارالسلطنهٔ مذکور داخل شده اهل آن ولایت آداب استقبال به عمل آورده شادمانیها کردند.

چون دو سه روز از آن مقدمه منقضی شد از جانب حسن خان حاکم هرات عریضه[ای] رسید مضمون آنکه یکی از پادشاهزاده‌های هند با جمعی از لشکر چغتای جمعیت نموده متوجه بدخشان‌اند و در آن وقت یادگار بیك ناظر دواب که به ایلچیگری به‌جانب هندوستان

رفته، آمده به عز بساطبوسی مفتخر و سرافراز گردید [و] نامه و سوقات پادشاه را به نظر کیمیا اثر گذرانید. مضمون نامه آنکه چون فیمابین سر رشتهٔ دوستی استحکام دارد از روی محبت امدادی به پسر خود که به ماوراءالنهر فرستاده‌ایم به ملازمان عتبهٔ اقبال امر فرمایند که به عمل آورند.

حضرت ظل‌الهی به عون حضرت بیچون هر روزی به‌صید و شکار اشتغال نموده به دادرسی مظلومان مشغول بودند.

در **یکشنبه هفدهم** قوامای نویسندهٔ بقایا را که در شرارت نفس ثانی اثنین شرف‌الدین خوارزمی [۱۵۸ ب] بود و تهمتی به میرزا معصوم واقعه‌نویس نموده که لنگری طلا متعلقان او دزدیده‌اند، چون کذب این مقدمه ظاهر شد به سیاست او امر فرموده وجود ناقص او را از عرصهٔ روزگار پاك ساختند.

و در روز **شنبه نوزدهم** از جانب استراباد خبر به سدهٔ سنیه آمد که قزاق‌خان بیگلربیگی آنجا به علت مالیخولیائی که برو طاری شده بود قصد خود کرده به قتل رسید. حضرت ظل‌الهی بعد از استماع این خبر ایالت دارالمؤمنین مزبور را به حسین‌بیك ناظر شفقت نموده خدمتش در روز **سه‌شنبه شهر ربیع‌الاول** بعد از مشرف‌شدن به‌پابوس روانهٔ آن حدود شدند.

و نظارت بیوتات نامزد محمدعلی‌بیك وزیر اصفهان شده کس به طلب او فرستادند، و وزارت اصفهان را به میرزا محمدتقی دولت‌آبادی، و وزارت محال وقفی را به سیادت‌پناه میر صفی نائینی شفقت نموده ارزانی داشتند.

و در روز **جمعه پنجم شهر مذکور** از جانب فولادبیك که قبل ازین به نظارت امامقلی‌خان اشتغال داشت و درین روز عاطفتی که به او داشتند به وزارت و تصدی ولایت لار مأمور بود خبر به‌درگاه جهان‌پناه آمد که جمعی از صحرانشینان نواحی هرموز ارادهٔ طغیان و تمرد نموده به‌مظلومان ازیشان آزارهای بلیغ می‌رسد. صفیقلی

سلطان قلخانجی اوغلی ذوالقدر حاکم آنجا بـه قصد تنبیه و تأدیب ایشان علم افراشته متوجه می‌گردد. چون به نزدیك مقصد می‌رسد [۱۵۹ الف] آن گروه انبوه دست از جان شسته به مقابله و مجادله پای ارادت پیش گذاشته سلطان مذکور را با جمعی از ملازمان مقتول ساخته شکست فاحش می‌دهند. در همان لحظه بعد از شنیدن این‌اخبار حکم قضا مضی صادر گردید که فولادبیك با قشون لار و آن حدود جمعیت نموده آن جماعت را به دست آورند و در پراکندگی ایشان ساعی باشند.

و در اثنای این مقدمه از جانب مرتضی‌قلی‌خان کس آمـده به عرض رسانید که میانهٔ چرخچی لشکر هنـد و جنود اوزبکیه جنگ واقع شده لشکر اوزبك از معرکه روگردان شده‌اند.

در روز شنبه بیستم محمدعلی‌بیك از اصفهان آمده بجهت امر نظارت به تقبیل آستان مشرف گردید.

درین روز مقرر شد که اسمعیل‌بیك چینی جمعـی از سرداران لشکر روم[را] که در قلعهٔ ایروان‌گرفتار شده‌بودند با مرتضی‌پاشای حاکم آخسقه که قبل از این به دست آمده بود نزد سردار روم برده تسلیم نماید.

حضرت ظل‌الهی بعد از فراغ از این مقدمات آداب عیش و سرور مهیا نموده مقرر فرمودند که باغ صفی‌آباد را چراغان نموده بساط انبساط بگستردند. چند روز در آن سرزمین ابواب سرور و حبور بر روی عالمیان گشوده بود. بعد از تمـادی ایام عشرت مزاج بـا اعتدال را انحرافی به‌هم‌رسیده کوفتی عارض ذات همایون‌گردید و از آن رهگذر عالمی را توزع خاطر به‌هم رسید. چون چند روز از آن متمادی شد صحت تمام روی داده وجـود فایض‌الجودش از استیلای شخص [۱۵۹ ب] مرض خلاصی یافت. به‌شکرانهٔ این موهبت عظمی جهان را خرمی تازه روی نمود.

اما مهتر شاه نظر مهتر رکابخانه که یکی از بندگان معتمد بود

به تصدق فرق مبارك شدند.

حضرت ظل‌الهی را چون توقف در قزوین بسیار واقع شد به‌ارادهٔ سیر مازندران بهشت نشان در حرکت آمده قرارداد همت والا نهمت آن شد که از راه دارالمرز و دریا کنار متوجه آن صوب با صواب شوند و در روز **یکشنبه بیست و دوم شهر شعبان‌المعظم** از دارالسلطنهٔ مذکور کوچ نموده در **جمعهٔ پنجم** داخل بلدهٔ رشت شده دیوان آقازمان وزیر آنجا را که مردم ازو شکایت داشتند نموده او را معزول‌ساختند.

و از آن خطهٔ دلگشا بعد از اتمام صحبت چراغان عزم بلدهٔ لاهیجان نموده در آن مکان نیز اسباب چراغان که در دور استلخ قرارداده بودند اوقات شریف صرف کرده کوچ بر کوچ متوجه مازندران شدند و در هر قصبه و شهری که نزول اجلال واقع می‌شد اسباب عیش و عشرت آماده بود.

در اثنای مفاوز به **تاریخ سه‌شنبه نهم** معتمدالخواص داودبیك را مهتر رکابخانه و احمدبیك قدیمی را یوزباشی غلامان خاصه و حق‌نظربیك را به جهت قورچیگری ترکش و قراخان‌بیك برادر امیرخان قورچی‌باشی سابق را واسطهٔ حکومت هرموز و امت‌بیك ولد امیرخان را یوزباشی سوکلن و خاندانقلی‌بیك ذوالقدر را برای یساولی صحبت تعیین نموده به شرف [۱۶۰ الف] پابوس مشرف ساختند.

چون داخل مازندران شدند در **پنجشنبه هیجدهم** خبر فوت سلطانمراد والی روم که به تحقیق پیوسته منهیان راست قول به عز عرض رسانیدند که بعد از فوت او سلطان ابراهیم برادرش جلوس بر اورنگ جهانبانی نموده.

حضرت ظل‌الهی در وسعت‌آباد مازندران هر روز در مکانی و هر لحظه در مقامی به خوردن بادهٔ ارغوانی اشتغال نموده عرصهٔ آن سرزمین را به یمن قدم بهجت لزوم رشك‌فرمای خلد برین ساختند.

و در **یکشنبه چهارم شهر شوال** عوض‌بیك برادر مهتر داود را

بجهت وزارت و تصدی الکای لار، و لاچین‌بیك یوسف‌آقا را برای وزارت رشت، و کرجاسبی‌بیك برادر اوتارخان را یساول صحبت، و عیسی‌خان سلطان بوزچلو را به حکومت ولایت لوری و پنبك و آقچه‌قلعه سرافراز نموده خاطر از آن مهام جمع نمودند، دست انعام و بخشش گشوده دامان آمال مستحقان آن بلدهٔ طیبه را مالامال‌ساختند و در هر باب سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیده لحظه[ای] از مقدمات دینی و دنیوی غافل نبودند. انشاءالله که حضرت واهب‌متعال ذات همایون آن بلند اقبال را از حوادث ادوار در ظل حمایت خود نگاه داراد و بدی به وجود فایض‌الجودش مرساد.

معالی تو برون از تصرف اوهام مکارم تو فزون از توقع آمال

لوی ئیل ۱۰۴۹

رسیدن نوروز لوی ئیل سنهٔ [۱۶۰ ب] تسع و اربعین و الف هجری و آنچه درین سال همایون فال از پردهٔ غیب به منصه ظهور جلوه‌گر شد و رفتن حضرت‌ظل‌الهی از قشلاق مازندران به دارالسلطنهٔ اصفهان.

چه فرخ بود فال فرخ زدن نه بر رخ‌زدن بلکه شه‌رخ زدن
بلندی نمودن در افکندگی فراهم شدن در پراکندگی

در **چهارشنبه [بیست‌و] هفتم ذیقعده** که پنج ساعت‌از روز مذکور گذشته بود خورشید با فرهنگ با صد هزار آب و رنگ قطع نظر از آرامگاه حوت نموده مجلس‌آرای بزم حمل گردید و جهان از لطف این ادا هزار پیرهن بر خود بالید، سرو را هوس رقص در سر آمد و گل را گوش به نوای هزاردستان آشنا شد. قمری طوق بندگی معشوق در گردن گرفت و چکاوك به چهارپاره‌زنی و خوانندگی شروع کردند. هریك از خموشان و گوشه‌نشینان باغ و راغ در طرفی و طرف چمنی به عشرت تازه و عیش بی‌اندازه روز می‌گذرانیدند.

حضرت ظل‌الهی درین روز در عمارت چشمه بزم ارم تزیین ترتیب فرموده سلطان بلاغی و سایر مهمانان [را] که در درگاه فلك اشتباه جمعیت داشتند طلب نموده رسم و آداب جشن نوروزی به‌قاعدهٔ ملوکانه به عمل آمده در آن روز فیروز انعامات وافر به هر طبقه فراخور حال شفقت کردند، و حکم قتل نوروز سلطان که بجهت صدور تقصیری که ازو واقع شده بود نمودند. در آن عرصهٔ بهشت

فضا به کامرانی و خوشدلی [۱۶۱ الف] روزگار فرخنده آثار را صرف کرده هر روز از اطراف اخبار به درگاه اعلی می‌رسید و خبر فوت سلطانمراد و فتور در میانهٔ آن گروه را امراء عظیم‌الشأن و بیگلربیگیان ذوی‌الاحترام روز به روز به عز عرض می‌رسانیدند. تا به‌مقتضای «و اذا حللتم فاصطادوا» هوای شکار از خاطر همایون سر زده متوجه صیدگاه میانکاله گردیدند.

چون سابقهٔ حکمت الهی طبیعت انسان را بر اخلاق متنوع نهاده و نقاش قدرت ایزدی پیکر آدمی را از صفات مختلف برآورده از دواعی متضاد ترکیب وجود را التیام داده و از مقاصد متباعد ماهیت او را انتظام داده لزوم بر یك طریقه موجب شئامت می‌شود و مواظبت بر یك نهج گرد ملامت بر چهرهٔ ضمیر می‌نشاند. اگر چند گاه بر جد محض مداومت نماید حدود خاطرش ملال پذیرد، لاجرم فرمان الهی نازل شده که چون از حرام که دست منع به روی لذات عاجل نفسانی نهاده بود بیرون آیند و به جانب محظورات که از آن تحرز و اجتناب لازم بود طلق‌العنان گردند صید که از مرغوبات نفسانی لذت تمام دارد و بر طایفهٔ مسلمانان مباح باشد و شکار که از لذات دنیوی محل استحسان یافته فرقهٔ مؤمنان را رخصت‌شود تا از استیفای طیبات به قلب منشرح به جانب طاعت و عبادت گرایند و بعد از ادراك لذت مراد به‌جانب‌تزکیهٔ نفوس و نفی خواطر متوجه‌توانندشد،

بنا بر متابعت این [۱۶۱ ب] سنت، چون خاطر خطیر از استکفای امور بپرداخت و رای شریف از استیصال اعادی فراغت خاطر کرد نشاط شکار در دامن همت خسروانه آویخت و لذت‌صید دواعی نهمت پادشاهانه را تحریك داده عزیمت آن‌صیدگاه نمودند. به‌هر سرزمینی که به مبارکی عبور فرمود سراب خاصیت آب زلال گرفت و قطرات غمام انتظام عقود لئآل یافت. خسك چون پرنیان بساط ترفه بر راه گسترده و خار چون غنچه گلفشانی پیشه‌کرده. عناء سفر بر مسافران آسان گشت و اندیشهٔ سوء منقلب در پیش هیچ ضمیر نیامد و بدین

موجب زمانی عنان همت به شکار گوزنان و آهوان مرغزار می‌تافت و زمانی جام مدام از دست ساقیان سیمین عذار می‌گرفت.

جهاندار با صید و با رود و جام   همی کرد منزل به منزل خرام

شیر را از نهیب شمشیر او تب دایمی طاری شده و ببر دمان از خوف خنجر گیتی‌ستانش لرزان‌مانده. پلنگ از تاب حملهٔ آتش‌آهنگ اوست که رخت اقامت بر قلهٔ کوه کشیده و نهنگ از بیم بلارک خون‌آشامش وطن در قعر دریا گزیده. مرغ اگر از مرحمت شاملش واقف نمی‌شد از بیم پیکانش جوشن ماهی به‌عاریت ستدی، و ماهی اگر به بخشایش او جازم نبودی پر و بال از مرغان به‌زاری خواستی.

عقاب دلاور نیارد گذشت   چه‌بر تندکوه و چه‌بر پهن‌دشت
ز بیم خدنگ جگر دوز او   که فرخنده‌بادا شب و روز او [۱۶۲ الف]

گهی با جره بازی به صید نهضت می‌فرمود که مخالب طمع بر نسرین آشیان سپهر دراز کردی و به سوی دجاجهٔ قبهٔ نیلی پرواز نمودی. پیکر زیباش که مشك اذفر بر اوراق گل بیزند یا غالیه که بر عارض سمن ریزند چون ساعد نگارین بتان به دلبری دستی برآورده و چون خط عنبرین شاهدان به جگرخواری دل خوش کرده

به دستش بد یکی‌مرغ زره‌پوش   چو بر گل‌سنبل‌از دم تا بناگوش
چو بر قرطاس شامی خط عبری   و یا چون‌بر حواصل طوق‌قمری

و گاهی با چرغ بلند پرواز که چون* اوداج چمنده و پرنده از مخالب او رهایی نیابد و چون اجل ناگه گیر وحوش و طیور ازو خلاصی‌نجویند. از بیم چنگل‌او خرگوش‌خواب‌آلود تا دیده‌بان دیده را با چشم گشاده نمی‌نشاند به خواب نمی‌رود و قطار کلنگان تا پاسبانی تعیین نمی‌کنند مجال استراحت نمی‌یابند، و گاه با قلاید فهدی که

نیش طمع بر آهوان سبزه‌زار سپهر فرو می‌بردند و چنگ آرزو بر گلوی جدی و حمل می‌آویختند از سایه که بر ایشان پیشی می‌گرفت می‌رنجیدند و از نظـر گه پیش ازیشان به شکاری می‌رسید غضب می‌گرفتند.

به‌این دستور به آن سرزمین دلگشا که در میانهٔ دریا واقع شده و طول آن که به مساحت درآمده دوازده فرسخ است از هر دو طرف که عرض آن یك فرسخ بوده باشد به دریا متصل و آخر آن نیز به دریا منتهی [۱۶۲ ب] شده و یك راه بیش ندارد، نزول اجلال نمودند. صحرائی از نزهت و صفا چون جان خردمند و از خضرت و طراوت غیرت‌نمای مرغزار ارم. چون ساحت جود کریمان طول او بی‌هنجار و چون خاطر دوراندیشان فسحت و دلکشی آن بسیار. حضرت ظل‌ـ الهی بر بارهٔ جهان نورد سوار شد، تکاوری در بلندی چون ابر که از روی آب برخیزد و در پستی چون آب که از ابر فرو ریزد.

درآمد به طیارهٔ کوهکن فرس پیل بالا و شه پیلتن

از غبار موکب میمونش آهوان نخجیر مشك افشانی پیش گرفتند و از گرد جهان نوردش نافهٔ آهوی غالیه‌سای گشت. از گام بارهٔ خوش خرامش گیاه نخجیرگاه چـون سنبل تاتار مشکبار شد و از سعادت پای‌بوس خنگ تیزگامش خـار صحرا دامن نخوت بـر گل خودروی کشید. وحشیان از خرد دورند وگرنه بر سر تیرش به‌ازدحام آمدندی و گوزنان از عقل بی‌بهره‌اندوگرنه جانها فدای [سگان شیر]شکارش کردندی.

برآن‌صیدگه چون‌گذر کرد شاه معنبر شد از گرد او صد گیاه
هر آهو که از راغ او زاده بود ز نافش بسی نـافه افتاده بود
گوزنی‌کزو روی‌بر خاك داشت زچشمش‌جهان‌چشم‌تریاك‌داشت

و در این روز به دست مبارك که از چشم‌زخم روزگار مصون و از اصابت عین الکمال محروس باد دوازده گـوزن شکار نموده مابقـی

دلاوران و اعیان که در رکاب همایون حاضر بودند [۱۶۳ الف] به انداختن صید مأمور شدند و عدد صید از گوزن به دویست و هشتاد رسید. سایر وحوش از حد قیاس بیرون بود.

بعد از تمادی‌ایام شکار با شوکت و اقتدار به‌بلدهٔ اشرف مراجعت نموده به عیش و عشرت مواظبت جستند. چون هنگام انحطاط فصل بهار نزدیك رسید و خسرو انجم‌پناه قدم به حوالی منزل سرطان نهاد در ساعت مسعود از دارالمؤمنین مازندران کوچ نموده بر ییلاق فیروزکوه‌نزول نموده، بعداز قسمت نمودن ایلخیهای‌خاصه‌به‌عساکر منصوره‌از راه هبلرود و خوار و سیاه‌کوه‌و نمکزار متوجه‌دارالسلطنهٔ اصفهان شدند و از قصبهٔ خوار [سلطان] بلاغی را مرخص نموده به دارالسلطنهٔ قزوین فرستادند و خود به دولت و اقبال در دارالمؤمنین کاشان بر سرچشمهٔ فین که عمارت عالی احداث نموده بودند چند روز رحل اقامت انداخت، بعد از آن سعادت همقرین و دولت همقران متوجه دارالسلطنهٔ بهشت‌نشان اصفهان شده به تاریخ **جمعهٔ دوم شهر ربیع‌الاول** از دروازهٔ حسن‌آباد داخل آن‌عرصهٔ‌خلد مانند شدند. از ظل عقاب رایتش همای معدلت چنان سایه گسترد که چنگل شاهین دندان طمع از سینهٔ دراج برکشید و دیدهٔ آرزوی باز از تعرض گنجشك دوخته شد. نهال نصفت از رشحات تربیت شاداب گشت و شاخ فتنه به دست انصاف از بیخ برآمد.

بعد از چند روز فرمان شد [۱۶۳ ب] که چون ایلچیان اروس به عزم بساطبوسی نزدیك‌رسیده‌اند قراخان‌بیك برادرجانی‌خان قورچی باشی با جمعی به استقبال ایشان رفته به شهر آورند. خدمتش آن خدمت را به تقدیم رسانید.

در آن اثنا بتاریخ **بیست و پنجم شهر ربیع‌الاول** خبر فوت کلبعلی خان حاکم ایروان رسید. عمدة‌الاعاظم محمدقلی‌بیك جلودارباشی را به‌جای او منصوب ساخته بیگلربیگی‌گری چخورسعد را به او شفقت کرده به آن رتبه سرافراز نمودند. خدمتش در **غرهٔ ربیع‌الثانی**

متوجه آن حدود گردید.

و در **نهم جمادی‌الاولی** خبر فوت شاهرخ سلطان میر زنگنه به‌عز عرض رسیده شیخ‌علی‌بیك برادر او را که به رتبهٔ امیرآخور باشیگری سرافراز بود به جای برادر به مرتبهٔ امارت ایل مذکور ممتاز کردند.

و نجفقلی‌بیك برادر او را امیرآخورباشی جلو و شهسوار بیك ولد مهترعلی کوچك را به‌واسطه امیرآخورباشیگری صحـرا تعیین نموده به پابوس مشرف ساختند.

و در روز **جمعه بیست‌وهشتم جمادی‌الثانیه** ابراهیم‌خان‌ایگرمی دورت قاجار را به رسم ایلچیگری به جانب ولایت روم تعیین نموده بعد از کارسازی روانهٔ آن حدود ساختند، و حیدرعلی‌بیك ذوالقدر را قورچی سپر و پیربوداق سلطان ولد شاه بنده‌خان ترکمان را حاکم دشستان نموده به پابوس مشرف گردیدند.

و در سه‌شنبه **غرهٔ شهر ذیقعده** علیقلی‌بیك ولد قرچقای‌خان را بجهت کتابداری تعیین نموده، به آن خدمت سرافـراز [۱۶۴ الف] نمودند.

و در روز **جمعه چهارم شهر مذکور** خبر زلزله که در دارالسلطنهٔ تبریز و توابع آن شده بود به عز عرض باریافتگان محفل بهشت‌آیین رسید. الحق همچنین قضیه در هیچ عصری کسی نشان نداد.

راقم این مسوده نقلی از زلزله در تاریخ الفی تصنیف احمد بن فضل‌الله تتوی که اکنون در خـزانهٔ عامره مضبوط است به نظـر آورده، العهدة علی‌الراوی که وقتی در شامات زلزلـه واقع شد. از شخص مکتب‌داری نقل است که در مکتب‌خانهٔ من قریب به یکصد و پنجاه نفر طفل سبق‌خوان بودند که آن قضیهٔ عظمی روی نمود و من خود بجهت مهمی از آن مسجد بیرون رفته بودم کـه از بیم زلزله اساس آن خانه از هم فرو ریخت و اطفال همگی تباه شدند. هرچند صبر کردم که شخصی از مردم آن سمتدیدگان آمده تفحص احـوال نمایند هیچکس ظاهر نشد. بعد از ده روز یك شخص آمده متفحص

احوال شد، حقا که شنیدن این حکایت خالی از غرابتی نیست.

مقدمهٔ زلزله تبریز نیز بسیار غریب افتاده، تفصیلی‌که رستم‌خان سپهسالار بر خرابی و مقتولان بلده و توابع نوشته به نظر کیمیااثر نواب همایون رسید. به‌این طریق قید شده بود کـه چهارده هزار و نهصد باب خانه ویران و دوازده‌هزار و ششصد نفر از اناث و ذکور و خرد و بزرگ مقتول شده‌انـد. القصه حضرت ظل‌الهی بعـد از استماع اخبار استمالت‌نامه‌ها به مردم‌آن ولایت فرستاده فرمودندکه محالی که روی به خرابی نهاده معمور سازند و مرهم بر [۱۶۴ ب] جراحت مردم آن ولایت نهاده به عنایات بیغایات سرافراز ساختند.

و در **شنبه دوازدهم** ایلچیان اروس به سدهٔ سنیه آمـده به شرف تقبیل مشرف شدند.

و از جانب سیاوش‌بیك قـوللرآقاسی کس آمده خبر آورد کـه یلنگتوش با جمعی از سپاه اوزبك جمعیت نموده ارادهٔ تاخت‌خراسان دارند. امراء این سرحد نیز در تدارك دفع ایشانند.

و به **تاریخ نوزدهم** کس از جانب شیخعلی سلطان آمده به عرض رسانید که از جانب خواندگار، کراجی محمدپاشا به جهت محافظت بغداد مقرر شده، درویش محمد پاشای حاکم سابق او را دخل نـداده در میانه منازعه و مجادله است.

حضرت ظل‌الهی در کنف حمایت حضرت بیچون در روز و شب هر روز در مکانی و هر لحظه در مقامی اسباب جشن و سرور آماده کرده به کامرانی و دلخوشی اوقات همایون می‌گذرانیدنـد و اخبار مسرت آثار از اکناف دیار به سدهٔ نصرت شعار می‌رسید و روزگار این بیت می‌سرود.

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو
نارد چو تو سوار به میدان روزگار

ئیلان ئیل ۱۰۵۰

گفتار درآمدن نوروز ئیلان ئیل سنهٔ خمسین و الف هجریهٔ النبویهٔ و مقدماتی که در آنسال از پردهٔ کمون به عرصهٔ بروز جلوه‌گر شد و سیر و شکار مشغول بودن حضرت ظل‌الهی حفظ‌الله تعالی شانه

هجوم لشکر دی در به در شد　　چمن از فیض باران پرگهر شد
زمین باغ از فیض بهاران　　به جای خار رویانید ریحان
گل از خلوتگه گلبن برآمد　　چمن را درد محنت بر سر آمد

[۱۶۵ الف]

در روز **چهارشنبه هشتم شهر ذی‌حجه** نیر عالمتاب با هزار رنگ و آب از برج ماهی به نزهتگاه حمل خرامید. خفتگان باغ را از آن خرامش* به‌هنگام از خواب بیدار ساخت، و بی‌برگان چمن را از عطیهٔ زرپاشی از ننگ عریانی فراغت بخشید. درخت افسرده از ورود شکوفه دندان به‌خندیدن نمودار کرد، و سرو قبای پژمردهٔ خود را به دگمه‌های مرصع ترصیع نمود. نرگس در کنار جوی مشت آبی بر چشم خواب‌آلود زد، بنفشه و سنبل گیسوان ژولیده را شانه زدند. سبزه به خود فرو رفته بالیدن آغاز نمود. لالهٔ خودرو پنبه از داغ خود برداشت.

عالم شده باز سبز و خرم ز بهار
از دست منه ساغر می را زنهار
تا غافل ازین شدی جهانت زمیان
می‌افکند از روی عداوت به کنار

حضرت ظل‌الهی در این روز سعادت‌اندوز در «تالار طویله» آیین بزم نوروزی ترتیب داده ایلچیان اروس و مهمانان را طلب نموده ابواب سرور بر روی عالمیان گشودند و پایهٔ هر فرد از معتمدان را بقدر حال به مرتبه فزوده به شفقت شاهانه سرافراز ساختند که در روز **جمعهٔ غرهٔ شهر محرم سنهٔ احدی و خمسین و الف** خبر فرورفتن حسن‌خان حاکم هرات که به فرمان حضرت ذوالمنن به قبضهٔ درایت هادم اللذات داده بود رسید. در همان روز عباسقلی‌بیك ولد ارشد او را که به داروغگی الکای رشت رفته بود به جای والد نصب نموده رقم مطاعه [۱۶۵ ب] صادر شد که از همانجا روانهٔ مطلب شود. و آقا ملك وزیر تفنگچی را که قبل ازین به وزارت هرات قیام داشت مقرر فرمودند که به تعجیل رفته حسینقلی‌خان ولد خان مرحوم را که بعد از قضیهٔ والد بجهت محافظت قلعهٔ هرات از ماروچاق آمده بود رفته به درگاه جهان‌پناه آورد. خدمتش از باد صرصر سرعت استعاره نمود در اندك مدتی خدمتش را به درگاه عالم‌پناه آورد و عباسقلی بیك در دارالسلطنهٔ مزبور به عظمت تمام به جای والد استقرار یافت.

تا نمیرد یکی به ناکامی دیگری شادکام ننشیند

حضرت ظل‌الهی روز به روز به احوال قشون و تدارك لشکر پرداخته ارادهٔ عزم استرداد دارالقرار قندهار به‌خاطر همایون مصمم ساخت که در **سه‌شنبه شهر صفر** یگانهٔ جهان عصمت و عفاف، ثانیهٔ بلقیس و قیذافه*، ثالثهٔ خدیجه و زهرا، رابعهٔ خدر رفعت و علا، سادسهٔ خمس عفایف، فایضهٔ خیرات و عوارف، آنکه خانه اگرچه‌زبان را به مشك و گلاب شسته نام همایونش نمی‌تواند برد و روی صفحه یارای آنکه اسم شریفش نقش جبین سازد نمی‌بینند. آیینه تا روی نامحردم دید به‌هیچ‌روی ازو نشان نیافت، و آفتاب تا هرجائی و کوچه‌گرد شد در سایهٔ سراپرده‌اش مجال جوار نداشت. عنبر اگر نام

لالای نداشتی پای در مجمرش نیارستی نهاد، و صندل اگر به‌خواجه سرایی‌موسوم نشدی به استسلام صلایه‌اش مشرف نگشتی.

نظم

ناوك عصمت بدوزد چشم مهر گر کنــد در سایهٔ چترش نگاه
پیش‌مهدش‌چاوشان‌بیرون‌کنند آفتاب و سایه را از شاهراه [۱۶۶ الف]

صریح‌کنم مهدعلیا زینب بیگم[بنت] نواب جنت بارگاه شاه‌طهماسب انارالله‌برهانه‌ازشدت‌مرض‌موت[و] عارضهٔ قوی که برو طاری شده بود داعی حق را لبیك اجابت گفته به بهشت عدن خرامیدند. حضرت ظل‌الهی از ایــن داهیهٔ عظمی بسیار متأثر گشته به تعزیه و تشییع جنازه اقدام نموده خیرات و مبرات و تصدقات به مستحقان داده حج و نماز و روزهٔ او را مهیا کرده به‌سیادت و صدارت پناه‌امر فرمودند که به عمل آورند.

و در **شنبه بیستم ربیع‌الاول** ایلچی اسفندیارخان والی اورگنج عریضه و پیشکش او را به نظر رسانید.

و در این روز حکومت ماروچاق [را] به دوستعلی سلطان زنگنه تفویض نمودند.

مقارن این حال خبر آمدن حکیم‌الملك ایلچی دکن که به اتفاق امامقلی‌بیك ایلچی آمده بود رسید. مقرر شد که میر قاسم‌بیك نایب داروغهٔ اصفهان به استقبال او رفته در عباس‌آباد به منزل **دلگشا** فرود آورند.

و در **چهارشنبه پانزدهم شهر مذکور** مرتضی‌قلی‌خان حاکم مرو خبر بصیر شدن و آمدن امامقلی‌خان والی ماوراءالنهر را از جانب مرو به عز عرض رسانید که چون این اراده نموده هرگاه داخل شود به خدمت معروض خواهد داشت.

درین روز خبر فوت یادگاربیك ناظر دواب آمد.

در روز **دو شنبه هفدهم** حکیم‌الملك ایلچی را **طلب نموده** جشن

ملوکانه [۱۶۶ ب] آراستند. ایلچی مذکور نامه و سوغاتی که از جانب‌عبدالله قطبشاه آورده بود به‌نظر رسانیده مضمون نامهٔ سفارش عمهای خود که قبل ازین با کشتی به بندر عباسی آمده به اصفهان ساکن بودند نموده و دیگر اظهار دوستی و یکجهتی و اخلاصمندی خود را قید کرده بودند.

بعد از اتمام جشن همایون و ملاقات ایلچی خبر رسید که حسین خان حاکم استراباد به جوار رحمت ایزدی پیوست. حضرت ظل‌الهی بنا بر توجه خاطری که به آن اقبال‌پناه داشتند فی‌الجمله متألم شده ایالت آن‌حدود را به‌محراب‌بیك شفقت نموده به‌مرتبهٔ خانی سرافراز نمودند و رخصت انصراف داده به لفظ گهربار فرمودند که در آراستگی قشون ساعی باش که عن‌قریب ماهچهٔ علم ظفر توأم به آن دیار خواهد تافت.

و عمدةالاعاظم اغورلوبیك ناظر دفترخانهٔ همایون را به‌جهت خریداری غله و اذخار آذوقه به ولایت خراسان فرستادند.

و در روز **جمعه بیست و هشتم** ملازم ابراهیم‌خان ایلچی روم آمده عریضهٔ مشارالیه را آورد. مضمون آنکه به **تاریخ هشتم شهر ربیع‌الاول** داخل استنبول شد.در **پنجم ربیع‌الثانی** سلطان ابراهیم خواندگار را ملازمت نموده در **غرهٔ جمادی‌الثانیه** از استنبول* بیرون آمده روانهٔ درگاه جهان‌پناهیم و قابیل‌آقا نام شخصی را تعیین نموده بانامه و سوغات متوجه آستان ملك پاسبان است.

در همین روز سیاوش [۱۶۷ الف] بیك قوللرآقاسی خبر فوت بدیع‌الزمان سلطان حاکم سرخس را آورد و ملازم عباسقلی‌خان حاکم هرات عریضه آورد که امراء آنجا صوفی سلطان نامی را که از بنی‌اعمام پادشاهان اوزبك است بر تخت نشانده‌اند و میان امراء بلخ و بخارا منازعه قایم شده، تا چه روی دهد.

در روز **چهارشنبه سیم شهر رجب** مقرر شد که ارقام مطاعه به امرا و عساکر منصوره نویسند که به‌قدغن تمام از جا و مقام خود به

حرکت آمده در نیشابور بر سر رستم‌خان سپهسالار جمعیت نمایند، و در شهر منادی فرمودند که سوای «همیشه کشیك» همگی عساکر روانهٔ ولایت خراسان شوند که رایات جاه و جلال به فیروزی و اقبال روانهٔ دارالقرار قندهارست. سپاه نصرت‌پناه از هر طرف به‌حرکت درآمده روانهٔ مقصد گردیدند.

و در روز **پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان‌المعظم** ابراهیم‌خان از استنبول آمده جمعی را که در قلعهٔ بغداد سلطان مراد همراه برده بود و در اجل ایشان تأخیری بود همراه آورده به شرف سجده و پابوس مشرف گردیدند.

و در همان روز سلطان جلال‌الدین شار پادشاهزادهٔ بدخشان که به دست اوزبکان اسیر شده بود فرار نموده به پایهٔ سریر اعلی آمده نوازش بسیار یافت.

و در **پنجشنبه شانزدهم رمضان** شاهویردی‌خان لر به‌رحمت ایزدی پیوسته جای او را به علیقلی بیك ولد او ارزانی داشتند و خلاع فاخره به‌جهت او ارسال نموده از تعزیه بیرون آوردند. [۱۶۷ ب]

و در روز **سه‌شنبه بیست و یکم شهر مذکور** مرتضی‌قلی‌خان حاکم مرو به عز عرض رسانید که امامقلی‌خان والی ترکستان به اتفاق ندر تقای دیوان‌بیگی و رحیم‌بیك پروانجی و بیرام خواجه یساول صحبت و خواجیم قلی‌قلماق که مقربان مشارالیه بودند به عزم سفر مکه از بخارا بیرون آمده داخل بلدهٔ مرو شدند.

و در این مقدمه میرزا محمد مقیم ولد میرزا محمد شفیع منجم که ابوریحان و ابومعشر ثانی است در زایچهٔ طالع نواب همایون به این تصریح حکم کرده بودند که پادشاه عظیم‌الشأنی از مشرق‌زمین در این سال پناه به درگاه عالم‌پناه خواهد آورد، حقا که نهایت دانشمندی و کمال ادراك است.

القصه‌خبر رسیدکه رستم‌خان سپهسالار در **غرهٔ شوال** به‌نیشابور داخل شده و جمعیت عساکر روز به روز در ترقی است.

و مقارن این حال آمدن قایل‌آقا ایلچی روم زبانزد گردید. امر فرمودند که عباسقلی‌بیك قورچی تیر و کمان با جمعی از غازیان به استقبال ایلچی مذکور رفته به شهر آورند. ایشان به فرموده عمل نموده بعد از چند روز توقف در «تـالار طویله» جشن عظیم نموده قابیل آقا مذکور را طلب داشتند. ایلچی مذکور نامه[ای] که مشحون از تحفهٔ دوستی بود آورد و سوغات چهار رأس اسب که یك رأس با زین مرصع و لجام طلا و دو رأس دیگـر بـه جلهای منقش دیبا باف بود به نظر گذرانید. حضرت ظل‌الهی ایلچی مذکور را به‌نوازشات و تفقدات شاهانه سرافراز ساخته نهایت مرحمت فرمودند.

درین روز بابا سلطان [را] [۱۶۸ الف] کـه قبل ازین حاکم بحرین بود به‌جهت نظارت دواب تعیین نموده پابوس نمودند.*

و از جانب مرتضی‌قلی‌خان حاکم مرو عریضه رسید که ندرمحمد خان، محمد یوسف اتالیق را که قبل ازین به‌خدمت نواب گیتی‌ستانی آمده بود به ایلچیگری به خدمت فرستاده است.

و در **چهارشنبه شهر ذی‌قعده** مقرر شد که خاندانقلی‌بیك ذوالقدر یساول صحبت یکهزار تومان نقد و پانصد تومان جنس بـه جهت سلطنت‌پناه امامقلی‌خان برده از جانب نواب همایون پرسش نماید. مشارالیه روانهٔ آن خدمت شد.

و در **یکشنبه سلخ شهر شوال** سلطانعلی میرزا عم بزرگوار به رحمت ایزدی پیوست. نواب همایون بعد از آداب تعزیه به عزم شکار لنجان و حوالی «باغ وحش» به حرکت آمده به دولت و اقبال روان گردیدند.

و در آن سرزمین به عیش و نشاط اشتغال داشتند که از جانب سلطنت‌پناه رستم‌خان والی گرجستانات جمعی آمده صبیهٔ طهمورث را آورده به سرادق جلال سپردند. حضرت ظل‌الهی در آن مکان فرح‌افزا به‌خوردن شراب ریحانی مداومت نموده به‌کامرانی مشغول‌بودند که ناگاه از اثر چشم زخم روزگار مـزاج وهاج با اعتدال از اثـر

عارضه متلون گشته خاطر ملکوت ناظر را اثری از شدت حرارت تب روی داده بسیار متأثر شدند. از آن صید گاه قصد شهر نمودند و در عمارت کرسگان که در حوالی شهر واقع است چند روز توقف واقع شد. [۱۶۸ ب] اما حضرت مهیمن ذوالجلال از کارخانهٔ تقدیر به لباس صحت وجود شریف او را بیاراست و شخص مرض هارب و هراسان راه فرار در پیش گرفت. ازین مژده جانها را سروری و دلها را حبوری به‌هم رسیده عامهٔ خلایق زبان به‌شکر و سپاس گشوده دوام دولتش به‌صد زبان از ملك منان می‌خواستند و به‌این دو بیت ترزبان بودند:

نصیب خصم تو باد ار غمی بود ما را
دگر ترا که مبادا غمیت ما را باد
اگر بدست و اگر نیك کار ما شاید
سعادت سر تو باد هرچه بادا باد

حضرت ظل‌الهی بعد از وقوع صحت در عمارت «آیینه‌خانه» که از محدثات آن برگزیدهٔ جهان است بار عام داده از اطراف جمعی که در آستان ملك آشیان اجتماع داشتند به سجده و پابوس مشرف شده سجدات شکر به تقدیم می‌رسانیدند.

چون آن مقدمه به اتمام رسید ملازمان سلطنت‌پناه رستم‌خان را رخصت انصراف داده به خلاع گرانمایه و اسب و زین طلا سرافراز ساختند.

و روز به روز در تدارك و تهیهٔ سفر خیر اثر قندهار ساعی بوده ملازمان عتبهٔ اقبال او را روانه به جانب خراسان می‌کردند و در سامان دادن اسباب توپخانه و جباخانه خاطر شریف را صرف نموده اوقات فرخنده ساعات را زمانی معطل نداشته همت والا نهمت را مصروف به انجام آن مهام کرده‌دقایقی* از شرایط حزم و احتیاط فوت و فروگذاشت نمی‌نمودند. اما زمانهٔ غدار ناپایدار به همین

[۱۶۹ الف] زبان ندا به گوش ساکنان ارض و سما رسانیده حواس عالمی را مختل می‌ساختند.

نظم

من در چه خیالم و فلك در چه خیال
تا خـــود فلك از پرده چـــه آرد بیرون

یونت ئیل ۱۰۵۱

رسیدن نوروز یونت ئیل سنهٔ احدی و خمسین و الف هجری و متوجه شدن حضرت ظل‌الهی به‌عزم سفر قندهار و قضیه‌هایله که در بلدهٔ کاشان روی نمود.

شکوفه از افق شاخسار پیدا شد ستارهٔ سحر نوبهار پیدا شد

در روز **پنجشنبه بیست و هشتم شهر ذیحجة‌الحرام** مهر گرمرو فلك تقدیر با هزاران نالهٔ زیر برج حمل را مخیم سرادق خود ساخت. درین بهار گریستن ابر بیقرار درختان و اغصان اشجار را غسل ارتماسی داد و سبزهٔ تازه‌روی سر افکنده از زمین سر زد و لالهٔ مشکین غلاله سراپا داغ شده گلگونه از عارض برداشت. گل‌جامه صد چاك زده خندیدن را فراموش کرد. بنفشه از رخت نیلی خود محظوظ و بهره‌مند می‌بود. نرگس از بصیر بودن بسیار خشنود گشت. شکوفه پیش از آنکه بار دهد از کار افتاد و آب جوی از غصه بر خود می‌پیچید و می‌رفت. چنار دست افسوس برهم می‌سود. بید خنجر کشیده قصد خود می‌نمود.

بی هجوم عشق ناید برگ سبزی در سماع
از ادای رقص دانستم که سرو آزاد نیست

القصه حضرت ظل‌الهی در «تالار طویله» به آیین بزم نوروزی پرداخته امرا و اعیان دولت به شرف پابوس مشرف شده هریك به

مرحمت خاص سرافراز و ممتاز [۱۶۹ ب] گردیدند.

روز دیگر امر قضا مضی صادر شد که متوطنین دارالسلطنهٔ اصفهان را اگر عرضه و شکوه و شکایتی باشد به عز عرض رسانند. از هر طرف مطالبات به سدهٔ سنیه عرض شده موافق مدعا به جواب با صواب مقرون می‌شد، تا همگی را مقصد و مطلب به عز انجاح رسید.

بعداز فراغ این مقدمات بجهت سفر [به] تعیین ساعت منجمین مأمور شده در **ششم شهر محرم‌الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و الف** مقرر شد که چون ده ساعت از شب مذکور بگذرد به سعادت و اقبال پای دولت در رکاب آورده متوجه گردند. حضرت ظل‌الهی امر فرمودند که پیشخانه را به باغ و «عمارت قوشخانه» برده خود در ضمان فتح و نصرت و کنف اقبال و سعادت:

قضا موافق رأی و قدر متابع عزم
ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین

در آن منزل خرم سرشت نزول اجلال نموده در آن روز خلیل‌خان بختیاری چند سر اسب تازی‌نژاد به رسم پیشکش از نظر خجسته‌اثر گذرانیده رخصت یافت که در الکا توقف نموده در نگاهبانی سرحد خود قیام نماید. هرچند خدمتش الحاح کرد که سایه مثال در رکاب دولت باشد قبول نیفتاده به خلاع فاخره سرافراز گشته روانه شد.

و حضرت ظل‌الهی از آن منزل کوچ نموده به قریهٔ دولت‌آباد نزول کرده آداب تعزیهٔ روز محرم و عاشورا در آنجا به عمل آمد و از آن مکان کوچ نموده از راه نطنز و عمارت* عباس‌آباد روانهٔ دارالمؤمنین کاشان شده در تاریخ **بیست و یکم** [۱۷۰ الف] **شهر محرم** داخل بلدهٔ طیبه شده ساکنان آن مدینهٔ اسلام به‌رسم استقبال پیش آمده جانها فدای سم ستور مبارکش ساختند.

درین محل ایلچیان اوزبك از جانب ندر محمدخان والی بلخ به

سدۀ اقبال آمده به عز بساطبوسی سرافراز گشتند. حضرت ظل‌الهی در آن عرصۀ مینو مثال به‌دولت و اقبال‌بساط عیش و عشرت گسترده به نصایح دلپذیر و شفقتهای بینظیر اعیان[دولت]و امراءباشوکت‌را دلداری داده سخنهایی که نمونۀ اسرار غیبی بود از لفظ گهربارش سر می‌زد و گوش مستمعان را گرانبار می‌ساخت.

هر حرف که گفت ره به‌جائی می‌برد.

چون خاطر همگنان را به درر گرانبار نصایح بهره‌مند ساخت عارضه[ای]از هجوم شدت الم و بیماری به‌وجود شریفش عارض‌شد. شیر بیشۀ شجاعت به زحمت تب گرفتار آمد و آفتاب اوج بسالت در تاب حرارت افتاد و حذاق اطباء در معالجۀ آن عاجز شدند و معالجان ماهر در تدبیر آن به ستوه آمدند و هر روز کوفت به مدارج ازدیاد بالا می‌گرفت و به‌مرتبۀ وقوف‌نمی‌رسیدو مرض هر زمان [به‌مراقی] اشتداد برمی‌رفت و به سوی انحطاط [میل] نمی‌کرد. هرچند در ازالۀ آن مرض سعی نمودند فایده مترتب نمی‌شد:

از قضا اسکنجبین صفرا فزود   روغن بادام خشکی می‌نمود

آری به‌هیچ نوع با قضای آسمانی برنمی‌توان آمد و سرپنجۀ تقدیر را به زور دست تدبیر نمی‌توان پیچید.

تا در روز **دوشنبه دوازدهم شهر صفر سنۀ اثنی و خمسین** [۱۷۰ ب] **و الف** که یك ساعت از روز مذکور گذشته بود روح پرفتوحش از کالبد خاکی به اعلی علیین پرواز نموده منادی «ارجعی الی ربك راضیة مرضیة»نعش*قدسی نهاد او را به حظایر قدس‌دعوت کرد و فرمان «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» همت او را به‌صوب دارالسرور*معطوف‌گردانید. لابد هرکه پای در ساحت وجود نهاد به ناچار از دروازۀ عدم بیرون رود، و هرکه لباس حیات بر قامت خود چالاك یافت بی‌شبهه از سر بیرون کند.

دولت گیتی کـه تمنا کنـد با که وفا کرد که با ما کند

وزرا و امرا که در عتبهٔ دولت حاضر بودند از وقوع این داهیهٔ عظمی بر سرها خاك ریخته سینه‌ها چاك کردند و نعش محفوف به عنایت ملك‌المستعان آن برگـزیدهٔ حضرت منان را بعد از تجهیز و تکفین به آیینی که رسم سوکواران و تعزیه‌داران است از دولتخانهٔ مبارکه بیرون آوردند. هرکه نظر بر آن می‌افکند از پا می‌افتاد و هر [که] چشم بر آن آشنا می‌کرد نور نظر به‌جای‌اشك بر خاك می‌ریخت. اول آسمانیان به‌آواز بلند به‌گریه و زاری درآمده فریاد برآوردند:

درین عزا و مصیبت چه جای خرسندی است
سکون و عقل دریـن روز از خردمندی است
که این جهـان مطـرا که هست در پـی ما
کمـال سلطنت و غـایت خـداونـدی است

این چه خموشی و حیرت است که شما را از فزع و ناله بـازداشته! نمی‌دانید که رفتن یك تن دیگر است و رفتن یك انجمن دیگر. وفات انسانی دیگر است [۱۷۰ الف] و وفات جهانی دیگر، زنهار زنهار! باید که این آتش به سالها منطفی نشود و این اشك به عمرها مختفی نگردد.

زمینیان را از استماع این سروش از تن هوش رفته از ریختن اشك دمادم صحرا و وادی را نمونهٔ یم ساختند، و آواز الفراق ایشان به عرصهٔ گیتی می‌رسید. دلها را از تاب آن واقعه جان به لب رسید و جان را از سنوح آن حادثه از دل دست رفت. از هر طرف بیهوشی را* به‌دوش می‌کشیدند و از هرجانب نیم‌جانی را به‌گوشه[ای] می‌بردند که قایلی از ملاء اعلی بجهت تسکین فرومایگان این‌قضیه ندا در داد:

ای اهل عقل، عقل ازین داوری بری است
با حکم کردگار جهان این‌چه داوری‌است

معلوم نیست نزد شما کین بـــرید مرگ
اندر میان خلــق چه طواف هر دری است
هر سر نهاده که‌دراین خاك تیره هست
حقا که از تحکم و فرمان آن سری است
بی حکم او نیفتد بــرگــی ز هیچ شاخ
از جرم خاك تا به محلی که مشتری‌است

ای عاقلان صاحب تدبیر! این چه آواز دراز است که از شما به حضرت بی‌نیاز می‌رسد. نـــه نخستین جنازه‌ای است کـــه از دروازه بیرون شده باشد و نه اول تابوتی است که از بیوت به لحد نقل‌گردد و ما محمد الا رسول قــد خلت من قبله الرسل، آن را کـــه آدمیان و عالمیان را به‌طفیل وجود [او] بر مایدهٔ حیات نشانده‌اند این شربت چشانده‌اند و این نام برنهاده «انك میت و انکم میتون». آدم که مطلع تحقیق بود در مقطع این تفریق گداخته شد و محمد صلعم که خاتم [۱۷۱ ب] کار انبیا بود از شرف این پرگار برانداخته شد و ابراهیم را که قدم خلت بر مفرش آتش بود درین دام گرفتار گردید. سلیمان که زین نبوت بر کتف باد نهاده بود ازین حادثه نتوانست گـــریخت، نوح هزار سال بزیست و نزیست، و لقمان هزار سال بماند و نماند. یعقوب درین واقعه دست از دامن یوسف برداشت و یوسف درین حادثه زلیخا را فروگذاشت. مجنون چون به سر این کوی رسید نام لیلـــی فراموش کرد، و وامق چون درین تیه افتاد از ذکر عذرا خاموش شد، لکل امریء منهم یومئذ شأن. آفریننده در آفریدهٔ خود تصرف نمود چه غمز و تعرف واجب کرد، و بخشنده بر بخشندهٔ خویش حـــل و عقد نمود چه جوش و خروش لازم آید، چرا آرام‌نگیرید و به‌اندام نباشید و چرا شیطان طبیعت را مقهور سلطان شریعت ندارید.

نظم

این چه بانگ و خروش و آه قوی است
در سرای کهن نه رسم نویٔ است
دان که در کاس لامحال اجل
بادهٔ یك من منی و توئی است

چون صورت این نغمه به گوشها رسید دانستند که ادای رسم این تعزیه در حوزهٔ اقتدار هیچیك نیست، و اقامت موجب* این مرثیه بیرون از دایرهٔاستعداد است. از دل سوخته به نشید این بیت مواظبت نموده گفتند:

کو حیدر هاشمی و کو حاتم طی تا ماتم مردمی و مردی دارند

القصه زبان از گفتگوی و پای از تکاپوی بیفایده کشیده رضا به قضا [۱۷۲ الف] دادند.

چرخ می‌خواست تا کند ضرری لیکنش فرصت و مجال نبود
آخرالامر هرچه خواست بکرد به طریقی که در خیال نبود

ارکان دولت قاهره بعد از ادای تعزیه نعش آن مظهر جلال را به دارالمؤمنین قم در جوار مشهدمعصومهٔعلیها التحیةو* السلام مدفون ساخته حفاظ و خادمان تعیین فرمودند. الهی! هر زمان از گلدستهٔ مرحمت مرقد مبارکش معطر و از لمعات انوار مغفرت حفرهٔ خاکش منور باد.

این حقیر کثیرالتقصیر اگر در این مقدمه در عبارت می‌کوشید دیگر به سرچشمهٔ مطلب نمی‌رسید. بنابراین دست از آن برداشته واقعهٔ تعزیه را به مقدمهٔ تهنیه بدل ساختم که مرهم نه جراحت جگر ریشان گردم و عالم ماتم رسیده را به خلعت شادمانی جلوس از تعزیه درآرم. درین باب توفیق از حضرت باری می‌طلبم و دست دعا به درگاه بی‌نیاز دارم که این توفیقم میسر گردد.

الهی به‌لطف خودت شاد کن ز بند غم و محنت آزاد کن

□□ □□

گفتار در جلوس سعادت مانوس برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال مظهر سخاوت و اقبال ملجأ و معاذ عوام‌الناس شاه‌عباس خلدالله ملکه ابدا ان‌شاءالله که سایهٔ دولت قرینش از سر عالمیان کم مباد.

□□ □□

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، تبارك الذی بیده الملك و هو علی كل شيءقدیر، الذی خلق‌الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا، و هوالعزیز الغفور.

بباید دانست که چون کوکب دولت صاحب [۱۷۲ ب] اقبالی را محل غروب و افول نزدیك شود آفتاب عظمت منیع القدری از مشرق جلالت طالع گردد، و هرگاه مسند شوکت صاحب شکوهی از وجود لطف خالی ماند قامت بلند لوایی مرتبه افزای آن متکا گردد، و چون چهاربالش ملك از وجود اسلاف محروم ماند اخلاف شایسته بر آن تکیه زنند و چون دست ایالت از وجود پدران کامکار خالی گردد اولاد رشید بر آن تمکن نمایند.

یکی چون رود دیگر آید به‌جای | جهان را نمانند بی کدخدای
درخت برومند چون شد بلند | گراید ز گردون برو بر گزند
چو از جایگه‌بگسلد پای خویش | به‌شاخ نوآیین دهد جای خویش
مراورا سپارد گل‌وبرگ و باغ | بهاری به کردار روشن چراغ

و دلیل اقبال آن بود که از گل گلاب ماند و ابر مطیر در خوشاب ذخیره گذارد، و تا فرزندی که رای مشکل گشایش مفتاح نتایج آمال تواند بود به ظهور پیوندد ابواب حیات بر روی پدر نبدند، و تا قرةالعینی که باصرهٔ ملك ازو روشنائی یابد چهره نگشاید دیدهٔ زندگانی او بسته نماند. هرچند گلستان را آفت بادی رسد چون گل شکفت غم نیست و اگر بوستان در معرض حوادث افتد چون سرو تازه ماند چندان المی نه.

به هر مدتی گردش روزگار — به‌طرزی دگر خواهدآموزگار
سری را کند در زمین پای‌بند — سری را رساند به‌چرخ بلند

دلیل برین منوال آنکه چون حضرت ظل‌الهی پیشگاه [۱۷۳ الف] سلطنت را از وجود شریف خالی گذاشت و ایوان سروری را از زینت ذات بیهمال محروم گردانید نهال دولت ابد پیوندش در جویبار سعادت بالا کشیده بود و گلبن اقبال پایدارش غنچهٔ امید کرده دوحهٔ برومند حکومت چون شکوفه بریخت میوهٔ مواد ظاهر گشته بود، و درخت ایالت چون از باد حادثه از پای درآمد شاخ تازه سربلندی یافته بود. از کوه حلمش لعل سلطنت چون آفتاب از ورای حجاب می‌درخشید و از دریای عطایش گوهر خسروی‌چون روز روشن می‌تابید. خورشید اوج معالی بود که از اول حال روشنائی می‌نمود. صبح امید اعالی بود که از عنفوان کار صدق دعوی خویش ظاهر داشت. تیغ جهانگشای اقبال بود که تا لب از شیر فرو شست به برندگی پیشه داشت. از چهار رکن افعال آن یگانه استماع می‌رفت که پنج نوبت ملك بر در ایوان او خواهند زد و از شش جهت عالم آواز می‌آمد که هفت کشور به فرمان او خواهد بود. همای سعادت بر سر او دلیل بود که چتر سلطنت در سایهٔ آفتاب اهتمام او آید و شعاع خورشید فیروزی دلیل روشن که جهان در ظلال عاطفتش قرار گیرد.

القصه چون قضیهٔ ناگزیر حضرت ظل‌الهی روی نمود امرا و وزراء و اعیان ملك و ملت که سایه مثال در عتبهٔ اقبال و آستانهٔ‌اجلال متمکن بودند علاج زخم ناسور خود را به مرهم جلوس سعادت مأنوس مداوا کرده در **شب جمعه شانزدهم صفر سنهٔ اثنی** [۱۷۳ ب] و **خمسین و الف** که پنج ساعت و بیست دقیقه از شب مذکور گذشته‌بود در دارالمؤمنین کاشان به اورنگ سلطنت و مسند سعادت برآورده اسم سامی آن مظهر کمال را به اسم جد بزرگوار موسوم ساخته به

تهیهٔ عیش اشتغال نمودند و این مصرع تاریخ شد:
«مسند کی شد مزین باز از عباس شاه»

چون پایهٔ سریر سپهر نظیر از وجود مبارك آن نیر عظمت و کامکاری، آفتاب‌عالمتاب‌سلطنت و بختیاری، خاقان‌جهانگیر جهانبان، خسرو اعظم رفیع‌الشان، شهریار خطهٔ جلالت، شهسوار میدان عظمت، مورد عنایات نامتناهی، مهبط فیوضات انوار الهی، سلطان کامکار کامران، قهرمان عادل کشورستان، صاحبقران ظفر قرین، مطرز شرع سید المرسلین، مرصص بنیان دین، مبین حامی ثغور المسلمین

ای ز یزدان تا ابد ملك سلیمان یافته
هرچه جسته جز نظر از فیض یزدان یافته

آن خداوندگاری که گاه از شعلهٔ شراری وجود مخالفان را خاك و خاکستر سازد و گاه به مجرد غباری خرمن عمر معاندان را به‌باد فنا دهد، گردون اقتداری که به نیروی بخت ارجمند و با اقبال دولت بلند در عرصهٔ روزگار صیت اسلام را به مسامع کروبیان ملأ اعلی رساند. پادشاه جوانبخت کامکار، شهریار سکندر صولت عالیمقدار، نوشیروان عدالت، کیخسرو درایت، ناهید بهجت، عطارد فطنت، سکندر دولت، دارا حشمت، انجم گروه، گردون‌شکوه، ثمر مراد ابهت و کامرانی، نهال آرزوی حشمت و جهانبانی، راقم [۱۷۴ الف] دیوان «کن‌فیکون»، ناظم اقلیم «نون و القلم و ما یسطرون»

ای ممالك را مبارك پادشاه وی سزای خاتم و تخت و کلاه
تیغ خونخوارت پذیرفتار فتح عفو جان بخشت خریدار گناه

اعدل سلاطین جهان، افخم خواقین دوران، سلطان سلاطین نشان، کافل مصالح الملك و الملة بالعدل و الاحسان، مظهر آثار رحمة‌الله ملك‌الرحمن، السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان شاه عباس

الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان، خلد ظلال جلاله علی مفارق الانام و اید دولته الی قیام الساعة و ساعة القیام آرایش یافت، منتسبان دولت عظمی زبان مبارك‌بادی گشوده آوازهٔ طنطنهٔ جلالش به شرق و غرب رسید و صدای پنج نوبت اقبالش گوش کروبیان را کر ساخت. در آن شب که حاملهٔ هزار روز سعادت بود امرا و وزراء و ارکان دولت و بعضی از معتمدان درگاه به تهنیت جلوس پرداخته به شرف پابوس مشرف شدند. علی‌الصباح که آفتاب جهانگیر به‌عزم تسخیر عالم پیر از نهانخانهٔ مشرق بیرون خرامیده بر تخت زمردی افلاك جلوس نمود بار عام داده خلایق فوج فوج و گروه گروه به آستان گردون مناص آمده از روی اخلاص به تقبیل آستان مشرف گشته زبان به شکر واهب بی‌ضنت گشوده می‌رفتند.

القصه در یك روز ماتم به سور و محنت به سرور و حبور مبدل گشت.

صد شکر که روزگار آرام گرفت
از عیش هر آنکه زنده بد کام گرفت
[۱۷۴ ب]

از فیض مواهب چنین عالم پیر
از توبه گذشت و ساغر و جام گرفت

چون کار دولت به سامان رسید بعد از چند روز توقف در خطهٔ کاشان به تاریخ روز جمعه بیست و پنجم شهر صفر به دولت و سعادت به عزم سفر روانهٔ دارالسلطنهٔ قزوین شدند. چون منزل خلد مثال دارالمؤمنین قم محل نزول گردید به عزم طواف مشهد مقدسهٔ معصومه علیها السلام و مضجع پر انوار والد بزرگوار مصمم گشته و آداب زیارت به‌جای آوردند و بر سر مقبرهٔ والد مغفور قریب به دو ساعت توقف نموده به تلاوت قرآن مجید حافظان را مأمور ساختند و در آن زمان رقت بسیار نموده تأثر و تأسف بسیار به طبع همایون

راه یافت و از ملأ اعلی این صدا به گوش عالمیان می‌رسید؛ «ع»:
«چندانکه ورا خاك بود عمر تو بادا»

القصه بعد از فراغ از آن مقدمه دو روز که در بلدهٔ مذکور مسکن داشتند به اطعام و ادرارات و انعام دست گشاده مستحقین را از بذل بیکران شادمان ساختند.

و از آن بلدهٔ طیبه کوچ نموده منزل به منزل به دولت و اقبال طی نموده به تاریخ **شهر ربیع‌الاول** داخل دارالسلطنهٔ قزوین شده در حوالی باغ صفی‌آباد به جهت ساعت چند روز توقف نموده بعد از آن به دولتخانهٔ همایون تشریف آورده در دلجوئی عجزهٔ آن دیار نهایت سعی می‌نمودند و بساط شادکامی روز به روز گسترده خاطر همگنان را به نوازشات [۱۷۵ الف] و تلطفات تازه روی می‌ساختند، و از اطراف اخبار مسرت آثار هر روز به پایهٔ سریر خلافت مصیر می‌آمد.

خصوصاً خبر آمدن امامقلی‌خان والی ماوراءالنهر که در زمان حضرت ظل‌الهی بعلت آنکه دیدهٔ جهان بینش از حلیهٔ نور عاطل شده بعزم طواف بیت‌الله‌الحرام متوجه [این دیار] شده بود رسید که در مشهد مقدس توقف دارند. حکم جهان‌مطاع به اسم رستم‌خان سپهسالار که با عساکر گردون وقار در نیشابور توقف داشتند صادر شد که در آداب استقبال و مهمانداری آنچه لازم است به عمل آورده به تقصیر از خود راضی نشود و بعد از چند روز کس فرستاده سلطنت‌پناه معظم‌الیه را به درگاه جهان‌پناه طلب داشتند.

و خود بنا بر آنچه در مشیت خلق ودیعت است به‌ظهور آید میل به تعلیم و خواندن نموده میر مرتضی قمی را به جهت این مهم عظمی تعیین نمودند و در ساعت خوب شروع در تعلیم گرفتن کردند. بباید دانست:

هرکه او در ادب طلب نکند　　　بر بساط شرف طرب نکند

یعنی‌ماه‌نو سپهر پادشاهی[را از] ارتقا بر مدارج‌کمال ضرورت است و کوکب آسمان معالی را از اعتلاء بر ذروهٔ سعادت گزیر نیست. تازه نهال چمن اقبال را از رشحات فیض علوم نشو و نما باید داد و درخشنده شمع ایوان رفعت را از اقتباس انوار معارف نور و ضیاء بخشید. [بنابراین:]

نظم

به روز[ی]که نیك اختری یار بود
نمــودار دولت پــدیــدار بــود

به سعی سیادت [۱۷۵ ب] پناه مومی‌الیه لــوح تعلیم بــر کنار همایون نهادند. روح‌القدس چون آن تخته را در کنار دریا مثال دید به مضمون «بسم‌الله مجریها» زبان برگشاد و از لوح محفوظ امداد برکات و میامن امداد بر لوح مبارك جاری گشت.

هرچه اسباب معــالی است میسر بادت
کانچه از نوع معانی است بحمدالله هست

بعد از اندك وقتی ذهن وقادش که برق تیزگام را به خمود نسبت دهد و آب زلال را به‌جمود موسوم گرداند از ختم کلام‌الله که‌حبل‌متین و هادی طریق مبین است فارغ شد. عروس فضایل علمی در نظــر کمالات نفسانیش جلوه‌گری آغاز نهاد. جلالت قدر کتابت کــه به فحوای «علم بالقلم» بدان ناطق است انگشت ترغیب بر در خانهٔ مراد نهاد، و رفعت شأن تحریر که مضمون «نــون والقلم و مایسطرون» بدان لایح است دست در فتراك بلند جناب زد. به تعلیم عنایات ربانی خامهٔ سحرآزمای به تقبیل انامل شریفش استعساد یافت. در مبادی حال تعقلات که اذهان منتهیان از آن قاصر بــود روی می‌نمود و در اوایل اشتغال به مقاصد متأخران مهتدی می‌گشت. روشنان سپهر تا صریر کلك نغمه‌سرای [و نتایج ذهن مشکل‌گشای] احساس کردند زبان تضرع به فحوای این بیت برگشادند:

نظم

عقود لؤلؤ از دست و زبانت نثار دامن آخر زمان باد
لقاطات زبان خامهٔ تو میان اهل معنی داستان باد

القصه از فیض [۱۷۶ الف] مراحم الهی درین زمان به سخن‌سنجی و نکته*سرایی آن خدیو جهان کس را سخنی نیست. انشاءالله که دولت روز افزونش همیشه در تزاید بوده معاندان دولت قرین محنت و الم باشند.

از شرح دادن این مقدمه سر رشتهٔ کلام از دست رفت. به توفیق حضرت باری باز به دست آرم و در اوصاف حمیدهٔ او سعی نمایم که:

چون خبر آمدن امامقلی‌خان نزدیك رسید مقرر شد که مرتضی قلی‌خان ایشیك‌آقاسی‌باشی به رسم استقبال رفته به‌هر جا که ملاقات واقع شود آداب مهمانداری به‌عمل آورده خدمتش را به‌دارالسلطنهٔ قزوین آورد. ایالت‌پناه مومی‌الیه تا به الکای خوار رفته به صحبت فیض موهبت او فایز شد و به اتفاق طی مفاوز نموده به دارالسلطنهٔ قزوین آوردند. حضرت جهانبانی خلدالله ملکه به رسم استقبال پای سعادت در رکاب دولت آورده تا دو فرسخ متوجه شدند و در روی اسب سلطنت‌پناه مذکور را دریافته به منزلی که بجهت نزول تعیین شده و «چادر عباسی» مخمل زربفت که به چهار هزارتومان در زمان حضرت ظل‌الهی به اتمام رسیده بود و بجهت تیمن در آن روز بر سر پا کرده فرود آمده اسباب عیش و سرور آماده گشت و بعد از صرف شدن اطعمه و اشربه از آنجا سوار شده متوجه شهر گردیدند و از محل مذکور تا به مکانی که بجهت سکنی آن سلطنت‌پناه تعیین شده بود قریب به دو فرسخ راه [۱۷۶ ب] پای‌اندازهای قیمتی انداخته به اعزاز تمام خدمتش را به منزل مذکور رسانیدند و هر روز آنچه لازمهٔ مهمان‌نوازی بود نسبت به او به عمل آورده مکرر ملاقات

فیمابین واقع شد و در هر مرتبه بــه انعامات لایق او را بهــره‌مند ساخته به نوازشات و دلداریها شادمان می‌ساختند.

سلطنت‌پناه معظم‌الیه از شنیدن طنبور محمد مؤمن ولد آقا رضای طنبوره[ای] بسیار بسیار محظوظ گردیده هرروز اختلاط می‌نمودند. تا آنکه بجهت طواف بیت‌الله‌الحرام رخصت طلب نموده هرچند تکلیف نگاه‌داشتن او در آن سال نمودند مفید نیفتاد. لاعلاج رخصت‌انصراف یافته با مردم خود روانهٔ مقصد گشتند و حضرت جهانبانی هفت هزار تومان بجهت اخراجات آن طرف عنایت نموده، خاندانقلی‌بیك یساول صحبت را به‌اتفاق‌مشارالیه روانه کردندکه تا سرحد بغداد از علوفه و سوری* آنچه مایحتاج باشد همه‌جا مهیا نموده بعد از آنکه خاطر جمع نماید مراجعت کند.

و حضرت جهانبانی بعد از فراغ آن مقدمه به عیش و شادکامی اوقات شریف صرف نموده لشکری کــه در نیشابور جمعیت داشتند حکم فرمودند که رستم‌خان سپهسالار خود در مشهد مقــدس توقف نموده ایشان را روانهٔ درگاه عرش اشتباه نماید. خدمتش را ظاهراً از بودن و توقف نمودن به خاطر خلشی رسیده بود. اثر شئآمت آن اثر کرده به‌قتلش‌اقدام‌نمودند و علیقلی‌بیك‌دیوان[۱۷۷الف] بیگی‌را محبوس نموده کس به گــرفتن عیسی‌بیك برادر او بــه دارالسلطنهٔ تبریز فرستادند و مقرر نمودند که علیقلی‌بیك را به قلعهٔ گلاب و عیسی بیك را به قلعهٔ الموت برده محافظت نمایند.

و خود به دولت و سعادت و اقبال بعد از چند وقت از دارالسلطنهٔ قزوین متوجه دارالسلطنهٔ اصفهان شده عرصهٔ خلد آیین آن دیار را به وجود شریف رشك‌افزای بهشت برین ساختند.

بر هر طرف که روی نهی موکب ترا
اقبال بر یمین بود و بخت بر یسار

اظهار شمه‌ای از احوال راقم حروف

بر رای هوشمندان عقده‌گشای و دانشوران به معرفت آشنا که رازدانان عالم کون و فساد و گره‌گشایان عقود سبع شدادند پوشیده و مستور نماند که این بی‌بضاعت دستگاه سخنوری و این کم‌مایهٔ رستهٔ سخن‌گستری مهموم مغموم، **محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی** که همیشه در فیافی طلب سرگردان و در بیداء کسب ادب بیسروسامان بود و در آن زمان در حجر تربیت والد به سر برده به مطالعهٔ کتب و شغل نویسندگی اوقات صرف می‌نمود تا آنکه بادپای عمر قدم در ابتدای عشر رابع گذاشت به تلاش مدد معاش از خدمت پدر مرخص گشته به اردوی کیهان‌پوی قدم نهاد. از آنجا که همت والا در تخمیر وجود مخمر شده سر به خدمات جزو فرو نمی‌آوردم و به ملازمت هیچکس راضی نمی‌شدم، مطمح نظر آن بود که خود را در سلك منتسبان درگاه جهان‌پناه منتظم سازم. از آنجا که درخور فطرت [۱۷۷ ب] عالی بود و دولتی که در مکامن غیب من بنده را مقدر کرده بودند جلوه‌گری آغاز نهاد و سعادتی که به خامهٔ تقدیر بر نامم مرقوم گشته به ظهور انجامید. به‌وسیله و وسایل برادران عزیز بلکه از برادر عزیزتر دیدهٔ امیدم به مشاهدهٔ طلعت نواب همایون غفران‌پناه بهشت آرامگاه انارالله برهانه منور شد و لب نیازم به‌پایبوس سریر سلطنت استسعاد یافت.

نظم

فرورفت شب روز روشن رسید شب‌آهنگ را صبح صادق دمید

از آغــاز بختم سبك خیــز شد نشاط سخن بــر دلم تیــز شد
چو دولت دهد بر گشایش کلید ز سنگ سیه گــوهر آید پدید

پایم که جــز به آستان مکتب نرسیده بود آستان* دولت‌آشیان را مقصد ساخت، و دستم که جز در دبیرستان نزده حلقهٔ اقبال بجنبانید. نظر پادشاهان را کــه ظل‌اله‌اند از آن جهت به کیمیای سعادت تشبه نموده‌اند که هر بیمقداری را به‌قدر شناخت خــود از خــاك مذلت بردارند و هر بیسر و پایی را به پایهٔ بلند رسانند. این بیمقدار چون به‌شرف استسلام مشرف شد در همان‌روز در سلك ملازمــان منتظم گردیده به منصب **اشراف* شترخان** منصوب گردید و تا مدت دوازده سال سایه‌مثال در رکاب اقبال در سفر و حضر به مژگان اعتقاد خاك آستان می‌رفت و به‌غیر از درگاه حضرت واهب متعال و آستان اجلال توسل به جای دیگــر نداشت. از آنجا کــه اعتقاد درست* و راستی اخلاص بود [۱۷۸ الف] بی‌مدد غیر **اشراف‌طویله** را که از معظمات امور بود ضمیمهٔ خدمت اول نموده دست نوازش بر سر این خاکسار کشید و همه روزه در تربیت و شفقت می‌افزود و به خدمات انیقه سرافراز می‌ساخت. گاه بجهت طبع‌آزمائــی بــه انتخاب اشعار امر می‌فرمود و گاهی بجهت‌تمشیت‌دادن امور دیوانی سرافراز می‌ساخت.

القصه در زمان دولت آن بلند اختر برج کامکاری پــایهٔ تقربم فرقدسای گشت و [هر] روز در مراقی کمال ترقی می‌نمود. تا آنکه‌درسنهٔ **ثمان و ثلثین و الف** هاتف غیبی ندای «کل نفس ذائقة‌الموت» به‌سمع او رسانید و داعی اجل موعود به حکم «الا کل شیء ما سوی‌الله باطل» عنان همت او را به صوب دارالبقا معطوف گردانید. طبقات انام از سوایع انعام عامش محروم ماندند و فضلای جهان از زرایع‌احسان بی‌مثالش محجوب گشتند. عالم پیر صلای تازه به آواز بلند ظاهــر ساخت و مسند جهانداری و اورنگ کشورگشائی را به‌وجود فایض‌ـ الجود حضرت ظل‌الهی زینت داد، **تا به میامن تأیید الهی قامت ملت**

را چون سرو بالا دهد و به مبارکی فره ایزدی چهرهٔ ملك را چون لالهٔ سیراب افروخته دارد، و اگر خدشه در چهرهٔ دولت واقع گردد به سعی جمیل مندفع گرداند، و اگر خاشه در ساحت دین لایح شود به یمن ملکات ملکی پاك گرداند. الحمدلله که از یمن دولتش قاعدهٔ الفت میان ملك و ملت استوار ماند و ضابطهٔ اتفاق میان [۱۷۸ ب] دین و دولت مستحکم گردید.

چه فرخ بود روزی از بامداد همه مرد را نیکی آید به یاد
به‌خوبی نهد رسم بنیادها ز دولت به نیکی کند یادها

القصه این کمترین خلایق به دستور زمان سابق به خدمات مرجوعه قیام داشت و روز به روز به انواع شفقت و مرحمت سربلندی می‌یافت. جراحتی که از گردش ایام در دل داشت به مرهم الطافش التیام می‌پذیرفت و دایم‌الاوقات ملحوظ نظر کیمیا اثر بوده رشك‌افزای همچشمان ظاهربین می‌بودم. آن حضرت نیز به قانون جد بزرگوار اکثر اوقات به انتخاب اشعار امر می‌فرمود و به درجهٔ استحسان می‌رسید و نوید خدمات [شایسته] می‌دادند.

آخرالامر چون تقالیب روزگار هیچ حال را برقرار نمی‌گذارد و از تصاریف لیل و نهار هیچ کار استوار نمی‌ماند قضیهٔ ناگزیر آن شهسوار مضمار شجاعت را به عین‌الیقین دیدم. از حدوث آن واقعه مرغ روح از کالبد خاکی میل پرواز نمود و جسم نحیف از سنوح آن داهیه از پا افتاد. اما چون در بالقوه روزگار ذات بیهمال این خدیو جهان و رونق افزای ارائك زمین و آسمان ودیعت بود و از شش [جهت] به گوش جان می‌رسید.

چو گردون کند گردنی را بلند به گردنفرازان درآرد کمند
کجا گردد از سیل جویی خراب به جوی بزرگی درافزاید آب

بباید دانست که عاقل چون تباشیر صبح صادق احساس کند به اشراق نیر جهانتاب متیقن شود و چون لمعان هلال در نظر [۱۷۹

الف] آورد تمامی بدر شب‌افروز به ضرورت معلوم کند. از نسیم جان‌پرور بهار استنشاق روایح گلبرگ تری*توان نمود، از گریهٔ ابر نیسانی به خندهٔ ریاض استدلال توان کرد، و از تماشائیان ملأ[۶] اعلی این ندا به گوش زمینیان می‌رسید که از وجود این یکتا گوهر پادشاهی که مسندآرا گشته عنقریب بحر کف گهربارش در افاضت ایادی اقتدا به سحایب عوادی نماید، و کرم فیاضش در تعمیم‌احسان پیروی به آفتاب جهانتاب کند. طبیعت عدل گسترش دست تشبث به دامن تشبه به اخلاق ایزدی زند، و روز به روز کوکب این دولت به ذروهٔ اوج کمال مترقی خواهد شد، و یوماً فیوما اختر اقبالش روی به ارتفاع خواهد نهاد. آفتاب سلطنتش از کسوف و زوال مصون و ماه منقبت از وصمت*محاق محروس خواهد ماند.

چه فرخ بود فال فرخ زدن نه بر رخ‌زدن بلکه‌شهرخ‌زدن
بلندی نمودن در افکندگی فراهم شدن در پراکندگی

غرض از تمهید اساس این عبارات آن بود که این کسیرالبال کثیرالاختلال که در سن بیست سالگی تا به حد پنجاه که ایام جوانی را به شب‌هنگام پیری رسانیده می‌خواست که در بهارستان این دولت جوان غنچهٔ پژمردهٔ خود را شکفته سازد و نتیجهٔ خدمات قدیم خود را بیمن‌برکات‌این‌خدیو‌جهان دریابد. بعد از دو سال خدمت و جانسپاری چون عنان یکران دولت [۱۷۹ ب] و شهریاری از قزوین به دارالسلطنهٔ اصفهان معطوف گردانید جمعی از یاران که همیشه در آتش رشك تقرب این کمینهٔ بی‌بضاعت چون ماهی در تابه زندگانی می‌کردند وسیله‌ها انگیخته بی زلت و تقصیری خدمت چندین سالهٔ اشراف را که به امید راستی آن کیسه‌های امید دوخته داشتم و منتظر وقت وفای آن می‌بودم گرفته به دیگری رجوع کرده از آن آستان که سنگ آن را به جای پرنیان بستر و بالین ساخته بودم محروم‌کردند. هرچند بدور خاطر محزون گردیدم که آیا این قسم مقدمه را سبب

چه باشد به‌غیر از کم‌طالعی خود سببی نیافتم، لاعلاج مدت دو سال پای در دامن صبر و شکیبایی پیچیده در گوشهٔ خمول منزوی گشتم.

بیچاره خر آرزوی دم کرد   نایافته دم دو گوش گم کرد

تا آنکه معاندان بیشرم و حیا به جزای اعمال رسیدند. چون‌آیینهٔ ضمیر پادشاهان علی‌الاطلاق انموذج* جام جهاننماست، بر حال شکستگی و پیری غلام قدیم خود اطلاع حاصل نموده به خدمت **وزارت قراباغ** مأمور ساختند. اگرچه از حسرت آن درگاه خلایق‌پناه چون موم در آتش و نمك در آب گدازانم اما چون قسمت ازلی این بود به غیر از صبر چاره‌ای ندارم.

نظم

شاید که‌در بستهٔ ما باز شود   مرغ دولت به ما هماواز شود

خدایگانا

نظم

سرم به سجده هر در فرو نمی‌آید
به آستان تو نازم که آسمان‌خیز است

می‌خواستم که در نشر مناقب [۱۸۰ الف] این دولت ابد پیوند آنچه سانح و واقع شود دیوانها و دیباجه‌ها بپردازم، اما چون‌آنچه‌قبل از این تحریر یافته تمامی را من اوله الی آخره خود در میان بوده بی تصلف و تکلف که غبار کذبی بر ناصیهٔ عبارات باشد به قید کتابت آورم، الحال از سستی طالع که بعد مسافت از زمین تا آسمان است به مجرد اخبار واقع و غیر واقع جرأت نوشتن نتوانستم کرد، چرا که:

«شنیده کی بود مانند دیده»

بنابراین دست از تحریر آن برداشتم. اگر در اجل تأخیری باشد و نصیب استسلام سدهٔ سنیه واقع شود آنچه در سراچهٔ ضمیر نهان

است به منصه ظهور جلوه‌گر سازم. در این مدعــا توفیق از درگاه حضرت متعال می‌خواهم، ع :

که آرزوی دلم زودتر به‌من برسد

ان‌شاءالله که ذات فرخنده صفات آن برگزیدهٔ‌لم‌یزل‌ولایزال از عین‌الکمال مصون بوده در حفظ حمایت حضرت‌الهی باشد.

خدایا تو این‌شاه درویش‌دوست | که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بــر سر خلق پاینــده دار | به‌توفیق طاعت دلش زنده دار
غم از گردش روزگــارش مباد | ز انــدیشه بر دل غبارش مباد
که بــر خاطــر پادشاهان غمی | پــریشان کند خــاطر عــالمی
درخشنده تیغت عــدوسوز باد | درفش سنان تــو پیروز بــاد
چنان بــاد کاختر به‌کامت شود | همه دخــل عالم به نامت شود

[۱۸۰ ب]

نگین فلك زیــر نــام تــو باد | همه کــار دولت به کام تو باد

شمه[ای] در ذکر احوال سلسلهٔ زیاداغلی و اوصاف گنجه

چون آرامش جهان از یمن معدلت این یگانهٔ زمان صورت امکان به‌هم رساند بدین نمط که‌معمار عدل شاملش بنیاد عمارت نهاد غریب نیست اگر چهارگوشهٔ ربع مسکون معمور شود، و درین ایام که تیغ ظلم‌زدایش میان به انصاف بسته بدیع نبود اگـر حادثه از سحرخیزی توبه‌کند. درزمان همایونش‌خیال‌را مجال شبروی‌نیست و[در]روزگار میمونش* جز ساغر و صهبا را طبیعت غارتگری عقول نمانده. پشیزهٔ* کاهربای از نهیب صولت پادشاهانهٔ اوست که به زردی می‌گراید و آفتاب که به هر دیوار برمی‌رود از بأس سطوت خسروانه خفقان پیدا کرده.

مبادا این معانی بر تکلف ارباب ترسل محمول گردد. بدان دلیل که من بندهٔ حقیر را چون محرومی از درگاه عالم‌پناه روی داد بحسب قسمت ازلی به وسعت‌آباد گنجه که از اقلیم پنجم است ساکن گردید.

آن بلدهٔ طیبه که همیشه از اثر لگدکوب عوام و لئام به‌خاك یکسان بود بحمدالله که این زمان نمونهٔ رشك جنان گشته، عرصهٔ با فسحتش با ساحت جنت دم مساوات و خاك عنبرآگینش با نافهٔ تتار حـرف مبارات می‌زند. طول آن سرزمین که به مساحت درآمده یك فرسخ و عرض او نیم فرسخ است و در آن عرصه یك کف زمین بی‌باغ بهشت آیین نیست [۱۸۱ الف] و در هر خانه سکان او از نهر عظیم بهری دارند. بر کنارهٔ هر جوئی درختان راست چون خیال قامت معشوق که

بر جویبار دیدهٔ عاشق نشینند و به هر گلبن بلبلان چون بیدلان که بی یار گل‌اندام شکایت هجران کنند و در دامن لالهٔ خودروی سبزه چون خط دلفریب خوبان سر زده و ریحان در سایهٔ بید پاك دامن به نیات خیر برآمده، بنفشه بر روی چمن چون زلف پریشان بتان هر تاره به سویی، و نرگس بسان‌مخموران دیده در کنار جویی. چون‌در ساحت‌آن بستان که نمونه[ای] از ریاض جنان بود نزول کردم به شرف خدمت واستسلام‌آستان‌معظم‌امرای‌کامکار[ویگانهٔ]خوانین ذوی‌الاقتدار، شیر عرین صرامت و نهال چمن شهامت، یکه‌تاز میدان بسالت، انگشت‌نمای معرکهٔ شجاعت، آنکه انوار بزرگی از اسرهٔ میمونش لامع و آثار دولتمندی از جبین‌منیرش واضح و دلایل‌سعادت رفعت شأن ارجمندش ناطق و مخایل دولت از پیشانی نجدتش شارق است.

جوانبخت باد او و پیروز رای   توانا و دانـا و رزم‌آزمـای

مبارزالایـالة و الاقبـال مرتضی قلـی‌خان زیاداغلـی مصاحب قاجار حفظه‌الله تعالی شأنه رسیدم. آن عرصهٔ مینوسرشت را از یمن معتدلش به‌مرتبه[ای] معمور و آبادان دیدم،چنانچه‌فتنه جز در چشم خوبان نمایش نداشت و پریشانی جز در زلف بتان ظاهر نمی‌شد. رعایای آن دیار در مهد استراحت آسوده، و دست[۱۸۱ ب] بیگار از بیکاری در بستر آستین غنوده و صحایف آمال از نقوش شکایت خالی مانده و اوراق خیالات از تصاویر امانی باطل گشته، حصول مقارن آرزو از مطلع تمنی برمی‌آید و وصول همعنان‌حاجات از مکامن ظهور سر می‌زند. شجرهٔ آمال را آبخورد از لب جوی نجاح است، لاجـرم ثمرهٔ نیل مساعی‌عموم‌یافته و از گلبن‌مقاصد خار انتظام‌پیراسته‌اند. هرآینه دماغ طالبان از نسیم وجدان معطر است:

نسیم عیش می‌یابـد* دماغم   خیـال گنج می‌بیند چـراغم
مگر باد بهشت آنجا گذر کرد   که‌چندین‌خرمی‌در من‌اثر کرد

چون **این حقیر** از حاشیه‌نشینان سفرهٔ نوال آن بلند اقبال گشت و از جانب همایون اعلی به تسوید و تحریر **این نسخه** مأمور بودم بر خود واجب کردم کـه شمه[ای] از احوال آباء و اجـداد آن خـان عالیمقدار بر طبق عرض گذارم که نهایت اخلاص‌مندی و صوفیگری سلسلهٔ عالیه ایشان گوشزد اهل روزگار گردد، اگرچه خدمات پسندیدهٔ ایشان اظهر من‌الشمس است و احتیاج به بیان و تعریف ندارد اما پیشنهاد خاطر این است که نبذی از احوال ایشان داخل این مسوده نماید.

بر رای ارباب دانش مستور نماند که مسقط‌الرأس آبای کرام این خجسته فرجام ولایت روم بوده و خضربیك مشهور به قاری‌مش خضر که در آن دیار به اعتبار تمام زندگانی می‌کرده بنا بر اخلاصی که بر سدهٔ گردون مناص و حلقهٔ ارشاد صفویه حفت‌بالانوار [۱۸۲ الف] القدسیة داشته با ایل و عشیرت و فرزندان کرام

ز روی اعتقاد از سر قدم‌ساخت   حریم دل زمهر غیر پرداخت

ترك وطن مألوف کرده به جانب آذربایجان و عراق هجرت نمود و بعد از اندك فرصتی خضربیك داعی حق را لبیك گفته پسر ارشد او امت‌بیك در بلدهٔ لاهیجان به شرف سجدهٔ شهنشاه گیتی‌ستان رسیده و در وقت خروج با آن یکتا* گوهر سعادت به رفاقت سرافراز شده یکی از صوفیان که الحال به صوفی لاهجی شهرت دارند و از آن واسطه سر مباهات به فلك می‌رسانند خدمتش بوده و همیشه ملحوظ نظر عاطفت‌شاهنشاهی [گشته]. در معارك‌خوفناك‌کارهایی‌که‌زیاده‌از وسع بشر باشد از او بـه عمل آمده لهذا بجهت خلوص اعتقاد و وفور خدمت و جانسپاری ملقب به زیاداغلی می‌گردد و از این شرف سر افتخار به اوج فلك می‌رسانید، تا او نیـز به طریق دیگـران جهان گذران را وداع نموده به منزل جنان خرامید. حضرت شهنشاهی به تفقد فرزندان و اولاد او پرداخته شاهویردی سلطان ولد گرامی او

را که آثار دولت و شجاعت از ناصیهٔ او ظاهر و هویدا بود در حجر تربیت کشیده روز به‌روز به نوازشات و تلطفات سرافراز می‌ساخت. تا آنکه عروس جهان حجلهٔ هستی را به جهت داماد دیگر ترتیب داده نوبت جهانداری به‌حضرت والا رتبت، شاه جنت‌مکانی شاه‌طهماسب [۱۸۲ ب] انارالله برهانه رسید آن دوحهٔ برومند را به دستور والد بزرگوار منظور نظر عاطفت ساخت. آناً فآناً کار او بالا گرفت تا به رتبهٔ ایالت قراباغ و بیگلربیگی‌گری ایل و اویماقات قاجار سرافراز گشته متوجه آن حدود گردید. در آن ولایت از اثر شجاعت و دلاوری او داستانها در میان است.

یکی از تدابیر انیقهٔ آن کارآگاه صورت معنی آن است که چون قلعهٔ وان به خدعت و ملاعب اهل زمان به دست رومیان افتاد پادشاه و عظمای روم را خیالات فاسد بر دماغ راه یافته ارادهٔ زیاده از حد به خاطر گذرانیدند و نامه[ای] مصحوب محمدپاشا به درگاه‌حضرت جنت‌مکانی‌فردوس‌آشیانی[نوشته]فرستادند. چون‌خبر تعبیراین‌خواب پریشان به ضمیر جهانگیر می‌رسد با وجود آنکه مخیم جلال در دار-السلطنهٔ تبریز بود و ایلچی مذکور داخل چخورسعد شده بود حکم قضا مضی صادر می‌شود که شاهقلی‌خان استاجلو حاکم ایروان ایلچی را به قراباغ فرستد که بعد از ملاقات شاهویردی سلطان به پایهٔ سریر اعلی آمده حاکم ایروان حسب‌الفرمان ایلچی را با جمعی از ملازمان نزد آن عالیجاه روان ساختند. سلطان معظم‌الیه بعد از اطلاع این معنی بی‌آنکه خود ارادهٔ استقبال کند یا به خاطر بگذراند آمدن او را پر وقعی نگذاشته جمعی از ملازمان را مقرر می‌دارد که چون به حوالی شهر آید با او ملاقات نموده در مهمانخانه فرود آورند.

ایشان به فرموده [۱۸۳ الف] عمل نموده بعد از دو روز که ملازمان به آداب مهمانداری قیام می‌نمودند خود به استقلال هرچه تمامتر بیرون آمده ایلچی را تکلیف ضیافت می‌نماید و در همان

مجلس بعد از گفت و شنود بسیار سلطان مومی‌الیه می‌فـرمایند که نویسنده‌های چوپان‌بیگی آمده دفاتر گشوده نسخهٔ شماره گوسفند را به نظر آورند. ایشان به عرض رسانیدند که الحال در قراباغ بی‌ـ تکلف و تصلف یکصد هزار گله‌گوسفند موجود است. سلطان معظم‌الیه عتاب به ایلچی نموده که هرگاه من یکی از بندگان حقیر این آستانم و در ولایت من هر گله دو چوپان داشته باشد دویست هــزار نفر چوپان به‌هم می‌رسد. تا به‌دیگر قشون و حشم و خدم چه رسد! شما را این مزخرفات چون به‌خاطر گذشته که اراده‌ها نموده بجهت تمشیت آن راه دور و دراز طی کرده آمده‌اید. به هر حــال شما را رخصت رفتن به آن درگاه نیست. هرچه شنیده و دیده‌اید جواب ایـن است. ایلچی مذکور را از قراباغ رخصت داده نگذاشت که به دارالسلطنهٔ تبریز رود.

چــون پرتــو این خبــر بر پیشگاه ضمیر منیــر نواب همایون تافت به جلدوی این توطئه خــلاع فاخره با اسب و زین و لجام طــلا شفقت نموده او را در میان اقران سرافراز ساختند.

اما چون ایلچی به مستقر خود رفته حقیقت را عرض می‌نماید والی روم ازین معنی آشفته شده اسکندرپاشا را با سپاه اروم ایلی و اناطولی و ینکچریان و سپاهیان به قصد ویــرانی ایروان مأمور می‌سازد. پاشای [۱۸۳ ب] مذکور چون به حوالی ارزن‌روم می‌رسد حکم قضا توأمان به اسم شاهویردی سلطان صدور می‌یابد که ایلچی را جواب دادن پسند نیست. اگر اسکندر پاشا را تنبیه و تأدیب‌نموده جواب گفتی حق‌السعی تو ظاهر می‌شود و مقرر شد که اسمعیل میرزا سرکردهٔ قشون بوده اما از سخن و صلاح سلطان مذکور بیرون نرود.

آن عالیمقدار بعد از زیارت رقم مبارك با قشون آراسته روانه می‌گردد و در حوالی ارزن‌روم تلاقی فریقین دست داده سلطان معظم‌ـ الیه که یکه‌تاز مضمار شجاعت است با وجود گفتگوها و آزردگیها که در میان خدمتش و اسماعیل میرزا از سعایت مذبذبان به‌هم رسیده

بود عنان تکاور را تا دروازهٔ قلعه باز نکشید و بارهٔ جهان‌نورد را تا میان معرکه براند. از دو طرف نایرهٔ قتال اشتعال یافت و آتش جدال بالا گرفت. نیزه هرچند پشت قوی نداشت دست تطاول دراز کرد، و تیغ هرچند تنك روی و رقیق‌القلب بود تیززبانـی آغاز نهاد. سپر آهن‌روی از سرزنش گرز گـران پشت بداد، و کمند از کشاکش هر کس بارها بر خود پیچید. زره از کشتن [پردلان] به هزار دیده خون گریست، و کمان از فراق عزیزان ناله‌های زار بنیاد کرد.

ز گرز گرانسنگ و شمشیر تیز میانجی همی‌جست جان از گریز
ز منقار پـولاد پیـران خدنگ گره‌بسته خون در دل خاره‌سنگ

القصه اگر شرح مقدمه را طولی دهم سررشتهٔ سخن از دست می‌رود.

بعـد از [۱۸۴ الف] جـدال و قتال و انهـزام لشکر مخالف و وزیدن نسیم ظفر بر پرچم رایات دولت بعد از آنکه بـه سدهٔ سنیه می‌رسند و مورد عنایت پادشاهی گشته بین‌الاقران ممتاز می‌گردند اسماعیل میرزا اظهار شکوه و اذیتی کـه از سلطان مزبور بـه او رسیده بود بر طبق عرض می‌نگارد. از آنجا که طبع بلند و دریافت ارجمند حضرت جم‌جاه جنت بارگاه بود درمی‌یابد که حق به طرف کیست، خود به نفس نفیس‌دیوان نموده در آن روز شاهویردی سلطان به‌لقب‌مصاحبت* سرافراز گشته اسمعیل‌میـرزا محبوس قلعهٔ قهقهه می‌گردند و شاهویردی سلطان مذکور روز به‌روز مورد عنایات شاهی گشته محال دانقی را که داخل الکای شکی است از آن محال وضع و مستثنی نموده با احداث اربعهٔ قراباغ و یکهزار تومان انعام همه ساله که هـرساله از شیراز و الکای دیگـر آنچه مایحتـاج او باشد خریداری نموده بیاورند اضافهٔ آن لقب معظم کرده بـه شفقت چنین سرافراز ساختند.

کاری اگر کنند بزرگان چنین کنند

غرض کــه آنچه از آداب شجاعت و ولایت‌داری از نهنگ دریای بسالت سر زده اگر شمه [ای] اظهار نماید «مثنوی هفتاد من کاغذ شود». به‌همین اختصار نمود.

اما از خدمتش سه پسر گرامی قدم به عرصهٔ وجود نهاده بودند: یکی خلیل‌خان که در ایام حیات والد بیگلربیگی استراباد شده جمع قاجاری که اکنون ساکن استرابادند از بقیهٔ ملازمان اویند.

و دیگری ابراهیم‌خان که بعد از فوت والد به جای او [۱۸۴ ب] حاکم ولایت گشته مدت دوازده سال کامرانی نمود و درگذشت.

و بعد از آن یوسف خلیفه که بعداز برادر به‌رتبهٔ بیگلربیگی‌گری رسید.

غایتش اسمعیل میرزا بعد از تکیه نمودن بــر مسند سلطنت از روی بی‌تلطفی که ذخیرهٔ خاطر داشت بستر او را از خاک ساخت و الکای قراباغ بعد از سنوح آن مقدمه به‌جمع غیری انتقال یافت. تا محمدخان ولد خلیل خان بن شاهویــردی سلطان به حد رشد و تمییز رسیده وارث الکای آباء خود گردید. چون در آن ولایت مذکور تمکن یافت با سرداران رومی نــژاد مدتها زدوخورد نموده قــلاع ایشان [را] به تصرف درآورد و در آن حدود دم استقلال می‌زد.

آخرالامر با هجوم لشکر مخالف از وطن مألوف جدا گشته نــزد الکسندرخــان گرجی حاکم کاخت رفت. آن مخــذول‌العاقبة پــردهٔ بیحیائی از روی برداشته خــان مذکور را مقید و مغلول بــه الکای استنبول نزد خواندگار می‌فرستد و در آن حدود مدت مدید حبس قلعهٔ یدی قله کشیده آخر به‌میامن لطف‌نامتناهی یزدانی و اقبال‌شاهنشاهی از آن مهلکه استخلاص یافته به شرف عتبه‌بوسی آستان عرش توأمان مستسعد* می‌شود و بعد از اندک‌زمانی‌که قلعهٔ گنجه را پادشاه جمجاه علیین آشیانی از رومیان مستخلص ساخته محمدخان مذکور به‌دستور به‌بیگلربیگی‌گری منصوب‌شده علم مباهات بر بام سماوات‌افراشته در آبادانی الکا و آراستگی قشون ساعی بودند. چون جهان گذران با

هیچ‌کس دم از وفاداری نمی‌زند خدمتش در محاربهٔ طهمورث که با علیقلی‌خان روی داده بود به عز شهادت فایز شده به جای او ولد ارجمند گرامی مرشدقلی‌خان بر متکای دولت تکیه نموده در دلجویی رعایا دقیقه[ای] فوت و فروگذاشت نمی‌نمودند.

و چون حضرت جنت مکانی که بجهت خلشی که به اغوا و سعایت حاسدان به‌هم رسیده بود خدمتش آزرده خاطر شد منصب او را به محمدقلی‌خان برادر کوچك او شفقت نموده ارزانی داشتند. خان مذکور که در عنفوان شباب بود امور کلی و جزوی را به رای و مشورت وزراء و وکلاء تمشیت می‌دادند* و مدت متمادی رعایای ولایت قراباغ در مهد امان بودند.

تا او نیز به سعایت بدگویان چند روز از مسکن مألوف دور افتاده داود خان ولد اللهویردی‌خان به ولایت مذکور منصوب شد و احوال آن بیسعادت چون درین تاریخ مشروح و مبسوط [ثبت شد] به تکرار تصدیع نداد.

بعد از واقعهٔ او عروس مملکت قراباغ بار دیگر به خطبهٔ محمد قلی‌خان درآمده آن عالیجاه صد مرتبه بهتر از اول قدم در جادهٔ سلوك گذاشته با رعایا و قشون به احسن وجهی به سر می‌بردند.

آخرالامر بجهت عرض مرضی که به وجود او فایز* شده بود و هیچ‌وجه علاج‌پذیر نبود دنیای فانی را وداع نموده به دارالبقا شتافتند و چون واهب بی‌ضنت آنچه از روز [۱۸۵ ب] ازل مقدر کرده البته از پردهٔ غیب به منصه ظهور جلوه‌گر می‌شود، لهذا از مبدأ حال و غرهٔ طفولیت لطایف محاسن از جبین دولت اقراخان بن خان مرتضی‌قلی‌خان که در زمان این دولت روزافزون به دارائی این ولایت و ثغور مأمور است واضح و دقایق مردمی و مردی از جبههٔ سعادتش ظاهر و لایح بود و زمانه می‌خواست تا حق یابد به مرکز خویش قرار و در حکومت و ایالت به خدمتش رسید. الحق اگر از آثار عدالت و کاردانی و صبر و ثبات او شمه[ای] بیان کنم زبان

خامه را قوت گویایی نمی‌ماند. پس همان به که به دعای دولت او ختم سخن کنم.

امید که تا آفتاب و مـاه را طلوع و افـول در فلك دوار هست دولت و عزتش در طلوع و کوکب بخت دشمنش در افول بـوده در سایهٔ بلند پایهٔ ولی‌النعمت حقیقی سرافراز و پابـرجا بوده منظور نظر کیمیا اثر باشد.

جهان بیش‌خورد جوانیش باد فـزون از همه زندگانیش باد

بر رای خردمندان پوشیده نماند که اگر معاندی زبـان تعرض دراز کند که چرا اوصاف آباء و اجداد سلسلهٔ عالیهٔ زیاداغلی را به طریق اجمال بیان کرده صورت تفصیل نداده عذر این حقیر کثیر- التقصیر آن است که احوال خجسته مآل این طبقه زیاده از آن است که به یك دیوان با صد دیباجه اظهار توان نمود.

اما مورخان ماسبق در ذکر جمیل ایشان رساله‌ها نوشته اوراقها به قید تحریر آورده‌اند. اگر به تکرار آن جرأت می‌نمود[۱۸۶ الف] خالی از گستاخی نبود، بنابر آن فی‌الجمله اظهاری [نمود]. چون این نسخه در خدمت آن عالی‌جناب به‌اتمام رسید واجب بود که بـر طبق عرض نهد. حمل بر [تقصیر نخواهند کرد].

خاتمهٔ کتاب

در اول این نسخه که به **خلاصة‌السیر** موسوم است اشعاری شده که ارادهٔ خاطر حقیر آن بود که از اول آفرینش عالم تا زمان دولت روزافزون حکایات و واقعات را به‌قلم تحریر آورد و از جانب حضرت ظل‌الهی مأمور به این امر گردید و کتب ضرور حسب‌الامر از کتابخانهٔ خاصه آورده **انتخاب خلاصهٔ** آن می‌نمود و هرچند روز به نظر کیمیا اثر جزو جزو می‌رسید و شرف استحسان می‌یافت، تا آنکه از ابتدای عالم تا مقدمهٔ جلوس امیر [تیمور] گورکان به قید کتاب آمد. چون سخن به اینجا رسید حضرت ظل‌الهی به لفظ گهربار فرمودند که آن گفتگو را الحال موقوف داشته واقعات و سانحات ایام دولت روزافزون ما را بر اوراق بنگار تا در روزگار یادگار بماند. حسب‌الفرمان قدر توأمان جان کمروار بر میان بستم و شروع در آن مقدمه نمودم.

چو صبح سعادت درآمد به گاه   شدم زنده چون شمع در صبحگاه
شب‌افروز شمعی برافروختم   در اندیشه چون شمع می‌سوختم

به میامن دولت قاهره **ده* سال** از وقایع را بـه عز ظهور جلوه دادم که قضیهٔ ناگزیر آن مرکز دایرهٔ اقبال روی داد. از وقوع آن واقعهٔ عظمی تا چند وقت دست را قدرت گیرایی [۱۸۶ ب] قلم نبود تا آفتاب دولت جهانبانی و کشورستانی عـالمگیر شد. از پرتو آن فروغ جانی به تن و قوتی به بدن رسید.

ختم این نامه در ایام دولت ابد پیوند شد و عذری که چرا ترک این شغل نمودی در ابتدا خواسته، یقین که عذر شکستگان و کم‌مایگان به درجهٔ قبول خواهد رسید.

به سرسبزی شاه روشن ضمیر　　به نیروی فرهنگ فرمان‌پذیر
یکـی سرو پیـراستم در چمن　　که با یاد او می خورند انجمن

چون به مبارکی قوافل آمال به ساحت نجاح رسید و چمن آرزو از فیض اسعاف شاداب گشت عقود ترکیب شبه مثال را به لئالی القاب همایون مرصع گردانید.

نظم

نظامی که خود را غلام تو کرد　　سخن را گزارش* به‌نام تو کرد
همان‌پیش‌تخت تو مهمان کشید　　که آن مور پیش سلیمان کشید

بوسیلهٔ خلوص عقیدت متیقن است که عنان التفات بـه صوب قبول انعطاف یابد و نظر همت بلند جناب به امعان عین‌الرضا مثال فرماید که تا نثرش با نثره پهلوی مبارات زدن گیرد و نظمش با نظم پروین دعوت مساوات کند.

گر به سمع تو دلپسند شود　　چون سریر تو سربلند شود

مستدعی از درگاه حضرت ذوالجلال آن است که حق تعالی مقاصد دنیوی و اخروی این خدیو جهان و یکتا گوهر زمان پادشاه عالم و عالمیان را برآورده به خیر گرداند و مطالب و امانـی به‌آسانی به حصول مقرون گرداناد، [بحرمت] خیرخلقه محمد المصطفی صلی‌الله علیه و آله و سلم، و منه وجوده.

دل دوستانش پر از نور باد　　وزو طعنهٔ دشمنان دور باد

تمام شد فی تاریخ شهر رمضان‌المبارك سنهٔ ۱۰۷۰
حرره صالح خاتونابادی

[۱۸۷ الف]

«دگرسانیها» در نسخه‌های مشهد و مونیخ

این چاپ بر اساس نسخهٔ مشهد انجام شده است. اما جاهایی که نسخه دارای غلط مسلم بود و یا افتادگی داشت ضبط صحیح یا مناسب را از نسخهٔ مونیخ برگرفته‌ام.

چون به این متن کسی از نظر ادبی و فنی و سبکی نمی‌نگرد شایستگی نداشت که همه دگرسانیهای (اختلافات) جزیی، مانند آنچه به «و» عطف یا «ه» در فعل وصفی مربوط است آورده شود. پس دو جدول از دگرسانیها ترتیب داده‌ام:

یکی صورتی که در اصل نسخهٔ مشهد بوده و من به‌جای آن‌ها (که تصور غلطی در آنها کرده‌ام) صورت دیگری را از نسخهٔ مونیخ آورده‌ام. این موارد با ستاره‌ای که بالای کلمه گذاشته‌ام مشخص است. دیگر، موارد دگرسانی‌است در نسخهٔ مونیخ که هم افتادگیهای نسخهٔ مونیخ را ثبت کرده‌ام و هم دگرسانیهای عبارتی و لغوی را آورده‌ام.

-۱-

موارد اصلاح‌شده در نسخهٔ مشهد براساس نسخهٔ مونیخ

کلمات و عباراتی که در نسخهٔ مشهد به‌نظر رسید و از روی ضبط نسخهٔ مونیخ در متن وارد شد اینهاست:

صفحهٔ ۲۶

سطر ۱۰: ایستی

صفحهٔ ۲۷

سطر ۱۹: قرفه

صفحهٔ ۲۸

سطر ۱۰: مایه هرگز

سطر ۲۲: مکون

صفحهٔ ۳۳

سطر ۶: ستم و زاری (هردو نسخه)

صفحهٔ ۳۴
سطر ۳: برآن (هردو نسخه)
صفحهٔ ۳۵
سطر ٦: تقبل
صفحهٔ ۳۷
سطر ٤: درون
سطر ١٤: گوش
سطر ۲۵: ثلثی
صفحهٔ ۳۹
سطر آخر: جمال
صفحهٔ ٤۳
سطر ١٤: میدان
صفحهٔ ٤۷
سطر ٤: زرعی
صفحهٔ ٤۹
سطر ۲: درگاه علی
صفحهٔ ۵۸
سطر ۵: به توضیحات مراجعه شود
صفحهٔ ٦۰
سطر ۲۰: انموزج
صفحهٔ ٦٤
سطر ۹: درهردونسخه«صحبت»است و ظاهراً «صحت» مناسب‌تر می‌نماید
صفحهٔ ٦٦
سطر ١۳: دایر
صفحهٔ ٦۷
سطر ١٦: ز تن
صفحهٔ ٦۸
سطر ١٤: کرخی
صفحهٔ ٦۹
سطر ۲۳: خواسته
صفحهٔ ۷۳
سطر ۳: طمغون
صفحهٔ ۷٤
سطر ٦: جسته

صفحهٔ ۷۵
سطر ۵: خواست
سطر ١١: ترکان (هردو نسخه)
سطر ١٤: کوکلی و اجوت
صفحهٔ ۷٦
سطر ۷: عانه
صفحهٔ ۷۹
سطر ١١: گردیدند
سطر ١۷: یسر
صفحهٔ ۸١
سطر ۵: «الحرب بینهم سجال» (فرهنگ نفیسی)
صفحهٔ ۸۲
سطر ۲۳: گذاردن
صفحهٔ ۸۳
سطر ۲: دورعلی‌بیك
سطر ۵: خیمهٔ قصابان
سطر ١٤: خار
سطر ۲۰: گذاردن
صفحهٔ ۸٤
سطر ١۷: وامال
سطر آخر: کذا (=اقاصی و ادانی)
صفحهٔ ۸۵
سطر ١۹: شاهین (هردو نسخه)
صفحهٔ ۸۷
سطر ٦: سمروز اسهال(؟)
صفحهٔ ۹۰
سطر ۵: اولا
سطر آخر: انموزج
صفحهٔ ۹١
سطر ١۹: چنین خوانده شد
صفحهٔ ۹۳
سطر ۳: المه‌قلان
سطر ١۳: ایل

سطر ۱۸: چه
سطر ۲۲: باالقوم
صفحهٔ ۹۳
سطر ۱۷: بخشید
سطر آخر: پرملو در فرهنگ آبادیهای ایران براساس تلفظ کنونی «پیرملو» ضبط شده است
صفحهٔ ۹۵
سطر ۹: کذا در هردو نسخه
صفحهٔ ۹۸
سطر ۵: کذا در هردونسخه، ظاهراً «دوروز» یا «ورود و توقف»
صفحهٔ ۱۰۲
سطر ۱۳: خواسته
صفحهٔ ۱۰۳
سطر ۱۰: خواست
سطر ۲۲: ساخت
صفحهٔ ۱۰٤
سطر ۵: گشتند و
صفحهٔ ۱۰۵
سطر ۲۱: استیصا
سطر ۲٤: زرق
صفحهٔ ۱۰٦
سطر ۱۲: برجال
سطر ۱٤: ترکشان
صفحهٔ ۱۰۷
سطر ٤: دحیل
صفحهٔ ۱۱۰
سطر ۲: عافیت
صفحهٔ ۱۱۱
سطر ٦: با غایت
سطر ۱٦: اقتباص
صفحهٔ ۱۱۲
سطر ۱۳: مزورات
سطر ۲۳: متقبل

صفحهٔ ۱۱۳
سطر ۲۲: جبین و
صفحهٔ ۱۱٤
سطر ۳: بالاء مرغاب (ظاهراً بالا مرغاب نام مرکب است و در سطر ٤ـ۵ چنان‌ذکرشده است)
سطر ۱۰: درمی‌آید
صفحهٔ ۱۱۵
سطر ۷: مفصله (هردو نسخه)، شاید: معضله(؟)
صفحهٔ ۱۱٦
سطر ۱: اوریس
سطر ٤: مذبور
سطر ٤: سوی
صفحهٔ ۱۱۹
سطر ٤: قاقران
صفحهٔ ۱۲۰
سطر ۱٦: نشاندهٔ
صفحهٔ ۱۲۳
سطر ۲: قوریان
صفحهٔ ۱۲۷
سطر آخر: از نسخهٔ مونیخ آورده شد
صفحهٔ ۱۲۸
سطر ۳: ذکر تاریخ روز نشده است
صفحهٔ ۱۲۹
سطر ۱۵: بزلف
صفحهٔ ۱۳۰
سطر ۲: اردیبهشت و ماه
صفحهٔ ۱۳۲
سطر ۱۷: نماید
صفحهٔ ۱۳۳
سطر ۹: رسانیدند
صفحهٔ ۱۳٤
سطر ۱۰: می‌فرستد
سطر آخر: الهبانچیان

صفحهٔ ۱۳۵
سطر ۲۱: کذا در هردو نسخه، «ولی‌محمد خان»
صفحهٔ ۱۳۶
سطر آخر: غلوی
صفحهٔ ۱۳۷
سطر ٦: ایروان
صفحهٔ ۱۳۸
سطر ۱۳: یا سر خویش
صفحهٔ ۱۳۹
سطر ۱۲ : دوانی
صفحهٔ ۱٤۲
سطر ۱۳: نشاط
سطر ۲٤: آخشتی
صفحهٔ ۱٤۳
سطر ۱۵: ذی
صفحهٔ ۱٤٤
سطر ۱۹: آنموزج
۳ سطر به آخر: متفق
صفحهٔ ۱٤۵
سطر ۲: کذا «سلطان بلاغی» و ظاهراً «ایلچی سلطان بلاغی» درست است
صفحهٔ ۱٤۸
سطر ٦ : دانی و منصرم
سطر ۷: ازل
صفحهٔ ۱٤۹
سطر ۲: می‌بردند
صفحهٔ ۱۵۰
سطر ۷: کواکب
سطر ۱٤: معتل، نسخهٔ مونیخ: مقصل؟
سطر ۱۵: مواد و مسعود
صفحهٔ ۱۵۲
سطر ۸: تأخیر
سطر ماقبل آخر: سند
صفحهٔ ۱۵۳
سطر ۵: و شاخ (هردو نسخه)
سطر آخر: شاخی... زکم... خولی
صفحهٔ ۱۵٤
سطر ۱۹: مخران
سطر ۲٤: سچرتو
صفحهٔ ۱۵۷
سطر ۱۸: رحمته
صفحهٔ ۱۵۸
سطر ۱: همین
صفحهٔ ۱۵۹
سطر ۱۱: مخور... قوری
صفحهٔ ۱٦۰
سطر ۱۰: از همهٔ این
سطر ۱٤: سکریوردی
صفحهٔ ۱٦۲
سطر ۲۲: سفیدخان
سطر ۲۳: کوجرنیر
صفحهٔ ۱٦۳
سطر ٦: ذکریا
سطر ۹: اسارای
صفحهٔ ۱٦٤
سطر ۷: الکتاب
سطر ۸: کذا، شاید زنگ
سطر ۸: مضافات
صفحهٔ ۱٦۵
سطر ۸: قراقابش
صفحهٔ ۱٦۸
سطر ۳: او
سطر ٦: ذکریا
سطر ۲۲: غریب
سطر آخر: شماسی
صفحهٔ ۱۷۰
سطر ۱۳: بعونت
صفحهٔ ۱۷۱
سطر ۱۹: آوریم

صفحهٔ ۱۷۲

سه سطر ماقبل آخر آمده

صفحهٔ ۱۷۳

سطر ۱۶: کرلك

صفحهٔ ۱۷۵

سطر ۱: کوزلك

صفحهٔ ۱۷۶

سطر ۵: افتاد

سطر ٦ و ۷: مغارها

صفحهٔ ۱۷۷

سطر ۸: خیمهٔ چالاك

صفحهٔ ۱۷۸

سطر ۳: صنمه

سطر ۷: سیر

صفحهٔ ۱۷۹

سطر ٤: هوزنگ

صفحهٔ ۱۸۰

سطر ۱۵: منها

صفحهٔ ۱۸۱

سطر ٦: بیزوال

سطر ۱٤: بیره‌جك

صفحهٔ ۱۸٤

سطر ۹ و ۱٤: شهر

سطر ۱۸: رق

صفحهٔ ۱۸۸

سطر ۱۳: انموزج

صفحهٔ ۱۸۹

سطر ۱۲: سید محمدخان و سید حسین‌خان

سطر ۱۲: ذکریا

سطر ۲۰: (کذا)

صفحهٔ ۱۹۰

سطر ۵: اسیر

صفحهٔ ۱۹۱

سطر ۵: حوایس

صفحهٔ ۱۹۸

سطر ۲: باکویه (ماکویه درست است)

سطر آخر: احسناباد

صفحهٔ ۲۰۱

سطر ۱۱: ثقر

صفحهٔ ۲۰۲

سطر ۷: قدر گستری

سطر ۸: بخیل

صفحهٔ ۲۰٦

سطر ۱۰: حضایل

صفحهٔ ۲۰۹

سطر ۱۹: وزراء وزراء

صفحهٔ ۲۱۰

سطر آخر: قاطر

صفحهٔ ۲۱۱

سطر ۱۷: یعثوب

سطر ۱۹: نمودن

صفحهٔ ۲۱۲

سطر ٤: آنموزج

سطر ۱۰: ذلات

سطر ۱۲: استلام... استعاد

صفحهٔ ۲۱۵

سطر ۲: بسبب

سطر ۹: محازی

سطر ۱٤: (کذا)

٤ سطر به آخر: لمیر

صفحهٔ ۲۱٦

سطر ۱۵: خار

سطر ۲۳: برمیان

صفحهٔ ۲۱۷

سطر ۲: (کذا). سباح به‌معنی «شناگر» به تناسب با ساحل، دریا، غوص شاید مناسب‌ترست

صفحهٔ ۲۱۸

سطر ۲۲: گماشتند

سطر آخر: لگوکوب

صفحهٔ ۲۲۰

سطر ۱۲: نوادر صولت

صفحهٔ ۲۲۱

سطر ۳: خنکی

صفحهٔ ۲۲۲

سطر ٦: ظنت

صفحهٔ ۲۲٤

سطر ۹: چیزی

سطر ۱٤: تاریخ

صفحهٔ ۲۲۵

سطر ۱۵: زرع

صفحهٔ ۲۲٦

سطر ۸: هر دو نسخه اشفاع(؟)

صفحهٔ ۲۲۷

سطر ٤: گیرند

صفحهٔ ۲۲۸

سطر ۲۳: کیها

صفحهٔ ۲۲۹

سطر ۱: کذا (=توقات)

سطر ۳: استعلام

سطر ۱۰: مراغبت

سطر ۱۷: نکشیدند

صفحهٔ ۲۳۰

سطر ۲: چه

صفحهٔ ۲۳۱

سطر ۹: نفس

صفحهٔ ۲۳۲

سطر ۹: که در

صفحهٔ ۲۳۳

سطر ۱۹: علی درسی

سطر ماقبل آخر: چه

صفحهٔ ۲۳٤

سطر ۱: مفاوز خیل

صفحهٔ ۲۳۵

سطر ۱: مأیوس

صفحهٔ ۲۳٦

سطر ماقبل آخر: طیغان

صفحهٔ ۲٤۰

سطر ۸: رجال

سطر ۱۰: ترکشان

صفحهٔ ۲٤۱

سطر ۲۰: یا منجوق

صفحهٔ ۲٤۵

سطر ۱۵: فرطوط

صفحهٔ ۲٤۸

سطر ۱۷: (کذا). شمارتاریخ را نکرده است

صفحهٔ ۲۵۰

سطر ۱: چون

سطر ۱٦: ورتو

صفحهٔ ۲۵۱

سطر ۱: میرحسین

چهار سطر ماقبل آخر: می‌مراید

صفحهٔ ۲۵۳

سطر ۱۱: میرحسین

صفحهٔ ۲۵۵

سطر ۹: وجود بر اسیر

صفحهٔ ۲۵۸

سطر ۸: عظیم

سطر ۱۱: خواست

صفحهٔ ۲٦۱

سطر ۵: حسبان

سطر ۲۱: بالغیه

صفحهٔ ۲٦٤

دو سطر ماقبل آخر: شهریان

صفحهٔ ۲٦٦

سطر ۱۲: آنموزج

صفحهٔ ۲٦۷

سطر ۱۹: حسین (هردونسخه)

صفحهٔ ۲۷۰

سطر ۵: جستان

سطر ۱۹: (=قطور)

صفحهٔ ۲۷۳

سطر ٤: ایلچی‌لك

سطر ۱۳: صلاح و صلاح

سطر ۲۲: دورنتجی

صفحهٔ ۲۷٤

۵ سطر ماقبل آخر: شیو

صفحهٔ ۲۷۵

سطر ۵: اسمه

صفحهٔ ۲۸۳

۵ سطر ماقبل آخر: خون

صفحهٔ ۲۸۹

سطر ۱۲: خراش

صفحهٔ ۲۹۰

سطر ۲۱: قیداف

صفحهٔ ۲۹۳

سطر ۱۸: سبول

صفحهٔ ۲۹٤

سطر ۱۱: فرمودند

صفحهٔ ۲۹۵

۲ سطر به آخر: دقایق

صفحهٔ ۲۹۸

۵ سطر به آخر: عمارات

صفحهٔ ۲۹۹

۵ سطر به آخر: نفس قدسی

۳ سطر به آخر: دارالسلام

صفحهٔ ۳۰۰

۵ سطر به آخر: هر طرف را بیهوشی

صفحهٔ ۳۰۳

سطر ۷: مواجب

سطر ۱٦: تحیه

صفحهٔ ۳۰۹

سطر ۵: بکنه سرای

صفحهٔ ۳۱۰

سطر ۸: طرق (مناسبترمست)

صفحهٔ ۳۱۰

سطر ۱۰: سوری درهردونسخه(ظ: ماوری؟)

صفحهٔ ۳۱۳

سطر ۳: داستان دولت آشیان

سطر ۹: اشرف

سطر ۱۲: در دست

صفحهٔ ۳۱٤

سطر ۲: (=طری)

سطر ۱۱: ومست

صفحهٔ ۳۱۵

سطر ۵: انموزج

صفحهٔ ۳۱۷

سطر ۸: همایونش

سطر ۸: بشرهٔ

صفحهٔ ۳۱۸

سطر ماقبل آخر: می‌باید

صفحهٔ ۳۲۲

سطر ۱۹: کذا درهردونسخه. شاید «مصاحب» مناسبترست

صفحهٔ ۳۲۳

٤ سطر به آخر: مستعد

صفحهٔ ۳۲٤

سطر ۹: می‌داند

سطر ۱۸: فایض

صفحهٔ ۳۲۷

۵ سطر به آخر: دو (به‌جای ده)

صفحهٔ ۳۲۸

سطر ۱۰: گذارش

-۲-

دگرسانیهای موجود در نسخهٔ مونیخ

مواردی درینجا آورده شد که تفاوت عمده دارد. از آوردن موارد جزئی همچون «و» یا «که» عطف و «ه» در فعل وصفی و جزئیات دیگر خودداری شده است.

صفحهٔ ۲۵

س ۱: رحیمی را سزاست...

صفحهٔ ۲۶

سطر ٦ (بعد): بالای ابیات کلمهٔ نظم آمده و به همین ترتیب در بالای همه اشعار. اما نسخهٔ مشهد غالباً فاقدست. ما درینجا همین مورد را ذکر می‌کنیم و از آوردن نسخه بدل «نظم» در سایر موارد خودداری می‌شود.

سطر ۱۸: عز و بهی

صفحهٔ ۲۷

سطر ۲: باب بسطه

سطر ۱۵: وارادات دوران

صفحهٔ ۲۸

سطر ۱۳: خاقان

سطر ۱۵: آن ورق

سطر ۲۰: حالات زبان فارسی(؟)

صفحهٔ ۲۹

سطر ۲۱: مصون و محروس باشد

صفحهٔ ۳۰:

سطر ۱٤: ذی‌الحجة

سطر ۲۱: استعلام دلایل طالع

سطر آخر: «مشاهده نموده بودند» ندارد

صفحهٔ ۳۱

سطر ۳: که فرزند او بودیم

صفحهٔ ۳۳

سطر ۲ و ۳: روزه ... و از واقعهٔ

سطر ۱۳: شرح احوال هریك

صفحهٔ ۳٤

سطر ۱۰: هریك پی بردند بجائی

سطر ۱۳: که ناگه ناله و

صفحهٔ ۳۵

سطر ۱۱: بود به تقدیم رسانیدند و

صفحهٔ ۳٦

سطر ماقبل آخر: صوفی‌وار

صفحهٔ ۳۷

سطر ٤: ز برون

صفحهٔ ۳۷

سطر ۲۱: تزلزلی بر حال

صفحهٔ ۳۸

سطر ٦ و ۷: نشانیده ... رسانیده

سطر ۹: دولتش

سطر ۱۷: از «کاشف» تا «امیر محمد» ندارد

سطر ۲۰: القیام (بجای التناد)

صفحهٔ ۳۹

سطر ۱: «خاطر» ندارد

سطر ۱۲: در ممالك محروسه

سطر ۲۲: «حرمان» ندارد

صفحهٔ ٤۰

سطر ۷: گرگین غلام

صفحهٔ ٤۳

سطر ۲: مبادرت آورده

سطر ۱۹: خاصه شریفه

صفحهٔ ٤٦

سطر ۲: «غلط» ندارد

صفحهٔ ٤۷

سطر ماقبل آخر: حق‌شناس

صفحهٔ ٤۹

سطر ۸: باتون

سطر ۹: کمیت اثر(؟)

صفحهٔ ۵۱

سطر ماقبل آخر: منظرزا (ذیل رود منظرزا در فهرست آبادیها دیده شود)

صفحهٔ ۵۲

سطر ۱۳: مقرر دارند

صفحهٔ ۵۳

سطر ۱۹: جهان‌پناه

صفحهٔ ۵٤

سطر ۷: این سال (غلط است)

سطر ۱٦: کشته

صفحهٔ ۵۵

سطر ۲: ارادات

صفحهٔ ۵۸

سطر ۱۲: درآوردند

سطر ۲۷: واهمهٔ صدمه

صفحهٔ ٦۰

سطر ۱٤: گیتی

سطر ۱۵: مجدد رفیع

صفحهٔ ٦۲

سطر ۳: از «زمان‌بیك» تا «شود که» افتاده است

سطر ۱۵: قدر

صفحهٔ ٦۳

سطر ۱۹: از «بود» تا «باز» در سطر بعد ندارد

سطر آخر: تمام سطر را ندارد

صفحهٔ ٦٤

سطر ۱۸: از «از باغ» ندارد تا «مقرب‌الحضرت» در دو سطر بعد

سطر ۲۳: اجناس نفیسه

صفحهٔ ٦۵

سطر ۲: طرفه (در لغت فرنودساز نفیسی آمده است که «ترفه» در همان معنی طرفه مأخوذ از عربی است)

سطر ۵: می‌گرفت. مشاطهٔ نخجیر

سطر ۱۰: صد مثوبات

صفحهٔ ٦٦

سطر ۲: از «وسایه‌ای» ندارد تا «وازنظر» در سطر بعد

صفحهٔ ٦۷

سطر ۱۳: و پسته چون بادام چشم ترکان دست زدهٔ التفات بیگانه نشود

سطر ۲۳: مشغولی فرمودند

صفحهٔ ٦۹

سطر ۲: سمعنا و اطعنا

سطر ۱۵: آن محال به

سطر ۲۱: قلعه بیرون آمده

صفحهٔ ۷۰

سطر ۱۳: اثر اشرف

سطر ۲۱: که اگر آن بدنهاد

صفحهٔ ۷۳

سطر آخر: بیت را ندارد

صفحهٔ ۷٤

سطر ۳: علی‌بیك‌زیم

صفحهٔ ۷۵

سطر ٦: مصافتی

سطر ۱٤: کوکلق وابخوت

سطر ۱۸: سالماً غانماً

صفحهٔ ۷٦

سطر ٦: فراخور حال

صفحهٔ ۷۷

سطر ۱۲: بیارامد

سطر ۱٤: «انصار» ندارد

صفحهٔ ۷۸

سطر ۲۱: «مریوان» ندارد

سطر ۲٤: یك دو نفر (تفاوت خیلی زیاد است؟)

صفحهٔ ۷۹

سطر ۱۲: صحبت(؟)

سطر ۱۳: مستحب(؟)

سطر ۱٦: آثار

صفحهٔ ۸۲

سطر ۱۸ و ۱۹: بیت دوم را ندارد

صفحهٔ ۸۳

سطر ۷: پیش آن

صفحهٔ ۸۳

سطر ماقبل آخر: یازدهم

صفحهٔ ۸٤

سطر ۲: «به‌نیم» ندارد

سطر ۳: اما روز به روز

صفحهٔ ۸٤

سطر ۱۲: «کشته» ندارد

سطر ۱٦: احمال و اثقال

صفحهٔ ۸۵

سطر ۲۰: «و نقره‌آلات» ندارد

سطر ۲۱: ارزانی فرمودند

صفحهٔ ۸٦

سطر ۱: از «بعد ازان» تا آخر عبارت را ندارد

سطر ۱۰: از «به تاریخ» تا «عرصه» ندارد

سطر ۱۰: عرصهٔ میدان

سطر ۱۳: «رفته» ندارد

صفحهٔ ۸۷

سطر ۹: «سپاه» ندارد

صفحهٔ ۸۷

سطر آخر: پنج

صفحهٔ ۸۸

سطر ۹: قتل بند

صفحهٔ ۸۹

سطر ۹: از «جز به آتش» نداردتا «به‌دوایر خطوب» در سطر بعد

صفحهٔ ۹۰

سطر ۸: دو سه هزار کس

سطر ۱۰: میر بختیاری

سطر ۱٦: گردیده‌اند

صفحهٔ ۹۱

سطر ٤: گشته

صفحهٔ ۹٤

سطر ماقبل آخر: متواتر

صفحهٔ ۹۵

سطر آخر: سربلند

صفحهٔ ۹٦

سطر ٦: عمر و جاه و جلال

سطر ۱٦: شتافته... سپاهی و رعیت و قشون

صفحهٔ ۹۷

سطر ۵: «اراده» ندارد

سطر ۱٦: «جدار» ندارد

صفحهٔ ۹۸

سطر ۱: عالیشان

سطر ۲٤: ثمور

صفحهٔ ۹۹

سطر ۱۹: هایهوی

صفحهٔ ۱۰۰

سطر ۱۰: خواهد پیوست

صفحهٔ ۱۰۱

۱۵: عنقریب مغلوب

۱۷: «و تفنگ» ندارد

صفحهٔ ۱۰۲

سطر ٤: پرآب می‌گشت

صفحهٔ ۱۰۳

سطر ۷: رسم این دولت

سطر ۱۰: دولتش

سطر ۱۸: جز عزم

صفحهٔ ۱۰٤

سطر ۱۲: فئتین

صفحهٔ ۱۰۵

سطر ۲۱: مفید نیفتد

صفحهٔ ۱۰۷

سطر ١٤: در طی طریق خبر رجعت

سطر ١٦: آفتاب دولتش

سطر ۱۲: خدیعهٔ اقبال

صفحهٔ ۱۰۹

سطر ۱۲: صحت

صفحهٔ ۱۱۰

سطر ۹: پیل بالا

صفحهٔ ۱۱۱

سطر ۱۹: بلاد قامت مفاخر او را درست کردند

صفحهٔ ۱۱۲

سطر ماقبل آخر: سرافراز ساختند

صفحهٔ ۱۱۳

سطر ١٤: «حکم شد» ندارد

سطر ۱۸: «نموده» ندارد

سطر ۲۲: مسکنت و ضراغت

سطر ۲۳: متبرکهٔ منوره

صفحهٔ ۱۱٤

سطر ٦: فرسخ مسافت است

صفحهٔ ۱۱۵

سطر ١٦: دیگر برکه

صفحهٔ ۱۱٦

سطر ۱ و ۲: مجادله و مناقشه

سطر ٦: کلی و جزوی

سطر ۲۱: دوان

صفحهٔ ۱۱۷

سطر ٤: «رباعی» ندارد

سطر ۱۳: سایهٔ معدلتش

سطر ١٦: زلف خوبان

صفحهٔ ۱۱۸

سطر ۲: منسوب ساخت

سطر ماقبل آخر: خلوت و منزل

صفحهٔ ۱۱۹

سطر ۸: هرجا که بد کرد

سطر ماقبل آخر: نصرت انتساب

صفحهٔ ۱۲۰

سطر ۱۸: اعتراف مقصر

صفحهٔ ۱۲۱

سطر ۱: شاه علی

سطر ماقبل آخر: پشمین

سطر آخر: آن مقدمه

صفحهٔ ۱۲۳

سطر ۱۷: امتداد می‌یافت

صفحهٔ ۱۲٤

سطر ۱۹: نشو و نما داده

صفحهٔ ۱۲۵

سطر ماقبل آخر: «استاجلو و محمد طاهر وزیر عیسی‌خان مذکور مغضوب شده به سزا و جزای خود رسیدند. تخته» (افتاده)

صفحهٔ ۱۲۷

سطر ۸: استحکام پذیرفت

سطر ۱۷: تلقی کنحت(؟)

سطر آخر: ابوطالب

صفحهٔ ۱۲۸

سطر ۸: مشعلداری

سطر آخر: روی کافه

صفحهٔ ۱۲۹

سطر ١٤: «قامت» و «نداشت» ندارد

صفحهٔ ۱۳۰

سطر ۱: این سطر را ندارد

سطر ۱۳: از «وآن» ندارد تا «که صفا» در سطر بعد

صفحهٔ ۱۳۱

سطر ١٥: «کرامت» ندارد

سطر ۲۱: «درگاه» ندارد
سطر آخر: نمی‌گردید
صفحهٔ ۱۳۳
سطر ۷: سلطان بلاغی
سطر ۸ و ۹: ملازمان ... رسانیدند
٤ سطر به آخر: «خبر» ندارد
صفحهٔ ۱۳٤
سطر ۷: می‌گردند
سطر ۲۲: همین
سطر ۲٦: شهر ذی‌قعده
صفحهٔ ۱۳۵
سطر ۱٤: به عز بساط‌بوسی
سطر ۱۹: میمون
صفحهٔ ۱۳٦
سطر ۱۵: به غم یار شود
صفحهٔ ۱۳۷
سطر ۱۰: در تخمیر او طینت فسادی ... وجهی
سطر ۱۷: زنجیر فرصت
سطر ۲۳: «اقران دارد» ندارد
صفحهٔ ۱۳۸
سطر ۵: قتل خود
سطر ۱۰: «فوت و» ندارد
سطر ۲۲: حد مطاوعت
صفحهٔ ۱۳۹
سطر ٤: قدر آرزو
صفحهٔ ۱٤۰
سطر ۱٦ و ۱۷: گشاد ... کشید
سطر ۱۸: شریف را ممنون عواطف گردانید
صفحهٔ ۱٤۱
سطر ۳: کمر خاك
سطر ۸: رسانیدند
سطر ۸ :«روز» ندارد
۳ سطر ماقبل آخر: دایلی
۲ سطر ماقبل آخر: اقامت داشت

سطر آخر: به فعل آمده بود
صفحهٔ ۱٤۲
سطر ۵: «و در همین شب» ندارد
صفحهٔ ۱٤۳
سطر ۱۲: «بودند» ندارد
سطر ۱۵: پابوس
سطر ۱۷: «تدبیر» ندارد
صفحهٔ ۱٤٤
٦ سطر به آخر: کدامین
صفحهٔ ۱٤۵
سطر ۱۸: از «و اردوی» ندارد تا «به دولتخانه»
صفحهٔ ۱٤٦
سطر ۱۰: مصراع را ندارد
صفحهٔ ۱٤۷
سطر ۲: چه در این اوقات
سطر ٤: اشمار خود
سطر ۱۲ و ۱۳: خورد
صفحهٔ ۱٤۸
سطر آخر: بدان صوب
صفحهٔ ۱٤۹
سطر ۹: ایلغی
سطر آخر: نوع شادمانی و عشرت
صفحهٔ ۱۵۰
سطر ۱۲: «طلعت» ندارد
سطر ۱۳: «نمود» ندارد
سطر ۱۵: گلستان مواد و مسعود(؟)
۳ سطر به آخر: عز و جلال
صفحهٔ ۱۵۱
سطر ۱: مصاریع پس و پیش است
صفحهٔ ۱۵۱
٦ سطر به آخر: «و نشاطی بی‌اندازه» ندارد
صفحهٔ ۱۵۳
سطر ۲: میامیر
سطر ٤: «مسدود» ندارد

سطر ٤: غمام
سطر ۱۱: پری
سطر آخر: «قربانی» ندارد

صفحهٔ ۱۵۳

سطر آخر: شاخی ... خولی

صفحهٔ ۱۵٤

سطر ٦: تقدیم رسانیدن قتل
سطر ۱۹: مخران
سطر ۲۷: اسیر و یکهزار سر

صفحهٔ ۱۵۵

سطر ٦: «مبارك» ندارد

صفحهٔ ۱۵٦

سطر ۱۹: «بنات» ندارد
سطر ۲۱: «ابر» ندارد

صفحهٔ ۱۵۷

سطر ۱: «خنجر» ندارد
٦ سطر به آخر: ستان

صفحهٔ ۱۵۸

٦ سطر به آخر: مزاج مبارك به اعتدال

صفحهٔ ۱۵۹

سطر ۱۰: متمادی شد
سطر ۱۱: مخور (به‌خور)
سطر ۲۰: ساکنان قرا
سطر ۲٤: بلادجردی

صفحهٔ ۱٦۰

سطر ۱: از «به‌قصد» افتاده تا «به‌ناحیه» در سطر بعد
سطر ۷: از «روی داده» افتاده تا «مخالفان» در سطر بعد
سطر ۸: روی به وادی فرار

صفحهٔ ۱٦۲

سطر ٥ :جاه و جلال
سطر ۸: سیاوش‌خان، «یوزباشی» ندارد
٥ سطر به آخر: کوخبرنیر
٥ سطر به آخر: باتمام

صفحهٔ ۱٦۳

سطر ٦: ذکریا
۷ سطر به آخر: زوبیده‌بیك(؟)
سطر آخر: بر رای دریاب الباب

صفحهٔ ۱٦٤

۳سطر به آخر: اطلاع حاصل شود

صفحهٔ ۱٦۵

سطر ۸: قراقابش
سطر ۹: خواستند

صفحهٔ ۱٦٦

سطر ۳: قلعهٔ
سطر ٦: «هر لحظه» ندارد
سطر ۱۰: از «اثر» تا «اثر» در دو سطر بعد افتاده است
سطر ۲۰: «متعاقب» ندارد
سطر ۲۲: سریراعلی

صفحهٔ ۱٦۸

سطر ٦: ذکریا
سطر ۱۸: احوال

صفحهٔ ۱٦۹

سطر ٦: به عز عرض خواهم رسانید
٥ سطر به آخر :قوی به اندك روزی روی

صفحهٔ ۱۷۰

سطر ۷: محمدخان
سطر ۱۳: «توجه» ندارد
سطر ۱۹: «خواهد» ندارد

صفحهٔ ۱۷۱

سطر ۳: به الکای
سطر ۱۵: به امان
۲ سطر به آخر: خدمات متنوعه

صفحهٔ ۱۷۳

سطر ۲: سفارت اختیار تیر
سطر ۱۱: به قابلی برداشتند

سطر ۱٤: دیگر خوانین
۳ سطر به آخر: بنه نگریزانیده

صفحهٔ ۱۷۳

سطر ۱۷: «بیك» ندارد

صفحهٔ ۱۷٤

سطر ۷: موصل زدند
سطر ۲۰: ترکستان تاشکند

صفحهٔ ۱۷۵

سطر آخر: الکای مزبور

صفحهٔ ۱۷۷

سطر ۱۷: «درع» ندارد
سطر ۱۹: قوس و قزح

صفحهٔ ۱۷۸

سطر ۲: عقل خردمندان
سطر ۷: «در صنم» ندارد
سطر ۱۳: تدلل
۷ سطر به آخر: «دریافت» و «اقبال» ندارد
٦ سطر به آخر: الطاف

صفحهٔ ۱۷۹

سطر ۱۱ :تهنیت او
سطر ۱۵: نوال بی‌اندازه

صفحهٔ ۱۸۱

سطر ۱۵: جاسوس اهل
سطر ۲۱: ساغرهای راح

صفحهٔ ۱۸۳

سطر ۱۹: «پیش در پیش» ندارد

صفحهٔ ۱۸٤

سطر ٤: «آب» ندارد
٤ سطر به آخر: «بود» ندارد

صفحهٔ ۱۸۵

۸ سطر به آخر: روانه شوند
۷ سطر به آخر: گوسفند نیز

صفحهٔ ۱۸۷

سطر ۱۳: غیرت فزای مرغزار ارم

صفحهٔ ۱۸۸

سطر ۷: آنچه در اندیشه

صفحهٔ ۱۸۹

سطر ٦: اعمال ناسزا رسید
سطر ۱۲: ذکریا
٥ سطر به آخر: محمد خانچ‌بیك

صفحهٔ ۱۹۱

سطر ۱: هرات خفاجه
سطر ٦: روی زمین را
۷ سطر به آخر: «صیقل» ندارد

صفحهٔ ۱۹۳

سطر ۹: «یوزباشیان» ندارد
سطر ۱٦: خاص

صفحهٔ ۱۹٤

سطر ۷: بر منع
سطر ۱۳: جشن پادشاهانه
سطر ۱۳: «و سایر مهمانان را» ندارد

صفحهٔ ۱۹۵

سطر ۱۰: پادشاهان عجم
سطر ۱۰: فریدون و جم
سطر ۱۲: گردون‌پناه
سطر ۱٤: تا نیست

صفحهٔ ۱۹٦

سطر ۱٤: آن آستان

صفحهٔ ۱۹۷

سطر ٥: ۱۰٤٤
سطر ۱۸: بکنند
سطر ۲۰: از «دیوان‌بیگی‌گری» ندارد تا وزارت» در سطر بعد

صفحهٔ ۱۹۸

سطر ۷: رومیه سپهسالار

صفحهٔ ۱۹۹

سطر ۱٦: پابوس مشرف
٤ سطر به آخر: آذربایجان و قراباغ و شیروان

صفحهٔ ۲۰۰
سطر ۱۳: «امیر» در هر دو نسخه هست و زائدست
صفحهٔ ۲۰۲
سطر ٤: خنجر سر تیزش ... مژگان خوبان
صفحهٔ ۲۰۳
سطر ۷: احسان بی‌پایان این
سطر ١٤: نمودیم
صفحهٔ ۲۰٤
سطر ١٦: خیل رومی سپاه
سطر ۱۸: آشیانه آماده و پابرجاست
صفحهٔ ۲۰۵
سطر ٦: تبسیم
صفحهٔ ۲۰٦
سطر ۱۱: ناصیه ثبت
سطر ۱۲: عبور جنود
سطر ۲۰: مصراع دوم شعر را چنین دارد: «به سوی هیمه چون آتش دویدند»
صفحهٔ ۲۰۷
سطر ۷: رؤس دواب و راوس کلاب تغذی
سطر ١٤: «فایده» ندارد
سطر ١٤: سرگردانی چیزی دیگر مرتب نیست
۸ سطر به آخر: شاهنشهی
صفحهٔ ۲۱۰
سطر ۱۷: انجام این حضرت
صفحهٔ ۲۱۲
سطر ۸: نصیحت کلماتی
صفحهٔ ۲۱۳
سطر ٦: «قلعه» ندارد
صفحهٔ ۲۱٤
سطر ۷: از «محاصره» تا «مرکزوار»ندارد
سطر ١٥: «روزگار گردیده» ندارد
صفحهٔ ۲۱۵
سطر ۲: بسست
سطر ٦: «آن» ندارد
سطر ۱۲: سپهسالاری آن محل (ظاهراً متناسب‌ترست)
سطر آخر: از «چون» ندارد تا «تا دانی» در سطر بعد صفحهٔ بعد
صفحهٔ ۲۱۷
سطر ۳: تواند آمد
سطر ۷: «عاقبت» ندارد
سطر ۱۲: تمویلات
صفحهٔ ۲۱۸
سطر ١٦: فراتر ننهند
صفحهٔ ۲۱۹
سطر ۷: و چون مهمات رونقی و سامانی
صفحهٔ ۲۲۲
سطر ۹: آورند از
سطر ۲۲ :«مسخر نموده» ندارد
صفحهٔ ۲۲۳
سطر ۱۹: لاجرم
سطر ۲۰: به‌عون عنایت
صفحهٔ ۲۲٤
سطر ٥: «هیچ» ندارد
صفحهٔ ۲۲۵
سطر ۱: رمح سنان
سطر ١٤: از قلع
سطر ١٦: گردیدند. القصه چون دود آن حصار محنت‌اندود سرمهٔ چشم خواب‌آلود آن بخت‌برگشتگان گردید
صفحهٔ ۲۲٦
سطر ۲: «طلب» ندارد
سطر ٤: مستبشر شد
سطر ١٥: تمام عبارت را ندارد
۳ سطر به آخر: زلات و جرایم
صفحهٔ ۲۲۷
سطر ٦: «اورارروانه» ندارد
٦ سطر به آخر: «آن را» ندارد

صفحهٔ ۲۲۸

سطر ۳: شه رومی زمین

صفحهٔ ۲۲۹

سطر ۱۶: «گناه» ندارد

صفحهٔ ۲۳۱

سطر ۱۲: طلب داشته

صفحهٔ ۲۳۲

سطر ۲: هیولات ... صورت

سطر ۸: یا ده

سطر ۱۸: «نگارخانه» ندارد

۵ سطر به آخر: امیر صاحب تدبیری

صفحهٔ ۲۳۳

۲ سطر به آخر: بخت

صفحهٔ ۲۳۴

سطر ۱: مفاوز خیال

سطر ۱۵: رهروان

صفحهٔ ۲۳۵

سطر ۶: از «رفته» تا «نموده» در سطر بعد افتاده

صفحهٔ ۲۳۶

سطر ۱۱: مستشاری مبین

سطر ۱۳: یکی از نعمتهای

صفحهٔ ۲۳۹

سطر ۹: دشمن چون از حد اعتدال پای

سطر ۱۵: داشت. چون تواجد عقوق‌پیدا شود

گرز گران را به دندان شکنی باید داشت

صفحهٔ ۲۴۱

سطر ۹: کوچك احمدپاشا و محمدپاشا بیگلربیگی موصل

سطر آخر: چون وقوع چنین فتحی

صفحهٔ ۲۴۳

سطر ۱۴: بقیهٔ قلاع

صفحهٔ ۲۴۴

سطر ۴: میسوزد

۵ سطر به آخر: به خوشدلی

صفحهٔ ۲۴۶

سطر ۱۲: جام چاك

صفحهٔ ۲۴۷

۳ سطر به آخر: «قطعه زمین را» ندارد

صفحهٔ ۲۴۸

سطر ۱: «ایلچی» ندارد

۹ سطر به آخر: «متواتر» ندارد

صفحهٔ ۲۵۲

سطر ۱۶: صانعی

سطر ۱۷: «دوار» ندارد

صفحهٔ ۲۵۳

سطر ٤: زبان شکر و سپاس

صفحهٔ ۲۵٤

٦ سطر به آخر: مشغول شده مخالفان

صفحهٔ ۲۵۵

سطر ۳: کوه گداز بریشان پیمودند

سطر ۷: صبح تا شام

سطر ۱۱: میکشان (می‌گشاد)

سطر ۱۳: «موکب» ندارد

صفحهٔ ۲۵٦

سطر ۹: فرمودند

صفحهٔ ۲۵۷

سطر ۱۳: توپخانه

صفحهٔ ۲۵۹

سطر ۱۲: ایل غبری

۳ سطر به آخر: رفته مراجعت نموده بودند

صفحهٔ ۲٦۰

سطر ۱۰: «مرد» و «است» ندارد

٦ سطر به آخر: حضرت بیچون ذات

صفحهٔ ۲٦۳

سطر ۸: فرستادند

٦ سطر به آخر: مبارات

سطر آخر: به درگاه خواندگار

صفحهٔ ۲۶٤
سطر ۱۸: مشارالیه را آورد
صفحهٔ ۲۶۸
سطر ۹: لایزالی
سطر ۱۹: «تعالی» ندارد
صفحهٔ ۲۶۹
سطر ۱۶: اقبال
صفحهٔ ۲۷۰
سطر ۱۰: نشان دارد
صفحهٔ ۲۷۱
سطر ۱: «دم» ندارد
سطر ٤: «وداد» ندارد
سطر ٦: مجال
صفحهٔ ۲۷۵
۸ سطر به آخر: دارند
صفحهٔ ۲۷۶
سطر ۲: سوغات
۳ سطر به آخر: با او
صفحهٔ ۲۷۷
سطر ۱۵: «لشکر روم» ندارد
سطر ۲۱: مزاج به
صفحهٔ ۲۷۸
سطر ۹: لاهجان
۲ سطر به آخر: می‌ساختند
صفحهٔ ۲۷۹
سطر ۱ :یوسف آقای
سطر۷ ۷: «انشاءالله تعالی» ندارد
صفحهٔ ۲۸۱
سطر ۱۳: صلصال و
سطر ۱۶ :درین روز حضرت ظل‌الهی
سطر ۱۸: روز فیروزی
صفحهٔ ۲۸۳
سطر ۱: فزا به کامرانی
سطر ۳: آن گروه و امراء
سطر ۹: «متضاد» ندارد

سطر ۱۰: لزوم بر سر یك
سطر آخر: آسان شد
صفحهٔ ۲۸٤
سطر ۱: می‌بردند چنگ
سطر ۱۲: از «چون» تا «چون» در سطر بعد افتاده است
صفحهٔ ۲۸۵
سطر ۱: اعیان و دلاوران
سطر ۹ :هبل‌رود
صفحهٔ ۲۸٦
۳سطر به آخر: «اساس» و «ازهم» ندارد
صفحهٔ ۲۸۷
۷ سطر به آخر: «در روز و شب» ندارد
صفحهٔ ۲۸۹
سطر ۱۵: تکمه‌های
صفحهٔ ۲۹۰
سطر ۱۰: «مقرر فرمودند» ندارد
صفحهٔ ۲۹۱
سطر ٦: بنت بنت
سطر ۱۳: «بیستم» نـدارد
صفحهٔ ۲۹۳
سطر ۸: «فی‌الجمله متألم شده» ندارد
سطر ۱۰: سرافراز ساختند
صفحهٔ ۲۹۳
۹ سطر به آخر: خواجم
صفحهٔ ۲۹٤
سطر ٦: مذکور را
سطر ۷: و یك رأس با زین و لجام
سطر ۱۳: اتالق
٤ سطر به آخر: گرجستان
صفحهٔ ۲۹۵
۱۰ سطر به آخر: تقدیم رسانیدند
صفحهٔ ۳۰۰
سطر ۲: این واقعهٔ
بعد از سطر ۱۰: این بیت را اضافه دارد:

مبند دل بـه عروس زمانـه از شهوت
اگرچه در سر زلفش هزار دلبندی است

صفحهٔ ۳۰۱

سطر ۱۰: عالمیان و آدمیان
سطر ۱۳: از «و محمد» افتاده تا «ابراهیم» در سطر بعد
۳ سطر به آخر :«کرد» ندارد

صفحهٔ ۳۰۲

سطر ٤: توئی و منی
٦ سطر به آخر: بنابرآن
۳ سطر به آخر: باز دارم

صفحهٔ ۳۰٤

سطر ٥: نهال ابد پیوند دولتش
سطر ۱۲: از عنفوان کار خویش دعوی ظاهر

صفحهٔ ۳۰٥

سطر ٥: «خسرو» ندارد

صفحهٔ ۳۰٦

سطر ۱: «خلد» ندارد
سطر ۳: «زبان» ندارد
سطر ۱۲: «به سور و محنت» ندارد

صفحهٔ ۳۰۷

سطر ٤: انعامات ... گشوده
سطر ۹: عجزهٔ دیار

صفحهٔ ۳۰۸

سطر ۱۸: از «جلالت»ندارد تا «و رفعت» در دو سطر بعد
٥ سطر به آخر: «خامه» ندارد

صفحهٔ ۳۰۹

سطر ۲: دست زبانت
سطر ١٤: فایض
سطر ١٦: بر روی اسب
سطر ۱۹: کرده بودند
۲ سطر به آخر: هر روزه

صفحهٔ ۳۱۰

سطر ۱۰: «آنچه» ندارد
سطر ١٤: «رستم‌خان» ندارد
سطر ١٦: «اثر» ندارد

صفحهٔ ۳۱۱

سطر ۱۳: فترت
سطر ۱۷: نواب جم جاه غفران‌پناه

صفحهٔ ۳۱۲

سطر ۱۰: «اعتقاد» ندارد
سطر ۱۱: «حضرت» ندارد
سطر ۱۳: غیری
سطر آخر: قامت ملك

صفحهٔ ۳۱۳

سطر ۱۱: سربلندی یافته

صفحهٔ ۳۱٤

سطر ۲: طری
سطر ۳: «به خنده» ندارد
سطر ۹: مدارج کمال
سطر ۱۱: وصمت محاق
سطر ١٤: بساط این عبارات
سطر ۱۸: به یمن برکات

صفحهٔ ۳۱۷

سطر ۱۰: پاس

صفحهٔ ۳۱۹

سطر ۲: «همایون» ندارد
سطر ٤: عالیمقدار را
۲ سطر به آخر: وداع کرده

صفحهٔ ۳۲۰

سطر ۳ :جملهٔ گیتی
٥ سطر به آخر: آمد ... و با او ... آوردند

صفحهٔ ۳۲۱

سطر ۸: ازین ... اراده نموده
۱۰ سطر به آخر: ویرانی آن مأمور
۳ سطر به آخر: فئتین

صفحهٔ ۳۲۲

سطر ۱۲: بی‌لطفی
۱۰ سطر به آخر: آخر از هجوم

۳ سطر به آخر: ساختندَ

صفحهٔ ۳۳٤

٤ سطر به آخر: از «و دقایق» افتاده تا «لایح»

صفحهٔ ۳۳۷

سطر ۱۱: ماند

٥ سطر به آخر: سال وقایع را به عرصهٔ

۳ سطر به آخر: داهیهٔ

صفحهٔ ۳۳۸

۷ سطر به آخر: گوهر و زمان

٥ سطر به آخر: «محمد» ندارد

٤ سطر به آخر: «و منه و جوده» ندارد

* *

خاتمهٔ نسخه چنین است: «تم الکتاب بعون الملك الوهاب فی تاریخ شهر رمضان سنة اربع و سبعین بعد الف. حرره محمدصالح خاتونابادی غفر له.

-۱۰-

فهرست نامهای کسان

آ

آقاخان مقدم ۷۰، ۷۱، ۸۶، ۱۷۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۴

آقا رضا دابلی ۱۴۱

آقارضا طنبوره‌ای ۳۱۰

آقا زمان اصفهانی ۱۸۹ (وزیر رشت)، ۲۷۸ (دیوانی کردن او و عزل)

آقا ملك ۲۹۰ (وزیر تفنگچیان)

الف

ابازه پاشا ۱۰۱، ۱۸۶

ابدال (از اهالی شوره‌گل) ۱۹۳

ابدال آقا=شیخ ابدال

ابراهیم‌بیگ ۱۴۳ (امارت تنکابن ــ پسر خلف‌بیگ)

ابراهیم‌بیگ ایگرمی دورت‌قاجار ۲۸۶ (ایلچی به روم)، ۲۹۲، ۲۹۳

ابراهیم‌پاشا ۱۶۷ (حاکم قارص)

ابراهیم‌پاشا ۲۲۸ (حاکم مرعش)

ابراهیم چاووش ۱۲۱ (مأمور روم)

ابراهیم‌خان زیاداغلی ۳۲۳ (حاکم قراباغ ــ و پسر شاهوردی سلطان)

ابراهیم سلطان سفره‌چی ۲۴۲

ابوتراب (میرزا) ۱۲۰ (کلانتر قزوین ــ پسر میرزا جمال)

ابوالحسن ۱۱۵ (از شرفای مکه)

ابوسعید چپك ۵۰

ابوالغازی سلطان(خان) ۵۸، ۵۹، ۲۴۵ (برادر اسفندیارخان حاکم اورگنج)

ابوالفتح (میرزا) ۱۸۵ (وزیر غلامان ــ پسر میرزا محمد تویسرکانی)

ابوالفتح بیگ ۱۴۷ (پسر امامقلی‌خان ــ قتل)

ابوالفتح بیگ شاملو ۲۴۶ (جبه‌دارباشی)

ابوالقاسم (میرزا) ۱۲۷ (پسر میرزا محسن رضوی متولی مشهد)

ابوالقاسم‌بیگ ایواغلی ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۹۴ (ایشیك‌آقاسی‌باشی حرم که در

زمان شاه عباس.یوزباشی، آبدارباشی بود)
اتالیق = عبدالرحمن
احمدبیگ ۱۵۹ (پسر شیخی‌جان پاشا حاکم فارس)
احمدبیگ ترکمان ۲۶۰ (یوزباشی)
احمدبیگ قدیمی ۲۷۸ (یوزباشی غلامان ــ شاید همان پیشین)
احمد تتوی ۲۲۴، ۲۸۶ (مؤلف تاریخ الفی)
احمدخان‌بیگ ۲۴۷ (قورچی ــ ایلچی به هند)
احمد شیرازی (حکیم) ۱۶۱ (معلم شاه‌صفی ــ پسر حکیم سلمان)
احمدگرای‌خان تاتار ۲۶۴
ادریس ۱۱۶ (از شرفای مکه)
ادهم‌بیگ ۷۰ (یوزباشی غلامان)
ارستاو گرجی ۹۸
اسفندیارخان ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۹۸، ۲۹۱ (حاکم اورگنج)
اسکندربیگ منشی ترکمان ۲۹ (مؤلف عالم‌آرای عباسی)
اسکندرپاشا ۳۲۱
اسکندر سلطان ۱۴۱ (از غلامان)
اسمعیل (میرزا) ۵۰ (وزیر رشت ــ پسر اصلان‌بیگ)
اسمعیل‌بیگ چینی ۲۷۷
اسمعیل‌خان ۶۹ (پسر سلیم‌خان شمس‌الدین‌لو)
اسمعیل سلطان بانه‌ای ۲۶۰
اسمعیل میرزا صفوی ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
اصلان‌بیگ ۶۹ (عموی اسمعیل‌خان شمس‌الدین‌لو)
اعتمادالدوله = خلیفه سلطان
اعتمادالدوله = طالب‌خان
اغزیوارخان شاملو ۲۴۶
اغورلو ۹۷ (فرستادهٔ خان احمدخان اردلان)
اغورلوبیگ ۱۸۹ (ناظر دفترخانه)، ۲۹۲ (پسر مهدیقلی‌خان)
اغورلوبیگ شاملو(اغورلوخان) ۹۵ (ایشیک‌آقاسی‌باشی)،۱۴۸(حاکم‌کوه‌گیلویه)، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۸۷
اغورلوسلطان ۵۸ (از غلامان ــ حاکم درون)
افندی نهاوندی ۱۰۳
اقراخان‌خان ۳۲۴ (حاکم قراباغ ــ پسر مرتضی‌قلی‌خان)
اکبر پادشاه هند ۲۹
القاص‌بیگ ۲۵۳ (از غلامان خاصه)
الکسندرخان گرجی ۳۲۳

اللهقلی‌بیگ قاجار ۱۴۳ (قورچی‌باشی سابق)
اللهویردی بهادر ۲۴۹
اللهویردی خان ۶۹ (قوللرآقاسی)، ۱۳۶ (حاکم فارس)
امامقلی‌بیگ اینانلو ۱۸۹ (یوزباشی)، ۲۴۶
امامقلی‌بیگ ترکمان ۱۳۲ (ایلچی هند)، ۱۳۳، ۲۹۱
امامقلی‌بیگ قاجار ۱۹۳ (ایشیك‌آقاسی‌باشی ـ حاکم آخسقه)
امامقلی‌خان (پسر دین‌محمدخان) ۱۶۱، ۱۷۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۷، ۳۰۹
امامقلی‌خان (پسر اللهویردی‌خان) ۴۱، ۴۸، ۷۴، ۹۶، ۹۸، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴ (فرزندان ـ اموال)، ۲۷۶ (بیگلربیگی فارس و جز آن)
امامقلی میرزا ۳۴، ۸۶ (از فرزندان شاه عباس اول)
امت‌بیگ ۲۷۸ (یوزباشی سوکلن ـ پسر امیرخان سوکلن)
امت‌بیگ زیاداغلی قاجار ۳۱۹ (پسر خضربیگ)
امیرآقای شیره‌چی‌باشی=امیرخان ارمنی
امیرتیمور ۷۲
امیرحمزه‌خان سیستانی ۱۸۰
امیرخان ارمنی (امیر آقای شیره‌چی‌باشی) ۱۱۵ (حاکم کرمان)، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۷۲ (حاکم گسکر)
امیرخان داغستانی ۱۶۲
امیرخان سوکلن ذوالقدر ۱۴۲ (قورچی‌باشیگری)، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۴۶ (فوت)، ۲۵۸، ۲۷۸(دوبار) (پدرعبدالله‌بیگ ـ رستم‌بیگ ـ امت‌بیگ)
امیرخان کرد ۱۶۳
امیرخواند (=میرخواند)
امیر سلیمان ۲۳۵ (حاکم کردستان)
امیرالمؤمنین علی(ع) ۱۱۰
اوتارخان ۸۳، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۹۳، ۲۷۹ (حاکم خوار و دماوند ـ از غلامان)
اورخان ۲۶۷ (برادر سلطانمراد روم)
اوراز قوش‌بیگی ۶۱، ۶۲، ۱۳۵
ایلدارخان ۲۳۸
ایوب خان ۱۸۱ (حاکم سلماس)، ۱۸۹

ب

باباخان صالحی ۹۷، ۲۶۰ (یوزباشی)

باباسلطان ۲۹۴ (ناظر دواب ـ حاکم بحرین)
بابربیگ چاپار ۲۵۵
باشی آجقی = سیاوش سلطان
باوادەبیگ ۱۰۰ (یوزباشی غلامان)
بایسنغر میرزا ۱۴۳ (پسر سلطان دانیال پسر اکبر شاه هند)
بایندرخان شیخاوند ۲۳۵
بحری‌بیگ(خان) ماموئی ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۶۷ (حاکم لوری)
بدیع‌الزمان سلطان ۲۹۲ (حاکم سرخس ـ فوت)
برخورداربیگ ۲۵۹ (توپچی‌باشی ـ پسر حیدربیگ)
برخوردار سلطان قلخانچی‌اغلی ذوالقدر ۱۴۸ (حاکم هرموز)
برکه (میر) ۱۱۵، ۱۲۲ (ایلچی هند)
بکتاش‌خان = بیگتاش‌خان
بکش(؟) استاجلو ۵۸ (در ترجمهٔ آلمانی بکتش آمده است)
بلاغی = سلطان بلاغی
بوداق سلطان کرد ۲۶۰
بهاءالدین بیگ ۱۵۹، ۱۶۰ (درچخورسعد)
بهرام ۹۴ (از غلامان)
بهرام سلطان استاجلو ۲۵۷ (کشیکچی‌باشی ـ حاکم دربند)
بیرام‌پاشا ۲۴۱ (وزیر اعظم)
بیرام خواجه ۲۹۳ (یساول صحبت)
بیرامقلی سلطان میر صوفی ۵۱، ۷۰
بیگتاش‌خان (حاکم بغداد ـ بیگلربیگی) ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۳

پ

پاینده ۱۳۵ (یساول)
پردکه‌بیگ(؟) = پیردکه‌بیگ
پرنده ۱۸۰
پیر بوداق سلطان پرناك ترکمان ۲۸۶ (حاکم دشتستان ـ پسر شاه بنده‌خان)
پیردکه‌بیگ ۴۲ (در آلمانی Pardaka)
پیرزاده = تقی‌خان
پیرزاده = چراغ‌خان
پیرزاده = محمد (میرزا)
پیکرخان ایگرمی دورت قاجار ۱۲۲ (حاکم بردع)

ت

تاج‌الدین بیگ ملاذجردی ۱۵۹
تخته‌خان استاجلو ۴۰، ۴۷ (قورچیگری کمان)، ۸۳، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶
تقی (میرزا) = محمدتقی ۷۰ (وزیر مازندران ـ دارالمرز گیلانات)، ۱۱۴،۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۱ (بنای نجف)، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۳ (برادر)، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۴، ۱۸۹ (وزارت، اعتمادالدوله)
تقی اصفهانی (میرزا) = محمدتقی اصفهانی (دولت‌آبادی)
تقی‌بیگ استاجلو ۲۲۶، ۲۶۴ (یساول‌باشی قور)
تقی‌پاشا ۱۱۶
تقی‌خان پیرزاده ۷۸ (مین‌باشی تفنگچیان)
تقی‌سلطان ۱۸۵
تنگریوردی سلطان بیات ۱۶۰

ج

جانبازسلطان زنگنه ۲۴۳ (پسر شهباز سلطان)
جانی‌بیگ ۱۳۹، ۱۴۴ (از غلامان خاصه)
جانی‌بیگ شاملو ۴۳ (یساول صحبت)، ۷۱، ۱۲۴ (ایلچی روم)، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۴۲ (ایشیک‌آقاسی‌باشی)، ۲۴۶
جبرئیل (سید) ۱۶۹ (سلطان‌الاصفیاء)، ۲۳۸
جعفربیگ بلادروزی ۲۶۳
جلال‌بیگ زیگ ۲۵۱
جلال یزدی (مولانا) ۱۶۱ (منجم)
جلال‌الدین شار ۲۹۳ (سلطان بدخشان)
جلالا ۲۶۳ (مین‌باشی)
جمال (میرزا) ۱۲۰ (پدر ابوتراب)
جمشیدخان ۴۹، ۵۰ (پسر سلطان محمدخان)

چ

چراغ‌خان پیرزاده ۱۲۵، ۱۲۸ (قورچی‌باشی‌گری)، ۱۳۶، ۱۳۸ (قتل)، ۱۴۴
چلبی‌بیگ ایواغلی ۹۰ (آبدارباشی)، ۲۴۷ (ایشیک‌آقاسی‌باشی حرم)

ح

حاجم‌بی ۱۳۵ (حاکم غوری)
حاجی‌بیگ ۱۹۰ (برادر جبادارباشی)

حبیب‌الله جبل عاملی ۳۷، ۱۲۸ (صدارت ـ مجتهد)
حسام‌بیگ ۲۳۶ (حاکم قزل آغاج ـ پسر ذوالفقارخان)
حسن‌بیگ ۴۳ (وزیر تفنگچیان ـ پسر هاشم‌بیگ)
حسن‌بیگ ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۸۸، ۱۸۹ (یساول صحبت) شاید همان پیشین
حسن‌خان استاجلو ۱۴۲ (قتل فرزندانش)
حسن‌خان شاملو (بیگلربیگی هرات) ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۹۰ (فوت)
حسنعلی شوشتری (ملا) ۳۸ (پسر ملا عبدالله)
حسین‌بیگ ناظر ۸۶ (توشمال ـ پسر زمان‌بیگ)، ۱۰۶ (ناظر بجای پدر)، ۲۱۰ (مأمور حمل توپ)، ۲۱۵ (ناظر بیوتات)، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۶ (حاکم استراباد)، ۲۹۲
حسین جبل‌عاملی (سید) ۳۷، ۱۲۸
حسین‌خان فیلی ۸۷، ۹۰ (بیگلربیگی لرستان ـ پدر شاهویردی‌خان)
حسین‌خان کرد (سید) ۱۸۹ (پسر زکریاخان)
حسین‌خان گودرزی ۲۴۲ (در هردو نسخه چنین است، اما آلمانی گودرودی)
حسین‌خان ناظر ۱۴۷، ۱۴۸
حسینقلی‌خان شاملو ۱۵۳، ۲۹۰ (پسر حسن‌خان شاملو)
حق نظربیگ ۲۷۸ (قورچی‌گری ترکش)
حکیم‌الملک ۲۹۱ (ایلچی دکن)
حمیدان (شیخ) ۱۴۹، ۱۵۴
حیدربیگ ۲۶۰ (زیندار)
حیدربیگ قراداغلو ۱۱۳، ۱۶۴ (یوزباشی)، ۱۶۵ (قتل)
حیدر سلطان قوییله حصارلو ۵۱، ۵۲
حیدرعلی‌بیگ ذوالقدر ۲۸۶ (قورچی سپر)

خ

خاقانی ۶۶
خالدبیگ ۱۸۵
خان احمدخان اردلان ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳ (فوت)
خاندانقلی‌بیگ افشار ۲۳۵ (یوزباشی)
خاندانقلی‌بیگ ذوالقدر ۲۷۸ (یساول صحبت)، ۲۹۴، ۳۱۰
خانزاده‌خانم کرد ۶۸
خان‌ولی‌بیگ ۲۴۲ (یوزباشی)

خرم = سلطان خرم
خسروبیگ ارمنی ۹۸ (یوزباشی غلامان ـ امارت ایل جوانشیر)، ۱۴۳، ۲۱۵ (امیر شکارباشی)، ۲۴۷
خسروپاشا ۴۹ (وزیر اعظم روم)، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۲
خسروخان ۷۵ (بیگلربیگی استراباد)
خسرو میرزا ۳۳ (داروغه اصفهان)، ۳۴، ۳۷، ۴۰ (مشهور به رستم‌خان)، ۱۴۳
خضربگ (قاری مش‌خضر) ۳۱۹
خفاجه = میرکلان
خلف‌بیگ قراداغلو ۵۲، ۶۴ (سفره‌چی‌باشی)، ۹۰، ۱۳۱ (سردار خراسان)، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۶۰، ۲۶۲
خلیفه سلطان اعتمادالدوله ۳۳، ۴۰، ۴۷، ۱۲۶ (پسران)
خلیل آقا (خلیل‌بیگ) ۲۴۹ (ایلچی بصره)، ۲۵۰
خلیل‌بیگ سوسواغلی ذوالقدر ۴۸
خلیل‌پاشا ۱۰۴ (حاکم ارزن روم)، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۹۶
خلیل‌خان بختیاری ۵۵، ۹۰، ۲۹۸
خلیل‌خان زیاداغلی ۳۲۳ (بیگلربیگی استرآباد ـ پسر شاهویردی سلطان)
خلیل‌خان سیل‌سپر ۱۳۳
خلیل سلطان قرامانلو ۱۹۸ (حاکم اخستاباد)
خمیس‌بیگ ۱۶۸
خواجیم قلی قلماق ۲۹۳
خواند میر ۲۲۴
خیرات‌خان ۵۴، ۱۳۲ (ایلچی قطب شاه هند)

د

داودبیگ ۱۴۲، ۱۴۳ (غلام خاصه ـ قورچی رکاب ـ قورچی تیر و کمان)
داودبیگ ۲۷۸ (مهتر رکابخانه). شاید همان پیشین
داودخان ۶۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۷، ۳۲۴ (حاکم قراباغ ـ فرزند اللهویردی‌خان)
دراج (سید) ۱۰۹، ۲۴۸
درعلی‌بیگ شاملو ۸۳ (یساول‌باشی)
درگاهقلی سلطان ۴۹
درویش‌آقا محمودی ۱۷۵ (ریش‌سفید)
درویش رضا ۱۱۷

درویش محمدپاشا ۲۸۷ (حاکم بغداد)
دورمش‌خان‌بیگ زنگنه ۱۲۰ (حاکم خواف ـ پسر علی‌خان‌بیگ)
دوستعلی سلطان زنگنه ۲۹۱ (حکومت ماروچاق)
دیدی‌فال ۱۸۳

ذ

ذوالفقاربیگ ۱۲۳
ذاولفقارپاشا ۱۰۷ (حاکم ادرنه)
ذوالفقارخان قرامانلو ۲۳۵، ۲۳۶
ذوالفقار کیا ۲۲۸

ر

رحیم‌بیگ ۲۹۳ (پروانچی)
رستم‌خان=خسرو میرزا داروغهٔ اصفهان
رستم‌بیگ دیوان‌بیگی(خان) ۶۱ (دیوان‌بیگی ـ سردار آذربایجان)، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲ (سپهسالار)، ۱۱۶ (تفنگچی آقاسی‌گری)، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۲، ۱۹۷ (والی تبریز)، ۱۹۹ (ازینجا رستم‌خان)، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۶۰،۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۸۷، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۰
رستم‌بیگ سوکلن ۲۵۸ (مهرداری ـ پسر امیرخان قورچی‌باشی)
رستم‌خان گرجی ۴۷ (قوللرآقاسی)، ۶۹، ۱۴۴ (والی کارتیل)، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۶۴، ۲۹۴، ۲۹۵
رستم محمدخان اوزبك (پسر ولی‌محمدخان) ۴۳، ۱۳۵، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۹۳
رضا (درویش) ۱۱۷
رضا خلیفه ۱۸۹
رضا دابلی (آقا) ۱۴۱
رضاقلی‌بیگ ۱۸۲
رضی (میرزا) ۱۲۶ (پسر میرزا محمدتقی)
رفیع‌الدین محمد صدر (میر) ۳۴، ۱۲۶
روینده (روئیده)بیگ ۱۶۳ (از غلامان)

ز

زکریاخان کرد ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۹
زمان اصفهانی (آقا) ۱۸۹ (وزیر رشت)، ۲۷۸ (عزل)
زمان‌بیگ ناظر ۴۷ (از غلامان ـ ناظر بیوتات ـ تفنگچی آقاسی)، ۵۹، ۶۱،

۶۲، ۶۳، ۷۵ (سردار خراسان)، ۷۸، ۸۶، ۹۵، ۱۰۴، ۱۰۶
زورپاشا ۷۸، ۱۰۱
زیاداغلی (سلسله) ۳۱۷ تا ۳۲۷ (مخصوصاً ۳۱۹)
زینب‌بیگم ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۸۳، ۱۲۶ (بیرون کردن از حرم)، ۲۹۱ (فوت)
زینل‌بیگ بیگدلی شاملو (پسر نقدی‌خان) ۲۶۳ (بیگلربیگی کوه‌گیلویه)
زینل‌بیگ جلالی (محمودی) ۶۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۵۱
زینل‌خان بیگدلی شاملو ۳۳ (ایشیک‌آقاسی‌باشی)، ۳۴، ۴۰، ۴۷ (مهر وکالت)، ۵۵ (سپهسالار)، ۶۸، ۷۱، تا ۹۰، ۹۲ (قتل)، ۹۳، ۹۴

س

ساروخان‌بیگ آجرلو ۲۶۳ (یوزباشی)
ساروخان طالش ۵۲ (حاکم آستارا)، ۱۱۴ (شاه در خانهٔ او)، ۲۳۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵
سام میرزا ۳۱، ۳۳
سبحان ویردی‌بیگ ۱۹۰ (یساقچی‌باشی‌گری)
سرافراز ارمنی (خواجه) ۲۴۹
سرخای‌خان شمخال ۲۳۸
سردرودی ۱۹۵
سعیدخان جغتای ۲۵۴ (حاکم کابل)
سعیدخان کرد ۱۶۲
سلطان ابراهیم (رومی) ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۹۲
سلطان اولیاء (شیخ‌صفی) ۱۶۸
سلطان بلاغی ۱۳۳ (شاهزادهٔ هندی)، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۸۱، ۲۸۵
سلطان جلال‌الدین شار ۲۹۳ (سلطان بدخشان)
سلطان حسین سپاه منصور ۳۵۰
سلطان حیدر میرزا ۱۴۲
سلطان خرم ۶۴، ۲۵۴، ۲۶۷، ۲۷۵ (پادشاه هند)
سلطان‌علی میرزا ۲۹۴ (عموی شاه‌صفی)
سلطان محمد میرزا ۱۴۹
سلطان مراد ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۸ (فوت)، ۲۸۲
سلمان شیرازی (حکیم) ۶۴، ۱۶۱
سلیم‌خان شمس‌الدین‌لو ۶۹ (حاکم آخسقه)، ۱۲۲، ۱۹۶ (حاکم کاخت ــ فوت)
سلیمان‌بیگ ۱۷۴، ۱۹۳ (قوشچی ــ از غلامان)
سلیمان‌خان اردلان (امیر) ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۶۱

سمایون‌خان ۹۸ (سیمون)
سونج بهادر ۱۳۵ (قوشچی بهادر)
سوندوك‌پاشا ۲۲۹ (بیگلربیگی توقات)
سوندوك سلطان زنگنه ۱۴۸ (حاکم بحرین)
سهراب گرجی ۹۸ (پسر ارستاو)
سیاوش‌بیگ ۱۰۷ (یوزباشی غلامان)، ۱۶۲، ۱۷۶ (قوللرآقاسی‌باشیگری)، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸ (سردار خراسان)، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۹۲
سیاوش سلطان باشی‌آجق ۱۴۲ (حاکم دربند)، ۱۹۶ (عزل)
سید دراج=دراج
سیدم سلطان ۲۴۴ (حاکم قبه)
سیفا (حکیم) ۲۶۷

ش

شاه اسمعیل ۳۸
شاه‌بنده‌خان ترکمان ۲۸۶
شاهرخ‌بیگ قراداغلو ۱۶۴ (وزیر قورچی ــ برادر حیدربیگ)
شاهرخ‌بیگ (سلطان) زنگنه ۹۶ (امارت خواف ــ پسر علی‌بیگ)، ۲۵۰ (امیر آخورباشی)، ۲۸۶ (فوت)
شاه شجاع ۲۶۷، ۲۷۵ (پسر سلطان خرم)
شاه صفی (سام میرزا) ۳۸، ۱۱۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۲۸
شاه طاهر ترشیزی (میر) ۱۹۷ (وزیر اصفهان)
شاه طهماسب ۳۱، ۱۱۹، ۲۹۱، ۳۲۰
شاه عباس دوم ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶
شاه‌علی‌بیگ زنگنه ۱۲۰ (غلام خاصه)
شاهقلی‌بیگ ۲۸ (قورچی ترکش)
شاهقلی‌خان استاجلو ۳۲۰ (حاکم ایروان)
شاه‌نظربیگ ۱۴۲ (از غلامان)، ۲۷۷ (مهتر رکابخانه)
شاهویردی‌بیگ ترکمان ۱۱۷ (داروغهٔ قزوین)، ۱۲۰
شاهویردی‌خان فیلی (لر) ۱۰۷ (حاکم لرستان)، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۹۳ (فوت)
شاهویردی سلطان استاجلو ۱۹۶ (حاکم دربند)، ۲۵۷
شاهویردی سلطان زیاداغلی ۳۱۹ (حاکم ایالت قراباغ ــ پسر امت‌بیگ)، ۳۲۱، ۳۲۲
شاهین‌گرای‌خان تاتار ۷۳، ۸۵

شبلی سلطان ۵۵ (حاکم شوشتر)
شپرك (شبپرك؟) ۲۴۸ (جلودار)
شرف‌خان کرد ۱۶۳
شرف‌الدین خوارزمی ۲۷۶
شرف‌الدین علی یزدی ۲۰۰، ۲۲۴ (مؤلف ظفرنامهٔ تیموری)
شمس‌الدین محمد (حکیم) ۲۶۷ (پسر حکیم سیفا)
شمس‌الدین محمدقلی‌بیگ جغتای ۲۷۲
شهاب‌الدین اهری (شیخ) ۲۳۴
شهباز سلطان زنگنه ۹۸، ۲۴۳
شهسوار بیگ ۱۲۴ (امیرآخورباشی ایلچی ـ پسر مهترعلی کوچك)، ۲۸۶ (میر آخورباشیگری صحرا)
شیخ ابدال آقا محمودی ۱۷۵
شیخعلی بیگ‌زنگنه ۲۶۴ (امیرآخورباشی‌گری ـ پسرعلی‌بیگ)، ۲۸۶ (امارت‌ایل)
شیخعلی سلطان ۲۸۷
شیخی‌جان‌پاشا ۱۵۹، ۲۲۸
شیرعلی = صفیقلی‌خان

ص

صدرا اشتهاردی (میرزا) ۱۷۴ (وزارت آذربایجان)
صفدرخان ۱۹۰ (ایلچی هند)، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
صفر پاشا ۶۹ (حاکم قارص)، ۱۸۲
صفی میرزا ۳۴
صفی نائینی (میر) ۲۷۶ (وزارت محال وقفی)
صفی‌الدین اسحق حسینی موسوی (شیخ) ۲۳۴
صفیقلی‌خان ۱۴۳ (فرزند امامقلی‌خان)، ۱۴۷ (قتل)
صفیقلی‌خان گرجی (شیرعلی) ۶۱ (حاکم بغداد)، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳ (لقب شیرعلی)، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳ (فوت)، ۲۵۵
صفیقلی سلطان ۵۵ (امارت سلطانیه و زنجان ـ برادرزادهٔ زینل‌خان سپهسالار)
صفیقلی سلطان سپاه منصور ۲۵۶ (حاکم بست)
صفیقلی سلطان قلخانچی اوغلی ذوالقدر ۲۷۶ ـ ۲۷۷
صنع‌الله بیك ۱۰۷، ۱۲۲
صوفی سلطان اوزبك ۲۹۲
صوفی لاهجی (زیاداغلی) ۳۱۹

ط

طالب‌خان نصیری اردوبادی (میرزا) ۴۰ (واقعه‌نویس)، ۱۲۴، ۱۲۷ (وزارت)، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸
طالبای اصفهانی مؤذن ۱۱۲
طهماسب‌بیگ تاجوانلو ترکمان ۱۴۵
طهماسبقلی‌خان قاجار ۱۳۲ (حاکم ایروان ــ پسر امیر گونه‌خان قاجار)، ۱۵۹ (حاکم چخورسعد)، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵ (بیگلربیگی)، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
طهمورث گرجی ۶۳، ۹۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۹۴، ۳۲۴
طیار محمدپاشا ۲۶۲ (وزیر اعظم)
طیفون ۲۳۷، ۲۳۸
ظریف (میر) ۱۱۵ (ایلچی هند)، ۱۲۲

ع

عادلشاه ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷ (پادشاه هند)
عاشورخان کهرلو چگینی ۵۷ (بیگلربیگی مرو)، ۱۳۱ (فوت)
عباسعلی سلطان ۲۵۰
عباسقلی‌بیگ ۲۳۵ (حاکم اورامان)، ۲۳۷
عباسقلی‌بیگ استاجلو ۱۲۶ (پسرتخته‌خان که پدرش را به‌دستور کشت و منصب او را گرفت)، ۲۳۵
عباسقلی‌بیگ بیگدلی ۹۶ (امارت سلطانیه و زنجان)
عباسقلی‌بیگ(خان) شاملو ۲۹۰ (داروغهٔ الکای رشت ــ پسر حسن‌خان بیگلر بیگی هرات)، ۲۹۲، ۲۹۴ (قورچی تیر و کمان)
عبدالحسین منشی‌الممالك ۲۶۷
عبدالرحمن اتالیق ۱۸۱
عبدالرحیم بهادر ۱۳۳ (امیر بخارا)
عبدالعزیزخان اوزبك ۱۲۲ (پسر ندرمحمدخان)، ۱۳۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳
عبدالله اصفهانی (میرزا) ۵۰ (وزیر لاهیجان ــ پسر خواجه علیشاه)
عبدالله شوشتری (ملا) ۳۸
عبدالله‌بیگ سوکلن ذوالقدر ۱۴۴ (مهرداری ــ پسر امیرخان سوکلن)
عبدالله قطب شاه ۵۴، ۱۳۳، ۲۹۲
عبدی‌بیگ بلادروزی ۲۶۲، ۲۶۳
عثمان‌پاشا ۱۶۲

عطا ملک جوینی ۲۲۴ (مؤلف تاریخ جهانگشا)
علی (سید) ۱۲۴ (پسر عیسی‌خان قورچی‌باشی)
علی (شیخ) ۱۱۲ (جد میرداماد)
علیارخان ۲۵۸ (حاکم ایل گرایلی)
علی‌بیگ ۱۲۶، ۱۷۳ (قوشچی)
علی‌بیگ زلم ۷۴ (وکیل خان احمدخان اردلان)
علی‌بیگ زنگنه ۸۶، ۹۶ (امیرآخورباشی)، ۱۲۰، ۲۳۵، ۲۶۴
علی‌پاشا ۱۰۷
علی‌پاشا ۱۴۹ (حاکم بصره)، ۲۴۹
علی‌پاشا ۲۲۹ (حاکم مدرسه)
علی‌خان‌بیگ آجرلو ۲۶۳ (یساول صحبت ـ حاکم ایل آجرلو)
علی‌خان‌بیگ زنگنه ۱۲۰
علیقلی‌بیگ ۱۴۷ (پسر امامقلی‌خان)
علیقلی‌بیگ ۲۸۶ (کتابدار ـ پسر قرچقای‌خان)
علیقلی‌بیگ (خان) دیوان‌بیگی ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷ (مأمور قتل امامقلی‌خان ـ برادر سپهسالار)، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۴۲، ۳۱۰
علیقلی‌بیگ جغتای ۱۲۸ (جلودارباشی‌گری ـ پسر مهدیقلی‌بیگ امیرآخورباشی)
علیقلی‌بیگ فیلی لر ۲۹۳ (حاکم لرستان ـ پسر شاهویردی‌خان)
علیقلی‌خان شاملو ۴۳، ۱۳۲، ۲۳۴ (ایشیک‌آقاسی‌باشی)
علیمراد بهادر ۲۴۹
علیمردان‌خان زیگ ۷۲ (حاکم قندهار)، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳
عمادا ۱۸۹ (وزارت قزوین)
عمادالدین کرد (میر) ۱۶۳
عنایت‌بیگ بافقی ۲۶۳ (مین‌باشی)
عنایت رحمت (از طایفهٔ اژدر مازندران) ۵۰، ۵۳
عوض‌بیگ ۲۷۸ (وزارت و تصدی لار)
عیسی‌بیگ ۲۵۹ (برادر رستم‌خان سپهسالار)
عیسی‌بیگ ۳۱۰ (برادر علیقلی‌بیگ دیوان‌بیگی)
عیسی‌خان سلطان بوزچلو ۲۷۹ (حکومت لوری)
عیسی‌خان شیخاوند ۳۳، ۴۰، ۴۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲
غازی یزدی (میرزا) ۳۸ (پسر حکیم کاشفا یزدی)
غریب‌شاه ۴۹ تا ۵۴، ۷۰
غیاث‌بیگ ۷۸ (قورچی رکاب)

ف

فتاح اصفهانی (میر) ۳۴ (مین‌باشی)، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳
فخرالدین احمد شیرازی (حکیم) ۶۴ (پسر حکیم سلمان)
فرخ‌خان ۱۴۲ (بیگلربیگی شیروان)، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۱۶
فرهاد عرب (شیخ) ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۸۶
فریدون = کیافریدون
فضلعلی سلطان ۱۹۷ (حکومت پنجده)
فولادبیگ ۲۷۶ (ناظر امامقلی‌خان)، ۲۷۷ (وزیر و متصدی لار)

ق

قابیل آقا ۲۹۴ (ایلچی روم)
قاری‌مش‌خضر ۳۱۹
قاسم آقا ۱۹۷
قاسم‌بیگ (امیر) ۲۴۹ (نایب داروغهٔ اصفهان)، ۲۹۱، ۲۹۴
قباد آقا ۱۹۵
قبادخان کرد ۹۸
قرابوداق قاجار ۱۷۴ (قوشچی)
قراحسن استاجلو ۱۱۸ (بیگلربیگی قلمرو علیشکر)
قراخان‌بیگ ۱۱۹ (قوشچی خاصه)
قراخان‌بیگ سوکلن ۲۷۸ (حکومت هرموز ــ برادر امیرخان سوکلن)
قراخان‌بیگ شاملو ۲۶۴ (قورچی‌باشی ــ برادر جانی‌خان)، ۲۸۵
قراقایش ۱۶۵ (چاپار)، ۱۶۶، ۱۷۱
قربانعلی ۲۵۳ (جلودار)
قرچقای‌خان ۳۹ (از ایروان)
قرچقای‌خان ۲۴۸ (حاکم مشهد ــ پسر منوچهرخان)
قرچقای‌خان ۲۸۳ (پدر علیقلی‌خان کتابدار)
قزاق‌خان چرکس ۷۲ (حاکم شیروان)، ۷۸، ۱۴۲ (عزل)، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۴۴ (حکومت استراباد)، ۲۷۶
قطب‌شاه = عبدالله قطب‌شاه
قواما ۲۷۶ (نویسندهٔ بقایا)
قوجقار بهادر ۱۷۱ (عمزادهٔ یلنگتوش)
قوجه‌بیگ ۷۸ (میرشکارباشی ــ برادرزادهٔ یوسف آقا)، ۱۲۴
قول آقاسی ۲۴۱

ک

کاشفا یزدی (حکیم) ۳۸

کاظم ۱۰۱ (کدخدای آدینه کندی)
کچل‌مراد ۱۷۳ (قوشچی)
کراچی محمدپاشا ۲۸۷
کرجاسبی‌بیگ (گرجاسبی‌بیگ ــ در آلمانی) ۱۴۲ (از غلامان ــ یوزباشیگری)، ۲۷۹ (یساول صحبت)
کلبعلی‌بیگ (خان) ۱۳۵ (ایشیك آقاسی)، ۱۴۱، ۱۴۸، ۲۱۱ (حاکم لار)، ۲۱۵ (گسکر)، ۲۳۲ (چخورسعد)، ۲۵۹ (ایروان)، ۲۸۵ (فوت)
کلبعلی‌بیگ قاجار ۱۶۹ (دواتدار)، ۱۷۶، ۲۳۵ (تولیت و ایالت اردبیل)
کلبعلی‌خان افشار ۱۷۳ (حاکم رومی)، ۱۷۵
کمال یزدی (مولانا) ۱۶۱ (پسر ملا جلال منجم)
کنعان‌پاشا ۲۵۹ (حاکم ارزن روم)
کنعان مهنا ۱۸۰، ۱۸۵ (پسر ناصر مهنا)
کوچك‌احمد ۲۳۷، ۲۳۹ (حاکم موصل)، ۲۴۰، ۲۴۱
کیافریدون ۵۳ (سپهسالار)
کیخسرو بیگ ۱۹۲

گ

گرگین‌بیگ ۴۰ (غلام خاصه)، ۷۴ (مأمور قراباغ)، ۱۴۲ (یوزباشیگری)، ۱۷۳ (جلودار ــ شاید دیگری)
گرگین‌خان ۵۲ (حاکم گسکر)، ۵۳
گرگین‌خان ۲۶۴ (والی باشی‌اجق)
گلزار آقا ۱۶۵ (جلودار خاصه)
گیوبیگ ۱۴۰، ۱۴۱ (یوزباشی)

ل

لاچین‌بیگ ۲۷۹ (از غلامان ــ وزارت رشت)
لاچین‌بیگ جلالی ۱۷۳، ۱۷۵
لوندخان گرجی ۶۳ (پسر طهمورث)

م

مأمون‌خان ۹۷، ۹۸
مبارك (سید) ۱۹۲
مجنون‌بیگ بیجستانی ۶۲
محبت (خواجه) ۱۴۲ (خازن ــ ریش‌سفیدی خواجه‌باشی حرم)، ۲۴۸ (صاحب جمعی خزانه)
محبعلی‌بیگ ۳۴، ۳۵، ۳۷ (للهٔ غلامان)
محبعلی سلطان استاجلو ۵۸

محراب‌بیگ (سلطان) ۲۵۵ (امارت قلعهٔ بست)، ۲۵۶، ۲۹۱ (حاکم استراباد)
محراب‌خان قاجار ۱۳۱
محرم (خواجه) ۵۵ (مهتری رکابخانه)
محسن (میرزا) ۱۲۶، ۱۲۷ (متولی مشهد)
محسن اصفهانی (قاضی) ۱۸۹ (پسر قاضی معز)
محسن اصفهانی (میرزا) ۱۴۸ (وزیر حسین‌خان)، ۱۹۸ (مستوفی خاصه)
محمد (سید) ۱۲۴ (پسر عیسی‌خان قورچی‌باشی)
محمد (میرزا) ۱۹۶ (محافظ قلعهٔ لوری)
محمد (میرزا) ۴۳ (وزارت غلامان)، ۱۲۸ (واقعه‌نویس)، ۱۶۵، ۱۸۳ (فوت)
محمد آقا ۲۶۴ (ایلچی روم) ۲۶۵
محمدبیگ ۱۸۹ (یساول صحبت ــ پسر منوچهربیگ)، ۱۹۲
محمدبیگ محمودی ۱۵۹، ۱۶۰
محمدپاشا ۱۰۶
محمدپاشا ۲۴۸ (وزیر اعظم ــ قتل)
محمدپاشا ۳۲۰
محمد تویسرکانی (میرزا) ۴۳ (وزارت غلامان)، ۱۲۸ (واقعه‌نویس)، ۱۶۵، ۱۸۳ (فوت)
محمدخان (سید) ۱۴۸ (والی عربستان ــ پسر سید مبارك‌خان)، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۲
محمدخان‌بیگ ۱۸۹ (وزیر مازندران ــ برادر تقی اعتمادالدوله)
محمدخان کرد (سید) ۱۸۹ (پسر زکریاخان)
محمدخان زیاداغلی ۳۲۳ (بیگلربیگی قراباغ ــ پسر خلیل‌خان پسر شاهویردی سلطان)
محمدباقر = میرداماد
محمدباقر ۲۵۹ (اوارجه‌نویس عراق
محمدتقی (میرزا) = تقی وزیر دارالمرز
محمدتقی دولت‌آبادی اصفهانی (میرزا) ۱۸۹ (وزیر لاهیجان)، ۲۵۸ (استیفای قورچی)، ۲۷۶ (وزیر اصفهان)
محمدتقی گنابادی (مولانا) ۳۰ (منجم)
محمدجریر طبری ۲۲۴ (مؤلف تاریخ)
محمدرضابیگ ۱۲۸
محمدسعید ۱۲۸
محمدسعید اصفهانی ۲۶۳ (مین‌باشی ــ پسر میر فتاح)
محمدسلطان ۲۴۹ (حاکم سبزوار)
محمدشریف‌خان استاجلو ۱۷۰ (قورچی)

محمدشفیع (میرزا) ۲۵۹ (وزارت قورچی)، ۲۹۳
محمدشفیع گنابادی (مولانا) ۳۰ (منجم)
محمدصالح‌بیگ ۱۶۳ (برادر میرزا تقی وزیر دارالمرز)
محمدطاهر ۱۲۵ (وزیر قورچی)
محمدطاهر اصفهانی ۳۴ (پسر میر فتاح مین‌باشی)، ۸۶، ۲۶۳ (تفنگچی‌آقاسی)
محمدطاهر یزدی (ملا) ۸۳، ۸۴ (منجم)
محمدعلی‌بیگ اصفهانی ۶۴ (گرگیراق، ایلچی هند)، ۷۶، ۱۷۱ (بازگشت)، ۱۹۹، ۲۵۰ (وزارت اصفهان)، ۲۷۶ (ناظر بیوتات)، ۲۷۷
محمدقلی ۲۳۷ (توپچی‌باشی)
محمدقلی‌بیگ جغتای ۲۶۷ (جلودارباشی ــ ایلچی به روم)، ۲۷۴، ۲۷۵ (حاکم ایروان)
محمدقلی‌خان زیاداغلی مصاحب قاجار ۱۴۴ (حاکم قراباغ واران)، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۸، ۲۱۵، ۳۲۴
محمدکو(؟) (کربلائی) ۵۳ (وزیر)
محمد معصوم (میرزا) ۱۲۶ (پسر میرزا محسن متولی مشهد)
محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی ۲۷، ۱۶۹، ۳۱۳ ببعد (مؤلف کتاب)
محمد مقیم گنابادی ۲۹۳ (پسر میرزا محمدشفیع ــ منجم)
محمد مؤمن‌بیگ ۷۲ (وزارت اصفهان)
محمد مؤمن طنبوره‌ای ۳۱۰ (پسر آقارضا)
محمدیوسف اتالیق ۲۹۴
محمود بلوك‌باشی ۲۳۸
مراد لشته نشائی (میر) ۵۱ (کلانتر)
مراد مازندرانی (مولانا) ۳۱
مرادبیگ ۱۶۰
مرادبیگ سیاه منصور ۲۵۰
مرادخان اردلان ۲۶۱
مرادقلی بهادر ۱۷۱
مرتضی‌پاشا ۵۰ (حاکم آخسقه)، ۲۷۷
مرتضی‌پاشا (ثانی) ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۲۶، ۲۲۸
مرتضی‌پاشا ۱۷۱
مرتضی قمی (میر) ۳۰۷
مرتضی‌قلی‌بیگ ۲۵۹ (توپچی‌باشی ــ پسر برخوردار بیگ)
مرتضی‌قلی‌بیگ بیجرلو شاملو ۱۵۴ (یوزباشی)، ۲۴۶، ۲۶۴ (ایشیك‌آقاسی‌باشی)، ۳۰۹
مرتضی‌قلی‌خان زیاداغلی مصاحب قاجار ۳۱۸ (بیگلربیگی گنجه ــ قراباغ)

مرتضی‌قلی‌خان قاجار ۱۳۱ (حاکم مرو ــ پسر محراب‌خان)، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۴، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴

مرجان (خواجه) ۸۶

مرشدقلی‌خان زیاداغلی قاجار ۳۲۴ (پسر محمدخان)

مشفق (خواجه) ۲۴۸ (صاحب جمع خزانه)

مصطفی آقا محمودی ۱۷۵

مصطفی‌بیگ ۱۰۷

مصطفی‌پاشا ۱۰۴ (ضابط قلعهٔ گل‌عنبر)

مصطفی‌پاشا ۲۶۳ (وزیر اعظم)، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۵

معز اصفهانی (قاضی) ۱۸۹

معصوم (سید) ۱۲۵ (پسر عیسی‌خان قورچی‌باشی)

معصوم مستوفی (میرزا) ۱۸۳ (واقعه‌نویس)، ۱۸۵، ۲۷۶

معین‌الدین (میرزا) ۱۴۸ (وزیر امامقلی‌خان)

مفتی روم ۱۸۰ (قتل)

مقصود آقا محمودی ۱۷۵

مقصودبیگ = مقصود سلطان

مقصود سلطان قراداغلی (خلفا) ۱۹۰ (یساول صحبت ــ پسر خلف‌بیگ)، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۴ (خلفا)

ملک‌بیگ زیگ ۲۵۱

منصورخان عرب (سید) ۱۸۰ (حاکم عربستان)، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۳۸

منوچهربیگ ۱۸۹

منوچهرخان ۵۸ (حاکم مشهد ــ پسر قرچقای‌خان)، ۷۲، ۱۹۰

منوچهرخان ۱۴۲ (حاکم گسکر) شاید همان پیشین

موراو گرجی ۶۸

مؤمن‌پاشا ۲۲۹

مهدی‌خان‌بیگ (سلطان) عرب ۱۴۸ (امارات دورق)، ۱۸۰

مهدیقلی‌بیگ ۱۲۸ (مشعلدارباشیگری ــ پسر محمدرضابیگ)

مهدیقلی‌بیگ جغتای ۱۲۸ (امیرآخورباشی)

مهدیقلی‌خان شاملو ۹۵ (ایشیک‌آقاسی‌باشی)

میرحسینی ۲۵۱ (ایلچی هند)، ۲۵۳

میرخواند (امیرخواند) ۲۰۰، ۲۲۴

میرداماد ۸۲، ۹۶، ۱۱۱ (فوت و مراسم آن)

میرزاجان‌بیگ ۲۵۸ (وزیر خراسان)

میرکلان خفاجه ۹۶، ۱۹۱

میرعلی ۲۳۷

میرفتاح اصفهانی = فتاح
میرقاسم بیگ = قاسم بیگ
میرمرتضی قمی = مرتضی
میرهمای ۱۸۲ (ایلچی هند)

ن
ناصر مهنا ۱۸۰
نجفقلی‌بیگ زنگنه ۲۸۶ (امیرآخورباشی جلو)
نجفقلی میرزا ۳۴، ۸۶ (کور شدن ــ پسر امامقلی میرزا)
ندرخان ذوالقدر ۴۹ (مهردار)
ندر طوقای (تقای) ۱۳۳ (امیر بخارا)، ۲۹۳ (دیوان‌بیگی)
ندرمحمدخان اوزبك ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۶۲، ۲۹۴، ۲۹۸
نظر بروقی ۱۳۳ (امیر بخارا)
نظربیگ زیگ ۲۵۱، ۲۵۴ (حاکم قندهار)
نظرعلی‌خان سوکلن ۲۶۰ (حاکم اردبیل)
نعمت‌الله (امیر) ۱۸۰ (عربستان)
نقدی‌بیگ بیگدلی شاملو ۷۴ (ایشیك‌آقاسی‌گری حرم)، ۱۱۵ (داروغهٔ فراشخانه در تبریز)، ۱۴۲ (والی مرو)، ۱۵۴ (والی کوه‌گیلویه)، ۲۶۲، ۲۶۳
نوروز سلطان ۱۴۳، ۲۸۱ (امارت جوانشیر)
نهاوندی، افندی ۱۰۳

و
واخشتی سلطان ۱۴۲ (امارت شوشتر ــ برادر اوتارخان)، ۱۴۸، ۱۸۶
ولی‌بیگ زوله ۹۷
ولی‌خان افشار ۷۱
ولی‌سلطان شاهیسون ۱۲۱

ه
هاشم‌بیگ ۱۶۴ (مستوفی خاصه)، ۱۶۵ (مثله کردن)
هاشم عرب (سید) ۱۹۲ (پسر سید منصور)، ۲۳۸
هدایت‌بیگ ۳۹ (عزب‌باشی قیچاجی‌خانهٔ خاصه)
همای (میر) ۱۸۲ (ایلچی هند)
همایون پادشاه ۲۹

ی

یادگاربیگ ۲۴۷ (ناظر دواب ـ ایلچی‌گری هند)، ۲۷۵، ۲۹۱ (فوت)
یارعلی سلطان ۱۶۰
یلنگتوش ۶۲، ۱۳۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۵۹، ۲۸۷
یوسف‌آقا ۳۳، ۴۷ (میرشکارباشی)، ۷۸، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۰ (قتل)، ۱۴۱، ۲۷۹ (یوزباشی غلامان)
یوسف‌خلیفه زیاداغلی ۳۲۳ (بیگلربیگی قراباغ ـ پسر شاهویردی سلطان)
یوسف سلطان ۲۴۹ (حاکم چمشگزک)

-۲-

فهرست جغرافیائی (آبادیها و ساختمانها)

آ

آب نیلوفر/کرمانشاه ۱۱۴، ۲۶۵
آخسقه ۵۰، ۶۹، ۱۲۲، ۱۹۳، ۲۷۴، ۲۷۷
آدینه کندی/بغداد ۱۰۱
آذربایجان ۶۰، ۶۱، ۷۰، ۷۴، ۹۵، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶ ـ ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۰، ۳۱۹
آستارا ۵۲
آستانهٔ غرویه = غرویه = نجف
آقچه قلعه ۲۷۹

الف

ابهر ۱۹۵، ۱۹۷
ابیورد ۵۵، ۵۸ (نیز قلعهٔ ابیورد)
اخستاباد ۱۹۸
ادرنه ۱۰۷
اران ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵
اردبیل ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۳۴، ۲۳۸
ـ عمارت دولتخانه ۲۳۵
ـ شماسبی ۱۶۸
اردستان ۲۴۴ (شکار)
اردلان (الکا)، فهرست ایلها دیده شود (نیز قلعهٔ اردلان)
اردوباد ۲۳۳
اردهان ۱۸۲
ارزان پل/همدان ۸۶
ارزن روم ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۵۹، ۳۲۱
ارس (رود) ۱۱۸، ۱۶۰، ۲۱۱، ۲۳۳
ارسبار ۱۳۸
ارسبیل/موصل ۱۶۲ (نیزقلعهٔارسبیل)
اروس (روسیه) ۵۱، ۹۸، ۱۵۴، ۲۳۵، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰
اروم ایلی ۱۷۹، ۲۶۴، ۳۲۱
ارومی ۱۷۳، ۱۷۵
استراباد ۷۵، ۲۴۴، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۲۳
استنبول ۶۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۳
اسفندآباد/همدان ۹۲
اسکودر (اسکودار) ۱۷۹
اشرف ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۲۸۵
اصفهان ۳۳ (داروغه)، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹ (آب کرنگ)، ۴۸ (قیصریه)، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۲(وزیر)، ۸۶، ۱۱۵، ۱۱۶ (هفت روز از بغداد)، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۲،

۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵ (۵ روز از قندهار)، ۲۵۸، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۱۴
ـ آینه‌خانه ۲۹۵
ـ باغ عباس‌آباد ۲۴۷ تا ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۹۱
ـ باغ قوشخانهٔ طوقچی ۶۴، ۱۴۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۹۸
ـ باغوحش ۱۴۵، ۲۹۴
ـ پل شاهی ۲۴۷
ـ تالار طویله ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۷
ـ حوضخانه = عمارت حوضخانه
ـ دروازه حسن‌آباد ۲۸۵
ـ دروازهٔ طوقچی ۶۴
ـ زنده‌رود (رود) ۲۴۷، ۲۵۰
ـ عالی‌قاپو ۳۸، ۴۰، ۵۴، ۱۲۹، ۲۴۴
ـ عباس‌آباد ۲۹۱ (منزل دلگشا)
ـ عمارت آینه‌خانه ۲۹۵
ـ عمارت آقارضا دابلی ۱۴۱
ـ عمارت حوضخانه ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۵، ۲۵۰
ـ قیصریه ۴۸
ـ کرسگان ۴۲ (عمارت)، ۲۹۵
ـ کرنگ (آب) ۳۹
ـ مسجد شاه ۳۹، ۴۱
ـ نقش‌جهان ۴۶
اعلی درسی/آذربایجان ۲۲۳
اکره (هند) ۲۴۷
الادرد = قلعهٔ الادزد
التون قلعه ۱۸۲، ۱۸۳
الکای زینل جلالی ۱۷۳
الموت = قلعهٔ الموت
المه قلاق (یورت پری‌خان خانم) ۹۲، ۹۴
امامزاده حبیب‌بن موسی/کاشان ۳۵
امامزاده شاه‌طور/اصفهان ۲۴۷
اناطولی ۳۲۱
اندخود ۱۶۹
انطاکیه ۱۱۸
اوجان ۱۸۹، ۱۹۰
اوچی = قلعهٔ اوچی
اورگنج ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۷۳، ۹۸، ۲۴۵، ۲۹۱
اورمان ۲۳۵ (اورامان) (نیز قلعهٔ اورمان)
اهر ۲۳۴
اهواز ۱۴۸ (نیز قلعهٔ شیخ فرهاد)
ایران‌زمین (ایران) ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۳۲
ایروان ۱۳۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۸۵، ۳۲۰، ۳۲۱ (نیز قلعه ایروان)

ب ـ پ

باتان/اصفهان ۴۹
باخرز ۱۲۳
بادآرای/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴
بادغیس ۱۱۴
باشی‌آجق (آجوق) ۶۳، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۶۴
باغوحش (لنجان) ۱۴۵، ۲۹۴
بالامرغاب ۱۱۴
بایزید = قلعهٔ بایزید
بحرین ۴۱، ۴۸، ۱۴۸، ۲۹۴
بخارا ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۰، ۲۹۲، ۲۹۳
بدخشان ۲۷۵، ۲۹۳

برخوار/اصفهان ۲۳۲
بردع ۷۴، ۱۲۲، ۱۳۸، ۲۱۳
برکش/سراب ۱۹۸، ۱۹۹
بست = قلعهٔ بست
بشیوه/کردستان ۶۹، ۷۱، ۲۵۷
بصره ۴۸، ۱۴۹، ۱۹۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۷۴
بغداد (دارالسلام) ۴۹، ۶۱، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۳۴(وبا)، ۲۴۸ (چهار روزه تا اصفهان)، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۱۰ (نیز قلعهٔ بغداد)
ـ حنیفه و دروازهٔ‌حنیفه ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲
بلبلی/گرجستان ۱۳۷
بلخ ۶۱، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۹۲، ۲۹۸
بندرعباسی ۱۳۳، ۲۹۲
بورسه ۲۲۹
بهریز/کرمانشاه ۱۱۳
بیره/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴
بیره‌جك ۱۸۱، ۲۴۸
بیستون/کرمانشاه ۱۱۴
بیه‌پیش/گیلان ۵۰
پرملو/همدان ۹۳، ۹۴
پل‌خشت/مرغاب ۱۳۵
پنبك (پمبك)/تفلیس ۲۷۹
پنجده/مرغاب ۱۹۷

ت
تاشکند ۱۶۰، ۱۷۴
تبریز ۷۴، ۱۱۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴ (سیل)، ۱۸۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۵۹، ۲۸۶ (زلزله)، ۲۸۷، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۱
ـ باغ تقی سلطان ۱۸۵، ۲۱۰
ـ تالار مبارك ۱۷۷
ـ سعدآباد ۱۸۵
تجرود/خراسان ۱۹۱
ترکستان ۱۷۴، ۲۹۳
تفلیس ۱۶۶
تنکابن ۵۱، ۱۴۳
توقات (طفات) ۲۲۸
تویسرکان ۸۷، ۱۱۵

ج
جاف ۲۷۰، ۲۷۴
جام ۱۳۳، ۱۷۵، ۲۴۹
جرفادقان (گلپایگان) ۸۳، ۸۶، ۹۰
جرون ۴۱، ۴۸
جسان/کردستان ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۴
جعفرآباد/قم ۱۴۵
جوانشیر: فهرست ایلها دیده شود

چ
چخورسعد ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۳۲، ۲۵۹، ۲۸۵، ۳۲۰
چشمهٔ قصابان/همدان ۸۳، ۸۵
چشمهٔ نیلوفر/کرمانشاه ۱۱۴
چغان = دربند چغان
چشمگزك ۲۴۹
چهارباغ/هرات ۱۱۴
چهل‌دختران/هرات ۱۸۱

ح

حربی/سامره ۱۰۷
حسن‌آباد/اردلان کردستان ۷۱، ۸۳، ۲۳۵ (نیز: قلعهٔ حسن‌آباد)
حسن‌سویی/ارزروم ۱۹۷
حلب ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۵۷
حله ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۸۰، ۱۹۰ (نیز قلعهٔ حله)
حویزه ۱۹۲ (نیز قلعهٔ حویزه)

خ

خانقی کهنه ۱۰۴
خانقین ۶۹، ۷۱، ۲۵۷
خداآفرین (پل) ۲۳۳
خراسان ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۱، ۷۸، ۹۵، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱،۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۳،۲۴۸، ۲۷۵، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵
خلخال ۱۹۵
خوار ۳۹، ۸۳، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۸، ۲۸۵، ۳۰۹
خواف ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۳
خور/ساوجبلاغ ۱۵۹
خوی ۷۰، ۱۹۹، ۲۱۱

د ـ ذ

دادیان ۶۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۹
دارالسلام = بغداد
دارالمرز = گیلان
داغستان ۲۳۸
دانقی/گرجستان ۳۲۲
دجیل/کنار دجله ۱۰۷
دربند ۱۴۲، ۱۹۶، ۲۵۷
دربند چغان/کردستان ۲۴۰، ۲۷۰
درتنگ/کردستان ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۷۴
درنه/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴
درون/خراسان ۵۸، ۵۹ (نیزقلعهٔدرون)
دریاکنار (مازندران) ۲۷۷
دریاوك/قزوین ۱۹۵، ۱۹۶
دشتستان ۲۸۶
دکن ۱۳۲، ۲۹۱
دماوند ۸۳، ۱۱۵
دمق/همدان ۸۷
دورق/خوزستان ۱۴۸، ۱۸۰
دوکی/مولتان ۱۹۰
دولت‌آباد برخوار/اصفهان ۱۳۲،۲۹۸
دیاربکر ۶۸، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۴۸
دیلمان ۵۱
ذهاب ۲۷۵
ذی‌الکفل/عراق عرب ۱۱۰

ر

رامند/قزوین ۱۵۳
رانکوه/گیلان ۵۱
رشت ۵۰، ۱۸۹، ۲۷۷، ۲۹۰
رقه/کنار فرات ۲۲۹
رود منظرزا ۵۱ (در آلمانی Manzur در کتابهای تاریخ مازندران و گیلان این نام نیست. از منوچهر ستوده هم پرسیدم برایش ناشناس بود. ظاهراً تحریفی در نام پیش آمده است.
روزآباد/خراسان ۱۵۵
روم ۳۹، ۴۹، ۶۴، ۶۸، ۷۳، ۱۱۸، ۱۲۲،۱۲۴،۱۳۵، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۸، ۱۹۹،۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۲،۲۳۷،۲۳۸،

۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲،۲۵۷،
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰،
۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۱۹،
۳۲۰، ۳۲۱، (به رومیه در فهرست
ایلها و نسبتها دیده شود)
ری ۱۵۹

ز
زاب (رود) ۱۶۲
زردوی/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴
زکم/گرجستان ۱۵۳
زلم (کوه)/کردستان ۲۷۰ (نیز قلعهٔ زلم)
زمین داور=قلعهٔ زمین داور
زنجان ۵۵، ۹۶، ۱۶۸، ۱۹۵
زنجانه‌رود ۱۶۸

س
ساوجبلاغ ۱۵۹
سبزوار ۱۹۰، ۲۴۹
سراب ۱۹۸، ۲۰۴
ـ برکش ۱۹۸، ۱۹۹
سرخ‌آباد/همدان ۸۶
سرخس ۱۵۵، ۲۹۲
سعدآباد/تبریز ۱۸۵
سفیدرود ۵۱
سقلاباد/عراق عرب ۱۶۲
سلجه/عراق عرب ۱۶۲
سلطانیه ۵۵، ۹۶، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۲
سلماس ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۷
سمرقند ۱۶۰
سمنان ۸۳، ۱۱۵، ۱۳۳
سولان (سبلان) ۲۳۸
سهند ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،۱۸۹

سیاه‌آب/ماروچاق ۱۳۵
سیاه‌کوه ۲۸۵
سیستان ۱۸۰
سیواس ۱۹۶، ۲۴۱

ش
شام ۲۴۱
شامات ۲۸۶ (زلزله)
شاهزاده حسین/قزوین ۱۲۰
شاه‌طور/اصفهان ۲۴۷
شبلی (گردنه) ۱۸۶
شرور ۲۱۲
شط ۱۰۷، ۲۶۲
شکی ۳۲۲
شماخی ۱۵۳
شماسبی/اردبیل ۱۶۸
شمخال ۲۳۸
شوره‌گل/قارص ۱۹۳
شوشتر ۵۵، ۱۴۲، ۱۴۸
شهربان ۷۱، ۲۶۳، ۲۶۴
شهرزور ۷۱، ۱۰۴، ۱۶۲، ۲۳۷،۲۷۰، ۲۷۴
شهریار ۱۵۹
شیراز ۴۸، ۱۴۵، ۱۶۵، ۳۲۲
شیروان ۷۲، ۷۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،۱۹۹، ۲۱۳، ۲۱۶

ض ـ ط
صخری=قلعهٔ صخری
صفی‌آباد=قلعهٔ صفی‌آباد
ضیاءالدین/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴
طارم ۱۹۵
طاق وسطان (طاق بستان) ۲۶۱،۲۶۵
طبرک=قلعهٔ طبرک

ع

عانه/نزدیك فرات ۱۰۷
عباس‌آباد نطنز ۲۹۸
عتبات ۱۰۳، ۱۰۶
عجم ۱۸۰، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۷۲
عراق ۶۶، ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۶۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹، ۳۱۹
عراق عرب ۶۰، ۲۴۷
عربستان ۱۸۰
علیشکر (قلمرو) ۱۱۸، ۲۵۷، ۲۷۵
غرویه (آستانه) = نجف
غور ۱۳۵
غوریان = قلعهٔ غوریان

ف ـ ق

فارس ۴۱، ۹۸، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۰
فراه ۱۸۲، ۲۳۶، ۲۵۵ (نیز: قلعهٔ‌فراه)
فرنگ ۱۷۹، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۵ (به فرنگیان در فهرست نسبتها مراجعه شود)
فیروزکوه ۲۵۹، ۲۸۵
قارص ۶۹، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۷۴
قاقزان/قزوین ۱۱۹
قبا/ ۴۷
قبق/ ۵۴
قبه/قفقاز ۱۹۳، ۲۴۴
قوتور (قتور ـ قطور) ۲۷۴ (نیز قلعهٔ قتور)
قراباغ ۶۹، ۷۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۳۲۰، ۳۲۱ (تعداد گوسفند)، ۳۲۲ (اربعهٔ‌قراباغ)، ۳۲۳، ۳۲۴
۳۲۲ (اربعهٔ قراباغ)، ۳۲۳، ۳۲۴
قرابلاغ/سلطانیه ۱۹۸
قراجه‌داغ/نزدیك ارس ۲۳۳
قراچمن/سراب ۱۹۹، ۲۱۰
قراقاپو/بغداد ۱۰۲
قراقان/همدان ۸۸
قراقل‌خان/گرجستان ۹۸
قراکرپی/وان ۱۷۱
قرخ‌بلاغ/چخورسعد ۱۶۰، ۲۵۹
قزل آغاج/نزدیك لنکران ۲۳۶
قزلجه/سلیمانیه ۲۳۷، ۲۷۰ (نیز قلعهٔ قزلجه)
قزل‌رباط/بین کرمانشاه بغداد ۷۱، ۲۶۳
قزوین ۳۱، ۸۶، ۹۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵ (چهار روزه تا بغداد)، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۴
ـ آسیاب سیاوش‌بیگك ۱۹۶
ـ باغ جنت ۱۵۴، ۱۹۴
ـ باغ صفی‌آباد ۲۷۷، ۳۰۷
ـ دولتخانه ۱۹۰، ۳۰۷
ـ شاهزاده حسین ۱۲۰
ـ میدان قزوین ۱۴۷
ـ هشت بهشت ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۶
آبادیها
ـ درياوك ۱۹۵، ۱۹۶
ـ رامند ۱۵۳
ـ قاقزان ۱۱۹
ـ قوشخانه ۱۶۸
ـ کافرآباد ۱۱۹
قلعهٔ ابیورد ۶۱ (نیز ابیورد)
قلعهٔ اردلان ۷۱ (نیز اردلان)

قلعهٔ اربیل/نزدیك موصل ۱۶۲ (نیز اربیل)
قلعهٔ اشرك‌باغ ۱۷۱ (نیز: قلعهٔ شهرك)
قلعهٔ الادرد/گرجستان ۱۶۲
قلعهٔ الموت ۸۶، ۱۴۱، ۳۱۰
قلعهٔ اوجی ۱۷۱
قلعهٔ اورمان ۱۰۰، ۲۳۷، ۲۷۰ (نیز: اورمان)
قلعهٔ ایروان ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۷۷ (نیز: ایروان)
قلعهٔ بایزید ۱۹۹
قلعهٔ بست ۲۵۵ــ۲۵۶
قلعهٔ بغداد ۱۱۵، ۲۶۲، ۲۹۳ (نیز: بغداد)
قلعهٔ پلنگان/مریوان ۹۷
قلعهٔ تالفیه/کرکوك ۲۶۱ (بالفیه؟)
قلعهٔ ترقی/گرجستان ۱۶۱
قلعهٔ حسن‌آباد/کردستان ۲۴۲ (نیز: حسن‌آباد اردلان)
قلعهٔ حله ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۹۰ (نیز: حله)
قلعهٔ حویزه ۱۸۳ (نیز: حویزه)
قلعهٔ درون/خراسان ۶۱ (نیز: درون)
قلعهٔ زلم/کردستان ۲۴۲، ۲۷۰ (نیز: زلم)
قلعهٔ زمین‌داور ۲۵۶
قلعهٔ زنجیر/سرحد ۲۷۰، ۲۷۴
قلعهٔ شهرك ۱۷۵ (ظاهراً همان قلعهٔ اشرك‌باغ)
قلعهٔ شیخ فرهاد اهواز ۱۴۸ (نیز: اهواز)
قلعهٔ صخری/گرجستان ۱۶۶
قلعهٔ صفی‌آباد/گرجستان ۱۶۲
قلعهٔ طبرك ۴۷، ۶۸
قلعهٔ غوریان/هرات ۱۲۳
قلعهٔ فراه ۱۸۲ (نیز: فراه)
قلعهٔ قتور ۲۷۰، ۲۷۴ (نیز: قوتور)
قلعهٔ قزلجه ۲۴۲ (نیز: قزلجه)
قلعهٔ قندهار ۲۵۴ (نیز: قندهار)
قلعهٔ قهقهه ۳۲۱
قلعهٔ کتت/وان ۱۸۳
قلعهٔ کلاب(؟) ۳۱۰
قلعهٔ کوالك/وان ۱۷۳، ۱۷۵
قلعهٔ کلاب ۳۱۰
قلعهٔ گل‌عنبر/شهرزور ۷۱،۱۰۴ (نیز: شهرزور)
قلعهٔ گنجه ۳۲۳ (نیز: گنجه)
قلعهٔ لاهیجان ۵۱ (نیز: لاهیجان)
قلعهٔ لوری/گرجستان ۱۹۶ (نیز:لوری)
قلعهٔ ماروچاق ۶۲، ۶۳، ۱۳۳ (نیز: ماروچاق)
قلعهٔ ماکویه ۲۷۰
قلعهٔ مبارك‌آباد/استرآباد ۷۵
قلعهٔ محسنیه/خوزستان ۱۸۰، ۱۸۶
قلعهٔ مرو ۵۷، ۱۳۳ (نیز: مرو)
قلعهٔ مریوان ۷۸، ۹۷ (نیز: مریوان)
قلعهٔ مغازبرد ۱۹۳، ۲۷۰، ۲۷۴ (نیز: مغازبرد)
قلعهٔ مهربان/کردستان ۲۴۲ (نیز: مهربان)
قلعهٔ نسا ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱ (نیز: نسا)
قلعهٔ وان ۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶،۱۶۷،۱۷۰، ۱۷۳، ۳۲۰ (نیز: وان)
قلعهٔ هرات ۲۹۰ (نیز: هرات)
قلعهٔ یدی‌قلعه/استنبول ۳۲۳
قلمرو علیشکر = علیشکر
قم ۶۴، ۱۹۶ (سیل)، ۳۰۲، ۳۰۶
قمطران/عراق عرب ۱۶۲
قندهار ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۱، ۲۵۴،۲۵۵ (۵ روز تا اصفهان)، ۲۹۰، ۲۹۳،

۲۹۵، ۲۹۷ (نیز: قلعهٔ قندهار)
ـ کوشك نخود ۲۵۳
قوری‌گل/راه تبریز ۱۸۶
قوشخانه/خراسان ۵۸
قوشخانه/قزوین ۱۶۸
قونیه ۲۵۱
قهقهه = قلعهٔ قهقهه

ك

کابل ۲۵۴
کاخت ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۸۳،۱۹۶، ۲۵۹، ۳۲۳
کارتیل ۱۴۴، ۱۸۲، ۱۸۵
کاشان ۳۵، ۳۶، ۶۴، ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۶
ـ امامزاده حبیب‌بن موسی ۳۵
ـ دولتخانه ۲۳۴ (عمارت)
ـ فین ۲۸۵ (عمارت)
ـ میدان ۲۴۳
کاظمین ۱۰۷
کافرآباد/قزوین ۱۱۹ (درآلمانی کافور آباد)
کتت = قلعهٔ کتت
کجوکرد/کنگاور ۹۸
کر (رود) ۱۵۹، ۱۶۰
کربلا ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲
کردستان ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۸
کرسگان/اصفهان ۴۲ (عمارت)، ۲۹۵
کرکوك ۷۱، ۱۰۴، ۲۳۷، ۲۶۱
کرمان ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۴۰
کرمانشاهان ۲۶۱
ـ آب نیلوفر ۱۱۴، ۲۶۵
ـ بیستون = بیستون
ـ چشمهٔ نیلوفر ۱۱۴، ۲۶۵

کرنگ (آب)/اصفهان ۳۹
کرنی/عثمانی ۲۵۹
کره (کرج) ۱۵۹
کسب/ملایر ۸۷
کسویه/خراسان ۱۸۱، ۱۸۲
کلاب = قلعه کلاب(؟)
کلالی/همدان ۹۰، ۹۷، ۹۸
کلخواران/اردبیل ۱۶۹، ۲۳۸
کله‌رین/عراق عرب ۱۶۲
کنگور ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۴، ۲۶۰
کوجرین/عراق عرب ۱۶۲ (آلمانی: کوچبرین)
کوچسفهان/رشت ۵۲
کورلك = قلعهٔ کورلك
کوریال ۱۸۲، ۲۳۷
کوشك نخود/قندهار ۲۵۳
کوفه ۱۱۲
کوه‌گیلویه ۴۱، ۴۸، ۱۴۸، ۱۵۴،۲۵۶، ۲۶۳

گ

گدوك چفان = دربند چفان
گدوك شبلی ۱۸۶
گرجستان ۹۸، ۱۳۶، ۱۳۷،۱۳۸،۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲،۱۶۳،۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۶۴ (نیز: در فهرست طایفه‌ها)
گرجستانات ۱۵۳، ۲۱۳، ۲۹۴
گسکر ۵۰، ۵۲، ۱۴۲، ۲۱۵
گلاب = قلعه گلاب
گلپایگان = جرفادقان
گل‌عنبر = قلعهٔ گل‌عنبر
گنجه ۷۴، ۱۳۸، ۳۱۷ (نیز: قلعهٔ‌گنجه)
گوری ۱۶۲
گیلان (گیلانات ـ دارالمرز) ۳۹، ۴۹،

۵۰، ۵۳، ۶۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۷۷

ل

لار ۴۱، ۴۸، ۱۴۸، ۲۱۱، ۲۳۲، ۲۷۶، ۲۷۷
لاهور ۷۶
لاهیجان ۵۱، ۵۲، ۱۸۹، ۲۷۸، ۳۱۹ (صوفیها) (نیز: قلعهٔ لاهیجان)
لرستان ۸۷، ۹۰، ۱۰۷، ۱۶۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۵۸
لشته‌نشا/گیلان ۵۰، ۵۲
لنجان/اصفهان ۴۲، ۱۴۵، ۲۹۴ (باغ وحش)
لنگر/خراسان ۱۷۵
لوری ۲۶۷، ۲۷۹ (نیز: قلعهٔ لوری)
له (لهستان) ۲۵۰

م

ماربین/اصفهان ۲۴۷
ماردین ۱۱۶، ۱۲۲، ۲۳۹، ۲۴۰
ماروچاق ۶۱، ۶۲، ۱۳۵، ۱۴۳، ۲۹۰، ۲۹۱ (نیز: قلعهٔ ماروچاق)
مازندران ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۶۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۵
ـ عمارت چشمه ۲۸۱
ماکو (ماکویه) ۱۹۸، ۲۷۰، ۲۷۴
ماوراءالنهر ۲۷۶، ۲۹۱، ۳۰۷
ماهیدشت ۱۰۳، ۲۶۰، ۲۶۱
مبارک‌آباد/استراباد ۷۵
محسنیه = قلعهٔ محسنیه
مغرن/(مخران)/گرجستان ۱۵۴
مراکش ۱۱۸
مرعش ۲۲۸
مرغاب (آب) ۱۸۱
مرغاب (بالامرغاب) ۱۱۴
مرند ۱۷۵
مرو ۵۵، ۵۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴ (نیز: قلعهٔ مرو)
مریوان ۷۳، ۷۸، ۸۰، ۸۳ (نیز: قلعهٔ مریوان)
مشهد ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۲، ۹۶، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۹۰، ۲۴۸، ۳۱۰
مصر ۱۱۸
مغازبرد ۱۶۸، ۲۷۴ (نیز: قلعهٔ مغازبرد)
مغرب ۱۱۸
مکه ۱۱۵
مندلی (مندلیجی) ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۴
موصل ۷۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳
مهربان/کردستان ۲۷۰ (نیز: قلعهٔ مهربان)
میانکاله ۲۸۲
میم/همدان ۹۰، ۹۴
میم‌کلالی/علیشکر ۲۷۵

ن

نجف ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۸
ـ آستانهٔ غرویه ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۴
نسا ۵۵، ۵۸ (نیز: قلعهٔ نسا)
نطنز ۲۹۸ (نیز عباس‌آباد)
ننج/ملایر ۸۷
نیشابور ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۰

و
وان ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۷۴ (نیز: قلعهٔ وان)
ـ قراکرپی ۱۷۱
ورتون/اصفهان ۲۵۰
ولندیس ۲۴۹

ه
هارونی ۲۷۰، ۲۷۲ (هارونیه)، ۲۷۴
هبله‌رود ۲۸۵
هرات ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۹۰، ۲۹۲ (نیز: قلعهٔ هرات)
ـ چهارباغ ۱۱۴
ـ چهل‌دختران ۱۸۱
هرموز ۱۴۸، ۲۷۶، ۲۷۸
همدان ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۱۲۴
ـ ارزان پل ۸۶
ـ اسفنداباد ۹۲
ـ پرملو ۹۳، ۹۴
ـ چشمهٔ قصابان ۸۳، ۸۵
ـ دمق ۸۷
ـ سرخ‌آباد ۸۶
ـ سنگ‌شیر ۸۵
ـ قراقان ۸۸
هند ۵۴، ۶۴، ۷۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۵، ۲۷۷

ی
یدی‌قله/استنبول ۳۲۳
ینگی امام/قزوین ۱۵۹
یورت بایندری ۱۸۷
یورت‌پری‌خان خانم (المه‌قلاق) ۹۴

-۳۰-

فهرست ایلها، طایفه‌ها، نسبتها

آ

آجرلو ۲۶۳

آل عثمان ۲۱۶

آل فضول ۱۴۹، ۱۸۰، ۱۹۲

آل کربلا ۱۹۲

آل کثیر ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۰

اردلان ۶۸، ۷۱ (قلعهٔ حسن‌آباد)، ۹۷، ۱۶۲، ۲۳۵، ۲۶۱ (الکا)

اژدر ۵۰

اعراب ۹۶، ۱۰۷، ۱۸۵، ۲۵۶

اعراب آل کربلا ۱۹۲

اعراب بنی‌لام ۶۱

اعراب خفاجه ۹۶، ۱۲۳

اعراب مهنا ۱۸۵

افشار (قزوین) ۱۸

اکراد ۷۰، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۳۸

اکراد جلالی ۱۷۶

اکراد محمودی ۱۷۶

اکراد یزیدی ۱۷۶

اوزبك، اوزبکیه، اوزبکان ۶۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۸

ب ـ ت

باجلان ۲۶۲

بختیاری ۵۵

تاتار ۲۵۹، ۲۶۴

ترکان (قزوین) ۱۱۹

ترکمان ۷۵، ۱۴۵

ج ـ چ

جاف ۲۷۰، ۲۷۴

جغتای ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷

جوانشیر ۹۸، ۱۴۳، ۲۱۳ (محل)

چیك ۵۰ (چیك و اژدر)

ر

رومیان (رومیه) ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۸، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۲۰، ۳۲۳

س ـ ص

سادات حایریه ۲۴۸

شمس‌الدینلو ۱۶۸

صفویه ۹۶، ۲۱۱، ۲۳۵ (آستانه)، ۳۱۹

ع
عرب به اعراب نگاه کنید
عنبری ۲۵۹

ف
فرنگیان ۱۸۶، ۲۶۴ (بـه فرنگ در فهرست جغرافیائی مراجعه شود)
فیروزکوهی ۲۵۹
قاجار ۱۳۷، ۱۶۰، ۳۲۰، ۳۲۳ (استرـ اباد)
قراالوس ۲۵۷
قزاق ۱۶۰
قزاقلو ۱۶۸
قزلبـاش ۶۲، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۶۸، ۲۱۸
قلماق ۱۶۰

ك ـ گ
کلهر ۱۰۰، ۲۵۷
کوکلن (کوکلان) ۷۵
گرایلی ۲۵۸
گرجیان ۱۳۸، ۱۵۴
گورکانی ۱۴۱

ی
یموت ۷۵
ینکچـری ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۸۰، ۲۲۹، ۳۲۱

-۴۰-

نامهای کتابها

تاریخ ابن جوزی ۲۲۴
تاریخ اکبری ۲۹
تاریخ الفی ۲۲۴، ۲۸۶
تاریخ جهانگشا ۲۲۴
تاریخ عباسی ۲۹ (عالم‌آرا)
تاریخ وصاف = وصاف‌الحضره
حبیب‌السیر ۲۲۴
روضة‌الصفا ۲۲۴
ظفرنامه ۲۲۴ (در نسخه‌ها شرفنامه)
وصاف‌الحضره (تاریخ وصاف) ۲۲۴

توضیح

برای صاحبان اشخاصی که به طایفه و ایلشان نسبت یافته‌اند به فهرست شمارهٔ ۷ مراجعه شود.

-۵-

فهرست مناصب و عناوین

برای یافتن هریك به نامی که ارجاع داده شده است مراجعه شود.

آبدارباشی
ــ چلبی‌بیگ
آقایان ۸۶، ۱۰۱، ۱۷۳، ۱۸۴
ارکان دولت: در بسیاری از صفحات
استیفای قورچی
ــ محمدتقی دولت‌آبادی
اشراف اصطبل ۲۷
اشراف شترخانه
ــ محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی
اشراف طویله
ــ محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی
اعتمادالدوله
ــ خلیفه سلطان
ــ طالب‌خان
المانچی (المانچیان) ۱۳۴، ۱۸۱
امیرآخورباشی (میرآخور)
ــ شاهرخ‌بیگ
ــ شیخ علی‌بیگ
ــ مهدیقلی‌بیگ
امیرآخورباشی ایلچی
ــ شهسواربیگ
امیرآخورباشی جلو
ــ نجفقلی‌بیگ زنگنه
امیرآخورباشی صحرا
ــ شهسواربیگ
امیر شکارباشی = میرشکارباشی
اوارجه‌نویسی عراق
ــ محمدباقر
ایشیك‌آقاسی
ــ کلبعلی‌بیگ
ایشیك‌آقاسی‌باشی
ــ اغورلوخان
ــ امامقلی‌بیگ ایناتلو
ــ امامقلی‌بیگ قاجار
ــ جانی‌خان
ــ زینل‌خان
ــ علیقلی‌خان استاجلو
ــ کلبعلی‌بیگ
ــ مرتضی‌قلی‌بیگ بیجرلو شاملو
ایشیك‌آقاسی‌باشی حرم
ــ ابوالقاسم‌بیگ
ــ چلبی‌بیگ بیگدلی شاملو
ــ نقدی‌بیگ بیگدلی شاملو
بلوکباشی
ــ محمود
بیگلربیگی (بیگلربیگیان) ۴۱، ۶۱،
۷۸، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸،
۱۷۲، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۶۰، ۲۸۲، ۳۲۳،
ــ حسین‌خان
ــ خسروخان

ـ زینل بیگ
ـ طهماسبقلی‌خان قاجار
ـ قراحسن
ـ محمدقلی زیاداغلی
ـ نقدی‌خان
بیلداران ۲۱۴
تفنگچی (تفنگچیان) ۴۱، ۴۸، ۶۱،۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۳۵،۲۵۶، ۲۶۳، ۲۹۰ (وزارت تفنگچی)
تفنگچی‌آقاسی
ـ رستم‌بیگ دیوان‌بیگی
ـ زمان‌بیگ ناظر
ـ محمدطاهر اصفهانی
تفنگچی خاصه (سرکارخاصه) ۶۲،۷۱، ۲۳۴
تواچی ۸۶، ۲۰۵، ۲۱۳
توپچی‌باشی
ـ مرتضی‌قلی‌بیگ
توشمال
ـ حسین‌بیگ ناظر
جبادارباشی ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۵۱
ـ ابوالفتح‌بیگ شاملو
جلودار
ـ شپرک
ـ قربانعلی
ـ کرگین‌بیگ
جلودارباشی
ـ شهسواربیگ
ـ علیقلی‌بیگ جغتای
ـ محمدقلی‌بیگ جغتای
جلودار خاصه
ـ گلزارآقا
چاپار ۱۶۵، ۱۸۲، ۲۵۴، ۲۵۵
چاوش ۶۸
چرخچی ۲۷۷
چوپان‌بیگی ۳۲۱
خازن
ـ محبت (خواجه)
خانی ۲۹۲
خلفائی ۲۳۵
دارائی ۱۴۸، ۲۴ ۳
داروغه ۱۱۷، ۱۲۱
ـ عباسقلی‌بیگ شاملو (رشت)
داروغهٔ فراشخانه
ـ نقدی‌بیگ بیگدلی شاملو
دواتدار
ـ کلبعلی‌بیگ قاجار
دیوان‌بیگی
ـ علیقلی‌بیگ
ـ ندرتقای
رکابدار ۱۱۸
ریش‌سفید ۳۸، ۸۷،۱۴۲ (ریش‌سفیدی خواجه‌های حرم)
زیندار
ـ حیدربیگ
سپهسالار
ـ رستم‌بیگ
سفره‌چی
ـ ابراهیم سلطان
ـ خلف‌بیگ قراداغلو
شورباچی
ـ ۲۲۹
شیره‌چی‌باشی
ـ امیر آقا ارمنی
صاحب جمعی خزانه
ـ محبت (خواجه)
ـ مشفق (خواجه)
صاحب‌منصب ۳۹
عزب‌باشی قیجاجی‌خانهٔ خاصه

ـ هدایت‌بیگ
عملهٔ بیوتات ۴۱، ۱۸۴، ۲۱۵
غلام (غلامان) ۴۱، ۴۶، ۵۸، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۶۲
غلام خاصه ۴۲
ـ القاص‌بیگ
ـ جانی‌بیگ
ـ داودبیگ
ـ رونده‌بیگ
غلام خواجه‌سرای ۱۴۰
قاپوچی‌باشی (روم) ۲۶۴
قراول (قراولان) ۶۲، ۷۸، ۲۱۹
قورچی (قورچیان) ۴۱، ۸۳، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۶۴ (وزیر قورچی)، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۳۵
ـ احمدخان‌بیگ
ـ محمدشریف استاجلو
قورچی‌باشی ۱۸۲، ۱۹۲
ـ اللهقلی‌بیگ قاجار
ـ امیرخان سوکلن
ـ جانی‌بیگ شاملو
ـ چراغ‌خان پیرزاده
ـ عیسی‌خان شیخاوند
ـ قراخان‌بیگ شاملو
قورچی ترکش
ـ حق‌نظربیگ
ـ شاهقلی‌بیگ
قورچی تیر و کمان
ـ عباسقلی‌بیگ شاملو
قورچی رکاب
ـ داودبیگ
ـ غیاث‌بیگ
قورچی سپر
ـ حیدرعلی‌بیگ ذوالقدر
قورچی کمان
ـ تخته‌خان استاجلو
قوش‌بیگی
ـ اوراز قوش‌بیگی
قوشچی ۷۲
ـ سلیمان‌بیگ
ـ علی‌بیگ
ـ قرابوداق قاجار
ـ کچل مراد
قوشچی‌باشی
ـ سونج بهادر
قوشچی خاصه
ـ قراخان‌بیگ
قول‌آقاسی ۲۴۱
قول‌بیگی ۷۵، ۱۲۳ـ۲۲۹
قوللرآقاسی
ـ رستم‌بیگ
ـ سیاوش‌بیگ
کتابدار
ـ علیقلی‌بیگ
کشیکچی ۴۲، ۶۱ (نیز: همیشه کشیک)
کشیکچی‌باشی
ـ بهرام سلطان استاجلو
کشیک‌نویس
ـ عمادا
کلانتر ۳۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۶۶، ۲۴۷
کوتوال ۱۹۷
کرکیراق
ـ محمدعلی‌بیگ اصفهانی
للهٔ غلامان ۳۴
مباشران دیوانی ۱۶۶
مستوفی ۴۱، ۱۷۶
ـ معصوم
مستوفی خاصه
ـ محسن

ـ هاشم‌بیگ
مشعلدارباشی
ـ محمدرضابیگ
مستقطی ۴۱
ملازم (ملازمان) ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۶۲، ۹۵، ۹۸، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۶۴
مهتر رکابخانه ۵۵
ـ داودبیگ
ـ شاه‌نظر
مهردار
ـ رستم‌بیگ سوکلن
ـ عبدالله‌بیگ سوکلن
ـ ندرخان ذوالقدر
میرآخور = امیرآخور
میرشکارباشی
ـ خسرو سلطان
ـ قوجه‌بیگ
ـ یوسف‌آقا
مین‌باشی ۳۴، ۱۲۳، ۱۹۲
ـ جلالا
ـ عباسقلی
ـ عنایت‌بیگ بافقی
ـ فتاح اصفهانی
ـ محمدسعید اصفهانی
ـ محمدطاهر اصفهانی
مین‌باشی تفنگچیان
ـ تقی‌خان پیرزاده
ناظر بیوتات
ـ حسین‌بیگ
ـ زمان‌بیگ
ـ محمدعلی‌بیگ اصفهانی
ناظر دفترخانه
ـ اغورلوبیگ
ناظر دواب
ـ بابا سلطان
ـ یادگاربیگ
نایب داروغه
ـ قاسم‌بیگ
نویسندهٔ بقایا
ـ قواما
نویسندهٔ چوپان‌بیگی ۳۲۱
واقعه‌نویس ۴۰، ۴۳
ـ معصوم مستوفی (میرزا)
ـ محمد
وزارت آذربایجان
ـ صدرا اشتهاردی
وزارت اصفهان
ـ شاه طاهر نرشیری
ـ محمدتقی دولت‌آبادی
ـ محمدعلی‌بیگ اصفهانی
ـ محمد مؤمن‌بیگ
وزارت خراسان
ـ میرزاجان‌بیگ
وزارت رشت
ـ آقا زمان اصفهانی
ـ اسمعیل پسر اصلان‌بیگ (میرزا)
ـ لاچین‌بیگ
وزارت عیسی‌خان
ـ محمدطاهر
وزارت قراباغ ۳۱۵
وزارت قزوین
ـ عمادا
وزارت گیلان (دارالمرز)
ـ تقی (میرزا)
وزارت لار (و تصدی آنجا)
ـ عوض‌بیگ
ـ فولادبیگ

وزارت لاهیجان
ـ تقی اصفهانی (میرزا)
وزارت تفنگچیان ۴۳
ـ آقا ملك
ـ حسین‌بیگ
وزارت غلامان
ـ ابوالفتح (میرزا)
وزارت قورچی
ـ شاهرخ‌بیگ امیرآخورباشی
ـ محمدشفیع
وزارت محال وقفی
ـ صفی نائینی (میر)
یساقچی ۸۳، ۸۷
یساقچی‌باشی
ـ سبحان ویردی
یساول
ـ پاینده
یساول‌باشی
ـ درعلی‌بیگ شاملو
یساول صحبت
ـ بیرام خواجه
ـ جانی‌بیگ شاملو
ـ حسن‌بیگ
ـ خاندانقلی‌بیگ ذوالقدر
ـ علی‌خان‌بیگ آجرلو
ـ کرجاسبی‌خان
ـ محمدبیگ

یساول‌باشی قور
ـ تقی‌بیگ استاجلو
ـ مقصودبیگ
یساول قور ۸۷
ینکچری‌آقاسی ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۷۳
یوزباشی (یوزباشیگری) ۳۴، ۴۶، ۶۲، ۸۷، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۷۵، ۱۹۲، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۲
ـ احمدبیگ ترکمان
ـ امامقلی‌بیگ اینانلو
ـ باباخان صالحی
ـ حیدربیگ قراداغلو
ـ خاندانقلی‌بیگه افشار
ـ خان‌ولی‌بیگ
ـ کرجاسبی‌بیگه
ـ گرگین‌بیگ
ـ گیوبیگ
ـ مرتضی‌قلی بیجرلو شاملو
یوزباشی سوکلن
ـ امت‌بیگ
یوزباشی غلامان
ـ ادهم‌بیگ
ـ باواده‌بیگ
ـ خسروبیگ ارمنی
ـ سیاوش‌بیگ
یوزباشی غلامان خاصه
ـ احمدبیگه قدیمی

